زن شناسی

کتاب :

ام الفساد

فهرست مندرجات این کتاب

تألیف و نگارش :
سید کمال الدین مرتضویان (فارسانی)

« دهم » » روزنامه نگاران

« یازدهم» » گذشتکان

تألیف و نگارش:

سیدکمال الدین مرتضویان (فارسانی)

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بخشنده مهربان

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

پناه میبرم بخداوند ودود از شرشیطان مردود

(۱)

زن ازنظر کتب آسمان

تفسیر آیات (۳۴ تا ۳۶) سورهٔ بقره

(واذ قلنا) و یادکن ای محمد که گفتم (للملائکة) مر همهٔ فرشتگان را که یکبار (اسجدوا لادم) سجده کنید آدم را، سجدهٔ تعظیم نه سجدهٔ عبادت، زیرا که عبادت غیر مر او را نیست (فسجدوا) پس سجده کردند ایشان (الا ابلیس) مگر شیطان لعین با قبیله خود که جماعتی اند از جن (ابی) سر باز زد از سجده (واستکبر) و تکبر و گردن کشی کرد (وکان من الکافرین) وبوداو ازنا کرویدگان یعنی از منافقان درعلم خدا، چه اظهار انقیاد می نمودند نزد فرشتگان و درباطن کافر بودند ـ روایت است با بلیس بوسیلهٔ نوح نجی پیغام داده شد که اگر قبر آدم را سجده کنی توبه ترا قبول کنم جواب داد که من آدم را وقتی که زنده بودسجده نکردم اکنون که مرده است چگونه سجده خواهم کرد ؟. القصه چون ابلیس از سجده آدم ابا نمود حق تعالی بر وی لعنت کرد ووی را از صف فرشتگان دور گردانید و همه ملائکه او

رالعنت کردند وآدم را گفت به بهشت رو و از جمیع لذات بهشت ملتذذ شو، همچنانکه فرمود(و قلنا یا آدم) و گفتیم از فضل وکرم خود ای آدم (اسکن انت) ساکن شوتو (وزوجك)وجفت تویعنی حواء (الجنة) در بهشت - واز ابن عباس و ابن مسعود روایت است که چون آدم به بهشت رفت بجهت تنهائی وحشت داشت حق تعالی خواب بر او غالب ساخت و بعد از آن استخوانی از پهلوی چپ او جدا کرد و حوا را از آن بیافرید با صورتی زیبا و حلهای بهشت در او پوشانید وبانواع زینت اورا بیاراست،چون آدم بیدار شدو آن حسن و جمال را مشاهده کرد باو محبت پیدا نمود وبا او انس گرفت • و بقول بعضی حق تعالی حوا را از بقیهٔ گل آدم بیافرید و نزد برخی از گل قسمت بالای وسط ران آدم بیافرید، وبه همین جهت است که زنان غایت تمایل به‌تماس ونهایت علاقه واشتیاق بوصل آن موضع دارند و برای وصل باصل خود از هرچه میگذرند - در کتاب طومار عفت از علی (ع) روایت است که فرمود: « خلقت مرد از خاك وکاوش اودرزمین‌است، وخلقت زن از مرد و کوشش او درمردان است، زنان خود را حبس نمائید تابا مردان بیگانه میامیزند و گلاویز آنها نگردند زیرا تام سعی زن در آنست که بمرد برسد و باو در آویزد » برویم بر سر اصل موضوع: بعد از آن امر فرمود که در بهشت ساکن شوید (وکلامنها) و بخورید از میوه های بهشت (رغدا) خوردنی بسیار با فراغت و خوشحالی (حیث شئتما) هر جا که خواهید از بهشت و از هرچه‌آرزو کنید (ولاتقربا) و نزدیك نشویدیعنی مخورید(هذه‌الشجرة) از این درخت که درخت گندم است (فتکونا) پس باشید آن هنگام که نزدیك شوید باین درخت (من الظالمین) از ستمکاران بر نفس خود زیرا که حظ خود را از ثواب ناقص گردانیده باشید، وچون حق تعالی آدم را بر سریر

کرامت نشاند وتاج عزت برسرش نهاد وجامه بزرگواری دراو پوشانید و غلمان در پیش او در مقام خدمتکاری تعیین فرمود و رضوان و حوران در ملازمت او مقرر داشت ابلیس بر او حسد برده و در این اندیشه شد که بچه نوع آدم را از این منصب معزول سازد، چون دید حق تعالی آدم را از خوردن درخت گندم منع فرموده فرصت یافته وبوسیلهٔ اسماء اعظم که می دانست از آسمانها گذشت و بر کنگره بهشت بنشست و در فکر فرو رفت که چگونه به بهشت در آید. حکم حقتعالی چنان بود که طاوس بر در بهشت دیده بان بود. طاوس پرید و بر کنگره بهشت در آمد چون نگریست یکیرا دید که نامهای خدا میخواند باو گفت تو کیستی و این جا از برای چیستی؟ ابلیس گفت من فرشته ای ام از فرشتگان خدایتعالی و میخواهم در بهشت آیم و آنجا را تماشا کنم. طاوس گفت فرمان نیست که بگذارم کسی در بهشت برود چون آدم در بهشت است. گفت مرا در بهشت جای ده تا ترا دعائی آموزم. طاوس گفت چه دعائی؟ گفت ترا دعائی می آموزم که هر که آن دعا را بخواند یکی آنکه پیر نشود و دیگر آنکه هرگز نمیرد. ابلیس دعا را بخواند طاوس به بهشت شد وهرچه شنیده بود با مارحکایت کرد. مار نزد ابلیس آمد و گفت تو کیستی که این دعا را میخوانی؟ گفت فرشته ای‌ام‌از فرشتگان خدا. مار گفت ایندعا مرا نیز بیاموز. گفت ترا بیاموزم بشرطی که مرا دربهشت بری. مار گفت دستور نیست که کسی را راه دهم. ابلیس گفت من حیله ای بکار برم؛ پرسید چه کنی؟ گفت در دهان تو آیم تا مرا دربهشت بری. مار دهان بازکرد وابلیس دردهان اوشد وبدین ترتیب وی را دربهشت آورد. گفت مرا درپیش آندرخت بر که آدم را نهی کرده اند. مار اورا نزد درخت برد. ابلیس از دهان مار نوحه کرد « اول کسیکه در آفاق گریست ابلیس بود » حوران و غلمان وولدان برگرد وی جمع شده، چه

هرگز گریه ندیده بودند، حوا نیز نزدیك ایشان آمد تا به بیند چه واقع شده. گفتندمارمیگرید وندانستند که ابلیس در دهان وی است. حوا از مار پرسید که چرا گریه میکنی؛ گفت از بهر شما میگریم که شما را از بهشت بیرون خواهند کرد. پرسید چرا؟ گفت از بهر اینکه شما را از خوردن این درخت منع کرده اند و هر کس از این درخت بخورد جاودانی در بهشت بماند و هر که نخورد او را از بهشت بیرون کنند و نیز هر که از این درخت بخورد هرگز پیر نشود و او را زوال نباشد و برای اثبات صحت گفتهٔ خود بعزت خدای تعالی سوگند یاد کرد « اول کسیکه سوگند بدروغ خورد نیز ابلیس بود » حوا فریفته سخنان وسوگند او شد و دست بدرخت دراز کرد و سه دانه برگرفت یکی را خود بخورد ودودانهٔ دیگر را نزد آدم برد« وچنین گویند که حوا یك خوشه برید و جای خوشه سبز نشد وقطره‌ای خون ازآن چکیدن گرفت. ندارسید که بعزت‌خودم‌سوگند که‌حوا راودختران اوراتاروزقیامت‌هرماهی بخون‌آلوده کنم تا بدانی که من‌خدایم و داد مظلومان از ظالمان بگیرم» وگفت من خوردم زیانی نداشت و ترا هم زیانی نخواهد داشت و آنقدر اصرار و سماجت کرد و مبالغه و ابرام نمود تا آدم را فریفت و آدم هم آن دو دانه را خورد « چون حوا یکدانه و آدم را دو دانه داد از همان جا سهم ارث مرد دو وزن یك شد » - و نیز روایت است که بعد از آن که شیطان به همدستی طاوس و مار وارد بهشت شد نزد آدم و حوا رفته بنیاد گریه و نوحه کرد وایشان او را نشناخته پرسیدند که سبب گریه چیست گفت‌بر عاقبت حال‌شما میگریم که حق تعالی شما را از این بوستان اخراج فرماید و نعیم جنان از شما باز گیرد و از نعمت حیات بکربت ممات رساند. ابلیس این سخنان گفته از ایشان در گذشت و آدم و حوا از استماع این حکایات بغایت حزین واندوهناك شدند

و ابلیس مراجعت نموده باز بنزد ایشان آمده آدم را گفت اگر تو برقول من اعتماد نمائی و از گفته من انحراف جایز نداری ترا بدرختی راهبری کنم که اگر از میوه او بخوری جاوید در بهشت بمانی و موت و زوال را بساحت اقبال تو راه نباشد . آدم گفت آندرخت کدام است ؟ ابلیس شجره ای را که نهی از تقرب بدان صادر شده بود در نظر آدم جلوه داد آدم از قبول سخن او امتناع نموده ابلیس سوگند یادکرد که من از جمله ناصحانم و از پیش ایشان برخاست و آدم نیز بطرفی از اطراف جنت رفت.ابلیس باز بنزد حوا آمد و چندان وسوسه کرد که حوا فریفته گشت و مار بر صدق قول ابلیس ادای شهادت کرد و حوا فریفته اقوال آنها گردید و سه دانه از آن درخت برگرفت و یکدانه خود بخورد و چون آدم مراجعت کرد دودانه دیگر را نزد او آورد و گفت مار که از جملهٔ خازنان جنان است برصدق کلام این مشفق امین گواهی داد و او رادر این سخن هیچ غرضی نیست و من یکدانه از آن تناول نموده ام و مرا هیچگونه مضرتی و زیانی روی نداده توهم بخور تا عمر ما جاودانی گردد و هرگز پیر نشویم و از لذات و نعم بهشت برخوردار باشیم و چندان اصرار و ابرام نمود و مبالغه و سماجت و مداهنه کرد تا آدم را فریفت و دو دانه دیگر رابخورد اوداد ـ مختصر آنکه شیطان کارخودرا کرد(**فازلهما**) پس بلغزانید قدم آدم و حوا را(**الشیطان**) ابلیس بر تلبیس (**عنها**) از آن درخت یعنی از جهت آن قدم ایشان را بلغزانید و آنها را از بهشت دور گردانید پس (**فاخرجهما**) بیرون کرد ایشان را علت اینکه بیرون راندن آدم را از بهشت بشیطان نسبت میدهند بجهة آنستکه او سبب اولیهٔ اخراج ایشان شد، یعنی شیطان طاوس را فریب داد و طاوس مار را و مار و شیطان حوا را و حوا آدم را فریفت ، و گرنه سبب بیرون شدن آدم حوا شد که فریب شیطان را

خورد وسپس آدم را هم فریفت و بخوردن ثمرهٔ شجرهٔ منهیه واداشت. گر چه مصلحت الهی بود ولی این مصلحت که تا ابدالدهر موجب رنج و زحمت آدم واولاد او گردید بدست زن او انجام شد و حق سبحانه تعالی آنها را از خلد برین بیرون راند (مما کانا فیه) از آنچه بودند در آن از مرتبه‌عظیم و انواع نعمت محروم شدند. البته‌چنانکه گفته شد اخراج ایشان برسبیل عقوبت نبود بلکه بواسطه مصلحت بود حکمت سبحانه تعالی و اگر نه بر فرض گندم هم نمیخوردند برای مصلحت بیرون‌میشدند. علت اینکه آدم بدین وسیله بیرون شد اینست که باو و اولاد او فهمانده شود نتیجه اطاعت فرامین و دستورات و پیروی کردن از زنان موجب خشم الهی و مورث محرومیت و سبب رنج و مشقت دنیا و آخرت هر دوی آنان‌میشود. الغرض بمحض خوردن‌ثمرهٔ شجرهٔ ممنوعه تمام حلهای بهشتی از بدن ایشان فرو ریخت و تاج عزت از سرشان بیفتاد و برهنه‌مانده از برك درختان انجیر خود را بپوشانیدند، وچون‌ایشان عریان و مکشوف شدند خطاب الهی رسید که‌ای آدم‌هیچ میدانی که سبب‌این برهنگی‌چیست؟ گفت بلی یارب از آنجهت است که ازشجرهٔ منهیهٔ ممنوعه خورده ام و بحفظ وصیت تو نپرداخته ام‌واین قصوراز‌طرف‌این‌انیس‌ومونسیست که‌بمن عطا فرموده‌ای، یعنی حوا که از این درخت بدلالات او چشیدم و جام این غصه بسبب ترغیب اوبسر کشیدم واین‌مصیبت ازاو بمن وارد شد. وچون حکم شد ازبهشت بیرون روند آدم دست حوا بگرفت وپس از ذکر نام مبارك خدا بیرون آمده باو ندا رسید که برای ذکرهمان نام‌آدم بخشیده شد (و قلنا) وگفتیم که‌ای آدم و حوا وابلیس (اهبطوا) فروروید از بهشت بدنیا (بعضکم) درحالتیکه بعضی ازشما (لبعض‌عدو) مربرخی دیگر را دشمنید. دشمنی ابلیس باآدم بواسطهٔ اینست که آدم باعث رانده

شدن او از درگاه الهی شد و تا روز قیامت ابلیس وذریهٔ او از آدم و ورثهٔ او دست بردار نیستند. دشمنی زن با آدم برای اینست که چون شیطان خواست آدم را فریب دهد زن را واسطه قرارداد و بوسیلهٔ او آدم را فریفت، چنانکه حضرت رسول اکرم ﷺ درنهج الفصاحه میفرماید: «زن بصورت شیطان می‌آید و بصورت شیطان میرود» و در جای دیگر همین کتاب فرماید: «محکمترین سلاح شیطان زنانند» و بازدرهمین کتاب فرماید: «از دنیا بترسید واززنان بپرهیزید زیراشیطان نگران‌ودرکمین‌است وهیچیك از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست» در کتاب منتهی الامال از قول حضرت صادق روایت‌است که فرمود: «از برای ابلیس لعین لشکری سخت تراز زنها نیست» ودرکتاب ناسخ التواریخ و کتاب سفینة النجات از قول حضرت رسول ﷺ روایت‌است که فرمود: «زنان ریسمان و طناب محکم ودام شیطانند» حضرت‌رسول‌اکرم ﷺ در نهج الفصاحه فرماید: «خطرناکترین دشمن تو همسر تو است که با تو هم خوابه است و مملوك تو». در سوره تغابن آیه چهارده صریحا گفته شده که زن دشمن مرد است. خلاصه از این قبیل اخبار از ائمه اطهار که دال بر واسط ورابط بودن زنان میان شیطان و مردان بسیار است که ذکر آنان موجب طول کلام واطناب سخن است. مختصر آنکه چون اولین حربه برنده ایکه شیطان بر پیکر آدم فرود آورد بوسیلهٔ زن بود، تا قیام قیامت نیز زن وسیلهٔ گمراهی مردان و اجرای دشمنی شیطان با اولاد آدم است و اینست که هر بلائی برسر پسران آدم میآید اگر درست بدیده تحقیق بنگری از دختران حوا بوجود آمده وهرفتنه وشری در دنیا برپا شده و میشود از زنان بوده و خواهد بود چنانکه علی (ع) درنهج‌البلاغه فرماید: «هر فتنه ایکه در دنیا برپا میشود بنیادش

زیر سر زنان است» وباز در جای دیگر نهج البلاغه فرماید : «زن شر است، همه اش شر است، و آنچه در اوست شر است، ولی ناگزیر از آن شر هستیم» و باز درهمین کتاب فرماید : «اگر شومی باشد درزنان است» و بازمیفرماید : «اول کسیکه آدم فریبی نمود زن(حوا) بود، واول کسیکه سبب قتل شد نیز زن (دختر حوا) بود» و اما دشمنی شیطان با زن اینست که با اینکه سهل ترین وساده ترین وسیله وآسان وراحت ترین اسباب و کاری ترین حربه و قاطع ترین عمل برای فریب دادن اولاد آدم زن است و قاعدتا شیطان باید مادام العمر رهین و منت گذار زنان باشد ولی از آنجائیکه وظیفهٔ عدل الهی آنست که پاداش اعمال نیك و مکافات کردار زشت را بعاملین و فاعلین شان بدهد لذا زنان که در دشمنی بااولاد آدم شریك وسهیم بلکه تنها آلت اجرای مقاصد شیطان لعین اند بمکافات اعمال ورفتار زشت خود خواهند رسید چنانکه حضرت رسول در کتاب نهج الفصاحه میفرماید: «در بهشت نگریستم (در شب معراج) و دیدم که بیشتر مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم ودیدم بیشتر مردم آن زنانند» و باز درهمین کتاب فرماید : «کمترین ساکنان بهشت زنانند» و باز فرماید:«زنان پیروان شیطانند» وحق تعالی در سوره اعراف آیهٔ هیجده بشیطان خطاب فرموده ووعده داده که دوزخ را پرخواهد کرد از شیطان و پیروان و متابعین اووهمچنین در سوره (ص) آیه (۸۵) حق تعالی سوگند یاد کرده که جهنم را پرخواهد کرد از شیطان وپیروان او. پس دشمنی شیطان بازن آنست که در عین اینکه یار و مددکار و فرمان بردار و تابع و پیرو اوست با او هم در جهنم سرنگون خواهد شد، چه دشمنی از این بد تر؟ و علت این عقوبت هم آنستکه چون اعمالیکه شیطان بوسیله زنان انجام میدهد جز برخلاف رضای خدا نیست لذا

بمکافاتیکه خدای توانا برای شیطان معین کرده برای پیروان و متابعین او هم که در درجهٔ اول زنان هستند عقوبت و عذاب تعیین نموده چنانکه در حدیث است: «زنان هیزم جهنمند». (و لکم فی الارض) و مر شماراست ذریه شما در زمین (مستقر) موضع قرار یعنی آرامگاه (ومتاع) و جای بر خورداری و منفعت گرفتن (الی حین)تا رسیدن اجل « رك رك است این آب شیرین آب شور در خلایق میرود تا نفخ صور)

تفسیر آیه (۲۰۱) سوره بقره

(و منهم من یقول) واز مردمان کس باشد که گوید(ربنا آتنا)پرودگار ما عطا کن ما را (فی الدنیاحسنه) در این سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت (و فی الاخرة حسنه) و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنه این جهان قناعت است و از آن سرای شفاعت (وقناعذاب النار) و نگاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ . حضرت علی (ع) فرمود که: «حسنه این جهان زن صالحه است و حسنهٔ آن عالم حور پسندیده و (عذاب النار) زوجهٔ نا شایسته و زشتخوی سختگوی است» . سعدی علیه الرحمه دراین معنی گوید: «زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او

زینهار ازقرین بد زینهار و قنا ربنا عـــــــذاب النار

وبهمین جهت است که علما و دانشمندان زنان بد را (سوهان روح) خطاب کنند

که نسوان دشمن اولاد نوحند چو افعی جان گزا (سوهان روحند)

تفسیر آیات (۲۲۲و۲۲۳) سوره بقره

آورده اند که در زمان جاهلیت یهود ومجوس هنگامیکه زنان حایض میشدند مردان از کنار آنها کناره میگرفتند و با آنها خوراك نمیخوردند و چشم برروی آنها نمی انداختند و حرف با آنها نمی زدند وبطور کلی از آن

ها دوری میجستند و برعکس گروه نصاری در ایام حیض زنان با آنها مکالمه و مواکله و ملاعبه و حتی مباشرت میکردند و این قانون تا زمان پیغمبر اکرم ﷺ جاری وساری بود. بعضی از صحابه بخدمت حضرت رسول الله آمدند و پرسیدند زنان را در ایام حیضشان چگونه با ایشان باید رفتار نمود؟ این آیه نازل شد: (و یسئلونك) وپرسند ترا (عن المحیض) ازحیض زنان (قل هو) بگو که حیض (اذی) رنج و اذیتی است برای زنان و موجب کراهت و نفرت طبیعت وسبب اذیت وآزار مردان میشود در صورت مباشرت. چون طاوس و مار وزن فریب شیطان را خوردند و باعث فریب آدم شدند خدای متعال هریك را بعقوبتـی مبتلا ساخت: ترکیب پای طاوس را بگردانید و آنرا بصورت زشت و کریهی در آورد چنانکه بینید، وصورت مار را نیز مبدل کرد وپایش رابستد وراه رفتن او رابشکم قرار داد. وحوا را بمرض حیض مبتلا گردانید وهمه را از بهشت براند و هریك بجائی افتادند. آدم بکوه سر اندیب هندوستان افتاد وحوا بجده وابلیس ببصره وطاوس بزمین کابل ومار بروایتی باصفهان وبقولی بسجستان افتاد (فاعتزلوا النساء) پس گوشه گیرید ویکسو شوید از زنان یعنی دورشوید از مباشرت بازنان (فی المحیض) در حالت حیض (ولا تقربوهن) و نزدیك مشـوید بدیشان بمـجامعت (حتی یطهرون) تا وقتیکه غسل کنند و طاهر گردند (فاذا تطهرن) پس غسل کنند و ظـاهر فرج خود را بشویند البته بعد ازباز ایستادن خون حیض (فاتوهن) پس بیائید بدیشان یعنی مـیتوانـید با آنها مجامعت کنید (من حیث امرکم الله) از آنجا که خدادستورداده وحلال ساخته در زمان مقرر (ان الله یحب التوابین) بدرستیکه خدا دوست می دارد توبه کنندگان را از مناهی (و یحب المطهرین) و دوست دارد پاکیزه کاران را از کارهای بد چون مجامعت حایض وغیر آن از امور منهیة.

از جابر مرویست که یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت پشت زوجه جانب او باشد فرزندش احول « یعنی لوچ وچپ » آید . مسلما نا نیکه بدین نوع اقدام کرده بودند حکایت بحضرت عرض کردند جواب آمد که (نساؤکم حرث لکم) زنان شما محل کشتزار شمایند یعنی موضع تولید اولاد و نقطه التذاذ نفس شمایند (فاتوا حرثکم) پس بیائید بکشت زار خود یعنی بجای نفع گرفتن خود (انی شئتم) هرگونه که خواهید خواه از جلو وخواه از عقب . زیرا اصولا وجود زن جز برای تولید اولاد و تسکین شهوت نفسانی برای کار دیگر خلق نشده و جز این دو بهر کار دیگرش بدارند جز خرابی و فساد چیز دیگر بار نیاورد

« هر کسی را بهر کاری ساختند مهر آنرا دردلش انداختند »

در اینجا حق تعالی زن را تشبیه کرده بمزرعه و مرد را بزارع ونطفه را به تخم وولد را بزرع و اکثر علما امامیه بر آنند که در این آیت دلالتست بر جواز وطی در دبر زن اما برسبیل کراهت و بعضی علماء امامیه گویندوطی در دبر زن هیچگونه کراهتی ندارد (و قدموا لانفسکم)وفرا پیش دارید برای نفسهای خود یعنی بوسیله امتثال امر خدا واجتناب از محرمات طلب ثواب کنید که از برای شما مقدر شده در آخرت و یا طلب فرزند کنید چه ولد صالح سرمایه عظیم است و یا زن صالحه بنکاح در آورید تا فرزند شایسته از او پیدا شود (واتقوا الله) و بترسید از خدای در مخالفت امر اوی (واعلموا انکم ملاقوه) و بدانید که شما رسندگانید بجزای خدا (وبشر المؤمنین) و مژده دهد گرویدگانیکه کاملند در ایمان به نعیم جاودانی

گرفت است زن ملک مردان قرار بکارید تخمی در این شوره زار

تفسیر آیات(۲۲۶ تا ۲۲۸)سوره بقره

آورده اند که در جاهلیت چون مردی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که از او دست بدارد یعنی او را طلاق بدهد ودیگری او را بخواهد و بنکاح خود در آورد لذا سوگند یاد مینمود که چند وقت با او نزدیکی نکند. بسا میشد که این متارکه بطول می انجامید وزن در این مدت نه بیوه بود که بتواند شوهر کند و نه از شوهر تمتعی یافتی لذا این آیت وارد شد: (للذین یؤلون) مر آنان را که سوگند خورند (من نسائهم) از زنان خود یعنی سوگند خورند بر ترك مباشرت با آنها (تربص اربعة اشهر) انتظار بردن چهار ماه است. چنانکه در کتاب طومار عفت از حضرت علی ع منقولست که فرمودند: « زنان هنگام حاجت ورع نخواهند داشت ، زنان هنگام شهوت صبر ندارند » و باز درهمین کتاب از قول آنحضرت منقولست که فرمود: « تام سعی زن آنست که بمرد برسد و با و در آویزد » زیرا چنانکه در کتاب سفینة النجات وبعضی کتب مذهبی دیگر است در بعضی روایات ترجیح داده شده است زن بر مرد به نود و نه درصد از لذت جماع و یك درصد مرد. بهلول شاعر در این معنی گوید:

«بود عقلش کم وشهوت فزون است از اینرو دائماً بختش نگون است»

(فان فائوا) پس اگر باز گشتند سوگند خورندگان یعنی رجوع کننده بسوی زنان و مباشرت کنند باایشان(فان الله غفور) بدرستیکه خدای آمرزنده است گناه خلاف سوگند را چون کفاره داده باشد (رحیم) مهربانست که مباح کرد خلاف سوگند را بکفارت (و ان عزموا الطلاق) و اگر عزم طلاق نمودند یعنی کسانی که سوگندخورده اند بر ترك وطی(فان الله سمیع) بدرستیکه خدای تعالی شنواست قول مولی را درصیغه طلاق (علیم)داناست بغرض او(والمطلقات) وزنان طلاق داده شده بالغهٔ مدخوله که حامله

نباشند و حیض به بینند (یتربصن) انتظار برند(بانفسهن) به نفسهای خود (ثلثه قروء) در سه پاکی که دو حیض در میان آن درآمده باشد. آورده‌اند که اسمعیل بن عبدالله معفاری زن خود را که « فتیله » نام داشت طلاق گفت و او آبستن بود اسمعیل نمیدانست وزن بجهت کراهت رجوع اظهار آن نکرد . اسمعیل چون بر این واقف شد رجوع کرد وزن رابخانه برد حق تعالی فرمود :(ولایحل لهن) و حلال نباشد زنان را (ان یکتمن) که بپوشند (ماخلق الله) آنچه آفریده است خدای سبحانه (فی ارحامهن) در رحم های ایشان از فرزند ، چون پوشیدن فرزند موجب بطلان حق رجوع است پس زنان را پوشیدن آن جایز نباشد (ان کن یؤمن) اگر هستند که ایمان دارند (بالله والیوم الاخر) بخدا و بروز قیامت یعنی زنانی راکه بخدا وروز قیامت ایمان داشته باشند سزاوار نیست که مانند این عمل از ایشان صادر شود (و بعولتهن) شوهران ایشان (احق بردهن) سزاوارترند برجوع کردن بایشان، چه اگر طلاق و رجوع بدست زنان بود تا مرد مالدار وجوان جمالداری را میدیدند بلادرنك شوهر خود را طلاق میدادند واگر هم شوهریکه داشتند دارای تمام این محسنات بود برای کوچکترین قصوری و کمترین عملی که برخلاف میل آنها انجام میداد بلافاصله شوهررا طلاق داده ووقتی بهتری نمی یافتند فورا رجوع نموده و بدین ترتیب هر زن در هر هفته ای اقلا یکی دو مرتبه مرد خود را طلاق داده ورجوع مینمود . اینست که شوهران سزاوار ترند برجوع (فی ذالك) در زمان عده گاهی طلاق رجعی باشد (ان ارادوا) اگر خواهند شوهران بدان رجوع کنند (اصلاحا) بصلاح کار زنان ، نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان . در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند وچون نزدیك میشد که عده منقضی شود رجوع میکردند وباز طلاق میدادند

وغرض ایشان اضرار وافساد بودنه اصلاح . حق تعالی بدین آیه ایشان را منع فرمود (ولهن) و مرزنـان راست بر مردان از حقوق نان، لباس صابون، پول حمام بقدر وسعت وتوانائی و هر چهار ماه یك شب نزدیکی و با او بروش نیکو رفتار نمودن (مثل الذی علیهن) مانند آن حقوق که مردان رابر ایشان است(با المعروف) بخوبی معیشت ونیکوئی معاشرت (و للرجال علیهن) ومردان راست بر زنان (درجة) افزونی یعنـی زیادتی از: کفایت ، درایت ، شجاعت ، سیادت ، شرافت ، کرامت وبرزنان آنها را حق نگهبانی و حراست وفرمان و بزرگیست ، وبنا بگفته علماء و بزرگان گذشته و کنون هیچ چیز زن بامرد قابل مقایسه نیست و مرد از هرچه با زن تفاوت فاحش و بعیدی دارد و درهرصفت نیکوئی بر او ترجیح و برتری و فضیلت دارد . دانشمندان عالم و خردمندان جهان زنرا حیوان ناطق گویندیعنی میگویندزن برزخیست مابین انسان وحیوان چنانکه حق تعالی درآیه ۶ سوره زمرو آیه ۱۱ سوره شوری زن وچهار پایان را مترادف هم قرار داده‌و در آیه ۸۷ و ۹۳ سوره توبه زن رامرافق ومرادف کودکان وعجزه تعیین نموده (والله عزیز) و خدای غالـب است بر همه که مزیت فضل و کثرت عقل میدهدمردان را بر زنان وقادر است بر انتقام از آنکه خلاف احکام شرعیه عمل کند (حکیم) داناست بحکمتها و بمصلحتهای احکام ایمان و بحکمت و مصلحت حکم میکنـد مقدریکه بگل نزهت وبگل جانداد بهر که‌هرچه‌سزابودقسمتش‌آن‌داد» خدائی که بمرد قوه عقل و نیروی تن وشجاعت فطری وخشونت ذاتی ؛ سیادت جبلی و جرعت و شهامت نژادی داد، وحکیمی که بزن قلت عقل و ناتوانی جسم وضعف فکر و جبونی طبیعی داد صلاح وفلاح مخلوق وآفریده خود را بهتر از هر که میداند

آنکس که تو انگرت نمیگرداند   او مصلحت تو از توبه میداند

تفسیر آیه (۱۴) سوره آل‌عمران

(زین) زینت داده شد یعنی آراسته شده است (للناس) برای مشرکان (حب‌الشهوات) حب شهوات نفسانی و تمایلات حیوانی است که درنظر انسان دیو را مانند فرشته وعفریت‌را چون حور بهشتی جلوه‌گر سازد و گفته اند که «مزین شیطان است که می آراید درچشم شما حسن ایشان‌را (من النساء) از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند. در کتاب منتهی الامال :«درحدیث است که یحیی (ع) از ابلیس لعین پرسید که چه چیز بیشترموجب سرور وروشنی چشم تو میگردد ، گفت زنان که ایشان تله‌ها ودامهای منند وچون نفرین ها ونعمتهای صالحان برمن جمع میشود بنزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم » و در روایت اهل سنت است که ابلیس به حضرت یحیی ع گفت که:«چیزی مثل زنان کمر مرا محکم نمیکند و چشم مرا روشن نمی‌نماید ، ایشانند تله ها و دامهای من ، وتیری که خطانخواهم کرد باو ، پدرم بقربان ایشان ، اگر چنانچه‌ایشان نبودند من طاقت نداشتم که‌پست ترین مردم‌را گمراه کنم ، چشم من‌بایشان روشن است ، بواسطه ایشان من بمرادم میرسم ، و بسبب ایشان مردم‌را بمهلکه ها میفکنم» الخ آیه. ملای رومی علیه‌الرحمه گوید :

آنکه بر کبرش دلت لرزان بود   چون شوی اوپیش‌تو گریان‌شود؟!
آنکه از نازش دل‌وجان خون‌بود   چونکه آید درنیاز او چون بود؟!
آنکه‌در جوروجفایش‌دام‌ما است   عذراوچه‌بود چواودرعذرخواست؟!
آنکه‌جزخون ریزیش کاری‌نبود   چون‌نهد گردن زهی‌سودا و سود!
آنکه جز گردن کشی ناید از او   چون درآید با تو چون باشدبگو؟!
زین للناس حق آراسته است   زانچه‌حق‌آراست‌چون‌ناراست‌است؟!

تفسیر آیات (۴ و ۵) سوره نساء

(واتوا النساء) ای شوهران بدهید بزنان (صدقاتهن) مهرهای ایشان را که بدان عقد کرده اید بی اهمال ومضایقه (نحلة) در حالتیکه آن مهرها هدیه و عطیه ایست ازشما بایشان ازطیب نفس (فان طبن) پس اگر خوشدل باشند آن زنان بخوشی به بخشند (لکم) مر شما را و بگذرند (عن شیئی) از سر چیزی (منه) از کابین خود (نفسا) از جهت نفس یعنی بطیب نفس وخوشحالی و خوشدلی (فکلوه) پس بخورید آن چیز را (هنیئا مریئا) خوردنی ساز گار و خوشگوار یعنی بر وجه حلال بی تعب و عقوبتی و رنجی . درمدارك آورده که تفسیر « هنی ومری » را ازپیغمبر ﷺ پرسیدند فرمود : « هنی آنست که در وی گناهی نباشد و مری آنکه با وی دردی ورنجی نبود » (ولا تؤتوا السفهاء) و مدهید ای شوهران بسفیهان وکم خردان که زنانند (اموالکم) مالهای خود را (التی) آن مالها ئیکه از جنس آن چیزیستکه (جعل الله لکم) گردانیده است خدای برای شما (قیاما) سبب قوام معیشت و رابطه انتظام امور دین چون حج وزکوة و صدقات و نفقات و خیرات ، و مدهید مالهای خود را بزنان زیرا که زنان سفیه و ناقص العقل هستند ، و عنان مال خودتان را بدست این سفیهان مدهید که بعلل کوتاهی فکر و قلت شعور و کثرت سفاهت مال شما را تلف و تباه گردانند و شما را درویش وبینوا ومحتاج دیگران سازند . از پیغمبر اکرم ﷺ روایت است که دوزخ برای سفیهان آفریده شده واین کلمه را سه بار تکرار فرمود و بعد از آن فرمود بدانید که سفیهان زنانند . زنی این را شنید نزد حضرت آمد و گفت یا رسول الله ما را سفیه میگوئی ؟ فرمود خدای شما را سفیه خوانده در آیه :
(لا تؤتوا السفهاء اموالکم) گفت : ما را ناقص خوانده ای ؟ فرمود :

بجهت آنکه در هرماهی چند روز نماز نگذارید، بعد از آن فرمود : شمارا همین بس که چون یکی از شما حامله شود او را ثواب کسی باشد که نفس خود را مهیا ساخته باشد برای جهاد کفار و چون وضع حمل کند او را مزد شهیدی باشد که در خون خود غلطیده باشد و چون کودك را شیر دهد بهر مکیدن ثواب کسی را دارد که اسیری از فرزندان اسمعیل (ع) را آزاد کرده باشد وچون بجهت شیر دادن از خواب برخیزد و از راحت خواب محروم ماند درهرشبی ثواب آزاد کردن بنده ای ازاولاد اسمعیل ع برای او بنویسند و بعد از آن فرمود که این ثواب مخصوص است بزنان مومنه صالحه که بر مشقت صبر کنند و ناسپاسی نکنند . پس از آن زن بر گشت و گفت : این فضلی عظیم است اگر باین شرط موقوف نبود (وارزقهم) و نصیبی دهید این سفهارا یعنی وظیفه بر ایشان مقرر کنید (فیها) در آن مالها بقدر کفاف ایشان .

نچندان بدهشان که گردند مست ‌‌ ‌ ‌ نه‌بگذارشان از خورش تنگدست

(واکسوهم) و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال هریك

بده جامه کرباس کز پرنیان ‌ ‌ ‌ ‌ نمایند خود را به بیگانگان

(وقولوا لهم)و بگوئید مر ایشان را بعد از منع از تصرف (قولامعروفا) سخن نیکو وپسندیده که‌نفس ایشان‌بآن‌خوشحال گردد یعنی‌زنان‌رامانند کودکان دلشان را بوعده خوش دارید، چه، حق تعالی ایشان را در سوره توبه آیه « ۸۷ و ۹۳ » در ردیف کودکان آورده لاجرم:

«چونکه با کودك سرو کارت فتاد ‌ ‌ ‌ ‌ پس زبان کودکی باید گشاد»

تفسیر آیه (۳۴) سوره نساء

آورده اند که ام سلمه زوجهٔ حضرت پیغمبر ﷺ بعرض حضرت رساند که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن ثواب محرومند، ومردان

با وجود کسب غنیمت وقوت تحصیل مال میراث دوبرابر زنان می برند
و زنان باضعف حال‌و کثرت‌احتیاج نصف نصیب مردان میگیرند، کاشکی
ما را در دایره مردی دخلی بودی تا ازثواب جهاد و نصیب میراث بهره
بودی این آیه نازل شد: (ولاتتمنوا) وآرزو مبرید (مافضل الله)
آن چیزیرا که خدای تعالی افزونی داد (به) بدان چیز از مال و جاه
(بعضکم) بعضی را ازشما که مردانید (علی بعض) بر برخی‌دیگر که زنانند
چه شاید که خیر شما زنان در این توفق وامتیاز وبر تری مردان باشد
(للرجال نصیب) مردان را بهره ایست مقرر:

از آن وقتیکه این عالم نهادند بهر کس هرچه لایق بود دادند

(مما اکتسبوا) ثواب آنچه کسب کرده اند مانند جهاد وسایر اعمال خیر
(وللنساء نصیب) و مر زنان راست نصیبی معین:

یکی عجز و یکی بیداد دادند بهر کس هرچه لایق بود دادند

(مما اکتسبن) از ثواب آنچه کسب کرده اند چون عفت ونگهداری ناموس
شوهر وفرمان‌برداری‌واطاعت‌او چنانکه‌حضرت‌خاتم‌الانبیاءفرمود: «اگر سجده
بغیرازخدا روا بودی امر میدادم زن بشوهرسجده کند» پس‌برای زن‌ثواب
اطاعت شوهر و بهره نگهداری مال و عرض او ونصیب تولید اولاد وبزرك
کردن او وامثال اینهاست. اینست که حق تعالی میفرماید هریك از
از شما مرد وزن نصیبی و بهره ای معلوم‌ومعین دارید (واسئلو الله
و بخواهید از خدا وطلب کنید (من فضله) ازکرم وبخشش او تا مقاصد
شما بحصول پیوندد‌وبشما کرامت کند (ان الله کان) بدرستیکه هست خدای
(بکل شیئی علیما) بهمه چیز داناست ومیداند که مستحق فضل او
کیست و بهر که هر چه دهد چنان باید و جز آن نشاید:

در نا بستهٔ احسان گشاده است بهر که هرچه میبایست داداست

تفسیر آیه (۳۴) سوره نساء

آورده‌اند حبیبه زوجه سعد بن ربیع انصاری سر از اطاعت شوهر پیچیده و ناشزه شد. شوهر از غایت اضطراب طپانچه ای بر روی او زد. او شکایت پیش پدر برد و با تفاق پدر نزد رسول خدا ﷺ آمدند وقصه گذشته را بعرض حضرت رسانیدند. حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود. پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند که جبرئیل امین این آیت را آورد: (الرجال قوامون النساء الخ) حضرت رسول پدر دختر را آواز داد که باز گردید. وقتی باز گشتند فرمود ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست (هرچه ما خواستیم نه آن شد هرچه خدا خواست همان شد)

(الرجال قوامون) مردان را بر زنان حق نگهبانی و محافظت و حراست است (علی النساء) وقایم بامور ایشانند مانند قیام نمودن و بزرگی و نگهداری و فرمان فرمائی حاکم بر رعیت زیرا « از شیر حمله خوش بود و از غزال رم » (بما فضل الله) بسبب آنچیزیکه تفضیل کرد خدای وافزونی داد (بعضهم) بعضی از ایشان را که مردانند (علی بعض) بر برخی دیگر که زنانند وتفضیل مردان برزنان بواسطه کمال عقل وعلم ووفور حدس و فهم و ازدیاد نیروی تعمق وتفکر و کثرت قوه درایت و کفایت وشجاعت وصیانت وحذاقت و ذکاوت و عمل جهاد وصوم وصلوة و جمعه و جماعت واذان و خطبه و اعتکاف ونماز عید و نماز جنازه و شهادت و حدوقصاص و زیادتی میراث تفوق دارندو دیگر آنکه ائمهٔ اطهار و نوابغ روزگار وا نبیاء واولیاء و حکماء وعلماء وادباء وپادشاهان و بزرگان وفیلسوفان ودانشمندان ازطبقهٔ مردان اند واگر احیاناً زنی در میان یکی ازاین طبقات یافت شده با شد که اونیز دارای هنری از این هنر ها بوده واورا بیکی ازاین صفات متصفش کرده باشند تحقیقاً اگر کاوش ورسیده گی شود ازا ترشخص ونفس اونبوده بلکه

آن هنر و آثار از یکی از مردان بوده

اگر بینید مه را نور بارد		ز خوان نعمت خورشید دارد

(و بما انفقو) و دیگر فضیلت کرامت و انفاق و داد مردان را بر زنان چنانکه نفقهٔ آنان میدهند (من اموالهم) از مالهای خویش درمهر و نفقه و کسوه زنان (فالصالحات) پس صلاح وشایسته حال زنان است که (قانتات) فرمان برند از شوهران خود و اطاعت نمایند اوامر ایشان را ونگهداری مال وعرض وناموس وعفت وآبروی و اولاد آنها را بنمایند که فرمان برداری شوهر فرمان برداری واطاعت خداست و همین طور که شوهر از زن راضی میشودخدا نیز راضی خواهد شد (حافظات للغیب) زنان باید در غیبت شوهران ازخود نگهداری کنند وضبط اموال‌شوهران نمایند (بماحفظ‌الله)نگاهداشت خداایشان را یعنی‌بوسیلهٔ امر أوبر حفظ وحراست آنها مردان همت گمارند و بوعده ووعید آنها را خوشنود دارند. از حضرت رسول مرویست که : « بهترین‌زنان زنیست که چون در تو نگرد شاد شوی واگر اورا کاری فرمائی فرمان تو برد و چون از تو غایب شود حفظ الغیب ترا رعایت کند و حراست مال تو ونفس خود نماید »

(واللاتی) و از آن زنانیکه (تخافون نشوزهن) از مخالفت و نا فرمانی آنان بیم دارید و از تسلط و سر پیچی آن ها ترسناکید (فعظوهن) پس نخست آنان راپند دهید و موعظه کنید بسخنانیکه دل های ایشان را نرم گرداند و یا تعلیم دهید آن‌هارا از حقوق زناشوئی (واهجروهن) و ببرید وکناره گیرید از ایشان یعنی اگر گفتار شما به آن ها اثر نکرد و مطیع نشدند از (فی‌المضاجع) خوابگاه و بستر آنها دوری گزینید یعنی با آنها در یك جامه وبستر خواب مباشید و یا پشت بر آنها کنید و باآنها مضاجعت ننمائید (و اضربوهن) وبزنید ایشان را ولی

طوری باید آنها زد که عضوی از اعضایشان را نشکند ونخراشد وزشت نکندو گفته‌اند:وعظ هوقع خوف نشوز، وهجر هنگام ظهور نشوز، وضرب وقت تکرار نشوزاست . در کتاب زهرالربیع است : « جدث المراة حدیثین فان لم تفهم فاربع » یعنی دو بارزن را بگو پس اگر بدو بار نفهمد بزن اورا با « مربعه » یعنی عصا . شاعر گوید :

تـرا هر دم امید و بیم باید نپیچی تا سر از راه سلامت
مبادا یاد هندوستان نماید زند استاد چکش بر سر پیل

بزرگان عالم گفته اند : « سرکش ترین اسب بشلاق گرم و راهوار میگردد ، ونا فرمانترین زن بچوب تر ، نرم وخانه دار شود » زیرا « تا نباشد چوب تر فرمان نبرد گاوخر » چه ، دانشمندان جهان زن را موجودی میان انسان وحیوان دانند . خردمندانی که از نخست هرچه را نامی در خور حال ومناسب احوال نهادندزن‌را از اینروی نام «زن» گذاردند که اعنی باید همیشه دستی توی سر او باشد و بایستی او را هنگام نشوز و اوقات نا فرمانی ولحظات سرپیچی و ساعات قصور وتمرد که بیشتر ایام عمر آن ها را تشکیل میدهد تنبیه و توبیخ نمود وکتك زد چنانکه نام او (یعنی « زن » که مخففکلمه « بزن » است) شاهد حال او وگواه این مدعاست ، چنانکه فردوسی علیه‌الرحمه فرماید:

اگر نیك بودی زن و قول زن زنان‌را « مزن»نام بودی‌نه«زن»

(**فان اطعنکم**) چنانچه فرمان برند شمارا واز آنچه مکروه طبع شما بود دست برداشتند وسر باطاعت فرود آوردند (**فلاتبغوا علیهن**) پس بطلبید بر ایشان (**سبیلا**) راه توبیخ وسر زنش یعنی بعد از فرمان برداری و توبه از نشوز دست از ایشان باز دارید (**ان الله کان**) بدرستیکه خدا هست (**علیا کبیرا**) بر تر از آنکه بر ظلم بایشان راضی‌شود وبزرگتر از آن

که مظلوم‌را فروگذارد، پس از او بترسید‌و حذر کنید

تفسیر آیه (۷٦) سوره نساء

(**الذین آمنوا**) آنکسانیکه گرویدند بخدا و رسول (**یقاتلون**) مقاتله مینمایند (**فی سبیل الله**) در راه خدا یعنی بفرمان او(**والذین کفروا**) وآن کسانیکه نگرویده اند از یهود و نصرانی (**یقاتلون**) مقاتله مینمایند (**فی سبیل الطاغوت**)درراه شیطان که طاغی ویاغی است یعنی بفرمان او (**فقاتلوا**) پس مکشیدای دوستان‌حق (**اولیاء الشیطان**) دوستان وفرمان برداران شیطان را ، و از مکایب و مصاید او نترسید (**ان کید الشیطان کان ضعیفا**) بدرستیکه حیله و وسوسهٔ شیطان سست وضعیف است . در این آیه حق تعالی مکروحیله شیطان لعین را سست وضعیف و نا چیز و نحیف شمرده در صورتیکه در آیه (۲۸) سوره یوسف مکر و حیله زن راعظیم و بزرك وقوی و سترك نشانداده یعنی مکر و خدعه شیطان در مقابل حیله و افسون زنان حقیر وکوچك است :

زن استاد است در نیرنك و تلبیس　　　زن مکر وحیل آموزد ابلیس

تفسیر آیات (۱۸ تا ۲۴) سوره اعراف

(**قال اخرج منها**) گفت خدای مر ابلیس را که بیرون رو از بهشت یا از آسمان(**مذؤما مدحورا**) در حالتیکه نکوهیده باشی و عیبناك ورانده و دور کرده از رحمت (**لمن تبعك منهم**) بخدای که هر که پیروی تو کنند ازاولاد آدم (**لاملئن جهنم منکم اجمعین**) هر آینه پر کنم دوزخ را از شما همه یعنی ازتووپیروان تو .از رسول اکرم ﷺ روایت است که فرمود : « زنان پیروشیطان و دام محکم‌او هستند» (**ویاآدم‌اسکن**) وگفتیم بعد از اخراج ابلیس ازبهشت که‌ای آدم ساکن شو(**انت وزوجك الجنه**) تو و جفت توکه حوا با شد در بهشت (**فکلا من حیث شئتما**)

پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت از هر جاکه خواهید (ولا تقربا هذه الشجرة) و نزدیك مشوید باین جنس درخت که گندم یا انگور یا انجیر است واگر بخورید (فتکونا من الظالمین) پس باشید از ستمکاران بر نفس خویش (فوسوس لهما الشیطان) پس وسوسه کرد آدم وحوا را شیطان بدین ترتیب که شیطان آنقدر وسوسه کرد تا حوا را فریب داد و حوا نیز بقدری اصرار و سماجت کرد تا آدم را فریفت . در این آیه حق تعالی سوگندیاد نموده که شیطان و پیروان اورا به آتش جهنم بسوزاند و چنانکه واقع شد حوا مستقیما از شیطان پیروی واطاعت کرد . بنا بر این اگر زن بآتش جهنم بسوزد بواسطه فرمان برداری از شیطان رجیم است واگر مرد بآتش دوزخ افتد برای اطاعت از دستورزن است وبهمین جهت است که رسول اکرم در نهج الفصاحه میفرماید : « هر که فرمان زن برد وبدستور او کار کندسر نگون درجهنم افتد » (لیبدی لهما) تاعاقبت آشکارا گرداند برای ایشان (ماوری عنهما) آنچه پوشیده کرده بودندآنان را (من سوآتهما) ازعورات ایشان . وآنچنان بود که ستر عورات ایشان را جامه ها پوشیده بود و ابلیس میدانست که بنا فرمانی لباس عزت از تن ایشان دور میشود، لذا ایشان را در معصیت بایدانداز دتا لباس شرافت آنها فرو ریزد و بواسطه کشف عورت وبرهنگی در میان ملا ٔ که رسوا شوند (وقال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة) و گفت شیطان مر آدم وحوا را که شما را از خوردن ایندرخت باز نداشت (الاان تکونا ملکین) مگر برای اینکه شما نگردید از فرشتگان و دارای علو مرتبه نشوید (او تکونا من الخالدین) یا نباشید شما از جاوید ماندگان در بهشت یا زنده گان که مرك مر ایشان را نبود، و باوجود این چون دید درخوردن تامل میکنند تدبیری دیگر کرد (وقاسمهما) وسوگندخورد ابلیس نخست

برای حوا تا او را فریب داد و او نیز بآدم گفت من خوردم ضرری و زیانی برای من نداشت و ابلیس هم قسم یادکرده و نیز میگوید (انی لکما لمن الناصحین) بدرستیکه من شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت می گویم که از این درخت بخورید تا نمیرید و عمر جاوید یابید. در نخست هر چه حوا افسون بآدم خواند ووسوسه کرد آدم حاضر بخوردن گندم نشد ولی وقتی سوگند شیطان را که بعز و جلال حق جل شانه شنید دیگر جای تردید برای او نماند و بوسیله سوگند فریفته شد وخورد (فدلیهما بغرور) پس ابلیس تنزل داد ایشان را و از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند بفریب ووسوسه وسوگند دروغ (فلما ذاقا الشجرة) پس آن هنگام که چشیدند از میوه آندرخت منهیه فی‌الحال عقوبت آن (بدت لهما سواتهما) ساترعورات ایشان یعنی لباس افتخار و زینت شرف وحلیه عزت ایشان از آن ها فرو ریخت تا عورت یکدیگر دیدند. در اخبار آمده کسی دیگر عوراة ایشان را ندید ولی با وجود این ایشان از این‌صورت منفعل شدند (وطفقا یخصفان علیهما) و در ایستادند و قصد کردند بر برگهای اشجار و میگرفتند از آنها و بر عورات خود روی هم میگذاشتند تا بدان وسیله عورات خود را مستور دارند(من ورقه الجنة) از برك درختان بهشت و اشهر آنست که ازبرك انجیر برهم بسته تا بهم متصل شدند و عورت خود را بدان بپوشانیدند و ازاین طرف بآن طرف میگریختند(و ناد یهمار بهما) وندا کرد آفریده‌ء کارایشان که (الم انهکما عن تلکما الشجره) آیا مگر شما را از خوردن درخت نهی نکرده بودم (واقل لکما) ونگفته‌بودم شما را (ان الشیطان لکماعدو مبین) بدرستیکه هست شیطان شما را دشمن آشکار و عداوت او در وقت سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود (قالار بناظلمنا

انفسنا) گفتند ای پروردگار هاستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی (وان لم تغفر لنا) واگر تو نیامرزی گناهان ما را (وترحمنا) و به بخشای بر ما (لنکونن من الخاسرین) هر آینه باشیم از زیان کاران (قال اهبطوا بعضکم لبعض عدوا) فرمود حق تعالی مر آدم را و حوا و طاوس و مار و ابلیس را فرود روید بر زمین، بعضی از شما دشمنید مر بعضی دیگر را، چنانکه همین طور هم هست یعنی مرد وزن وابلیس و مار وطاوس دشمن همند . و اما دشمنی مرد وزن برای آنست که اگرحوا فریب شیطان را نمی خورد و پیروی از گفتار او نمی نمود و برای خوردن گندم بآدم اصرار نمیکرد لباس افتخار و تاج شرافت از آدم فرو نمی افتاد، اینست که تا روز قیامت مرد بدست زن که واسطه ووسیله میان شیطان و انسان است بچاه فنا و دام بلا می افتد و الا شیطان مستقیما بفریب مردان عاقل قادر نیست چنانکه در روز نخست هم قادر نشد

اهرمن تاره حوا نزند　　　　رخنه در طینت آدم نکند

(و لکم فی الارض) و مر شماراست در زمین(مستقر) قرار گاهی و آرام جائی (ومتاع) و بر خورداری (الی حین) تا هنگام رسیدن مرگ

من ملك بودم وفردوس برین جایم بود　　آدم آورد در این دیر خراب آبادم

تفسیر آیات (۱۷۵ تا ۱۷۶) سوره اعراف

(واتل)و بخوان ای محمد (علیهم) بر قوم خود یا بر یهود (نبا الذی) خبر آنکس که (آتیناه) دادیم اورا (آیاتنا)علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله و آنکس بلعم با عورا بوده از کنعانیان که صحف ابراهیم « ع » خوانده بود و اسم اعظم میدانست و تفصیل آن از این قرار است: گویند در روزگار بنی اسرائیل فرمان چنان بود که هر که چهل سال تمام تن خود را از جمیع گناهان کبیره و صغیره نگاهمیداشت و نماز و روزه

رابوقت میگذارد وخلاصه گرد مناهی نمیگشت واوامر و دستورات حق سبحانه را ادا میکرد ودرخلال این مدت دل هیچکس ازوی آزرده نمیشد سه حاجت از وی بنزد خدای تعالی روا میگردید . مردی بود از بنی اسرائیل پارسا و نیکوکار بنام «بلعم با عورا» واوزنی داشت مستور ه وپارسا. بلعم باعورا مدت دویست سال دستورات الهی را بجای آورده وگرد هیچگونه مناهی نگردیده بود. وقتی موسی ع با لشکر خود ازمصر بقصد شام بیرون شدو بوادی «تیه» رسید پادشاه شام از ورود سپاه موسی «ع» مطلع شدو چون دید یارای جدال وقوه مقاومت با نیروی بی شمار او را ندارد با بزرگان قوم نزد بلعم باعورا آمدند و از او خواهش کردند که دعا کند تا موسی بالشگرش در همان وادی حیران و سرگردان بمانند ونه بتوانند پیشتر آیند و نه بعقب برگردند . وی گفت وای بر شما موسی پیغمبر خداست چگونه من با فرستاده خدا در افتم ؟ و بعد هر چند التماس و در خواست کردند قبول نکرد وعاقبت شاه و امراء از نزد او مایوس برگشتند و زر و جواهرات و اشیاء نفیس و قیمتی بسیار نزد زن بلعم فرستادند و ازاو خواستند که از بلعم بخواهد تا درحق موسی وقومش دعای بد کند تا همانجا که هستند ایشان را بدارد و شرشان را از سر مادفع کند. زن جواهرات را پذیرفت وانجام اینکار را برعهده گرفت . زن نزد بلعم رفت و نخست هرگونه حیله و مکر زنانه بیاد داشت بکار برد تا بلعم را بر آن دارد که در حق موسی دعای بد کند ولی افسون و نیرنك او کارگر نیفتاد لذا دست بآخرین حربه خود که گریه و زاریست زد و آنقدر عجز والحاح و تضرع و زاری کرد تا بلعم را بر آن داشت تا در حق موسی دعای بد کند . بلعم فریب زن مکاره را خورده و در حق موسی دعا کرد تا در صحرای تیه سر گردان گردید . چنانکه هر بامداد بر میخاستند و تا شبانگاه طی مسافت میکردند و با اینکه وادی تیه بیش از شش فرسنك

در شش فرسنك نبود چون فرود می آمدند میدیدند همانجائی هستند که صبح از آنجا رفته بودند. پس ازآنکه چهل روز بدین منوال گذشت عاجز شدند و نزد موسی شکایت بردند. موسی بمناجات شد وگفت خدا یا سر اینکار چیست؟ ندا آمد ای موسی بلعم باعورا دعا کرده تا این زمین زندان تو وامت تو باشد. عرضکرد خداوندا وی دعاکرد در حق پیغمبر تو و تو اجابت کردی آیا اگر من هم در حق وی دعاکنم اجابت میگردد؟ ندا رسید آری. موسی عرضکرد الهی ایمان که گرامی ترین چیز اوست از او بگیر. ندا رسید ای موسی دعای تو نیزاجابت شد. لذا چون توبشهر آن ها روی بلعم نزد تو آید باو بگو سه دعای دیگر او را نیز در ازای عباداتش اجابت میکنیم. موسی بشام در آمد و بلعم نزد وی رفت وموسی پیام الهی را بوی ابلاغ داشت. بلعم با دل افسرده بخانه شد و ماجرا را بزن خود گفت. زن گفت ای شوهر تو خود دانی که در همه جهان چشم من بتو روشن است و زن تماشاگاه مرد است و من تماشاگاه تو ام ودل تو همیشه از دیدار من خرم است و عیش تو ازصحبت من خوش است از خدای عزوجل بخواه که تا مرا که جفت توام جمالی دهد که هیچ زنی را نداده باشد تا هر وقت که از در درآئی مرا با آن حسن وجمال بینی دل تو خرم شود و بقیه عمری که از ما مانده است بخوشی وسازگاری بسر بریم. مرد را حدیث زن خوش آمد و دعا کرد خدا یا زن مرا حسن و جمالی ده که هیچ زنی را نداده باشی. ایزد توانا دعای او را اجابت کرد زن او روز دیگر که از جامه خواب برخاست نه آن زن بود که خفته بود وی دارای حسنی شده بود که تا آنوقت درجهان کس نظیرش را ندیده و نشنیده بود و هر روز نیز بر وجاهتش می افزود و بالاخره ملاحت و صباحتش بحدی رسید که هربیننده ای را از خود بیخود مینمود. ایـن

خبر در جهان شیوع یافت و مردم از هرطرف بدیدن او می‌آمدند. روزی زن درآئینه نگریست و خود را بدان‌صورت دید بر خود ببالید و باخود گفت مرا جفتی باید که همسری مرا شاید، چگونه من باچنین حسن خداداد با مردی فقیر که خوراکش نان جو واز نعمت دنیا بهره ندارد عمر عزیز خود را سرآورم، من در خور پادشاهانم که اگر چشمشان بجمال بی مثال من افتد جان و مملکت خود را در راه من فدا کنند. کم کم این گونه افکار وخیالات فاسده درزن غلبه کرد و بنای ناسازکاری و کج خلقی را باشوهر گذاشت و چندان لجاج ورزید و باعمال زشت تن در داد که شوهر مجبور شد در حق او دعای بد کند. شوهر وقتی دید زن علاوه بر اینکه باو فحاشی میکند دیگر دست هم بکار خانه نمیزند، حتی چهار کودك خود را هم نگهداری نمی نماید و ساعتی بخانه توقف ندارد و هر آنی با جوانی زیبا صورت و صاحب مکنت بسر میبرد لذا سر به سوی آسمان کرد و گفت بار الها تقاضای دیگر من آنست که این زن را خرس گردانی. دعای دوم بلعم هم اجابت گردید و زن بصورت خرس مسخ شد و پیوسته گرد در و دیوار خانه شوهر میگردید و گریه وزاری میکرد از آن طرف فرزندان صغیر هم بحال مادر خود میگریستند. بلعم باردیگر دعا کرد وزن مانند اولش شد. بعد از آن مانند گذشته به نگهداری فرزندان پرداخت. بلعم پس از آنکه سه حاجت خود را گرفت (فانسلخ ومنها) پس بیرون آمد از آن آیت ها بواسطه فرمان بری زن که نا فرمانی خداست و در اثر آن بوادی کفر و عناد افتاد و از آن صورت شیخوخیت بیفتاد چنانکه مار از پوست برون آید (فاتبعه الشیطان) پس بدان پیوست یا او را پیرو خود گردانید. زیرا هر که پیروی گفتار و دستورات زنان را کند پیروی از دستورات وفرامین شیطان نموده چونکه محکمترین دام

و قاطع ترین حربه وموثر ترین وسیله شیطان برای منحرف نمودن انسان ابناء نسوانند چنانکه حضرت رسول اکرم میفرماید: « پیروی از زنان پیروی از شیطان است » و باز در نهج الفصاحه از آن حضرت نقلست که فرموده: « از دنیا بترسید و از زنان بپرهیزید زیرا شیطان نگران و درکمین است و هیچیك از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانندزنان مورد اطمینان نیست » وخلاصه از اینگونه احادیث و اخبارکه دال بر احتراز از پیروی از منویات زنان و دوری و اجتناب از ایشان است چه از خاتم النبین و چه از پیامبران دیگر و ائمه اطهار بسیار وارد است که شرح آنان موجب بسط کلام واطناب سخن میگردد « در خانه اگر کس است یك حرف بس است » (فکان) پس گشت (من الغاوین) ازگمراهان از حضرت خاتم انبیاء در کتاب محبوب القلوب نقلست که فرمود: هر کس بمشورت زنان عمل نماید خدا ویرا نگونسار در جهنم اندازد. این خبر در حال بلعم صدق پیدا کرده است، زیرا پس از دویست سال عبادت نخست پیروی دستور زن را کرد وسپس بمشورت اوسه حاجت را ازدرگاه حق تعالی خواست و چنان که ذکرش رفت در ردیف گمراهان در آمد و سرنگون در دوزخ خواهد افتاد (ولوشئنا) واگر میخواستیم (لرفعناه) هر آینه بر میداشتیم او را (بها) بسبب آن آیات صحف و کلمات که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات رفیع که منازل ابرار و مساکن اخیار است (ولکنه) ولیکن او بواسطه دنائت همت (اخلد) میل کرد (الی الارض) بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت (واتبع) وپیرو(هویه) هوای نفس گردید و سخنان زن ملعونه خود را شنید(فمثله) پس مثل او در خست (کمثل الکلب)مانند سگان است دراخس احوال (ان تحمل علیه) که اگر حمله کنی بر او و برانی او را (یلهث) زبان از دهن بیرون کنند

وعوعو نماید (اوتترکه) یا اگر نزنی او را و بحال خود گذاری (یلهث) زبان از دهن بیرون افکند و باز عو عو کند یعنی راندن سك و نا راندنش یکیست و یکسان است در هیچ حال صفت خود را ترك نمیکند. بلعم سك صفت نیز همین حال داشت که در اثر پیروی از نیات ملعونه خود بهیچ وجه از دنائت و خساست خود بر نگشت و بپیروی از گفتار زن بد کردار خود در حق لشگر موسی دعای بد کرد (ذلك) این مثل که گفته شد (مثل القوم الذین) مثل آن گروه است که از روی جهل و استکبار (کذبوا بآیاتنا) دروغ میشمردند آیات های قرآن را واین گروه کفار مکه اند (فاقصص القصص) پس بخوان بدیشان این خبر را و گفته اند مراد از این قوم یهودند که تکذیب آیات تورات کردند در کتمان نعت خاتم الانبیاء، پس میفرماید قصه بلعم را بر آن ها بخوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان آیات مارا (لعلهم یتفکرون) شاید که تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا نماید که پیوسته پند پذیر شوند

صد هزار ابلیس وبلعم در جهان
این چنین بود است پیدا ونهان
این دورا مشهود گردانید اله
تا که باشد این دوبر باقی گواه

تفسیر آیه ۲۸ سوره یوسف

گویند چون زلیخا برای بدام آوردن یوسف از هر دری وارد شد مایوس گردید بدستور پیره زنی قصر مجلل وبا شکوهی بساخت و درون اطاقهای آنرا ازصور مهیج ومحرك و شهوت انگیز مصور، و از نقوش جالب وجاذب منقش، و بزر وزیور مزین کرد ویوسف را بدرون آن برد واز او کام دل خواست. هر چه زلیخا تمنای وصل کرد یوسف استدعای فصل، وهر چند اصرار ورزید یوسف انکار نمود، تاکار بدان جا کشید که زلیخا خواست یوسف را جبرا وعنفا بخود کشد. یوسف هر طوری بود خود را از چنك وی

رهانید و فرار کرد وزلیخا نیز از عقب او میدوید تا باو رسید و گریبا ن
ویرا از عقب گرفت و کشید تا گریبان یوسف از عقب پاره شد . در این اثناء
عزیز مصر رسید وعلت کشمکش را از زلیخا پرسید . زلیخا گفت : یوسف
خواست بامن عمل منافی عفت کند وبناموس‌توخیانت نماید من ا ز خـود
دفاع کردم ا کنون از پادشاه خواستارم سزای کسی را که بناموس شاه
قصدخیانت‌را داشته‌بدهی . یوسف گفت : زلیخادروغ میگوید واومیخواست
این عمل‌خائنانه را خودانجام‌دهد من‌قبول نکردم وبرای نبوت‌صدق گفتار
خود شاهدی از بستگان زلیخا آورد که گویند طفل کوچك و بی تمیزی
بوده و پسر عم زلیخا نیز بوده است . از آنجائیکه خدا خواست یوسف
پا کدامن از این دامیکه این زن هوس پیشه شهوانی برای اوگسترده‌بود
رهائی یابد و این زن خیانتکار رسوا گردد وقتی از طفل شهادت خواستند
از روی تدبیر وحکمت گفت بروید وملاحظه کنید اگر گریبان یوسف
از پیش دریده شده زلیخا درست میگویدو یوسف نادرست و اگرجامه‌یوسف
از پشت‌سر دریده زن درغگوویوسف راستگوست ، چه این حالت‌دلالت دارد
بر اینکه یوسف از اوگریخته و زلیخا از عقب او را گرفته و بطرف خود
کشیده (فلما رای) چون شوهر دید (قمیصه) پیراهن یوسف را که
(قدمن دبر) از پشت سر دریده روی بزلیخا کرد و از روی غیرت (قـال
انه) گفت بدرستیکه این شکوه وشکایت وتظاهر بعفت و تهمت بردیگری
بستن (من کیدکن) از مکر وحیله و خدعه وفسون شما زنان است (ان
کید کن عظیم) بدرستیکه مکر وحیله شما زنان بزرك وحیرت انگیزاست

درخت مکر زن صد ریشه دارد   فلك از مکر زن اندیشه دارد

مکر و حیله زنان از مکر ووسوسه شیطان زیاد تر است وشاهد این مدعا
آیه ۷۶ سوره نساء است که خدای متعال مکر شیطان را نسبت به مکرزنان

ضعیف و ناچیز شمرده

زمکر زن کسی غافل نباشد	وگر غافل بود عاقل نباشد

تفسیر آیات ۵۰ تا ۵۴ سوره یوسف

گویند وقتی زلیخا از وصل یوسف مأیوس شد نزد عزیز مصر آن قدر سعایت کرد تا او یوسف را بزندان انداخت. پس از چندی عزیز خوابی دید که همهٔ معبرین از تعبیرش عاجز ماندند. در این ایام یکی از فراشان خاص شاه که زندانی بود نیز خوابی دید ویوسف برای او خوابش را تعبیر کرد و چنانکه یوسف گفته بود همان شد. وقتی فراش باز بمقام خود رسید قضایای خوابدیدن خود وصحت تعبیر یوسف را بشاه گفت و گفت معبر همان زندانی زلیخاست. عزیز همان شخص را فرستاد بزندان بطلب یوسف (**و قال الملك**) و گفت ملك (**ائتونی به**) بیاورید یوسف را نزد من (**فلما جائه الرسول**) وقتی فرستاده ملك نزد یوسف آمد گفت ای یوسف اجابت تقاضای ملك کن و نزد وی آی و خوابش را تعبیر نمای.

یوسف خواست تا اول برائت وبیگناهی خود را بر ملك ثابت کند تا آنکه کسی را در مورد او مجال تهمت نماند. پس بهمین جهت (**قال ارجع**) گفت یوسف باو که بازگرد (**الی ربك**) بسوی مهتر خود (**فاسئله**) و بپرس از او یعنی درخواست نمود که ملك تفحص کند و بفهمد (**ما بال النسوة التی**) چه شد که زنان مصری در مجلس زلیخا (**قطعن ایدیهن**) ببریدند دستهای خود را (**ان ربی**) بدرستیکه آفریدگار من (**بکیدهن**) ازمکر زنان وفریب ایشان که بر باد رفتن تخت وتاجها و نابود شدن بزرگان وخراب گردیدن شهرها و بپا خاستن جنگها همه و همه در نتیجهٔ تفتین ودر اثر افساد ووسوسه آنهاست (**علیم**) داناست و میداند که ریشهٔ تمام فساد ها و فتنه ها و خرابیها از ابناء نساء است. ملك دستور داد تا

آن زنانیکه زلیخا برای نشان دادن یوسف بایشان مجلس آراسته بود و هم در آن مجلس زنان از فرط تعشق بحسن یوسف و بی خبری از خود دستهای خویش را بریده بودند جمع کرده وزلیخا را نیز بیا ورد ند. پس

ملك برای تحقیق این امر (قال) گفت بازنها(ماخطبکن) چه بوده حال و کارشما (اذ راودتن یوسف) که طلب کردید یوسف را(عن نفسه) از نفس وی یعنی آیا شما میخواستیدکام دل ازوی بجوئید؟(قلن) گفتند آن زنان(حاش الله) پاکست خدای و قادر و اجل از آنست که عاجز باشد ازآفریدن مردی پاکیزه و پاکدامن مانند یوسف و ما هیچ عمل بدی از او ندیدیم(ماعلمنا) ما ندانستیم ونفهمیدیم (علیه من سوء) از یوسف هیچ بدی نه اندك نه بسیار و حقیقت حال و اصل موضوع را باز گفتند. چون زلیخا دید دیگر انکار او سودی ندارددوی نیز بپاکی یوسف بناچاراقرار کرد (قالت امراة العزیز) گفت زن عزیز یعنی زلیخا (الان) اکنون (حصحص الحق) حقیقت مطلب آشکار و اصل موضوع هویدا گشت و معلوم شد آنچه درست و راست است و گفت (انا راودته) من دنبال یوسف افتادم (عن نفسه) از نفس او و من برای رسیدن بآرزوی دل و هوی و هوس شیطانی خویش اورا تعقیب میکردم(و انه)وبدرستیکه او (لمن الصادقین) از راستگویان و پاکدامنان است.

بجرم خویش کرد اقرارمطلق	بر آمد زوصدای حصحص الحق
بگفتا نیست یوسف را گناهی	منم در عشق او گم کرده راهی
نخست اورا بوصل خویش خواندم	چو کام من نداد ازخویش راندم

ملك بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش معترف شدند بیا تا با حضور خودت ایشان را مجازات کنم. یوسف در جواب فرمود: غرض من از این تحقیق عقوبت آنها نبود (ذلك) این در خواست برای آن

کردم (لیعلم) تا بداند عزیز (انی لم اخنه) که من خیانت باو نکردم (بالغیب) و در غیبت وی حرمت او را یعنی عزیز را نگاهداشتم (و ان الله) و دیگر آن که تا معلوم شود که خدای تعالی (لا یهدی) راه ننماید (کید الخائنین) بمکر و حیله خیانت کاران را ـ در جمله آخر این آیه تعرض وخطاب است به زلیخا در موردخیانت او با شوهرش واشاره ایست بعموم زنان که خائن الخلقه هستند

زن دوست بود ولی زمانی — تا جز تو نیافت مهر بانی
چون در بر دیگری نشیند — خواهد که دگر ترا نبیند

تفسیر آیه ۴۰ سوره بنی اسرائیل

(افاصفیکم) آیابرگزید شمارا (ربکم) پروردگارشما (بالبنین) به پسران که افضل اولادند (واتخذ) و فراگرفت یعنی بردا شت برای خود (من الملائکة اناثا) ازفرشتگان دختران که پست ترین اولادند، این خلاف آن چیزیست که عقل شمابرآنست و عادت شما برآن جاریست (انکم لتقولون) بدرستیکه شما میگوئید (قولاعظیما) سخنی بزرگ و نفس خودرا تفضیل میدهید برحق‌سبحانه‌زیرا محبوب راکه اولاد پسرباشد بخود نسبت میدهید و از خود میدانید ومکروه راکه اولاد دختر باشد بحق تعالی نسبت میدهید واز او میخوانید. در جاهلیت مردم را عقیده بر این بود که فرشتگان آسمان از جنس دخترانند. این آیه در جواب آنان که دارای این عقیده بودندآمد. حق تعالی در این آیه خطاب بمردم زمان جاهلیت میفرماید: شما دختران را که پست ترین وضعیف ترین و سست ترین اولاد محسوب میشوند بخدای خود نسبت میدهید ولی فرزندان پسر را که عالی وشجاع و کامل و عاقل ترین اولادند بخود نسبت میدهید؟ آیا این رای وگفتار و عقیده سخیف شما درست است؟ و گناهی بزرگ نیست؟

کاش دختر نبود از بنیاد — تیره اختر کسیکه دخترزاد

زن اگر اژدها بزاید و مار — بهتر از دختران که آرند عار

تفسیر آیات ۹ تا ۱۲ سوره طه

(وهل اتیك) و آمده است بتو (حدیث موسی) داستان موسی بن عمران (اذرا) یاد کن چون دید موسی (نارا) آتش. در اخبار آمده است که چون موسی (ع) ازنزد شعیب ع بسوی مصر روانه شد تا برادر خود را ملاقات کند شعیب (ع) دختر خود که [صفورا] نام داشت و زن موسی بود همراهش روانه کرد. در بین راه شبی که سرد بود وبرف هم می بارید راه را گم کرده بنزدیك وادی ایمن رسیدند و در این اثنا صفورا که بار حمل داشت وقت وضع حملش پیش آمد و بآتش محتاج شدند. موسی هرچه کوشید نتوانست از سنك و آهن آتش فراهم کند، در این حین نا گاه ازدور آتشی بنظرش آمد فقال پس گفت (لاهله امکثوا) عیال خودرا که درنك کنید در همین موضع که (انی آنست) بدرستیکه من دیدم (نارا) آتشی (لعلی آتیکم) شاید بیارم برای شما (منها بقبس) از آن آتش شعله ای درسر چوبی یا نی یا جمره خود یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم (او اجد) یاشاید که بیابم (علی النار) برسر آن آتش (هدی) راهنمائی که ما را بر شارع رساند. پس زن خود را بگذاشت وبطرف آتش روان شد (فلما آتیها) پس وقتی نزدیك شد بآن آتش دید آتش سفیدی در درختی سبز روشن و بر افروخته است و در حوالی آتش هیچکس نیست موسی از این وضع متحیر وحیران ماند که ناگاه (نادی یاموسی) ندا آمد ای موسی (انی ان ربك) بدرستیکه من پرورد گار تو ام (فاخلع) پس بدور کن وبیفکن (نعلیك) نعلین خود را. در اینجا اشاره به نعلین مقصود از زن است زیرا آمدن موسی در وادی مقدس برای این بود که برای اهل خود آتش ببرد و لذا دلش مشغول خیال زنش بود از این رو بدو وحی

رسید که خیال زن را از دل بدر کن و بغیر از یاد ما در خانهٔ دل که حرمسرای محبت ماو خلوت خانهٔ ذکر ماست خیال دیگری راه ؛ یاد کسی را جای مده ومؤید این آنست که اگر کسی خواب ببیند که کفش او گم شده بحسب تعبیر دلالت میکند بر مردن زنش و اگر در عالم خواب کفش خود را پاره بیند زنش ناخوش گردد و اگر کفش در خواب دید زن میگیرد

دیگر آن که در حدیث است : « من اراد البقائه فل یشکل الغداو ، والیخفف الرداء ، والیجدد النعال » معنی ظاهر این حدیث آنست که سبب طول عمر و بقاء در سه چیز است : ناشتائی صبح زود خوردن . لباس سبك پوشیدن . کفش تازه کردن ولی مفسرین گفته اند معنی واقعی وحقیقی این حدیث اینست : ناشتائی مقصود از صبح زود از خواب برخاستن است ولباس سبك بر دوش انداختن مقصود از زیر بار قرض نرفتن است و کفش تازه کردن غرض از زن تازه کردن و تجدید فراش نمودن است » سعدی علیه الرحمه گوید :

تهی پای رفتن به از کفش تنك　　　بلای سفر به که در خانه جنك

محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در کتاب حیات القلوب چنین می‌نویسد : « در حدیث معتبر منقولست که سعدبن عبدالله از حضرت صاحب الامر صلواةالله و سلم پرسید از تفسیر این آیه در وقتی که آن حضرت طفل بود و در دامن حضرت امام حسن عسگری (ع) نشسته بود و گفت که فقهای سنی وشیعه میگویند که از برای این خدا فرمود که نعلین را بکنید که از پوست میته بود آن حضرت درجواب فرمود هر که این را گفت افترا بر موسی بسته است و آن حضرت را با مرتبه پیغمبری نسبت بجهالت داده است زیرا که خالی از دو صورت نیست که نماز موسی در آن نعلین یا جایز بود یاجایز نبود . اگر جایز بود نماز او در آن نعلین پس پوشیدن در آن بقعه هم جایز

بود هرچند آن بقعه مقدس ومطهر باشد واگر نمازدر آن نعلین جایزنبود
پس قایل میشود گوینده‌ٔ آن سخن که موسی حلال وحرام را ندانسته
و نمیدانسته است که درچه‌چیز نماز جایز است و درچه چیز جایز نیست
و این قول کفر است. سعد گفت پس بفرما یا مولای من تأویل این‌آیه‌را
فرمودکه چون موسی در وادی مقدس در آمد گفت پروردگارا من‌خالص
گردانیده ام محبت خود را از برای تو و شسته ام دل خود را از لوث
خواهش ما سوای تو و هنوز محبت‌اهلش در دل او بود پس حق تعالی
فرمود: بکن نعلین خود را یعنی از دل خود بکن و دور کن محبت اهل
خود را اگر راست میگوئی که محبت تو برای من خالص گردیده است و
دل تو بما سوای من مشغول نیست» (انك) بدرستیکه تو (بالواد
المقدس طوی) در وادی مقدس و ستوده ای قدم نهاده ای که نام او
طوی است.

تفسیر آیات ۱۴۹ تا ۱۵۴ سوره الصافات

(فاستفتهم) ای رسول بپرس از طایفه بنو خداعه و بنو ملیح و
وحرضه که ملائکه را از جنس دختران خوانند، در این مورد از این
مردم‌سؤال کن (الربك البنات) آیا پروردگار را دختران که دانی
ترین اولادند (ولهم البنون) و ایشان را پسران که عالی ترین اولادند
میباشد؟ (ام خلقنا الملائکه اناثا) یا ما آفریدیم فرشتگان را از زنان
که پست ترین اولاد آدمند؟ (وهم شاهدون) و ایشان حاضر بوده اند آیا
در وقتیکه ما آفریدیم ایشان را؟ (الا انهم) بدان که اینان (من افکهم)
آن دروغ و افتراء را از جهل و نادانی خود (لیقولون) میگویند که
(ولدالله) نزاد خدای (وانهم لکاذبون) وبدرستیکه ایشان درانتساب
ولادت بخدای آنهم دختران، از دروغگویانند زیرا خدارا زن و فرزند محال

است (اصطفی البنات) آیا خدا دختران را که ناقص ترین اولادند (علی البنین) بر پسران که کامل ترین فرزندانند برگزید ؟ « زهی تصور باطل زهی خیال محال » (ما لکم) چرا در این مورد (کیف تحکمون) شما چنین جاهلانه حکم میکنید ؟ و نسبت میدهید

تفسیر آیات ۱۴ و ۱۵ سوره تغابن

(یا ایها الذین آمنوا) الا ای اهل ایمان(ان من ازواجکم) بدرستیکه زنان شما (و اولادکم) وبعضی فرزندان شما که شمارا از اطاعت خدا و جهاد وهجرت در دین باز دارند (عدو الکم) دشمن شما هستند (فاحذروهم)پس از آنان حذر کنید و دل از محبتشان بر کنید . کینهٔ دیرینه و عداوت پیشینهٔ نوع زن بمرد بر همه عقلا و دانشمندان عالم روشن و اظهرمن الشمس است زیرا اگر بتواریخ ملل مختلف جهان مراجعه شود معلوم خواهد شدکه هر تخت وتاجی که سرنگون شده و هر کشوری بر باد رفته وهر پیغمبر و امام و بزرك و دانشمند و خلاصه هر فردیکه کشته و مسموم شده وهر فتنه وفسادی که در دنیا بپا گشته تمام از زنان بوده وهست وخواهد بود. زن مال شوهر را که با صرف عمری و خون دل خوردنی حاصل میگردد چه بباطل خرج میکند و چه میدزدد و ذخیره میکند که اگر روزی طلاق گرفت تامین مالی خود را کرده باشد و با جوان دیگری صرف کند وچه بسا شده که مال شوهررا صرف دوستان قدیم و یاران ندیم میکند . شوهری باهزاران زحمت و با تحمل هزار گونه مشقت وصرف یکعمر برای خود شرف وعزت وشوکتی فراهم میکند و درعوض زنش برای ارضای خاطر وتسکین هوی وهوس شیطانی وشهوت حیوانی خود که مادام العمر از شهوت رانی سیری و خلاصی ندارد در یك لحظه همهٔ آبرو و اعتبار او را بر باد فنا میدهد و یکعمر او را سرزیر و

شرمسار مینماید ؛ اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله درنهج الفصاحه میفرماید : « خطرناك ترین دشمن تو همسرتو است که با تو همخوابه است و مملوك تو » و اما دشمنی هر فرزندی نسبت بپدر نیز بسبب مادر آن فرزند است زیرا بنا باین مثل معروف : « لاتلدالحیة الاالحیة »

نیارد شاخ بد جز تخم بد بار نباشد مار را بچه بجز مار

بخت النصر که حرامزاده و بشیرسك پرورش یافته بود اول کاریکه کرد مادر خود راکشت و سببش هم آن بود که شبیکه میخواست خروج کند بمادرش گفت امشب پیش من نیائی . ولی مادر دلش طاقت نیاورده رفت تا اورا نصیحت کند و چون مادرنزد او آمد و گفت ایمادر میخواهی چکار کنی ؟ خودت را بکشتن مده این خیال خام را از سر بدرکن . بخت النصر مانند سك غضب آلود بر او حمله برد وگفت ای پتیاره ترا چکار باین کارها و با شمشیر مادر را بدو پاره کرد .

آئین حرامزاده اینست پرورهٔ شیرسك چنین است

وشیرسك اثر خود را بخشید وبعد بخت النصر بعد ازقتل چند نفر پیغمبر وپیغمبر زاده هفتاد هزار نفر را کشت که شرح مبسوط آن در تواریخ مبضوط است .

درختیکه تلخ است ویرا سرشت گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی وشهدناب
سرانجام گوهـــــر ببار آورد همان میوه تلخ بار آورد

صاحب کتاب جامع النورین مینویسد : « شیر الاغ بجهت دوا میخورند . امسال ما شیر الاغ چند وقت خوردیم همچو کرده بود که در کوچه که می رفتیم مرد دهاتی باالاغش میگفت : هش، هش عوض الاغ من می ایستادم » بهمین سبب است که دانشمندان و فلاسفه عالم گفته اند : « هر چه باشیر

اندرون شد با جان بدر شود ، و تا دم مرگ با اوست .

زبد اصل جز بد نیاید بدوست
ز کوزه تراود همان کاندروست

گویند عالمی وقتی زنش حامله شد در حفظ وحراست او همت گماشت و همواره مواظب حال و مراقب رفتار زن بود تا آنکه روزی بحسب ضرورت زن بحمام رفت . عبورش از جلو دکان انار فروشی افتاد زن را میل تمام بخوردن انار بهم رسید ووقتی دید دکان دار بعقب دکان رفته با سوزن زیر گلوی خودکه دو لب چارقد را بهم وصل مینمود به اناری فرو برده و بدین وسیله قطره ای چند از آب آن بمکید و بمحض آمدن انار فروش بجلو دکان زن براه خود رفت . پس از آنکه زن زائید و طفلش بزرگ شد و بمکتبش بردندروزی مرد سقائی که سرمایه در آمدش مشکی بود که پر از آب کرده و بعابرین میداد ووجهی گرفته معاش می کرد ناله کنان و فریاد زنان نزد آنمرد عالم آمد وگفت فرزند تو با قلم‌تراش بمشك من زده وآن راپاره کرده و آبشرا ریخته و تنها وسیله معاش من همین مشك آب بوده وبس . عالم وجهی بمرد سقا داد و او را راضی نمود وسپس نزد زن رفت و او را بباد کتك گرفته گفت تا نگوئی چه عمل زشتی در مدت حاملکی و یا شیرخوارگی این طفل از تو سر زده دست از تو بر ندارم . زن تفصیل رفتن بحمام وزدن سوزن با انار را بیان کرد . شوهر گفت : اگرتو سوزن بانار نمیزدی حالا فرزندت چاقو بمشك سقا نمیزد . هر فتنه در اخلاق بزرگان باشد
از شیر رذیل دایگان آن باشد

تزریق فساد چونکه در خون باشد
تبدیل نه کاریست که آسان باشد

و بنا بگفتهٔ اجماع حکما وجماهیر عقلا هرفتنه وفساد و قتل و جنایت و خیانتی که بدست مردان انجام یابد نیست مگر آنکه سبب اولیه و موجب اصلیه آن زن بوده است که یا محرك آن جنایت و خیانت بوده و یا از

نخست روان مولود خود را تیره و خون او را ناپاک کرده و عنصر جانی و موجود پلیدی بوجود آورده و تحویل جامعه داده چنانکه وقتی خسروپرویز پادشاه ساسانی خواست شیرین را بزنی برگزیند و او را ملکه ایران و بانوی بانوان کند مؤبدان و بزرگان او را از اینکار منع نمودند و فردوسی علیه‌الرحمه این قسمت را بنظم آورده و در مورد اندرز مؤبد ان بشاه ایران چنین گوید :

که چون تخمهٔ مهتر آلوده گشت — بزرگی از آن تخمه پالوده گشت
چنان دان که هرگز گرامی پسر — نبوده است بازان بخـــون پدر
مگر مادرش خون را تیره کرد — پسر را بآلودگی خیره کـرد
چو ضحاک تازی کشنده پدر — که جمشید را زو بد آمـد بسر
چو افراسیابی که از بهر تخت — بکشت او اغریرث نیک بخـت
سکندر که او خون دارا بریخت — چنان آتش کین هما نا به بیخـت
که دارا برادر پدر خواندی — همه فیلقوسش پسر خواندی
پدر پاک بد مادرش بد هنر — چنان دان کزو پاک ناید پسر

در منتهی الامال از امام جعفر صادق (ع) منقولستکه فرمودند « چنانکه پیش از یحیی (ع) کسی بنام او مسمی نشده بود همچنین بنام حضرت امام حسین (ع) کسی پیش از او مسمی نشده بود و پی کننده ناقه صالح ولد زنا بود و کشنده حضرت یحی (ع) ولد زنا بود و کشنده حضرت امیرالمومنین (ع) ولد زنا بود و کشندهٔ امام حسین ولد زنـا بود و نمیکشد پیغمبران و اولاد ایشان را مگر فرزندان زنا » پس بنابر این اگر فرزندی ناخلف و اولادی دون صفت که دشمن پدر وحتی دشمن دین و آئین خدا شناسی بوجود آید گناه از پدر نیست بلکه تقصیر از مادر نابکار است که از نخست تخم را فاسد میکند و حاصل فساد ببار میآورد

دامن دشت گر از ناله مجنون خالیست کمر کوه پر از زمزمه فرهاد است
دل دیوانه نصیحت نپذیرد هیهات چه توان کرد که این فطری مادرزاد است

گویند چون بهمین جهات اهل ادراك از زنان دوری گزیده و بتصفیه نفس وتزکیه روح وعبادت پرداخته وببرکت آن هریك در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده، وچون دیگران یاران مهاجر را دیدند که در نتیجه هجرت از زن وفرزند بدان همه علم نائل و بدان همه فضل واصل شدند قصد عقوبت زن وفرزند کردند که بجهت ایشان ازعلم وفضل بی بهره مانده ومحروم گشته اند، لذا ترك نفقه آنها کرده وقطع ملاطفت نمودند. حق سبحانه فرمود: (وان تعفوا) واگر عفو کنید از آن جرئت ها که کرده اند (وتصفحوا) ودر گذرید (وتغفروا) وچشم پوشی کنید (فان الله) پس بدرستیکه خدای تعالی (غفوررحیم) آمرزنده ومهربان است برشما وباشما همین معامله کند (انما اموالکم) جزاین نیست که مالهای شما (واولادکم) وفرزندان شما (فتنة) اسباب فتنه و امتحان شما هستند تا معلوم گردد کدام ازشما حق را بر مال و فرزند ترجیح، وکدامیك مال وفرزند را بر حق و حقیقت رجحان میدهید (والله عنده) وبدانید که هرکه اطاعت حق کند نزد خدا او راست (اجر عظیم) مزد بزرك. چنانکه ملاحظه میشود و از فحوای کلام آسمانی برمی آید در آیهٔ اول خدای تعالی نخست زن را که منبع اصلی است دشمن مردان شمرده وسپس مولود او را که بجهات مشروحه فوق موجودی فاسد و عنصری جانی بوجود می آید خصم مردان پاك دانسته، و در آیهٔ دوم نخست مال وسپس فرزند را اسباب آزمایش تعیین فرموده. بنا براین هرجانی که مرتکب جنایت و هرخائنی که فاعل خیانتی میگردد گناه آن جنایت و خیانت را باید از جانب مادر او دید که تخم را آلوده وگوهر تابناك را ناپاك و خون را فاسد مینماید و موجود

فاسدی و عنصر بدگوهری تحویل جامعه میدهد که بهیچوجه اصلاح پذیر نخواهد بود، چه:

اگر عمر ها مردم بد سرشت | بود همدم حور یان بهشت
در آن محفل پر صفا روز و شب | زجبریل خواند فنون ادب
بآن اعتقادم سر انجام کار | نگردد از او جز بدی آشکار

و بهمین جهت است که سعدی علیه الرحمه گوید:

زنان بار دار ای مرد هوشیار | اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر بنزدیك خردمند | که فرزندان ناهموار زایند

در کتاب «اقوال الائمه از جناب محمد بن علی الباقر منقولستکه فرمود: «زنهای خوش صورت را برای شیر دادن فرزند خود استخدام کن، بپرهیز و دوری نما از زنان زشت، زیرا که شیر بطفل تعدی میکند» و هم در همین کتاب از علی (ع) نقلست که فرمود: «برای انتخاب دایه آن چنان اهمیت دهید که برای انتخاب همسر اهمیت میدهید، چرا که شیر طبیعت طفل را دگرگون میسازد» بنا بر این هر پستی و نادرستی که در افراد بشر دیده میشود از پستان مادر سر چشمه گرفته است. یکی از ظرفاء گوید:

خوب بوده است و خوب میبا شد | هم پدر هم برادر حاجـــی
اگر او زین میانهٔ بد افتاد | هست تقصیر مادر حاجـــی!

تفسیر آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره زخرف

(ام اتخذ) ای مشرکان قریش آیا خدابرای خود گزیده است (ممایخلق) از مخلوقات خود (بنات) دختران را که اخص وانقصند ؟(واصفیکم) وبر گزید برای شما (بالبنین) پسران را که اشرف وا کملند ، (واذا بشر) وحال آنکه اگر خبر داده شود (احدهم) بهر کدام از بندگان (بماضرب) آن چیزی را که میدانید یعنی دختران (للرحمن مثلا) برای خدا (ظل

وجهه) روی او (مسودا) سیاه میشود ازغایت شرمساری و غم‌واندوه (وهو کظیم) و او خشمگین خواهد شد، چه

زن چو زاید پسر سرور کنند　　زر فشانند و نقل و سور کنند
چونکه دختر بود شوند دژم　　ابروان را همی کنند بهم
دختر ار بهتر از پسر بودی؟　　آن یکی زیر و آن زبر بودی
دختر اندر هنر پسر نشود　　آهوی ماده شیر نر نشود

(اومن ینشؤا) آیا کسیکه پروریده شده باشد (فی الحلیة) بزیب و زیور (وهوفی الخصام) واو در وقت خصومت ومجادله و سخن گذاری ازحفظ حقوق خود عاجز وقادر به (غیرمبین) آشکار و معلوم کردن حق خود نباشد، ومحتاج باستمداد و نیاز بمعاضدت دیگری دارد آیا چنین کسی لایق فرزندی خداست؟

کسی که همه غرق زیب و ریاست　　کجا لایق درگه کبریاست؟

تفسیر آیه ۳۹ سوره طور

چنانکه قبلا گفته شدمشرکین را عقیده آن بود که فرشتگان آسمان ازجنس دخترانند این آیه نیز مانند آیات دیگر گذشته خطاب بآنهاست (ام له البنات) آیا خدایرا دختران که ناقص ترین اولادند (ولکم البنون) و شما را پسران که کامل ترین اولادند خواهد بود؟ آنچه را که مکروه و منفور است برای خدا و آنچه را که محبوب ومطلوب است برای شما است؟ بنا بمثل معروف آیاسیب سرخ برای دست چلاق خوب است»؟

تفسیر آیات ۲۱ و ۲۲ سوره نجم

(الکم الذکر) آیا شما را فرزند نر که قوی و عاقل و کامل ترین ولد است (وله الانثی) و خدایرا فرزند ماده که ضعیف ونادان و ناقص ترین ولداست خواهدبود؟ (تلك اذا قسمة ضیزی) اگرچنین بودی بازهم تقسیم نادرست

وغیر عادلانه ای بود ، زیرا اولاخدای را اولاد نباشد وبر فرض هم بودی میبایستی پسر را از خدا دانست ودختر را ازشما ، چه:

پسران بر پدر و لیعهد ند دختران بهر دیگران شهد ند
بپدر دختر آورد همه ننگ پسر آید بدشمنش در جنگ

تفسیر آیات ۲۹و۳۰ سوره معارج

(والذین هم لفروجهم) وآنانکه‌فرجهای‌خودرا ازشهوت رانی**(حافظون** نگاه میدارند از عذاب خدا در امان اند،زیرا فروج‌خود را از ارتکاب‌بعمل غیر مشروع باز داشته اند . مردان اگر میخواهند ازعقوبت‌جهنم محفوظ باشند نباید بشهوت رانی نامشروع دست بیازند**(الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم)** مگر بازنان حلال وکنیزکان ملکی‌خویش**(فانهم غیر ملومین)** که از اعمال شهوت رانی ملول‌نگردند وسیر نشوند

گر بهر ساعت دو صد دفعه شدید تو بیاندازی بقفل زن کلید
گر ببیند که هنوزت قوت است باز میگوید ترا : هل من مزید!

قدمای ماگفته اند شهوت زنان را انتها ، وحرص پیران را پایان نیست .در کتاب جامع النورین مینویسد که: نخستین مرتبه که آدم (ع) با حوا جماع کرد گفت : « ما احسن هذا » یعنی به ، به ،چه چیز خوبی است ! وچون آدم فارغ شد حوا گفت : « هل من مزید » یعنی باز هم بکن ، زیادتر بکن ، خیلی خوب چیزی بود! در همین لحظه جبرئیل نازل گردید وتازیانه بر آورد وحوا را بزد . حواگفت : خطاکردم و عذر خواست ، والا اگر از نخست زن در این‌خصوص تنبیه نمیشد بعدها برای رضای هوای نفسانی و اطفاء آتش شهوات شیطانی زنان که میل واشتیاقشان را حد و حصری نیست کار بر مردان مشکل وبس دشوارمیگردید

چنین گفته پروردگار جهان زشهوت ندارند سیری زنان

تفسیر آیات ۱ تا ۴ سوره قدر

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله صحابهٔ را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار سال وبروایتی هزار ماه در راه خدای جهاد کرد وحکایت آن چنین است:
« شمشون » یکی ازقضات بزرك یهود بود . تورات در باره او مینویسد که «بصورت عجیبی تولد یافت وقدرت عظیمی که او داشت نه در گذشته نظیرش دیده شده بود و نه در آینده شبیهش پدید خواهد آمد » در لغت عبری مفهوم شمشون « خورشید کوچك » است. در هنگام حیات این قهرمان بزرك یهود، مردم فلسطین بر جماعت اسرائیل تسلط داشتند . فلسطینی ها ملتی بودند مرکب از مصریها ویونانیها وفینیقیها . این مردم در ساحل بین « غزه» «و حیفا » دولتی تشکیل داده بودند که بعد ها بنام فلسطین معروف شد . این دولت پس از نبردهای متعدد قوم یهود را شکست داده متواری ساخت و بر قلمرو وحکمفرمائی خود افزود لیکن درعهدشمشون یهود بر مردم فلسطین دست یافتند و ماجرای رفتاریکه با فلسطینی ها کردند از دهشت انگیز ترین و هولناکترین وقایعی است که تاریخ بیاددارد. کشتزارهایشان را سوزاندند، درخت هایشان را بریدند، زنان جوان و کودکان خوردسالشان را بوضع فجیعی کشتند، خانه ها و گله هایشان را سوزاندند . همهٔ اینها بدست خدا انجام میگرفت ! و شمشون خود رافرستادهٔ از جانب یزدان میدانست . فلسطینی ها بزن شمشون بد گفتند . شمشون بجرم این گناه بسیاری از زنان آن ها راباحیوانات اهلی مختلفه درمزارع آتش زد . یکبار مردم فلسطین درشهر غزه او را محبوس ساختند اما وی از آن شهر گریخت ودرهای شهر را هم باخود حمل کرد. ملت فلسطین که تمام حیل ونیرنگهای خود را برای خلاصی از دست شمشون شجاع بی ثمر میدیدند سر انجام پس ازتفکر بسیار فکری بخاطرشان رسید که یهود بارها

خود از آن راه استفاده کرده بودند. شیوه دیرینه اسرائیل این بود که زنان زیبا ودختران دلربای قوم خودرا بسراغ فرماندهان و قهرمانان دشمن می فرستادند ووقتی ازتسخیر دل این فرماندهان یقین حاصل میکردند نقشه‌های مطلوب را بدست میآوردند و در چند لحظه بوسیله حمله سپاهیان خود بر شهر دست می یافتند. در این وقت بزرگان فلسطین نیز بدین فکر افتادند که از همین طریقه استفاده کرده و با همان سلاح خطرناك ومخوف ودرعین حال لطیف که قاطع ترین حربه شیطان است بر شمشون حمله برند. خیلی جستجو کردند و دنبال زنی میگشتند که از هر نظر برای منظورشان شایسته باشد و بالاخره خود شمشون برای آن ها چنین زنی یافت !. این زن را نام« دلیله » بود. دلیله فلسطینی واز مردم وادی سریق در نزدیکی شهر غزه بود. شمشون مجنون صفت دلیله را از جان ودل میخواست و هم و غمی جز دیدار روی سحر آمیز ونگاههای مهر انگیز و سخنان دلفریب و حرکات دل آویز او نداشت. هربارکه نبرد وجنك با کفار او را خسته میکرد با چند لحظه درکناردلیله زیبا همه رنج وزحمت وهمه‌درد ومشقت خود را از یاد می برد غافل از اینکه روزی همین مارخوش خط و خال ریشه عمرش را قطع خواهد کرد

گرچه فروزنده و زیبنده است   خاك براو کن که فریبنده است

گروهی از اقطاب و بزرگان فلسطین بنزد دلیله آمده و باو گفتند او را فریب بده و بفهم این قدرت عجیب و قوت عظیم و توانائی شگرف شمشون چه دلیلی دارد. اگر ما رمز این ابهت و قدرت بی سابقه شمشون را دریابیم شاید با زوال آن علت به شکست و محو او توفیق یابیم. در ازای این خدمت هریك ازما حاضریم هزار و صدمن نقره ترا دهیم. زن فریب پول را خورد وحاضر شد بشوهری که شجاع ومقتدر ترین مردان جهان

بود خیانت کند . لذا پیشنهاد بزرگان ملت فلسطین را پذیرفت وسپس با اقسام مکر و حیله و انواع فسون و نیرنك که مخصوص ابناء نسوان است به‌عملی ساختن نقشه خود پرداخت. در آن هنگام که شمشون در آغوش گرم او همه مشقات وصعوبات جهان رااز یاد می برد دلیله باهزار عشوه و کرشمه رمز قدرت وسر عظمت او را سراغ میکرد ولی چون نتوانست باین زودی ها بر اسرار او واقف شود بدین حیله متوسل شد که یکشب وقتی که شمشون آمد و خوابید با ریسمان دستهایش را ازعقب بست شمشون بیدار شد پرسید چرا دستهای مرا بسته ای ؟ گفت خواستم قوت تو را به‌بینم چقدر است میتوانی این ریسمان را پاره کنی یا نه . شمشون عابد حرکت خفیفی بخود داده ریسمان از هم‌بگسست . شب دیگر شوهرش وقتی که بر گشته و خسته بود رفت دررختخواب خوابید زن بر خاست دستهایش را با زنجیر بست . چون بیدار شد دید دستهایش بسته جهت پرسید .دلیله گفت : خواستم زورت را بیازمایم و به بینم میتوانی این زنجیر را بگسلی؟ عابد باز حرکت خفیفی بخود داد وزنجیر مانند ریسمان بریده شد . بالاخره از آنجائیکه زن در نیرنك و حیله مرد را مغلوب و مقهور خواهد ساخت آن قدر بر شمشون سخت گرفت و اورا رنج داد و اصرار ورزید و ابرام نمود تا سر انجام بمنظور پلید خود نائل آمد و عابد او را از آن راز آگاه ساخت و بدان مکاره پتیاره گفت: خدا بهنگام ولادت سرمرا پوشیده از مو بدنیا آورد ، اگر روزی موی از سرم تراشیده شود در آن هنگام همه قوتم از بین خواهد رفت و آن قدر ضعیف و ناتوان خواهم شد که یکی ازمردم معمولی هم بر من میتواند غلبه یابد

غیر آن زنجیر زلف مقبلم گر دو صد زنجیر آری بگسلم

وقتی آن‌مکاره‌غداره با کلید خدعه وخیانت زنانه‌خود بکشف اسرار ورموز قوت فوق العاده شمشون که در موهای‌سر او بود نایل آمد کس بدنبال بزرگان

ملت فلسطین فرستادو با یشا ن پیغام داد زود بیائید که آن اسرار را کشف نمودم . بزرگان فلسطین در حالیکه نقره های مقرر را همراه داشتند نزد دلیله آمدند .تادریك شبی از شبها که‌شمشون شجاع ازجنك باکفار بر گشته بودوبرای رفع خستکی ودفع کوفتکی درآغوش کرم‌ونرم‌زن‌زیبای‌خودآرمیده‌و آن‌مارخوش خط‌وخال هم‌دست‌و پای‌لغزنده خود را بدورگردن واطراف کمر او چنبره کرده بود یکی از بزرگان قوم را پیش خواند ودستور داد که هفت بار سر شمشون را با تیغ بتراشید و سپس با شاره و دستور دلیله خیانتکار فلسطینی ها بر سرش ریختند و دیده گانش را کور کرده او را بشهر غزه بردند و با دو زنجیر بزرك او را بسته و زندانش کردند

کیست که این دز دکلاهش نبرد وافت این غول ز را هش نبرد

پس از چندی موی سر او از نو بلند شد ودشمنانش از حماقتی که داشتند با وجود آنکه میدانستند راز قوت او در گیسوانش است موهای او رابحال خود گذاشتند . هنکامیکه فلسطینی ها روزی بعید خدای خود جشن گرفته بودند شمشون رانیز بمیدان آوردندو او را بستو ن بزرگی بستند لیکن نا گهان در آن هنگام که همه برای تما شای شمشون دلیر او را احاطه کرده بودند و همه از قوت خدائی و قدرت کبریا ئی او صحبت می کردند شمشون تکانی بخود داد و با صدائی بلندگفت :خدایا این سقف را بر من و دشمنان من فرود آر . سپس ستونهای بزرگی را که بر آن هابسته شده بود تکان داد در حال ستون های عظیم بر سر حاضرین فرود آمد و بدین وسیله هم گروه بی شمار دیگری از کفار را باکشتن خود بکشت. اصحاب متعجب شده کفتند ما را با این‌عمرهای کوتاه بچنین دولتی‌چگونه توان رسید ؟ حق سبحانه این سوره را فرستاد (انا انزلنا) بدر ستیکه فرستادیم قرآن را . کنایه غیر مذکور است دلالت برقدر و شهرت او می

کند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال آن را بخود اسناد فرمود که در وقتی متبرك چنانکه فرمود فی لیلة القدر» درشب قدر یعنی ابتدای نزول آن شب بوده یا تمام قرآن بآسمان دنیا در آن شب از لوح محفوظ و در بیت العزه بسفره سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح دنیا آورده (وما ادریك) و چه چیز دانا گردانید تورا تا بدانی که (ما لیلة القدر) چیست شب قدر یعنی شب باعزت وشرف که هر که در او طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در او واقع شود نزد خدای باقدر بود و گفته اند که قدر بمعنای حکم است یعنی در آن تفضیل کند هر کار که مشحون بحکمت ونقص را بدو راه نباشد یا بمعنی تنك است که زمین در آن شب بملائکه تنك گردد از بسیاری ازایشان که بزمین آیند (لیلة القدر خیر) شب قدر بهتر است (من الف شهر) از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده : زیرا گویند شمشون هزار ماه در صومعه خویش بصیام نهار و قیام لیل قیام نمود . شب قدر بقولی دایر است در سال . حضرت شیخ در فتوحات فرموده که من او را در نیمه شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علماء گفته اند در ماه رمضان و درشبهای دهه آخر و در شبهای وتر امیدوار تر است و جمعی برآنند شب بیست ویکم و شب بیست و سوم را اختیار کنندو احیاء دارند و بعضی شب بیست و هفتم را بعدد حروف « لیلة القدر » که سه بار تکرار یافته و کلمه « هی » که از کلمات این سوره است و بیست وهفتمین کلمه است دانسته اند فی الجمله قول اخیر را تایید میکند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم همه شبهاست واحیاء بعبادت در همه « هرشب شب قدر است اگر قدر بدانی »

تفسیر سوره فلق

مفسرین در باره سبب‌نزول سوره مبارکه گفته‌اند که دختران لبیدبن‌اعصم یهودی جادوگر بودند. با وسائلی چند تار موی و چند دانه از شانهٔ رسول خدا ﷺ را بدست آورده و با آن بسحر پرداخته و موجب مریض شدن پیغمبر شدند. سپس پیغمبر رفع جادو از خود نموده و از برای این کار بچند نفر از صحابه که از جمله علی ابن ابیطالب ع بودند ماموریت دادند و آن‌ها پس از کنجکاوی در چاه «دزوان یا ازوان» جادو را یافته و ازبین بردند. گویند آن جادو رسنی‌بود که یازده گره بدان زده بودند لذا حق سبحانه معوذتین‌را که یازده آیه‌اند فرستاد و بهر آیه ایکه قرائت گردید گرهی از آن ریسمان گشوده شد. یکی از صحابه از حضرت رسول روایت کرده که «ما تعوذ والمتعوذون بمثل المعوذتین». (قل اعوذ) بگو پناه می برم (برب الفلق) بپروردگار شکافنده وافروزنده نور صبح از تاریکی شب و یا بخدائیکه تمامی موجودات را از نیستی بهستی آورده و از ظلمات عدم بطرف هستی ووجود سوق داده است. در این آیه مقام استعاذه پناه بردن را بکلمهٔ (رب) فرموده و حال آن‌که در جای دیگر بکلمهٔ «الله» آورده مانند «واذا قرات القرآن فاستعذبالله من الشیطان الرجیم» در این آیه منظور حفظ بدن ونفس است از تلقینات و تخیلات سحر و جادوگری وپرورنده بدن خداست از این لحاظ بکلمه ای فرموده که به معنای پرورش باشد(من شر ما خلق) از بدی آن چه آفرید از موذیات انس وجن و سباع و بهائم و هوام (ومن شر غاسق) واز شر شب تاریك (اذا وقب) چون در آید ظلمت او بر همه چیز ها یا از شر آفتاب چون غروب کند و چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل

کثرت اسقام است وطلوع آن وقت قلت امراض وآلام **(ومن شر النفاثات فی العقد)** و از شر زنان جادوگری که برای سحر کلمات سحر میگویند و در گره ها میدمند و از این اعمال ایجاد وهم و ترس در قلوب مینمایند کما اینکه در زمان جاهلیت از این قبیل زنان زیاد بودند که از این راه ارتزاق نموده و مردم را با این گونه امور واهی مشغول میساختند چنانکه بزرگان ودانشمندان زنان را «جادوگر» خطاب میکردند. البته بیشتر مشتریان ومعتقدین بدینگونه خرافات در درجه اول خود زنان هستند که درعین این که عده ای شان عامل این نوع فساد وناشر اینگونه شرورند، دسته دیگرشان خریدار و طالبند واولین کسیکه باین گونه اعمال اعتقاد دارد و فریب این نوع چیز ها را خورده و میخورد و خواهد خورد خود زنانند، وبا این همه جادوگری و روباه منشی فطری و با این همه افسونگری وشیطان صفتی جبلی باز از آن جائیکه خلقتا کامل النقص و ناقص العقلند دروغ های شاخدار یك طالع بین و فالگیر پشت هم انداز و گفتار یك رمال دروغ پرداز و خطوط کج و معوج یکدعا نویس حقه باز ونقوش عجیب و غریب یك طلسم گر حیله ساز و پیشگوئی های یك کف بین زبان باز را ازآیات ربانی و کلمات سبحانی قرآن مجید معتبر تر و مجرب تر دانند ومانند أطفال بافسانه وداستانهای سرتاپا کذب بیشتر ازحقایق عقیده دارندوخلاصه همان طریق که برای فریب دادن بهترین عامل مؤثر هستندبرای فریب خوردن هم نزدیکترین معمول اند **(ومن شر حاسد اذا حسد)** وازشرحسدورزنده ای که حسد ورزد. درکتاب کشف الغرور ومفاسدالسفور از امام محمد باقر (ع) منقولست که فرمود: «غیرت زنان حسد است و حسد اصل کفر است»

من از مفصل این نکته مجملی گفتم　　　تو صد حدیث مفصل بخوان ازاین مجمل

فاعتبروا یا اولی الابصار

توراة

انسان که از زن زائیده، میشودقلیل الایام و پر از زحمات است، مثل گل میروید و بریده می‌شود، و مثل سایه میگریزد و نمیماند، و آیا بر چنین شخص چشمان خود را میگشائی، و مرا با خود بمحاکمه می آوری، کیست که‌چیزطاهررا از چیز نجس بیرون آورد ؟ هیچکس نیست
کتـــــــاب ایوب - باب چهاردهم - آیه ۱ تا ۵ »

☆ انسان چیست که‌پاك باشد، ومولودزن که عادل‌شمرده‌شود.» کتاب ایوب باب بیست وپنجم - آیه ٤ » ☆ نزاعهای زن مثل آبی است که دایم در چکیدن باشد « کتاب امثال سلیمان نبی - باب نوزدهم آیه ١٤ » ☆ در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است‌ازساکن بودن بازن ستیزه گر در خانه مشترك، جان شریر مشتاق شرارت است. ☆ کتاب‌امثال‌سلیمان نبی - باب بیست ویکم - آیه ۹ و ۱۰ » ☆درزمین بائرساکن بودن بهتراست ازبودن بازن ستیزه گر وجنگجوی. « کتاب امثال سلیمان نبی - باب بیست ویکم - آیه ۱۹ » ☆ چکیدن دایمی‌آب در روز باران، وزن‌ستیزه جو مشابه اند، هرکه او را باز دارد مثل کسی است که باد را نگاهدارد « کتاب امثال‌سلیمان نبی - باب بیست هفتم آیه ۱۵ و ۱٦ » ☆ سه‌چیز است که برای من‌زیاده عجیب است، بلکه چهارچیز که‌آنها را نتوانم‌فهمید : طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره و راه کشتی در میان دریا و راه مرد بادختر باکره،همچنان است طریق زن زانیه، میخورد ودهان خودرا پاك میکند و میگوید گناه نکردم« کتاب امثال سلیمان نبی باب سی‌ام - آیه ۱۸ تا ۲۰ » ☆ کلام لموئیل پادشاه پیغامیکه ما درش باو تعلیم داد، چگویم ای پسر من، چگویم ای پسر رحم من، وچگویم ای پسر نذر های من، قوت‌خود را بزنان مده و نه طریقهای خویش را بآنچه

باعث هلاکت پادشاهان است» کتاب امثال سلیمان نبی - باب سی ویکم آیه ۱ تا ۳ » ☆ زن صالحه راکیست که پیدا تواند کرد ؟ « کتاب امثال سلیمان نبی - باب سی ویکم - آیه ۱۰ » ☆ خداوند میگوید شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیمانش ، شمشیری بر کاذبان است و احمق خواهند گردید ، شمشیری برجباران است ومشوش خواهند شد ، شمشیری بر اسبانش و بر عرابه هایش میباشد و بر تمامی مخلوق مختلف که درمیانش هستندو مثل زنان خواهند شد « کتاب ارمیاء نبی باب پنجاهم - آیه ۳۵ تا ۳۷ »

فاعتبروا یا اولی الابصار

انجیل

اگر بازن بسته شدی جدائی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن مخواه « رساله اول پولس رسول بقرنتیان - باب هفتم - آیه ۲۷ » ☆ شخص مجرد در امور خداوند می اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید ، و صاحب زن در امور دنیا می اندیشد که چگونه زن خود را خوش سازد. «رساله اول پولس رسول بقرنتیان باب هفتم - آیه ۳۲ » ☆ اما میخواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است وسر زن مرد و سر مسیح خدا ، هرمردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند سر خود را رسوا میسازد ، اما هرزنیکه سر برهنه دعا یا نبوت کند سر خود را رسوا میسازد ، زیرا این چنان است که تراشیده شود ، زیرا اگر زن نمی پوشد موی سر نیز ببرد واگر زن راموی بریدن و تراشیدن قبیح است باید بپوشد ، زیرا که مرد رانباید سر خود را بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست اما زن جلال مرد است ، زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است ، و نیز مرد بجهت زن آفریده نشده

بلکه زن برای مرد . « رساله اول پولس رسول بقرنتیان - باب یازدهم آیه۳ تا ۱۰ ».☆ وزنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشا ن را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن چنانکه توراة نیز میگوید اما اگر میخواهند چیزی بیاموزند درخانه ازشوهران خود بپرسند چون زنا ن را در کلیسا حرف زدن قبیح است . « رساله اول پولس رسول بقرنتیان - باب چهاردهم - آیه ۳۴ تا ۳۵ » ☆ ای زنان شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را ، زیرا که شوهرسر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و نجات دهندهٔ بدنست ، لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند . « رساله اول پولس رسول به افسسیان - باب پنجم - آیه ۲۲ تا ۲۵ » ☆ وهمچنین زنا ن خویشتن را بیارایند بلباس مزین بحیا وپرهیز ، نه بزلفها و طلا و مروارید و رخت گران بهاء ، بلکه چنانکه زنانی را میشاید که دعوی دین داری میکنند باعمال صالحه ، زن با سکوت بکمال اطاعت تعلیم گیرد ، وزن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا برشوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند ، زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حواء ، وآدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده درتقصیر گرفتار شد . «رساله اول پولس رسول به تیمو تاؤس - باب دوم آیه ۹ تا ۱۴ »

فصل دوم

زن از نظر پیامبران :

ادریس (ع)

ازادریس سئوال کردند که ازدواج درسن پیری چگونه است گفت کسی که نمی تواندشناکند چگونه دیگری را بهپشت گردن خودسوار کند (کنزالحکمه)

نوح (ع)

شیطان بنوح (ع) سفارش کرد هر وقت درخلوت بازن اجنبیه نشستی از

من فراموش مکن که من آنجا حاضرم ، از من بترس (جامع النورین)

ابراهیم(ع)

حضرت ابراهیم خلیل الرحمن شکایت کرد بخدا از سوء خلق ساره وحی باورسید« مثل المرئته مثل الضلع ان اقمته انکسرو ان ترکته استمتعت به » یعنی زن مثل استخوان کج است بحال خود گذاشتن مختصر فائده آنرا از بین نمیبرد لکن اگر خواستی معتدل کنی میشکند . این بود که حضرت راجع به نسوان فرمود :« فتکرمها و ترفعتبها » یعنی با زنان به رفق ومدارا رفتار کنید ، چه رفق ومدارا بازن از شئون عقلا است زیرا هر صاحب خردی با بی خرد محتاج است بمدارا تا دچار زحمت نشود (نقل از یکی از کتب خطی قدیم)

موسی (ع)

در حدیث معتبر منقولست که روزی موسی نشسته بود ناگاه شیطان بنزد آنحضرت آمد و کلاهی درسر داشت برنگهای مختلف پس کلاه را از سر بر داشت و بنزدیك حضرت آمد . موسی گفت تو کیستی ؟ گفت ابلیس موسی گفت خانه ترا خدا نزدیك هیچکس نگرداند ، این کلاه را برای چه بسر گذاشته ای ؟ گفت دلهای فرزندان آدم را باین رنك آمیزی میبرم موسی گفت : موسی گفت مرا خبر ده به آن گناهی که چون فرزند آدم آن را بکنند تو بر او مسلط میشوی . گفت : هر وقت زن و مرد اجنبی در جای خلوتی باشند من متوجه گمراه کردن او میشوم تا او را بمعصیت اندازم (حیات القلوب) ٭ حضرت موسی حوضی از پوست ساخته بودو پر آب کرده و قفلی بر آن زده و بردست هارون سپرده بود ؛ چون بنی اسرائیل بزنی گمان زنا بردندی او را بنزد هارون آوردندی ، هارون قدری از آن آب ریختی و بآن دادی تا بخوردی و اگر زانیه بودی فی الحال

رویش سیاه‌شدی وهلاك گردیدی.نقلست که دوخواهر بودند شبیه بیکدیگر که امتیاز ایشان مشکل بودی ، یکی زنا کرده بود ، چون او را نزدهارون آوردند او بجای خود خواهرش را فرستاد ، خواهر نزد هارون آمد ه بطریق معهود آب خورد ، چون او از زناتمیز بود او را ضرری نرسید . بازگشته نزد خواهر آمد زانیه از شادی اینکه این بلیه از او برطرف شده پیش خواهر آمد و خواهر را تنك در آغوش گرفت و میان ابروان او ر ا بوسه داد وعذر خواست چون نفس خواهر بدان رسید فی ا لفور ز انیه سیاه گرد ید هلاك شد ومضمون واله خیرالماکرین عیان گردید(خلاصة الاخبار) ☆ مردی مادر بسیار پیری داشت . روزی او را در زنبیلی نهاده بدوش گرفت ونزد حضرت موسی رفت که یاموسی مادر من شب تا صبح خواب ندارد حکمتی فرمای . موسی‌علیه السلام فرمود : او را شوهر بده مرد امتناع کرد که او پیر است ، پیره زن دستش را از زنبیل بیر و ن کرد ه بر فرق پسر زد وگفت . ای بی شرم تمرد قول موسی را میکنی ؟ تو بهتر میدانی یا پیغمبرخدا ؟ (دخترحواء)

داود (ع)

حضرت داود (ع) میفرماید : زن بد نسبت‌بشوهرمثل بار سنگینی‌است‌بدوش مرد پیر ، وزن خوب مانند تاج مرصع است بطلا و جواهر ، هروقت او را می بیند چشم او روشن میشود☆ خداوندا من پناه می برم بتو از ما لیکهٔ بوده باشد فتنه بر من ، واز پسریکه بر من مسلط بشود، واز زنیکه مرا پیر کند پیش از وقت پیری ، و از همسایه ایکه چشم او مرا به بیند و گوش ا و پاینده باشد مرا وا گر امر خیری به بیند مستور بدارد ، و هر گاه بدی به بیند مشهور بسازد. (زهرالربیع)

سلیمان (ع)

از حضرت سلیمان(ع) پرسیدند درزمان زن بیشتراست یا مرد ، سلیمان (ع) گفت : زن . پرسیدند بچه دلیل ؟ گفت: بجهت اینکه هرچه که زنند خود زنند و هر که بفرمان زن است آنهم زن است (خلاصة‌الاخبار) ✡ فرمود: مردی که از عشق دنبال زنی می افتد درست مثل گاوی است که بسلاخ خانه میرود (دخترحوا) ✡ زن عاقل بنا میکند خانه را و زن‌نادان آنرا خراب میکند(خرد نامه باغ‌ارم)

عیسی(ع)

بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که بعیسی (ع) گفتند که چرا زن نمیخواهی ؟ گفت : بچکار من می آیدزن ؟ گفتند برای آن که‌فرزند ازبرای توبیاورد. فرمود : چه میکنم فرزندان را که اگر زنده باشند باعث فتنه میگردند واگر بمیرند سبب اندوه من‌شوند ✡ من دنیا رابررویافکنده ام ازبرای‌شما وبر رویش نشسته نید ، پس منازعه نمیکنند با شما در امر دنیا مگر پادشاهان و زنان ، اما پادشاه پس با ایشان معارضه مکنید در باب دنیا بایشان بگذاریدزیرا که ایشان متعرض شما نمیشوند مادام که شما ترك کنید دنیای ایشانرا ، اما زنان پس از شر ایشان حذر کنید بروزه و نماز✡ از حضرت صادق منقولست که دنیا مشتمل‌شد برای حضرت عیسی بصورت زن‌کبود چشمی و عیسی از او پرسید که چند شوهر کرده ای ؟ گفت بسیار . پرسید همه ترا طلاق گفتند ؟ گفت : بلکه همه را کشتم . فرمود : وای بر حال شوهران باقی مانده تو که عبرت نمیگیرند از حال شوهر های کشته شده تو (حیات القلوب) ✡ حضرت عیسی ابلیس رادید با پنج خر از بیابان میگذرد . پیش آمد و گفت : این بار ها که برخران بسته ای چیست ؟ گفت بارتجارت‌من است ، چنانکه می بینی بر یکی جور وستم است که مشتری آن بعضی حکام و سلاطین هستند ، این مشتریان

از همه پولدار تر و خوش معامله ترند ، اغلب حاضرندحتی تخت‌سلطنت خویشرا در این معامله از دست بدهند وخود را رسوای خاص وعام کنند، و بار دیگری بار دشمنی است که مشتری آن مردم فرومایه و بی دانش هستند ، این ها با نقد هستی خود کالای مرا خریداری میکنند و آن را مجانی بدیگران میدهند و خود رابه بدبختی میاندازند ، ودیگری بار طمع است که مشتری آن بعضی علماء هستند ، ودیگری بارضیافت است که مشتری اش نوکران هستند ، و پنجمین مکر وحیله است که مشتری آن زنانند (رياض الحكايات) ٭ در معجزات حضرت عیسی (ع) آمده که روزی حضرت مسیح در مقبرهٔ میگذشت جوانی را دیدند آشفته وخاك برسر می ریزد. پرسیدند که ای جوان ترا چه میشود ؟ گفت: زنی داشته ام ومرده است و در فراق او زندگانی نمیخواهم ، چندان در فراق او خاك بر سر میریزم که عمرم بآخر رسد حضرت عیسی گفت: قبر او کدام است؟ جوان قبری را نمود و ازغایت اضطراب غلط کرد. حضرت عیسی دعا کردند قبر شکافته شده سیاهی برخاست که در کفر مرده بود و تا آن وقت در عذاب بود و در خدمت عیسی ایمان آورد. جوان گفت : غلط کردم قبرزن من اینست . باز حضرت عیسی دعا فرمود زن آنجوان زنده شد. جوان دست اورا گرفت و راهی شد . در راه ملکزادهٔ آن دیار زن را دید شیفته اوشد واظهار محبت کرد وگفت این کنیزك من است . جوان گفت ای ملك زاده این زن من است و قصه رانقل کرد که این زن را همین ساعت زنده کرده اند زن نیز منکر شد که من کنیزك این ملکزاده ام. این سخن بسمع مبارك حضرت عیسی رسیدفرمود که بلی چنین است این زن مرده بود. من دعا کردم و پروردگار من او را زنده گردانید. زن با وجود این در خدمت عیسی نیز منکر شد . حضرت باز دعا کردند تا زن بمرد و این نکته بدان

آورده شد که هوا پرستی زنان ظاهر شود (تاریخ بحیره) ٭ در حدیث است که عیسی (ع) در سایه خیمهٔ پیر زنی بنشست عجوزه گفت کیست که بسایه خیمه ما نشسته است ؟ بر خیز ای بنده خدا . پس عیسی (ع) برخاست و بآفتاب بنشست و گفت : تو مرا بر نداشتی بلکه مرا کسی بر داشت که میخواست در دنیا چیزی داشته باشم (زهرالربیع)

یحیی (ع)

در حدیث است که یحیی علیه السلام از ابلیس پرسید که : چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد ؟ گفت : زنان که ایشان تله‌ها و دامهای منند و چون نفرین ها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود بنزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم . و در روایت اهل سنت است که ابلیس بحضرت یحیی علیه السلام گفت که چیزی مثل زنان کمر مرا محکم نمیکند و چشم مرا روشن نمینماید ، ایشانند تله ها و دامهای من و تیری که خطا نخواهم کرد باو ، پدرم بقربان ایشان اگر چنانچه ایشان نبودند من طاقت نداشتم که پست ترین مردم را گمراه کنم ، چشم من بایشان روشن است ، بواسطه ایشان من بمرادم میرسم و بسبب ایشان مردم را بمهلکه ها میافکنم (منتهی الامال)

محمد ﷺ

حضرت خاتم النبیین ﷺ فرمود : از دنیا بترسید واز زنان بپرهیزید زیرا شیطان نگران و در کمین است و هیچ یك از دامهای وی برای صید پرهیزکاران مانند زنان مورد اطمینان نیست ٭ وقتی امرای شما نیکان شما باشند و ثروتمندان شما بخشنده گان باشند و کارها میان شما بمشورت انجام گیرد پشت زمین از شکم آن برای شما بهتر است ، ووقتی امرای شما اشرار شما و ثروتمندان شما بخیلان باشند و کارهای شما بدست



زنان افتد شکم زمین برای شما بهتر
از پشت آن است ☆ از زنان بد بخدا
پناه ببرید و از نیکانشان بپرهیزید ☆
در بهشت نگریستم و دیدم که بیشتر
مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم
و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند. ☆
خطرناکترین دشمن تو همسر تواست
که با تو همخوابه است و مملوك
تو ☆ خدایا از فتنه زنان و عذاب قبر
بتو پناه میبرم ☆ کمترین ساکنان بهشت
زنانند ☆ زن بصورت شیطان می آید
و بصورت شیطان میرود. وقتی یکی
ازشما زنی دید که وی رابشگفت آورد بپیش همسر خود رود زیرا بدینوسیله
آنچه در دل دارد از میان میرود ☆ زن از دنده ای خلق شده که بهیچوجه
راست پذیر نیست، اگر با کجی او بسازی خسته‌ای و اگر خواهی براستیش
باز آری او را میشکنی و شکستنش طلاق دادن است ☆ زن از دنده ای
خلق شده که اگر بخواهی دنده را راست کنی آنرا میشکنی، پس با او
مدارا کن که با او زندگی کنی ☆ محکمترین سلاح شیطان زنانند. ☆
از سبزهٔ مزبله بپرهیزید. گفتند سبزه مزبله چیست؟ فرمود: زن زیبا
در خانوادهٔ بد ☆ سه کسند که دعا میکنند و خدا دعایشان را اجابت نمی
کند: کسیکه زن بد اخلاق دارد و او را طلاق نمیدهد وکسی که مالی
پیش کسی دارد و شاهد برآن نمیگیرد و کسیکه مال خودرا بسفیهی بسپارد در
صورتیکه خداوند گفته است اموال خودرا بدست سفیهان مسپارید ☆ پنج

چیز از مصائب دنیاست : مرگ دوست و تلف شدن مال و سرزنش دشمنان و ترك دانش وزن بد ✿ پنج چیز کمر شکن است : بدرفتاری باپدر ومادر و زنی که شوهرش بدو اطمینان دارد و لی بدو خیانت کند ، و پیشوائی که مردم او را اطاعت کنند ولی او خدا را اطاعت نکند ، و مرد یکه وعده دهد و تخلف کند ، و بد گوئی شخص درباره نسبت بمردم (نهج الفصاحه) ✿ چهار چیز است که پشت را میشکند : یکی برادریست که تو با او پیوند کنی و او از تو ببرد و دیگر زنیست که تو او را امین شماری و او با تو خیانت کند ، و دیگر همسایه بد است که اگر خوبی از تو دید پنهان کند واگر شری از تو فهمید آنرا آشکار کند و دیگر فقیر و بی چیز یست که صاحبش را در تحیر گذارد ✿ پنج چیز است دل را فاسد و تباه میکند. گفتند کدامست آنها ؟ فرمود : گناه کردن عقب گناه ، مجازات با احمق « یعنی یکی تو بگوئی و یکی او بگوید » بسیاری رغبت در زنان ، تنها ملازم بودن در خانه ، نشستن با مرده گان . عرض کردند مرده گان کیانند ؟ فرمود : هر بنده که در نعمت و ناز پرورده شده باشد ومنع نشده باشد از هرچه خواهد بکند پس او مرده است ، و کسیکه کاری برای آخرت خود نمیکند او نیز مرده است ✿ اول معصیت هائی که بجا آورده شد شش چیز بود : حب دنیا ، حب ریاست ، دوستی مال ، دوستی طعام ، دوستی زنان ، حب خواب (نزهة النواظر) ✿ آنقدر ملایمت بر زنان نکنید که بر شما چیره شوند ، و در کارها با ایشان مصلحت ننمائید که عزم ورای آنها سست و ضعیف است و عقل ایشان ناقص و خفیف است . ✿ هر کس بمشورت زنان بامری مبادرت نماید حق تعالی او را نگونسار در جهنم اندازد (محبوب القلوب) ✿ مصائب دنیا چهار چیز است : مردن پدر و مردن فرزند و مردن برادر و مردن زن ، پس مرك پدر کمر را میشکند و مرك فرزند دل را میشکافد و مرك برادر

پر و بال را قطع می کند و مرك زن یکساعت اند و هگین میکند ☆ پنج چیز از پنجکس محال است: حرمت و بزرگی از فاسق ، کبر از فقیر، نصیحت از دشمن ، محبت از حسود، وفااز زنان (نزهته النواظر)☆ اطاعت نمودن از زن ندامت بار آورد(**کافی**)☆زنان زبان گنك و هرحکم عورتند ° این چنین عورت را در خانه ها مستور دارید که کشف نشود واین چنین زبان گنگی را بسکوت پوشیده دارید که صدایش بلندنگردد (**طومار عفت**)☆ زنی که شوهرش بسفر رفته بود پدرش مریض شد برای عیادت‌پدر ازحضرت رسول اجازه‌خواست اجازه نفرمود تا پدر مرد ثانیاً اجازت خواست که به دیدار آخر مردهٔ پدر رود بازهم حضرتش اذن نداد ، فرمود چون عهد نمودهٔ که در غیاب شوهر بیرون نروی مرو(**کافی**)☆ زن را نوشتن یاد ندهید ☆ زن را ریشتن بیاموزید (**طومار عفت**) ☆زنان ناقص الدین ° ناقص العقل وربایندهٔ دلهای مردها هستند(**کافی**)☆ هیچ کاری نکند البته یکنفر از شما ها تا اینکه با ناصح مشفقی مشورت کند و اگر چنین کسی پیدا نکرد بازن خود مشورت بنماید پس مخالفت کند که در مخالفت رأی زن برکت است(**کشف الغرور او مفاسد السفور**) ☆ چون پوراندخت فرزند پرویز (پادشاه ایران) معجر از سر کشید و تاج کیانی برسر نهاد خبر پادشاهی او بسمع حضرت رسولﷺ رسید فرمود: پیروزی نباشد قومی را که پادشاه ایشان‌زن باشد(**تاریخ بحیره**) ☆ زنان ریسمان وطناب‌محکم شیطانند (**سفینة النجات**)☆ زنان را کتابت و سوره یوسف تعلیم ندهید (**وظیفه‌زنان**)☆ طیب مردان رنگی وخط وخالی‌نیست؛لاکن نفحات کرامت او آشکار اشت ، وطیب زنان گلگونه وخط وخال است‌واز مردمی و کرامت مردان‌بی‌بهره‌است (**ناسخ التواریخ**) یزیدبن سلام از رسول خداﷺ سؤال نمود که چرا آدم را آدم گویند ؟ حضرت درجواب فرمود : بجـ ـت

آنکه از ادیم گل زمین سرشته وخلق گردیده شده است. س: از تمام گلهای زمین یا یك گل؟ ج: از تمام گلهای زمین واگر از یك گل سرشته میشد مردم همدیگر را نمیشناختند و همه بصورت واحده متحد الشکل بودند. س: آیا دردنیا مثلی برای آن هست؟ ج: مثل آن خاکست که در آن سفید و سیاه وسرخ وسبزه گندم گون وبور و آبی وخوش طعم وشور و سخت و نرم با نحاء مختلفه متفاوت است و از این جهت باشد که مردم بانحاء مختلفه متفاوت باشند در خلقت. س: حوا از آدم خلق شد یا آدم از حواء خلق شد؟ ج: حواء از آدم خلق شده، هرگاه آدم از حواء خلق میشد هر آینه طلاق بدست زنان میشد نه بدست مردان. س: حواء از تمام گل آدم خلق شد یا از بعض آن؟ ج: از بعض آن، هرگاه از تمام گل آدم خلق میشد هر آینه جایز بود قصاص در زنان چنانکه درمردان است. س: حوا از ظاهر آدم خلق شد یا از باطن او؟ ج: از باطن او، اگر ازظاهر او خلق شده بود هر آینه زنان بی پرده ومکشفه بودند چنانکه مردان هستند واز این جهت است که زنان باید مستوره باشند (جلد چهارم بحار)

✿ بزنان ریشتن بیاموزید نه نوشتن - جایز نیست که زنها در غرفه ها که مناظر عمومی است منزل گیرند، زیرا که موجب هوی وهوس میشود و شیطان آنها را بفکرهای باطل میاندازد - هرمردی که اطاعت نماید زن خود را آنمرد را برو بآتش جهنم می افکنند. عرض شد بحضرتش چه چیز است مراد از این اطاعت؟ فرمود: طلب نماید زن از شوهر خود رفتن در حمام ها (معلوم است مراد حمامهائی است که موجب فتنه وخوف وقوع در محذوری باشد) وعروسی خانه ها، وعید گاه رفتن (یعنی دید و باز دید عید) و عزا خانه ها، وگرفتن لباسهای نازك که شوهر اجابت نماید آن زن را (**کافی**) ✿ هرگاه برای مشاورت درامری دسترسی بمردان نداشته

باشید بازنان مشورت کنید وهر چه رأی دادند و پیشنهاد کردند مخالف آن‌عمل کنید (سفینة النجات)☆ ازوصایای رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی(ع): یا علی در سه جای دروغ گفتن پسندیده‌است : نخست خدعه کردن درجهاد با معادی ، و راضی داشتن زوجه خویش با مواعید ، و فرونشاندن فتنه بسخنان فریبنده- ومجالست سه کس دل را میمیراند : مجالست با ترکان و نشستن با دولتمندان و سخن کردن بازنان-نه چیزاست که فراموشی آرد: خوردن سیب ترش و گشنیز وپنیر و پیش خورده موش وقرائت سنگ‌قبور و سیر کردن در میان دو زن و زنده افکندن شپش وحجامت از پس سر و بول تاختن در آب‌ایستاده - یا علی‌هر که‌اطاعت زن خود کند خداوندش بروی درآتش اندازد‌، عرضکرد آن‌اطاعت‌چیست؟فرمود‌رخصت کردن ایشان بحاضر شدن بحمامها، مجالس‌عروسی و عزا و پوشیدن جامهای رقیق‌که کمتر حاجب بدن شود - یا علی نیست برزنان‌که حاضر شوند در جمعه و صفوف جماعت و نه اذان و نه اقامه و نه عیادت مریضی ونه مشایعت موتی ونه هروله میان صفا و مروه ونه استلام حجر و نه ستردن سر و نه والی شدن بر قضاوت و نه‌واقع شدن بطرف استشارت و نه‌ذبح کردن مگر بضرورت واجب شود و نه بآواز لبیک گفتن و نه برسر قبری اقامت کردن‌ونه اصغای خطبه و نه‌بنفس خود ولی امر خودشدن برای تزویج و نه بی اجازت شوهر از خانه‌بیرون شدن چه اگر بیرون شوند خداوند وجبرئیل ومیکائیل بر او لعن کنند و نه بی‌اجازت از مال شوهر عطائی کنند و نه بخوابد و حال آنکه شوهر بر اوغضبناک‌با شد اگرچه این‌غضب از درظلم کند-یاعلی سوء خلق شامت آرد و طاعت‌زن ندامت -یا علی اگر شامت در چیزیست در زبان زن است ☆ زنان دام واچموله شیطانند - خوف‌مرد در دل زن عفت و عصمت‌اورا زیاد کند - رستگار نشوند جماعتی

که زنی سلطنت ایشان کند (ناسخ التواریخ)☆ در بعضی روایات ترجیح داده شده زن بر مرد به نود و نه لذت جماع و یك در صد مرد (سفینة النجات) ☆ پنج صفت از پنج کس محال است: حرمت نمودن دوستان از فاسق محال است و کبر از فقیر محال است و نصیحت از دشمن محال است و دوستی از حسود محال است و وفا از زن محال است (نفحة الیمن) ☆ مثل زن صالحه در میان نسوان مانند غراب اعصم (۱) است درمیان صد غراب. پرسیدند فدایت شویم غراب اعصم کدام است؟ فرمود آنست که یك پای او سفید است. عمرو عاص میگوید در منزل مرا بظهر آن در خدمت پیغمبر بودیم کلاغ بسیاری آن جا بود در میانهٔ آنها کلاغی بود که منقار و دو پای او سرخ بود جناب رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نمی رود از زنان به بهشت زنی مگر که او مثل این غراب باشد در میان غرابان. بعضی گفته اند که غراب آنست که شکم او سفید باشد وبعضی نوشته‌اند غراب اعصم آنست که هر دو پایش سفید باشد، مقصود پیغمبر آنست که زن خوب قلیل و عزیز الوجود است چنانکه کلاغ بال سفید کم است و کمتر از زنان به بهشت میروند (انسان) ☆ ندیدم من از طائفه ایکه ضعیف الدین و ناقص العقول باشند کسی که رباینده‌تر باشد هر مرد صاحب عقل را از شماها ای زنان (تحفة الملوك)☆ شیطان بصورت پیرمردی نزد حضرت رسول اکرم آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از شیطان لعین پرسید شکار تو از چیست؟ گفت از آن جماعت که نظر بر روی زنان نامحرم کنند. پرسید عنایت و شفقت چه کسی بتو بیشتر است؟ گفت ساحران و جادوگران. پرسید از چه چیز مردم را از راه میبری؟ گفت: از زنان. پرسید از زنان کسی هست که تو بر او ظفر نیافتی؟ گفت

(۱) غراب بر چند قسم است: قذاف است و اکحل است و زاغ است و غراب زرع است که گوشت آن حلال است وقسم دیگر غراب اعصم است که خیلی نادر و کمیاب است

بلی آنها چهار زنند : اول مادر عیسی دوم آسیه زن فرعون سیم حرم تو خدیجه کبری چهارم دخترت فاطمه زهراء . پرسید از زنان کدام بیشتر فرمان برداری تو کنند ؟ گفت : شماره آنان چندان زیاد است که نتوانم شمرد ، زیرا میان من و آنان هیچ جدائی نباشد . حضرت فرمود ای ملعون اصحاب مرا نصیحت کن . شیطان بامید شفاعت آنحضرت گفت : اگر امت تو خواهند که رستگار شوند بایدبزنان نا محرم نگه نکنند هر چندهم زاهد باشندزیرا که از راه خواهندرفت وسخنان زنان را نشوند که باعث خرابی دین ایشان میشود (تلخیص از : سراج القلوب) ✡ اول چیزیکه عصیان خدای تعالی بآن شده شش خصلت است اول دوستی دنیا دوم دوستی ریاست سیم دوستی طعام چهارم دوستی خواب پنجم دوستی راحت ششم دوستی زنان (ابواب الجنان) ✡ یا علی سه کس میباشند که اگر بآنها بطریق انصاف رفتار کنی برتو ظلم می کنند : اول زن تو دوم خادم توسوم مردم رذل . یاعلی سه چیز است که حسن دارند: اول دروغ گفتن و حیله با دشمن نمودن در جنك دوم دردغ گفتن بزن خود باین طریق که باو وعده کند که از برای تو فلان چیز را میگیرم و فلان چیز را بتو میدهم سوم دروغ گفتن برای اصلاح در میان مردم . وسه کس میباشند که مجالست آنها دل را میمیراند: اول خوردن با مردم خسیس پست رتبهٔ دنی ، دوم مجالست اغنیاء ، سیم مجالست و تکلم نمودن با زنان . یاعلی از جمله حرامها قیمت میته وقیمت سك وقیمت شراب و اجرت فرج زنان زانیه و رشوه گرفتن در حکم و اجرت کاهن است . یاعلی بد خلقی شوم است واطاعت زنان ندامت آرد . یا علی اگر شومی درچیزی باشد درزبان زن خواهد بود . یاعلی چهار چیز است که پشتها را میشکند : اول پیشوای قومی که معصیت خدا کند و امر آن پیشوای قوم مطاع باشد ، دوم زنیکه شوهرش او را از بلاها و احتیاجها

نگاهدارد و آن زن بشوهرش خیانت بکنند ، سیم فقیریکه صاحب آن دوائی از برای آن نجوید ، چهارم همسایه بدی که از برای خانه کسی باشد که دایم در آن خانه مقام دارد (**ینابیع الحکم**) ٭ اگر بغیر از خدا جایز بود کسی راسجده کنند میگفتم زنهاشوهران خود را سجده کنند(**جامع النورین**) ٭ تعجیل در هیچ کار مباح نبود مگر درسه کار: یکی آنکه دختررا زودبشوهر دهند. دوم آنکه مرده را زود در قبر کنند. سوم آنکه طعام را در پیش مهمان زود برند (**تحفة الملوك-در آداب**) ٭زنیکه برای غیرشوهرخود (از مردهای اجنبی) آرایش کرده و یاعطر بزند خداوند نماز و عبادت او را قبول نمیکند مگر اینکه از این عمل توبه کند ومانند غسل جنابت غسل توبه بجا آورد + زنیکه بی اجازه شوهر خود بیرون رود ملائکه آسمان و زمین وملائکه غضب و رحمت همه بر آن زن لعن می کنند تا آن ساعتی که بسوی خانه خود مراجعت نماید (**مکارم الاخلاق**)٭طوایف عامه وخاصه روایت کرده اند که عثمان رقیه زن خود را که دختر پیغمبر بود اینقدر زد که اثر تازیانه در بدن رقیه بود و بدون سبب و جنایتی از رقیه ، و قتی آمد خدمت پیغمبر ﷺ بشکایت از دست عثمان پیغمبر ﷺ فرمودند سزاوار نیست از برای زن که شکایت کند از دست شوهر ، باو فرمودند بر گرد بخانه شوهر ، باز عثمان او را زد ، باز آمد بشکایت حضرت او را روانه کردند باز عثمان او را زدکه بهمان اذیت وفات کرد (**جلد اول انوار النعمانیه**)٭ زن بر عاقلان غالب آید وجاهل برزنان غالب آید(**خرد نامه باغ ارم**) ٭نزدیکست که بیاید بر امت من زنهائی که وا بدارند زنها شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس هر گاه چنین باشد عذوبت ونجرد حلال است(**زهر الربیع**) ٭ نزدیك بیاید بر امت زنهائیکه وابدارند شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس هر گاه چنین باشد عذوبت

وتجرد یعنی بی زن حلال است (فوالله لاابکی علی ساکن الشبری ولکنی ابکی علی المتزوج) یعنی بخدا قسم گریه نمیکنم بر کسانیکه بزیر خاك پنهان شده باشند بلکه گریه میکنم بر آن کسیکه‌ازدواج نموده‌است (ممتاز الحکایت)* از رسول خدا مرویست که ابلیس عرضکرد پروردگارا آدم بزمین فرود شد میدانم که از برای فرزندان او کتابها ورسلی خواهد بود، چیست کتب ایشان و رسل آنها ؟ فرمود رسل‌بنی آدم‌ملا ئکه وپیغمبرانند وکتب ایشان تورات وانجیل و زبور وفرقان‌خواهد بود. عرضکرد که‌پس کتاب من چیست ؟ فرمود کتاب تو « وشم » است یعنی آن خا لها که زنها بربدن خود میکنند و قرائت تو شعر است یعنی شعر های بیهوده و لغو و رسل تو کاهنان وساحران میباشند وطعام تو چیزهائیست که‌اسم‌خدا بر آن ذکر نشود وشراب تو هرمست‌کننده است وراست تو دروغ است و خانه تو حمام است و صیدگاه تو زنان است‌ومؤذن تو ساز است ومسجد تو بازار ها است ، ودر روایت دیگر است که محل نشیمن تو بازار ها است و علم تو جادو است (ریاض الحکایات)

گوینده را چه غم که نصیحت قبول نیست
گر نامه رد کنند گناه رسول نیست

فصل سوم :

زن از نظر امامان

علی (ع)(۱)

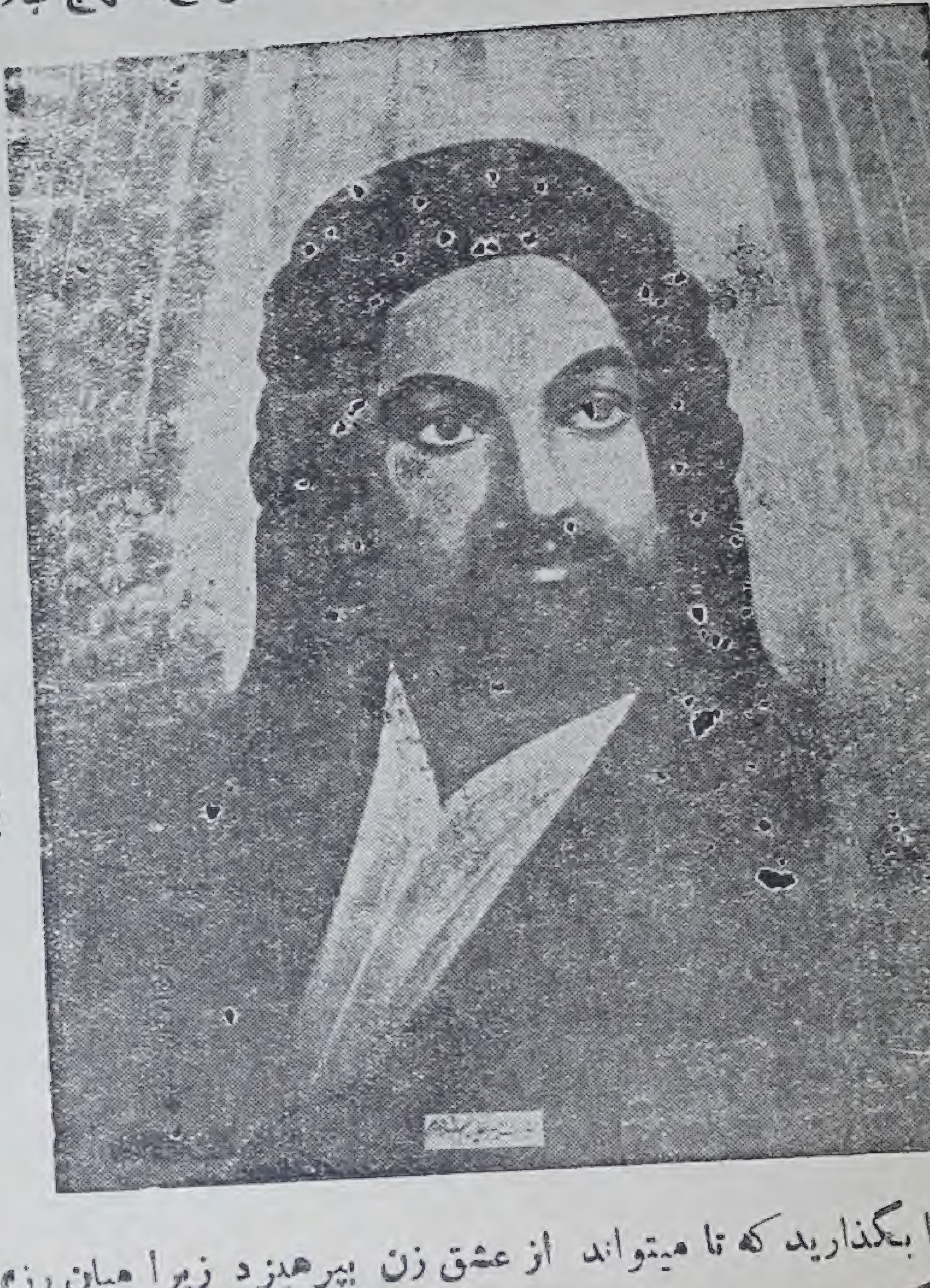
تامیتوانی‌با زنان مشورت مکن زیرا مغز آنها نیز همچون پیکرشان لطیف وسست‌است + تامیتوانی چنان کن که‌همخوابه تو کس را جز تودوست ندارد که این بزرگترین قائمه عصمت وتقوای‌زن باشد + با نوان را رها مگذار که از حدود وظایف خود قدم بدان سوی گذارند،زیرا زن همچون

---

۱ بعد از۶۳ سال عمردر سال ۴۰ هجری دار فانی را وداع گفت

گل تازه وظریف است و از او تندی خار نباید انتظار داشت ، از آهوی کوهسار پسندیده نیست که همچون شیران شکاری حمله ور و درنده باشد + چندان دست خوش احساسات مباش که زن را بیش از لیاقت او عظمت ومقام گذاری ، وهرگز روا مدار که زن در شئون اجتماعی ومصالح عمومی زندگی تصمیم را تصرف نماید (وصایای علی (ع) به حسن (ع)- نهج البلاغه)☆

انا مدینة العلم و علی بابها



لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

سپاهی را بگذارید که تا میتواند از عشق زن بپرهیزد زیرا میان رزم سفرهٔ بزم گستردن دشوار باشد+ آری در چنین روزگار دختران عشوه کار

زمام سلطنت بمشت گیرند و کودکان ناپخته بر مسند حکمت تکیه زنند و خواجه سرایان بر کرسی وزارت نشینند (نهج البلاغه) ☆بپرهیز از اینکه فراوان شیدای زنان باشی و بیتاب در کامرانی ، چه شیفته زنان در رنج و سختی افتد و فریفته بکام‌روائیها خوار وزبون شود + فریفتگی بزنان‌خوی نابخردان است (کلمات‌قصار) ☆ میشنوم زنان شما بگریه برشما غلبه میکنند ، آیا آنهارا از صدای گریه بلندنهی نمیکنید ؟ + اول کسی که آدم فریبی نمودزن (حوا) بودو اول کسیکه سبب قتل شد نیز زن (دختر حوا) بود (طومارعفت) ☆ خداوند زنان را خلق فرمود و سنگینی بار ولادت را بر آنها نهاد و تربیت اطفال را تا سن معین بعهده ایشان محول نمود ، تا هنگامیکه باز مستعد حمل و ولادت گردند و همچنین تا فارغ از ولادت و تربیت شوند ، زنان مختص شده اند برای گرفتن نژاد و تربیت اولادو تدبیر المنزل و این یك دایره محدودی است که باید فقط زنان قیام واقدام برآن نمایند و خداوند بقدر استعداد واحتیاج ایشان بآنها عقل بخشید و شرع اسلام مطابق بافطرت زن و طبیعت جبلی او از او احکام خواسته اند نه آنکه همدوش با مردان باشند برخلاف طبیعت و فطرت اینست که زنان‌در احکام بمردان نمیرسند ، نه درعبادت ونه درشهادت‌و میراث ، پس ازاشرار آنها پرهیز باید نمود و ازخوبان آنها در حذر باید بود ونباید دست اطاعت بآنها داد اگر چه امر بمعروف نمایند (کافی) ☆خلقت مرد از خاك و کاوش او درزمین است و خلقت زن از مرد و کوشش او در مردان است، زنان خود را حبس‌نمائید که‌با مردان بیگانه میامیزند وگلاویز آنهانگردند + تمام سعی زن آنست که بمرد برسدو باو درآویزد + سختی در امر حجاب برای زن ومرد بهتر است از بدگمانی و بد دلی + اگر شومی با شد در زنان است + زن شراست‌همه‌اش شر است وآنچه در اوست شر است ولی

ناگزیر از این شر هستیم + نباید بزن سلام کرد و نه دعوت بطعام چراکه زنان نقص درعقل دارند و باید در خانه بمانند + برکت در مخالفت زنان است + هرمردی که زن تدبیرکاراو کند ملعون است + زنان هنگام حاجت ورع نخواهند داشت، زنان وقت شهوت صبر ندارند (**طومار عفت**) ☆ دور دارید خود را از مشورت با زنان زیرا که در آنهاست ضعف عقل وسستی درکارو ناتوانی در بدن + ای مردم در هیچ حالی اطاعت زن منمائید و در هیچ مالی او را امین قرار ندهید ونگذارید مدیر امرعیال باشند یعنی خانه باو واگذار منما که ما یحتاج خانه را او اصلاح بنمایدازبیع و شراع، چه آنکه هرگاه رئیسه و صاحب اختیار در بیع و شراع شد و مصارف بدست او افتاد در سختیها و دشواریها و موارد خطرناك دچار میشود و مردبیچاره را فقیر کنند و امر او را وقعی نگذارد، چه آنکه مجرد داشته ئیم و چنین یافته ئیم زنها را که هنگام حاجت خود دست از ورع بشویند و در نزد شهوت رانی صبر وشکیبائی را جواب گویند. فخر کردن لازم زنان است ولو بسن پیری برسند و خود بینی سجیه ایشان است اگرچه زمین گیر شوند. شکر نکنند نعم وافرهٔ شوهررا، اگر یك حاجت مختصری از ایشان انجام نیابد خوبی های شوهر را فراموش کنند ولی اگر جزئی بر آنها صدمه رسیده باشد از خاطر نبرند. بسوی بهتان زدن مبادرت جویند و با فساد و طغیان هم عنان باشند (**کشف الغرور او مفاسد السفور**) ☆ بپرهیز ازاین که بسیار واله زنان باشی و حریص درلذات گردی، چه واله زنان در بلا و محنت افتد و حریص درلذات ذلیل وخوار گردد + با شش کس احتجاج نتوان کرد: با فقیه زیرا که عالم است، با رئیس که زورمند است، با دنی که خوارمایه است، بازن که ضیع ولجاج است و با کودك که نادان است + لشگری ازشیطان بزرگتر ازغضب، وعظیمتر ازجماعت زنان نیست + کسی

که از زنان تمتع جوید عقل خود را زیان کند + با دیوانگان آغاز منازعت مکن، و با زنان حریص بصحبت مباش، چه این دو خردمند را خوار مایه سازند(**ناسخ التواریخ**) ✡ بپرهیزاز مشورت با زنها زیراکه رای آنها ضعیف و عزم آنها سست است(**بحار الانوار**)✡ امیرالمومنین ع عبور کرد بمردیکه تعلیم کتابت میداد زنیرا فرمود: مزید مکن شری را شری (**صبح اعشی**) ✡ اگرشومی باشد درزنان است وزن شراست همهٔ او و آن چه در اوست شراست (**وظیفه‌زنان**) ✡ شهوت زن نه (۹) مقابل شهوت مرد است و حیای زن نه(۹) برابر حیای مرداست واگر حیای زن بمقابل شهوت او نبود هر آینه یك زن را نه (۹) مرد کافی نبود (**کافی**) ✡ ابتدا نکنید بر سلام کردن بزنان و دعوت نکنید ایشان را بمیهمانی و طعام زیرا پیغمبرفرمود: زنان جهل دارند بروش در گفتگو وتکلم نمودن و گفت باید در خانه بمانند + اول زنیکه زانیه شد در روی زمین عناق دختر دختر آدم ابوالبشر بود و اولین زانیه ئیرا که خدا هلاکش نمود هما نا عناق بود(**سفینة النجات**)✡ زنها را بر اسبها سوار نکنید که اسباب فجور آنها فراهم بشود وشهوت آنهارا به هیجان بیاورید، هر جائی بشود و هر که را بخواهد ببیند، و آنها را در بالا خانه ها وغرفاتیکه بخیابانها وجادات راه نگاه انداز دارد جای مدهید (**کافی**)✡ در آخر الزمان و نزدیك شدن قیامت که بدترین زمانهاست جماعتی از زنان با صورتهای کشاده‌سر برهنه بلباسهای الوان زینت کرده پیدا میشوند و این صفت دارند که از دین خارج باشند و در فتنه ها داخل وبسوی شهوت مایل و بطرف لذتها سرعت کنند حرامها را حلال شمارند، اینگونه زنان در جهنم مخلد باشند (**مکارم الاخلاق**)✡ همه چیز زن (احوال وصفاتش) بد است وبد تر چیزیکه در اوست آنست که (مردرا) چاره‌ای نیست از بودن با او +

ای مردم زنها از ایمان وارث وخرد کم بهره هستند ، اما نقصان ایما نشان بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزهای حیض ، و جهت نقصان خردشان آنست که (در اسلام) گواهی دوزن بجای گواهی یکمرد است ، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان می باشد ، پس از زنهای بد پرهیز کنید ؛ واز خوبانشان بر حذر باشید ، و در گفتار و کردار پسندیده از آن ها پیروی نه کنید (پیروی نکردن آنان در در معروف « یعنی گفتار و کردار پسنده » آنستکه اگر آن معروف یکی از واجبات باشد شما آن را بعنوان معروف بودنش بجا آورید و بنما یانید که اتیان به آن اطاعت و پیروی از آنها نیست ، واگر یکی از مستحبات باشد بجا نیاورید ، زیرا بجانیاوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آن مستحب است ، خلاصه در هیچ امری بگفتار و خواهشهای آنان اعتناء ننمائید) تا در گفتار و کردار نا شایسته طمع نکنند (و شما را بانجام آن وادار ننمایند) + زن (چون) کژدم (آزار رساننده است) که شیرین است گزیدن « آمیزش با » او + بهترین خوهای زنها بدترین صفات مردهاست و آن کبر و ترسناکی وبخل میباشد ، پس هرگاه زن متکبره باشد (بکسی جز شوهرش سر فرود نمی آورد وهرگاه بخیل وزفت باشد مال خود و شوهرش را نگاه میدارد و هرگاه ترسو باشد از آن چه باو رو آورد « وموجب بدنامی وخشم شوهرش میگردد » میترسد « و دوری میگزیند ») + هنگامیکه آن بزرگوار لشگری را بدرقه نموده آنها را بجنگ می فرستاد (اندرز میداد) ومی فرمود : آنچه میتوانید اززن ها دوری کنید (سیدرضی رحمه الله) فرمایدمعنی این سخن آنستکه در هنگام جنگ :) ازیادزنها و دل بستن بآنها دوری نمائید وازنزدیکی با ایشان خود داری کنید که آن بازوی حمیت ومردی را سست میگرداند ؛ و در تصمیم ها اخلال نموده رخنه

مینماید ، و شخص را از دشمن شکست میدهد واز رفتن و کوشش نمودن در جنگ دور میدارد (نهج البلاغه) ✲ واگذار ذکر و یاد زنان را که ایشانرا وفائی نباشدوپیمان ایشان با بادصرصربرابراست (آب زندگانی) ✲ خوشا بحال کسی که عیال اختیار نکرده باشد + غیرت زن از کفر اوست وغیرت مرد از ایمان اوست (انسان) ✲ علی ع بفرزندش حسن ع فرمود : حذرودوری بجوی از مشاوره بازنان زیرا رأی ونظر آنهامیکشاندانسان را بزبونی وزشتی وعزم و نیت آنان منتهی خواهد شد بضعف و سستی ، بپوشان برچشمهای ایشان پرده وحجاب خود را که پرده داری وحجاب بهتر است برای تو و هم ایشان از وقوع در تهمت و موارد شك و ریبه ، ونیست خروج آنها در مناظراجانب بد تر از دخول اجانب است درمنازل آنها بلکه هر دو عمل در ایثار فتنه و فساد مساوی ویکسانند و از هر دو عمل جلوگیری لازم ، واگر بتوانی نگذار غیر ازشخص خودت کسیرا از جنس مردان بشناسند (حجاب وپرده داری «یا» انتقاد علمی و اجتماعی) ✲ سه چیز است که آدمی مفتون آنها میشود : دوستی زنان و آن شمشیر شیطان است ، و دوستی شراب و آن نیزه شیطان است ، و دوستی دینار و درهم و آن تیر شیطان است ، پس کسیکه زنان را دوست دارد از زندگی خود منتفع نمیشود ، وکسیکه آشامیدن شراب را دوست دارد شراب بهشت را بر او حرام کنند وکسیکه دینار و درهم را دوست دارد آنکس بنده وپرستار دینار و درهم دنیاست (ابواب الجنان) ✲ کل زن سر تا پای او شر است و هر شری از اوناشی میشودولیکن نگاهداشتن این شرلازم است وبدون آن امر نمیگذرد + بپرهیزیداز زنان باشرارت وسلیطه و ازخوبان ایشان پیوسته احتیاط داشته باشید + حذر کن از مشورت نمودن بازنان زیرا که رأی ایشان مایل بفتنه است و عزم ایشان

مایل بسوی سستی است + چشم زنان را از نامحرم پوشیده بدار زیرا که مستور داشتن تو آنها را بهتر است از اینکه تو از ایشان درشك و شبهه باشی و بیرون رفتن ایشان از خانه بدتر نیست از اینکه داخل خانهٔ خود بکنی کسیرا که وثوق برآنکس نداری واگر در قوه داری که چنان بکنی که کسی اصلا ایشان را نشناسد پس چنین بکن + همت چهار پایان مصروف شکم آنها است و همت درندگان وسباع مصروف ضرر رسانیدن است بر غیر خود و همت زنان مصروف بزینت حیوة دنیا است و هر فسادی که در عالم است از جانب زنان است + مثل دنیا وآخرت چون مثل کسی است که دو زن داشته باشد و هریکی را که از خود راضی بکند آن دیگری از او ناراضی خواهد بود + سه چیز است که هلاك کننده اند: اول اطاعت زنان کردن، دوم اطاعت غضب را کردن سوم اطاعت شهوت را کردن + بهترین خصلتهای زنان بدترین خصلت های مردان است + پنج چیز از پنج کس قبیح است: اول کثرت فجور وفسوق ازعلماء دوم حرص از حکماء سوم بخل ازاغنیاء چهارم زنا کردن ازپیرمردان پنجم بی حیائی اززنان + شش نفرند که با آنها منازعه ومجادله نباید کرد: اول فقیه دوم رئیس سوم رذیل چهارم فحاش پنجم زن ششم طفل + حفظ زن صلاح حال او ودوام دارنده تر است برای جمال او + اطاعت زنان نمودن عیب مردمان محترم است وعقلا را هلاك کننده است + غیرت مرد ایمان و غیرت زن دشمنی نمودن وعدوان است + اطاعت زن خود را مکنید در امر خیر تا اینکه طمع نکنند دراینکه اطاعت آنها را بکنی در امورات زشت + با زنان بسیار خلوت مکن زیرا که اگر چنین بکنی تورا ملول میکنند و تونیز ایشانرا ملول میکنی وسبقت بگیر از برای نفس خود واز برای عقل خود بسوی صرفه وخیر باینکه پرمیل بآنها و صحبت با آنها نکنی + بارهائی

گران و کارهای عمده خودرا بار زنان مکنید و تا شما را ممکن است خودرا از ایشان مستغنی دارید زیرا که زنان بسیار منت گذارنده و احسان را کفران میکنند + با سفهاء نزاع مکن و بر زنان استهزاء مکن زیرا که این مرحله برعقلاعیب است و ضرر برای آن ها ندارد)(**ینابیع الحکم**)☼

زن عقربی است که شیرین ولذیذ باشد گزیدن او + غیرت وعصبیت وحمیت زن بر مرد کفر است (زیرا که راضی نبودن اوست ببودن زن دیگر در فراش شوهرش که بحکم خدا حلال است پس البته راضی بحکم خدا نباشد و راضی نبودن بحکم خدا کفر است) وغیرت و عصبیت مرد بر زن ایمان است (زیرا که راضی نبودن اوست ببودن مرد دیگر برفراش زنش که بحکم خدا حرام است و خدا راضی نیست بآن پس راضی نبودن بچیزیکه خدا راضی بآن نیست ، نیست مگر ازایمان) + نماز کردن سبب تقرب بخدا است از برای هر پرهیزکاری ، و حج گذاردن جهاد کردن در راه خدا است از برای هر بیقوتی ، واز برای هر چیزی زکوتی هست و زکوة بدن روزه گرفتن است که سبب پاکی از گناهان وزیادتی عمر میشود ، وجهاد کردن زن نیك شوهر داری کردن است از حفظ کردن مالی و عرض(**نهج البلاغه**)☼

از علی (ع) منقولست که فرمود: بهمراهی فاطمه(ع) باطاق رسول اکرم ﷺ وارد شدم دیدم آنحضرت را که گریه میکند عرضکردم : پدر و مادرم فدای تو باد برای چه گریان هستی؟ فرمود بیاد آوردم آنچه را که درشب معراج از عذاب جمعی از زن های امتم را مشاهده نمودم که بعضی از آن ها ازمو-هایشان آویزان کرده و برخی از شدت عذاب مشغول خوردن گوشتهای بدن خود بوده و عده ای دست وپای بهم بسته و مار ها وعقربها مسلط بر آنها شده وجمعیرا با مقراض ها قطعه قطعه میکردند و بعضی از طرف سر چون خوك و بدن هایشان مانند الاغ بود . فاطمه ع عرضکرد: ای پدر

عزیزم بخاطر کدام عمل آنها چنین معذب بودند؟ فرمود: اما آویزان شدگان از موی آنهائی هستند که زلف و موی از نامحرم نمی پوشانند. و اما خورندگان گوشتهای بدن خود زنهائی هستند که بخود آرایش میدهند برای نشان دادن باشخاص اجنبی. و اما دست وپای بستگان آنهائی باشند که از نجاست و کثافت پرهیز نکرده و در بجا آوردن غسل جنابت وحیض واستحاضه مسامحه نموده و در نمازهای خود اهمیت نمیدهند. و اما قطعه قطعه شده گان آنهائی هستند که از نظر نا محرم و مردان اجنبی خـود را حفظ نکرده و محجوب نیستند. و اما زن هائیکه چون خوك بودند آنهائی باشند که سخن چینی کرده و در میان مردم تولید دشمنی و عداوت میکنند (**وسائل الشیعه**)☆ برای تحقیر دنیا گفت: دنیا شش چیزاست: خوردنی و آشامیدنی وبوئیدنی وگائیدنی وسوار شدنی و پوشیدنی: اشرف مشروبات آب است که بر و فاجر در او مساویند، اشرف پوشیدنیها حریر است که شبیه کرم است، واشرف مرکوبات اسب است که مردان سنگینی خود را بر آن قرار میدهند، واشرف منکوحات زن استکه مبالی است درمبال، واشرف بوئیدنی ها مشك است وآن خون حیوان است، واشرف خوردنی ها عسل است وآن فضلهٔ زنبور است (**جامع النورین**)☆بپرهیزید از زنهای شریر و ازخوبان آنها هم در حذر باشید (**بزم ایران**)

امام حسن (ع) (۲)

تا میتوانید در کارها بازن مشورت مکن زیرا مغز زنان و کودکان مانند پیکرشان لطیف وسست است (زن)☆ مرویست که حضرت امام حسن «ع» زن بسیار میگرفت وطلاق بسیار میگفت سبب آنرا پرسیدند فرمود خدای تعالی غنا وثروت را معلق باین دو امر فرموده که میفرماید: «وانکحوا الایامی

۲ امام حسن ۲ـ۴۹ هجری

منکم و الصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله » و در جای دیگر میفرماید : « و ان یتفرقا یغن الله کلامن سعته» (زهر الربیع)

امام حسین (ع) (۳)

فرمود از قول رسول اکرم ﷺ که نباید مرد اجابت زن کند درخواهش های او برفتن حمام وعروسی ها وعید گاهها ومصیبت خانه ها وخریداری اجناس بی دوام که فقط ظاهر آراسته دارند (کافی) ☆

(امام زین العابدین) (ع) (۴)

چون دلخواه زنان مردانند آنان را در خانه بنشانید (کافی) ☆ بهترین مال آن چیزیست که محافظت بشود بآن ناموس (زهر الربیع) ☆ فرمود با پدرم امام حسین (ع) چون بکربلا میرفتیم در هیچ منزل فرود نمی‌آمدیم وبارنمیکردیم مگر آن که آنحضرت یاد حضرت یحیی ع میکردند وروزی فرمودند که از پستی وبیقدری دنیا نزد خدا آن بود که سر یحیی بن ذکریا (ع) را بهدیه فرستادند برای فاحشه‌ای از فاحشه‌های بنی اسرائیل (حیات القلوب) ☆

امام محمد باقر (ع) (۵)

مشورت با زنان نکنید وهر گاه بدی از خویشاوندان گویند التفات نفرمائید (کافی) ☆ غیرت زنان حسد است وحسد اصل کفر است و زنان چون غیرت کنند غضب نمایند و چون غضب کنند کافر شوند مگر مسلمات از ایشان یعنی زنان با تقوی وپرهیز کار که از حسد پرهیز نمایند (کشف الغرور ومفاسد السفور) ☆ سزاوار نیست از برای زن مسلمان که رو باز نماید نزد زن یهودیه و نصرانیه چرا که آنها زشتی وزیبائی زنان مسلمانرا برای شوهران خود وصف میکنند (طومار عفت) ☆ زن بمنزله قلاده ایست

---

۳ امام حسین (ع) ۳ — ۶۱ هجری
٤ امام زین العابدین (ع) ۳۸ - ۹۵ «
۵ امام محمد باقر (ع) ۵۷ - ۱۱٤ هجری

که بگردن خود می افکنی بهوش باش که چگونه قلاده ای انتخاب خواهی کرد (طلایه) ☆ جایز نیست نشستن زن ها درغرفه‌ها و یاد گرفتن و نوشتن و کتابت و مستحب است برای آن ها یادگرفتن ریسندگی و تفسیر سورهٔ مبارکه نور، وجایز نباشد پوشیدن لباسهای مخصوص بمردها واستعمال عطر موقع بیرون رفتن ومنکشف شدن پیش زنهای یهود ونصارا که بخواهند حالات وخصوصیات آن ها را برای شوهر هایشان وصف کنند (وسائل الشیعه) ☆ یزیدبن عروه میگوید که چون کثیر درمدینه فوت شد هیچ زنی ومردی نبود مگر آنکه درجنازه او حاضر شدند وگریه میکردند. پس حضرت باقر (ع) فرمود راه بدهید جنازه اورا بر دارم، یزید میگوید پس زن ها را ازجنازه دور میکردم حضرت بآستین مبارك ایشان را میزد و می‌فرمود دورشوید‌ای مصاحبان یوسف ناگاه زنی ازمیان ایشان برخاست وگفت یابن رسول الله راست فرمودی ما مصاحب بودیم با یوسف و بتحقیق که بودیم در حق‌او بهتر ازشما مردان. پس حضرت بیکی ازغلامان فرمود این زن را نگاه بدارید تا بر گردم چون مراجعت فرمودزن را مثل پارهٔ آتش بخدمت او آوردم حضرت فرمود تو گفته بودی که شما زن‌ها نسبت بیوسف بهتر ازما بوده اید؟ زن عرض کرد بلی اگر از غضب خود مرا ایمن‌میکنی یابن رسول‌الله، بجهت آن که مازنان خواندیم یوسف را بلذات از خوردن و آشامیدن و تمتع بزن ها و نعمتها، و اما شما جماعت مردان پس او را بچاه انداختید و بثمن بخس فروختید وحبس نمودید در زندان، پس کدام یك از ما وشما دربارهٔ او مهربانتر بوده ایم؟ حضرت فرمود هیچکس بازن ها معارضه‌نکرده است مگر آنکه زن ها غالب شده اند. سپس فرمود آیاشوهرداری؟ گفت مردی دارم که من شوهر اویم. حضرت فرمود: راست گفتی مثل تو زنی مالك، شوهر مالك اونخواهد بود (زهرالربیع ☆ حجاج بن یوسف ثقفی از

امام محمدباقر (ع) پرسید: چه میگوئی در بارهٔ دختری که ده ساله باشد؟ فرمود: نورچشم نظر کنندگان است. پرسید: چه میگوئی در مورد زن بیست ساله؟ فرمود: مصلح امر دنیا و دین است. پرسید: چه میگوئی در حق زن سی ساله؟ فرمود: لذت وتمتع است برای طالبین او. پرسید: چه میگوئی در خصوص زن چهل ساله؟ فرمود: گوشت و پی و دنبه ایست. پرسید: چه می گوئی در بارهٔ زن پنجاه ساله؟ فرمود: صاحب دختران و پسران است. پرسید: چه میگوئی در مورد زن شصت ساله؟ فرمود: مهربان است برای مرد مسکین. پرسید: چه میگوئی در حق زن هفتادساله؟ فرمود: عجوزه ایست که جزو رفتگان است. پرسید: چه میگوئی در خصوص زن هشتاد ساله؟ فرمود: لا حول ولاقوت الا بالله العلی العظیم. پرسید: چه می گوئی در بارهٔ زن نود ساله؟ فرمود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. پرسید: چه میگوئی در مورد زن صد ساله؟ فرمود: در بارهٔ اهل جهنم ازمن مپرس. پس حجاج خندید و گفت احسنت ای جوان همین مطلب را بنظم بیان کن فوراً انشاء نظم کرد؛ تمام سئوال و جواب بشعر بیان فرمود حجاج گفت احسنت ای جوان من در مدت عمر مثل تو جوانی باین عالمی و حاضر جوابی ندیده بودم (ذادالواعظین)

امام جعفر صادق (ع)(٦)

نافرمانی کنید زنان را در مشروع غیر ازفرائض پیش از آن که امر کنند شمارا بنا مشروع (کافی) ☆زن نباید اسب سواری و خود نمائی بکنند (طومار عفت)☆ دور دارید خود را از مشورت بازنان زیرا که در آن ها است سستی عقل و سستی در کار وناتوانی در بدن (کافی) ☆ فرمود کسی بخدمت پیغمبر ﷺ عرضکرد یا رسول الله مرا عضویست بزرگتر از عضو مردان پس آیا جایز است که بهایم را وطی کنم بدرستیکه زن ها تاب

٦ ـ امام جعفر صادق (ع) ۸۳ ـ ۱۴۸ هجری

تحمل آن را ندارند ، حضرت فرمود خدایتعالی تو را نیافریده است
مگر ازجنس تو کسی خلق کرده که ترامتحمل میشود، پس بار دیگر همان
مرد بیامد و همان مقاله را عرضکرد فرمود . چرا غافلی از زن گندم رنگ
بلند پای ، گردن دراز . پس آن مرد برفت و بعد از قدری بر گردید و
عرضکرد که شهادت میدهم که تو پیغمبر خدائی و بر حق و درستی بما
بفرموده تو رسیدم برجنس خود (زهر الربیع) ✡زن گردن بند مرد است،
دقت کن چه چیز را در گردن می بندی (طومار عفت) ✡فرمود که حضرت
امیرالمومنین (ع) فرمود که: عقول زن ها در جمال ایشان است وجمال
مردها در عقول ایشان است(امالی وعیون الاخبار)✡ هرزنیکه شب
بسر آورد وشوهر از او آزرده باشد نمازش مقبول نباشد تا شوهر از
او راضی باشد ، وزنیکه بوی خوش از برای غیر شوهر بکند نمازش مقبول
نیست تا آن بوی خوش را ازخود بشوید(حلیة المتقین) ✡ پنج چیز از
پنج کس محال است : خیر خواهی ازحسود و مهربانی از دشمن وحرمت
ازفاسق ووفا از زن وهیبت ازفقیر (رساله احکام آخوند محمد باقر
ابن محمد جعفر الاصفهانی الفشارکی) ✡ شهوت را خدای متعال ده
جزء قرار داده نه جزء آن را در زنها قرار داده ویك جزء آن را درمرد
ها و اگر حیای زنها نبود بقدر شهوت آنها هر آینه هر مردی را نه زن
در او معلق بودند و خواهش مواقعه می‌نمودند (خصال صدوق)✡ باید
زنان را در خانه حبس نمود .+ خلق نمودخدایتعالی مردان را اززمین
پس که تمام همت و منتهای مقصد آنها به تعمیر آب وخاك مصروف است
وخلق فرمود زنان را از مردان از این جهت است که تمام توجه و مقصد
زنان بمردان است پس تاهیتوانید زنان خودرا حبس نمائید و حفظ کنید آنهارا
ازمردان ای جماعت رجال (کافی)✡روایت فرموده مجلسی علیه الرحمه

بسند های معتبره خود از جابر جعفی که گفت شنیدم از حضرت صادق سلام الله علیه که فرمود: نرسیده برای زنان اذان و نه اقامه در نماز های واجبی ایشان و نه حضور برای نماز جمعه و نه تشییع جنازه میت و نه رفتن برای دیدن مریض و عیادت و نه بلند کردن صوت خود را بتلبیه ونه هروله نمودن ما بین صفا و مروه و نه بوسیدن و دست مالیدن به حجر الاسود ونه ورود در خانه کعبه ونه سر تراشیدن ونه قضاوت و حکمفرمائی نمودن و نه محل و مورد میباشند برای مشورت کردن و سزاوار نباشد برای زنان ذبح حیوان مگر در وقت اضطرار و در غسلهٔ اولی وضوء ابتداء می کنند زنان بشکم دستهای خود و در ثانیه به پشت (عکس مردان) و دیگر مانند مردان نبایستی مسح سر بکشند باین معنی که در وقت مسح سرآنها برهنه شود بلکه باید پوشیده باشد و از همان زیر مقنعه انگشتها را داخل نموده برای مسح کردن و سر را برهنه نکنند حتی برای مسح وضوء واومکان خلوت و خالی از ناظر نامحرم باشد و در موقع نماز در حال قیام دو قدم خود را چسبیده و پهلوی هم قرار دهد و دستها را برسینه نهد و قرار دهد دستها را درحال رکوع بر رانهای خود نبرد و کندهٔ زانو مانند مردان برای آنکه کمتر پشت و عجزش نمودار و ظاهر آید و پس از ایتان رکوع در موقع سرازیریش برای سجدهٔ اول بنشینند و از حالت جلوس برود بسجده بخلاف مردن و در سجده هم خود را جمع و کوچك نموده و بزمین بچسباند برخلاف مردان که برای آنان مستحب است تجنیح یعنی باز نمودن دستها و بالهای خود را هرگاه سر از سجده بر داشت باید بنشیند و بآرامش و ملایمت برخیزد و هرگاه نشست برای تشهد دو زانو وپای های خود

را بلند میکند و بیکدیگر منضم نموده بسینه می‌چسباند و هرگاه‌سبحه ای بگوید با انگشتان خود بشمارد بدون سبحه زیرا انگشت های او هم حقی برای آنها منظورشده چون روز قیامت سؤال‌خواهد شد و شاید وجه اختصاص‌این نحواز‌تسبیح بزن آنست که نزدیکتراست به‌تحفظ از خود و تستر تا اینکه سبحه ای در دست گرفته وذکر گوید و هرگاه حاجتی دارد بسوی خدا برود بالای بام خانه پس از دو رکعت نماز سر را برهنه کند بسمت آسمان واز خدا بخواهد حاجت خود را محروم نشود و حاجتش بر آورده شود و نیست اصلا برای او جمعه در سفر و جایز نیست ترکش برای او در حضر (شاید مراد اعمال جمعهٔ باشد غیر از صلوة جمعه) و جایز نیست شهادت زنان در هیچیك ازحدود شرعیه و همچنین جایز نیست شهادت آنها درطلاق و نه در رؤیت هلال ولی قبول میشود شهادت آن ها در آنچه حلال نیست برای مرد نظر باو یعنی از مختصات زنان محسوب و معلوم نشود مگر از قبل آنان و جایز نیست‌برای زنان از وسط جاده و طریق‌حرکت کردن بلکه ازکنار و در دوطرف معبر و راه حرکت کنند و جایز نیست زنان را در غرفه و بالا خانه ها سکنی دادن و نه تعلیم خط و یاد دادن سوره یوسف و مستحب است بآنها یاد دهند سوره نور و پارچه بافی‌را وهر گاه مرتد شود از اسلام توبه میدهند او را واگر توبه نمود توبه اش قبول است و اگرتوبه نکرد زندانی کنند ولی نکشند او را چنانکه مرد مرتد کشته‌شودولیکن‌تحمیل کنند بر او امور شاقه و خدمات شدیده را و منع نمایند از طعام و شراب بطریق راحت وآزادی وغذای اورابدو پست ولباس اورا خشن قرار داده و بر نماز و روزه او را مجبوره و مقهوره کنند و بزنند تا عبادات اسلامی‌خودرا ترك نکندودیگر ازاحکام مختصه بزنان تعلق‌نگرفتن

جزیه میباشد بایشان و در موقع وضع حمل برای آنها بایستی هرکس در حجره میباشند از زنان وجنس خودشان خارجش کنند مبادا چشم زنی بعورت ایشان افتد و جایز نیست حضور زن حایض و جنب در حال احتضار و موقع تلقین میت در میانه حضار برای آنکه ملائکه و اعوان ملك الموت اذیت میشوند و جایز نیست برای زن وارد کردن اموات را در قبور و هرگاه زن ازمکان خود بر خاست جایز نیست نشستن مردی اجنبی در جایگاه و مکانش بلافاصله تا آنکه سرد شود مکان آن زن و جهاد زن در اسلام خوش رفتاری و نیکی با شوهر است و بالا تر از هر کس از حیث حقوق بر زن شوهر اوست و سزاوار تر از هرکس در نماز بر زن هرگاه از دنیا رفت شوهر است و حرام است بر زن صورت محاسن خود را باز کند در مقابل زنان کفار از یهود و نصاری و غیراینها زیرا میروند نزد شوهران کافرخود و حسن منظر و ملاحت زنان مسلمه را میگویند و جایز نیست برای زنان عطر زدن و از خانه خارج شدن و جایز نیست خود را شبیه بمردان نمودن‌از حیث لباس وغیر لباس وجایز نیست برای زن آنکه تعطیل نماید خود را از زینت نمودن ولو باین اندازه که نخی بگردن خود بیفکند و جایز نیست ناخن های خود را سفید نگاه دارد ولو مختصری از حناء مسح کند به پشت ناخن ها ولی در حال‌حیض خضاب نکند دستهای خود را برای آنکه شیطان دستش قوی است ممکن است سبب و موجب مقاربت زوج را فراهم آورد و هرگاه در حال‌نمازش حاجتی پیش آمد نمود او را دستهای خود را برهم زند ولی مرد در حال نماز هرگاه حاجتی داشت باسر و با دستش اشاره نموده و یا ذکری و تسبیحی بلند میگوید و جایز نباشد برای زن نماز خواندن بدون چادر و جایز نباشد برای زن درحال خود آنکه بنده و یا کنیزی آزاد و یااحسانی

کند مگر با اذن شوهر و جایز نیست برای زنان مصافحه کردن باغیر صاحب محرم و نه بیعت نمودن مگر از پشت ساتر و ثیاب و جایز نیست برای زن حج مستحب مگر با اجازه شوهر و جایز نیست برای زن سوار شدن برروی زین (کنایه از اسب سواری است مگر در حال ضرورت و یا در سفر) و میراث زن نصف میراث مرد است مثل اینکه دیهٔ زن هم نصف دیهٔ مرد است و برابری دارد زن مرد را در دیه جراحات تا آنکه برسد به ثلث وقتیکه زیاد شد از ثلث بالا میرود مرد و پائین می آید زن و هر گاه زن به تنهائی نماز بخواند با مرد پشت سر می‌ایستد و در دوطرف مرد نمی ایستد و هر گـاه جنازه میت زن باشد نما ز گذار مقابل سینه زن می‌ایستد بخلاف آنکه میت مرد باشد که نزدیك سرش باید بایستد و هر گاه زن را بخواهند داخل در قبر کنند شوهر زن مستحب است بایستد در محلیکه محاذی ورك زن باشد و شفیعی نباشد برای زن بهتر و نیکوتر از رضایت و دلخوشی شوهرش نزد خدا **(سفینة النجات)** ☆

نیست از برای ابلیس لعین لشگری سخت تر از زنها و غضب **(منتهی الامال)** ☆

چنانکه پیش از یحیی ع کس بنام او مسمی نشده بود همچنین بنا م حضرت امام حسین (ع) کسی پیش از او مسمی نشده بود و پی کننده ناقه صالح ولد زنا بود و کـشندهٔ حضرت یحیی (ع) ولد زنا بود و کشندهٔ امیر المؤمنین «ع» ولد زنا بود و کشندهٔ امام حسین ولد ز نا بود و نمیکشد پیغمبر ان و اولاد ایشان را مگر فرزندان زنا + بسند معتبر از حضرت صادق (ع) منقولست که عابدی در بنی اسرائیل بود که از زنان دوری می کرد و بدین سبب ا ز شر شیطان ایمن گردیده بود . پس شبی ازشبها زنی در سرای او مهما ن شد • خانه خدا خاطرش محل وساوس شیطان گردید و هر چند وساوس آ ن ملعون بر او غالب میشد انگشتی از انگشتان خود را نزدیك آتش می برد که آتش جهنم را بیاد آورد و بیاد قیامت و سوسه ایشان را بیا د میـداد

وشعله آتش شهوت را فرو نشـانید وپیوسته در اینکار بودتاصبح . چون صبح طالع شد بآن زن گفت که بیرون رو که بد مهمانی بودئی تو از برای من دراینشب(حیات‌القلوب)☆ ازخدا بترسید در بارهٔ دو ضـعیف یکی یتیم ودیگری زن (اثنی عشریه)☆ عبیدبن زراره میگوید یکی ازمشایخ یمن کنیزی صاحب جمال داشت که بسی هزار درهم خریده بود ولیـکن کنیز او را بمقاربت تمکین نمیداد و به آقای خودمیگفت دست خود را به میان دولب فرج من بگذار که من از آن لذت بسیار می برم . عبید نمی دانست که آیا دست گذاشتن حلال است یا نه زراره باو گفت این مسئله را از حضرت صادق (ع) بپرس چون پرسید حضرت فرمود با کی نیست که بجسد خود لذت ببری لیکن بغیر از جسد خود تحصیل مکن لذت را. عبیدبن زراره میگوید که بخدمت‌حضرت (ع) عرضکردم مردی کنیزان‌بسیار دارد و قادر بوطی آنها نیست پس چیزی برای آنها میسازد که با آن لذت برند. حضرت فرمود آنچه از جسد خود استعمال بکنند پس با کی نیست زهرالربیع)

امـام موسی کاظم (ع) (۷)

راوی‌گوید سئوال نمودند ازحضرت ابا الحسن موسی بن‌جعفر که جائز می باشد برای شخص خواجه و خدمتگذار خصی (بدون آ لت رجولیت) که داخل بشوند بربی بی ها و بدهند آب بدست آنها آب وضوء را پس دیده‌می شود موی سر آنها ؟ حضرت فرمودند: جایز نیست(وسائل) ☆ غایت صبر زن برای‌عمل جماع بیش ازچهارماه نیست(جـامع‌الاحادیث)☆ پنج چیز شوم است برای مسافر اول زنیکه موی سر ش سیاه وسفید ا ست و مویش

---

۷ - امام موسی کاظم (ع) ۱۲۸ ـ ۱۸۳ هجری

نمودار باشد وسفیدی مویش غالب باشد بر سیاهی . دوم سگی که دمش را بلند کرده باشد و پر باد کرده . (باد مثل گربه که در وقت جدل کردن خودش را پر باد میکند و دمش را افشان مینماید) . سیم کلاغی است که ازطرف دست چپ پرواز کند برمسافر ودو دفعه صدا کند بعدد حروف « شر ». چهارم کرکیست که سرراه مسافر پیداشود و پاها یش را فرش کرده باشد وبرسر پا نشسته باشد و دستش را ستون بدنش کرده باشدو صدا کند بر روی مسافر. پنجم ماده‌الاغی است که گوشش را بریده باشند (جامع النورین) ☆ عقل چهل معلم مقابلست باعقل یك نفر بافنده و عقل چهل بافنده مقابلست با عقل زن و زن را عقل نیست(زهر الربیع)

امام رضا (ع)(۸)

یونس بن عبد الرحمن از حضرت رضا(ع) سئوال کرد : چرا اگر مردی بمیرد و دارای اولاد ذکور و اناث باشد زنان نصف میراث مردان برند و وحال آنکه زنان اضعف‌ازمردان و بیچاره ترند؟ حضرت درجواب فرمود : خدای عزو وجل مردان را بر زنان بر تری داده چنانکه زنان را نیز بر سایر مخلوقات ترجیح داده که عیال مردان باشند (سفینة‌النجات)

امام محمد تقی (ع) (۹)

از حضرت نامن الائمه ابا الحسن‌علی بن موسی الرضا علیه السلام سئوال نمودند از علت جواز تزویج یکمرد بزیاده از یك‌زن و عدم جواز عکسش حضرت در جواب فرمود : اگر زن زیاده ازیك شوهر داشته باشدشناخته نمیشود که اولاد از کیست زیرا مردان در نکاح آن یك زن مشترك خواهند بود و از این اشتراك فساد انساب و فساد ارث وفساد معارف و تربیت اولاد خیزد (مراد از معارف آنست که چون هیچیك از مردان

---

۸ - امام رضا (ع) ۱۴۸ - ۲۰۳ هجری
۹ - امام محمد تقی (ع) ۱۹۵ - ۲۲۰ هجری

ندانند این مولود از کیست لذا در مقام تربیت اولاد بر نیایند، علاقه و محبت پدری حاصل نشود) اما مرد هر گاه صد زن داشته باشد شناخته نشوند اولاد های آن زنان متعدده مگر به همان یك پدر و بس و هرچند زنان اولاد بیاورند منسوب است به همان یکنفر زوج (سفینة النجات)

امام علی نقی (ع) (۱۰)

در بعضی تواریخ آورده که روزی امام (ع) در مجلس متوکل در آمده در پهلوی وی بنشست متوکل در دستار امام نگریست دید که پارچه نفیسی است از سر تعرض عرضکرد ای هادی این دستار بچند خریده‌ای ؟ فرمود آنکس که بجهت من آورده بپانصد درهم خریده است . متوکل گفت اسراف کرده‌ای که دستاوی پانصد قیمت درهم بر سر گذارده ای . امام فرموده من شنیده ام تو در این ایام کنیزك جمیله بهزار دینار زرسرخ گرفته ای؟ متوکل عرضکرده همچنان است که شنیده ای . امام فرمود : من دستاری به پانصد درهم نقره بجهت شریف ترین اعضای خود گرفته‌ام و تو بهزار دینار زر کنیزکی خریده ای بجهت کثیف ترین اعضای خود، انصاف ده که اسراف در کدام است ؟ متوکل خجل و منفعل شده و گفت انصاف آنست که ما را در تعرض بر بنی هاشم صرفه بهیچ وجه نیست و بفرمود تا صد هزار درهم صله این جواب بخدام امام دادند (لطایف الطوایف)

چندین چراغ داری و بیراهه میروی
بگذار تا بیفتی و بینی سزای خویش

---

۱۰ - امام علی نقی ع ۲۱۲ - ۲۵۴ هجری

فصل چهارم :

زن از نظر پادشاهان

هوشنك (١)



چهارچیز رنج است : زن نا فرمان و فرزندبسیار و تنگدستی و همسایه بد + سه زیان است که چاره‌پذیر نیست : اول دشمنی خویشاوندان دوم رشك همسران سوم خواست خسروان (قانون سخن)☆ چهار خصلت است که موجب پستی بزرگان وپادشاهان است : ١- تکبر کردن ٢ - بازنان مشورت کردن ٣- با اطفال و جوانان صحبت داشتن ٤- قطع فصل معاملات که حضور شان لازم بود اهمال ورزیدن (جاویدان خرد)

جمشید (٢)



جایگاه نشستن و زیستن باید بسی بلندو درهایش بسی گشاده باشدو از برای همه هنگام میبایدجای ساخت وکاخی پرداخت ، خوردنی هادر خور هر هنگام بدان گاه که فراوان است باید فراهم کرد ودرست نگاه داشت که بدان آسیب نرسد آنگاه که

---

١ - هوشنك بن سیامك از سلاطین پیشدادی

٢ - جمشید (جم) از سلاطین پیشدادی

باید بخورند و بخورانند ، گرد آوردن هر گونه خواسته بسته است برداد وپرهیزکاری، و خواستن زن: خواست از جفت گرفتن دو چیز است: نگهداری همسر وآوردن فرزند ، بهترین زنهای جهان زنیست که بخرد داشتن دانش و دوست داشتن کیش وکنش وآزرم نمودن و کوتاه زبانی و مهر وفرمان برداری شوهر و پرستاری و پاس خوشنودی همسر و پوشیده داشتن خود را ، ودر اینجاست که فردوسی فرماید:



چه خوش گفت جمشید بارای زن
که یاپرده یا گور به جای زن
(فرازستان)

منوچهر (۱)

دنیا مانند برف است در آفتاب به تابستان یا خواب نائمی بامعشوقه خود (تاریخ منطقی)



کیقباد (۲)

چنین گفت شاه جهان کیقباد
که نفرین بد بر زن نیک باد

---

۱ ـ منوچهر از سلاطین پیشدادی
۲ ـ کیقباد ازسلاطین کیانی (۷۶۰ ـ ۷۰۸ ق.م.)

کیخسرو(۱)



کیخسرو گوید : هر آن پادشاهی که خواهد خانهٔ او برجای باشد و مملکت او ویران نگردد و حشمت او برزمین نیفتد، اهل ستر را نگذارد و رخصت ندهد که جز درمعنی زیردستان و چاکران خویش سخن گویند (سیرالملوك)☆و ترا آن فراهی دادم که باهمهٔ دستگاه از نزدیکی زنان دوری گرفتی و با اینان نیامیختی و روز و شب دل را بمن بستی (نـامه شت وخشور کیخسرو آیه۱٦)☆
سیروس معروف(کورش کبیر) را پس ازاختیار تجرد بر تاهل تشویق نمودند گفت: حکمت با طایفه نسوان امتزاج ندارد :

تهی پای رفتن به از کفش تنك ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ‌ بلای سفر به که در خانه جنك
(طومار عفت)



اردشیر بابکان۲

در کتاب «کارنامك» اردشیر بابکان زن را « جادو » نامیده (مؤلف)

---

۱ ـ کیخسرو کیانی که مورخین متأخرین او را «سیروس اعظم» میخوانند و«کورش کبیر» میدانند(۵۵۹ـ۵۲۹ ق.م.)

۲ ـ اردشیر بابکان سرسلسهٔ سلاطین ساسانی(۲۲۴ـ۲۴۱ م.)



شاپور اول (۱)

شاپور اول در «کارنامك» اردشیر زن را ریمن (حیله گر) خوانده (مؤلف)

بهرام سوم (۲)

کسیکه بسود جهان دلبندد مانند مردیست زنی گیرد که ازشوی پیش اندوخته دارد واز اوچشم فرمانبرداری داشته باشد (نامه خسروان)



بهرام گور (۳)

چهار چیز است که از چهار چیز نا گزیر است: پادشاه از دستورخرد- مند، زن ازشوی، اسب از تازیانه، شمشیر ازآب دادن (نامه‌خسروان)



قباد بن فیروز (٤)

پنج چیز را بقاء وثبات نیست: سایهٔ ابر، دوستی بدان عشق ماهرویان، ستایش دروغگویان، مال بسیار (سخنان شیوا)

---

۱ - شاپور بن اردشیر ساسانی (۲٤۱ - ۲۷۱ م.) ۲ - بهرام سوم ساسانی معروف بسگان شاه (۲۸۲-۲۸۲) ۳ بهرام پنجم ساسانی (٤۲۰ ٤۳۸ م) ٤ - قبادبن فیروز ساسانی (٤۸۷ - ۵۳۱ م)

انوشیروان (۱)



فاضلترین پادشاهان را از وزیر گزیر نباشد، و عاقلترین زنان را از شوهر چاره نبود، وبهترین اسبان را تازیانه واجب بود، ونیکوترین شمشیر را بصیقل حاجت افتد + در هنگام مرگ بهرمز اندرز چنین داد : ای پسر چند صفت از چند کس بنهایت زشت است : بیرحمی از پادشاهان وحرص ازعلماء وبخل از توانگران و کاهلی از جوانان و رعنائی ازپیران وبیشرمی از زنان (ناسخ التواریخ)* مرگ بهتر از نیاز بهمسران خویش است(نامهٔ خسروان)

هرمز بن انوشیروان(۲)

زنان ناسپاسی نعمت کنند(ناسخ التواریخ)

خسرو پرویز(۳)



آورده اند که خسرو ملك بسیار ماهی دوست میداشت. روزی با زن خود شیرین نشسته بود که صیادی ماهی بزرگ بهدیه آورد و خسرو چهار هزار درهم باو داد شیرین گفت که بد کاری کردی اگر تو پس از این اینقدر مال بیکی از حشم خود دهی حقیر خواهد شمرد وخواهد گفت که بمن چندان مال داد که بصیادی بخشید.

۱- خسرواول معروف به انوشیروان عادل (۵۷۹-۵۳۱ م) ۲ - هرمز چهارم ۵۷۹ - ۵۹۰ م) ۳- خسرو دوم معروف به پرویز ۵۹۰-۶۲۸ م)

خسرو گفت: راست گفتی ولکن قبیح است که از وی باز گیرم. شیرین گفت من تدبیری میکنم واز وی میگیرم بفرما تا او را حاضر سازند باو بگو که این ماهی نراست یاماده اگر گفت نراست بگومن ماده میخواهم واگر گفت ماده است بگونر میخواهم. صیاد واحاضر کردند ازوی پرسید که این ماهی نر است یا ماده؟ گفت: نه نر است ونه ماده بلکه خنثی است. خسرو را خوش آمد وامر کرد که چهارهزاردرهم دیگر بوی دادند. صیاد درهم ها را در انبانی انباشته و بدوش گرفت خواست که بیرون رود یکدرهم برزمین افتادوصیادخم‌شد و آن‌را برداشت. شیرین گفت بخسرو که‌خست این مرد را مشاهده‌نما که‌ازیکدرهم نگذشت.خسرو آن‌را طلبید و گفت که برای یکدرهم خم شدی؟ مگر بقیهٔ هشت هزار درهم تو را کفایت نمیکرد؟ گفت: ایها الملك چون اسم پادشاه برآن نقش بود ترسیدم کسی نداند وپا بر آن بگذارد، برداشتن من آنرا برای احترام بود نه از روی خست ولئامت. ملك را خوش آمد وامر نمود که چهار هزار درهم دیگر باو دادند. پس منادی را امر نمود که در مملکت ندا کنند وبگوید که هیچ کس سخن زنها را نشنود که هر کس آن‌هارا پیروی کند بیکدرهم دو درهم‌ضرر کند(ریاض‌الحکایات)

حجاج بن یوسف ثقفی (۱)

حجاج بن یوسف را حاجبی بوداز قدیم العهد و دیرینه وبشب باوی‌منادمت کردی شبی در اثنای سخن حجاج گفت با زنان راز نشاید گفتن حاجب گفت نه بهمه زنان که مرا زنی هست که راز باوی مخفی بماند. حجاج

۱- حجاج‌بن یوسف ثقفی متولد سال ۴۱ هجری که در عهد عبدالملك‌بن‌مروان اموی ودوپسرش(ولیدبن عبد الملك و سلیمان بن عبدالملك) نخست امارت حجاز وسپس امارت‌عراق و پارس وخراسان وآن حدود را داشت وبعد از ۲۱ سال پادشاهی در سال ۹۵ هجری‌در گذشت. گویند علاوه برآن چه در جنگها کشته بود زیاده از صد هزارتن در حضور او بقتل رسیده بود ودر روز مرگش ۹۰ هزار کس نیز در بند او بودند

خازن را بخواند و بفرمود تا هزار دینار بیاورد و مهر برنهاد و بحاجب داد و گفت این زر را بتو بخشیدم ولیکن بمهر من باشد بخانه برو زن خود را بگو که این را از خزینه امیر دزدیده‌ام واز بهر تو آورده ام تا خرج کنی. حاجب زر را بستد و بخانه برد و بزن داد و گفت این زر را از خزینهٔ امیر دزدیدم واز بهر تو آوردم تا بخود صرف کنی. و بعد از مدتی حجاج حاجب را کنیزکی بخشید حاجب آن را بخانه فرستاد بعد از آن حاجب بخانه رفت زن گفت این کنیزك چیست؟ گفت امیر بخشیده است زن گفت اگر دلخوشی من می جوئی این کنیزك را بفروش حاجب گفت کنیزك را که امیر بخشیده باشد چون شاید فروختن؟ زن خاموش شد تا روز دیگر که شب در آمد و بعضی بگذشت آنگاه بر خاست و برفت بدر سرای حجاج و از پرده دار راه خواست و گفت برو بگو که زن فلان حاجب آمده است و راه میخواهد، چون دستوری یافت در شد و سلام داد و بعد از تمجید خدمت عرضه داشت که چندین سال است که شوهر مرا بنعمت تو پرورده است اکنون اگر دیرا بدبختی نمیگذارد که حرمت و امانت خدمت تو نگاهدارد من از خدای تعالی می ترسم و از مظلمه می اندیشم و کیسهٔ زر را بیرون آورد و گفت این زر را شوهر من از خزانه تو دزدیده است و از برای من آورده و من روا نداشتم که خرج کنم همچنان بمهر تو باز آوردم. حجاج گفت خدای تعالی تورا خیر دهاد وجزا بنیکی کناد ای زن نیك، ای معتمده! ای مستوره! آن چنان کس که بمال ولینعمت خویش خیانتی ورزد چه باید کردن و بچه عقوبت باید کشتن؟ زن گفت او را تو دانی و من ندانم. پس چون بیرون رفت حجاج بطلب حاجب فرستاد و چون بیامد کیسهٔ زر را پیش او نهاد و گفت این زر را زن راز دار تو آورده است! اگر از حقیقت کار آگاه نبودمی زن آنچنان کرده بود که کودکان محله بتماشای تو رفتندی. حاجب گفت پس من آن زن را چکنم؟ گفت چیزی مکن که همهٔ زن چنین باشد، که

زنان براز نگاهداشتن نمی شایند، چون گفتمی:

مبادا ایچ کس کو بگوید نهان — ابا زن که رسوا شود در جهان

(تحفة الملوك ـ در آداب)☆ حجاج بلباس مبدل وهیئتی که کسی او رانمی شناخت بخانهٔ پیره زنی رفته طعام طلبید و تناول نمود پس بزن گفت :می توانی که ما بین من وزن من را اصلاح بنمائی ؟ زن گفت : آیا نوعیـکه خواهش زنان است مجامعت میکنی ؟ حجاج گفت:بلی . پیره زن گفت..دیگر ترا احتیاج بواسطه نخواهد بود (زهر الربیع)☆ جوانی از قریش جاریه ای داشت بسیار نمکین و شیرین و حسین و زیبا و دلش گرفتار او بود ولی از بدبختی روزگار از او بر گشت و کاردش باستخوان رسید وچیزی نزد او نماند بجز آن جاریه که محبوبه اش بود از روی نا چار و اضطرار تن بفروختن او در داده و او را برداشته بعراق آمد وبر حجاج بن یوسف ثقفی که والی عراق بود عرضه نمود او پسندید وبخرید و دل با و داد وفریفتهٔ او گشت اتفاقاً جوانی شکیل و زیبا و خوش قد و قامت ا ز اقربای حجاج بر او وارد شد ومهمان او گردید روزی بر حجاج در آمد در حالتیکه جاریه در حضور بخدمتی مشغول بود چون جاریه آن جوان ثقفی را دید بپسندید و دلش بجانب او میل کرد و بنظر رغبت در ا و می نگریست حجاج بفطانت دریافت جاریه بآن جوان بخشید آ ن جو ا ن خوش وقت شد و تشکر نمودوجاریه رابرداشت و باخود برد و آن شب بخفت در تاریکی شب جاریه فرار کرد چون صبح شد آن جوان منزل را از آن خورشید تابان تهی دید و ندانست بکجا رفته این خبر بحجاج رسید جمعی زبر دست را برای تجسس وتفتیش در شهر و اطراف منتشر ساخت بعداز اندك زمانی جاریه را آوردند حجاج از روی عتاب باو خطاب کرد که ای بد بخت پست فطرت تو در نزد من از همه کس محبوب تر بودی

چون دیدم به پسر عمم که جوانی شکیل وظریف است میل نمودی وراغب شدی بر عشق تو رحمت آوردم و تو را باو بخشیدم چرا در همان شب فرار کردی ؟ جاریه گفت ای سید ومولای من داستان من گوش کن بعد هر چه خواهی فرمان ده گفت بگو و هیچ چیز مخفی ندار گفت من از آن قریشی بودم و او بفروختن من حاجتمند شد و مرا بطرف کوفه حرکت داد چون بکوفه نزدیك شدیم با من نزدیکی نمود در آن حال که مشغول مجامعت بود فریاد شیری بشنید از جای برجست وشمشیر کشید وبر شیر حمله آورده آن را بکشت و سرش را بیاورد و همچنان بامن نزدیك شد در حالتی که در آلت او هیچ سستی و فتوری روی نداده بود و با من کام براند و حاجت خود بپرداخت و این پسر عم تو که مرا باو دادی چون شب شد بر خاست و از بهر من برپائی کرد و چون برشکمم بر آمد موشی از سقف بزیر افتاد این جوان بگوزید و از بیم مدهوش شد و مدتی بر این حال بماند و من همی آب بر چهره اش می افشاندم و او را افاقت نمیشد لاجرم بیمناك شدم که بمیرد و من بخون او متهم شوم ناچار فرار کردم چون حجاج این داستان بشنید از کثرت خنده نتوانست خویشتن را نگاه بدارد و گفت وای بر تو مبادا این داستان را بکسی بگوئی . جاریه گفت بآن شرط که مرا دیگر بار بازنگردانی گفت بمیل تو است (بزم ایران)

ابو العباس (۱)

ابو العباس سفاح نخستین خلیفهٔ عباسی بود علم و عمل و ادارهٔ شئون مملکت را با نهایت لیاقت برخوشگذرانی وشهوت رانی ترجیح میداد و می گفت : من از کسی شگفت دارم که فزونی دانش را کنار گذاشته با زیاد نادانی می پردازد . ابوبکر هذالی باو گفت : ای امیرالمومنین تفسیر این

۱ - ابو العباس سفاح (۱۳۲ — ۱۳۶ ه)

بیان که فرموده‌ئید چیست؟ گفت: یعنی کسیکه همدمی و یاری تو واهتال تو را ترك کرده باندرون رفته همنشین یکزن میشود که از اوسخن رکیك بشنود (پرتو اسلام)☆ ابو سلمی یکی از امرای سفاح بود بخلیفه نوشت در این بلاد کنیزکان صاحب جمال بسیار آرند اگر فرمان رود خریده ارسال خدمت دارم ابوالعباس سفاح در جواب نوشت « لما عظمت القدرة قلت الشهوت » یعنی چون قدرت و سلطنت بزرك شود شهوت و دغدغة آن کم گردد (بزم ایران)

ابو مسلم خراسانی (۱)

از کتاب ابتداء الاخیار بالنساء الاشرار نقل شده که وقتی اسب بسیار خوبی را که مثل آن دیده نشده بود بنزد ابو مسلم خراسانی حاضر کردند « بسر کرده های لشکر خود گفت که این اسب برای چکار خوبست؟ گفتند که برای جهاد درراه خدا. گفت: نه. گفتند: برای گرفتن دشمنان. گفت: نه. گفتند: پس برای چه خوبست؟ گفت: برای آنکه بر اوسوار شوی واززنان بد و همسایگان بد فرار کنی (ریاض الحکایات) ☆ابومسلم خراسانی نزدیك زن نمیرفت مگر سالی یکبار و میگفت جماع جنون است وکافی است انسان درسال یکمرتبه جنون پیدا کند (خردنامه باغ ارم)

هارون رشید (۲)

زن ازلحظه ایکه بخود میفهمد تا وقتیکه میمیرد فکر وذکرش اینست که خودش را خوشگل کند (دختر حوا)

مأمون (۳)

مامون خلیفه روزی گفت: هرگز هیچ پادشاه مباد که اهل سئر را رخصت

۱- ابو مسلم خراسانی که باقیام واقدام اوخلافت ازخانواده اموی بعباسیان منتقل گردید وعاقبت هم بفرمان المنصور دومین خلیفه عباسی در سال ۱۳۷ هجری بقتل رسید
۲- هارون الرشید (۱۷۲ - ۱۹۳ هجری) ۳- المامون (۱۹۸ - ۲۱۸ هجری)

دهد که درمعنی مملکت ولشکر و خزینه بپادشاه سخن گوید و در آن مداخلت کند و یا کسی بحمایت گیرد و یکی را براند ویکی راسیاست کنند ویکی را عمل دهد و یکی را معزول کند، ناچار مردمان روی بدرگاه ایشان نهند و حاجات خویش بدو آرند. چون ایشان رغبت مردمان بینند و در سرای از لشکر ورعایا انبوه بینند تمنی بسیار ازمحالات در دماغ ایشان شود و مردمان بد و بدسیرت زود بایشان راه یابند. نه بس روزگاری حشمت پادشاه بشود و حرمت ورونق درگاه و بارگاه برود و پادشاه را خطر نماند واز هر جانب ملامت رسد ومملکت در اضطراب آید ووزیر را تمکین نباشد ولشکرآزرده شود پس تدبیر اینکار چیست تا از این همه اندیشه رسته بود پادشاه را همان عادت بروست باید گرفت که پیش رفته است و پادشان بزرك وقوی رأی کرده اند و خدای عز وجل فرموده است: «**الرجال قوامون علی النساء**» میگوید مردان را بر زنان گماشتیم تا ایشان را نگه میدارند که اگر ایشان خویشتن را بتوانستندی داشتن مردان را بر ایشان نگماشتی. پس هرکه زنان را بر مردان گمارد هر خطائی که پدید آید جرم آن کس را بود که این رخصت داد و عادت بگردانید (**سیر الملوك**)* مامون وقتی دخترش ام الفضل شکایت حضرت جواد (ع) را به پدرش نوشت که او بر سر من تزویج کرده. در جواب نوشت که: ما تو را باو ندادیم که حلالی را برای تو حرام کنیم (**جلد اول انوار النعمانیه**)

• یعقوب لیث (۱)

یعقوب بن لیث پیش از آن که پادشاه شود روزی با جوانان قبیله جائی نشسته بود، پیری از اقربای وی آن جا رسید گفت ای یعقوب جوان خوب

۱ - یعقوب بن لیث صفاری (۲۴۷-۲۵٦ هجری)

رشید رسیده ای دست پیمان لایق سامان کن تا عروس جمیله ای از اعیان قبیله برای تو خواستگاری کنیم. گفت ای پدر آن عروس که من میخواهم دست پیمان او پیدا کرده ام . پیر گفت کدام است ؟ یعقوب شمشیر از غلاف بر کشید و گفت من عروس ممالك شرق و غرب را خطبه کرده ام ودست پیمان او این تیغ آبدار و این شمشیر جوشن گداز است (**لطایف ظرایف**)

المهتدی بالله (۱)

حکایت کنند که حکیمی فاضل و طبیبی حاذق بمجلس مهتدی آمده گفت ایخلفهٔ زمان بجهت تو سه تحفه آورده ام که جز ملوك را نشاید. گفت آن تحفهٔ ثلثه کدام است ؟ گفت : اول خضابیکه موی سفید را چنان سیاه سازد که بقیة العمر سفید نشود دوم معجونی که بمداومت آن هر چند طعام غلیظ خورده معده گران نشود هضم صحیح یابد، سیم ترکیبی که تناول آن پشت و کمر را قوی سازد و تقویت کند بمثابه که هرچند شهوت راند ضعف مستولی و طاری بر آن نشود . خلیفه زمانی تعمق نموده سر بر آورد و گفت ایحکیم پیش از این سخنان تورا نزد من قدر بود و من ترا از این دانا تر گمان میبردم و اعقل می پنداشتم اما خضابی که گفتی سر رشتهٔ فریب و غرور است چه سیاهی موی ظلمت است و سفیدی آن نورانی است، زهی مغرور کسیکه در آن کوشد و وقت صرف نماید که نور بظلمت بپوشد، و معجونیکه مذکور داشتی از آن کسان نیستم که طعام بسیار خورم وبآن ملتذ شوم چه از آن مریض ترکسیست که هر لحظه بمحلی بایدش رفت که در وی نادیدنی باید دیدو ناشنیدنی باید شنید ونا بوئیدنی باید بوئید، و ترکیبی که ذکر کردی مباشرت بازنان و

۱ - المهتدی چهاردهمین خلیفه عباسی (۲۵۵ - ۲۵۶ هجری)

افراط آن ومبالغه در آن شعبه ایست از جنون واطواری است از حیز عدل بیرون و بغایت غیر مناسب است که خلیفهٔ روی زمین درنزد زنی بدو زانو در آید وتملق وچاپلوسی نماید، وعارف این حکایت در بهارستان آورده است و در ذم شهوت پرستان در این قطعه خوب فرموده :

ای زده لاف خرد چند بشهوت گیری گیسوی شاهد وزنجیر جنون جنبانی
چه جنون باشد از آن بیش که در پیش زنی بنشینی بسر زانو و کون جنبانی

(لطایف الطوایف- و: زینت المجالس)

کیکاوس(۱)

کیکاوس بن اسکندربن قابوس بفرزند خود گیلانشاه چنین اندرز میدهد : بکوش تازنان را غیرت منمائی ، واگر رشك خواهی نمودن زن نخواهی بهتر باشد ، زنان رشك نمودن بستم نا پارسا کردن باشد ، وبدان که زنان بغیرت مردان را بسیار هلاك کنند ، ونیز تن خود را بکمترین کس دهند ، و از رشك وحمیت باك ندارند ، واگر رشك نمائی ازهزار دشمن دشمن تر بود ، واز دشمن بیگانه حذر توان کرد و از وی نتوان. وزنانرا بدیدار ونزدیکی هیچ مرد استوار مدار ، اگر چه مرد پیر بود وزشت ، شرط غیرت آن باشد که هیچ خادم جوان را در خانه زنان راه ندهی ، اگر چه ساده باشند ، مگر خادمان پیر و زشت و سالخورده که اعتماد بر ایشان بود ؛ وشرط غیرت نگاهدار ، و مرد بی غیرت بمرد مشمار ، که آنرا که غیرت نباشد دین نباشد ، وبی حمیت را مرد مشمار . اگر ترا فرزند دختر باشد او را بدایگان مستورهٔ نیکو پرور بسپار ، وچون بزرك شد ند به معلمه ده تا نماز و روزه و آنچه شرط شریعت آنست ، از فرایض بیاموزد ، ولیکن دبیری میاموزش ، و چون بزرك شد هرچه زود ترجهد کن که

۱ - امیرعنصرالمعالی کیکاوس(۴۴۱ - ۴۶۲ هجری) بن اسکندربن قاوس بن وشمگیر از سلاطین آل زیار که مدتها در نواحی ساحل مازندران پادشاهی داشتند

بشوهرش دهی، که دختر نا بوده به و چون بود باشوی به یا بگور
(قابوسنامه)

نادر(۱)

سلطان محمد هندی خود وامرایش ببسیاری زن فخر مینمودند. روزی نادر از وزیر سلطان محمد پرسید چند زن داری؟ گفت هفتصد زن .نادر گفت سیصد زن دیگر باو از خیل خانه دهند تا «مین باشی» گردد یعنی سرهنك هزار نفر زن! (آگهی شهان از کار جهان)

کریمخان زند(۲)

کریمخان زند (شهریار) گفت همان طور که مسجد مبال و مستراح می خواهد شهر هم برای غرباء وسرباز فاحشه خانه لازم دارد، واگر این نباشد عمل فحشاء بخانواده ها سرایت می کند (مجله هفتگی ترقی) ☆

شخصی در زمان سلطنت کریم خان پیش او آمد عرضکرد که من دختری را عقد کرده ام و صد تومان مهر نموده‌ام الحال معلوم شده که دختر نیست. کریمخان گفت که من صد تومانرا که مهر اوست می دهم و تو هم او را رسوا مکن و زنرا هم داشته باش. این خبر منتشر شد شخصی دیگر نیز آمد و چنین عرضی کرد و صد تومان گرفت، تا چند نفر پی در پی آمدند وچنین گفتند هر کدامی صد تومان گرفتند پس شخصی دیگر نیز آمد و چنین گفت، کریمخان گفت ای برادر برو با اوبساز که آنچه معلوم میشود امسال سالش چنین است که هر کس دختر میگیرد بیوه از آب بیرون میآید(ریاض الحکایات)



---

۱ نادر شاه افشار (۱۱۴۹-۱۱۶۰هجری)

۲ کریمخان زند (وکیل الرعایا)متوفی سال ۱۱۹۳ هجری

اسکندر (۱)

روزی اسکندر یونانی با سرهنگان خویش نشسته بود، یکی از ایشان گفت: خداوند تعالی ترا ملکی بزرك داده است، زنان بسیار کن تا فرزندان تو بسیار گردند و یادگار تو اندر جهان بماند اسکندر گفت یادگار مرد نه فرزند اوست بلکه سنتهای خوب و سیرتهای نیکوست، نیکو نبود آنکس که بر مردان جهان غلبه کرده است زنان بر وی غلبه کنند (بهارستان جامی) ☆ زن دشمنیت در صورت دوست بودن، وهلاك کننده ایست در صورت صدیق ومهربان، و دوری از ایشان اولی است است از نزدیك شدن، و طمع از ایشان هلاك کننده است (ماءالحیوة)

آنتیپاتر (۲)

مبادا بگذارید زنی بر تخت نشیند (ایران باستان)

هانری هشتم (۳)

هانری هشتم فرمانی صادر کرد که زنها و دزدها و ارواح خبیثه از لمس کتاب مقدس محروم بمانند (ترجمه از یکی ازجراید خارجی)

فرانسوای اول (۴)

زنان اغلب تغییر میکنند (شهر دانش)

لوئی چهاردهم (۵)

قلب زن شبیه مسافرخانه است، امروز این، فردا آن یکی سلام میکند؛ یکی وداع میکند، یکی میرود، یکی میآید (دختر حواء)

---

۱ - اسکندر مقدونی (۳۳۵ - ۳۲۳ ق.م) ۲ - سردار نامی اسکندر که در زمان حیات او نیابت سلطنت رابرعهده داشت و پس ازمرك اسکندر سلطان السلاطین وممالك الممالك او گردید ۳- پادشاه انگلستان (۱۵۰۹ - ۱۵٤۷ م) ٤ - پادشاه فرانسه (۱۵۱۵ - ۱۵٤۷ م.) ۵ - پادشاه فرانسه (۱٦٦۱ - ۱۷۱۵ م.)

لوئی پانزدهم (۱)

بر قراری صلح اروپا برای من آسان تر از سازش بین دو زن است (دختر حواء ـ و: شهردانش)

ناپلئون بنا پارت (۲)

تسخیر یك کشور بزرك از تسخیر قلب کوچك زن سهل تراست (ناپلئون) ٭ناپلئون زنهارا هیچگاه در کارهای کوچك وبزرك خود راه نمیداد وعقیده داشت و میگفت: زن تحت اختیار وملك ماست، ولی ما تحت اراده او نیستیم ـ زن را خدا کنیز ما آفریده مانباید بدنبالش برویم، او خود به دنبال ما خواهد آمد (ترجمه ازیکی از جراید خارجی) ٭ بر خلاف آنچه که دیگران فکر میکنند ازدواج همیشه نتیجه عشق نیست و اغلب نتیجه جنون کامل است (دخترحواء) ٭ خانم زیبا وبی شوهری ازناپلئون بنا پارت پرسید محبوب ترین زنان از نظر شما کیست؟ ناپلئون جواب داد زنم! خانم باز پرسید بکدام زن بیش از سایرین اهمیت میدهی؟ ناپلئون گفت زنیکه از عهده خانه داری بخوبی بر آید. خانم زیبا که از پاسخهای « خشك وبیمورد » ناپلئون بستوه‌آمده بود گفت بهترین زن در نظر شما چه زنی است؟ ناپلئون که میدانست که‌این‌خانم زیبا اصلا شوهر و خانه و بچه ندارد گفت زنی‌که بیشتر از سایرین بچه آورده باشد! سر انجام خانم زیبا باالب و لوچهٔ آویزان از نزد ناپلئون رفت (لبخندی بزنیم) ٭ ناپلئون گفته لازم است بر زنان تربیت اولاد و ترتیب خانهٔ و دوری از کارهائیکه پیوست باونیست (شهردانش)

هیتلر (۳)

من اگر دو قلب داشتم با زنان معاشقه میکردم، یك قلب بآنها میدادم و

---

۱ ـ پادشاه فرانسه (۱۷۱۵ ـ ۱۷۷٤ م.) ۲ ـ امپراطور فرانسه (۱۸۰۴ ـ ۱۸۱٤ م) ۳ ـ قائد اعظم آلمان (۱۸۸۹ ـ ۱۹٤۵ م)

قلب دیگر را برای کار دیگر تخصیص مینمودم، ولی من یك قلب بیش ندارم و آن را بآلمان داده ام، مرد بزرك اگر بخواهد کارهای بزرك بکند باید از نوع زن حذر نماید، تنها چیزیکه ناپلئون را حقیر کرد عشق زن بود؛ او برای یك زن یك مملکت را بباد داد، برای یکزن پروس ولهستان را بخشید، برای یك زن عقل و هوش و شجاعت و ایمان را قربان کرد. غلبه لذت دارد، شکست هم بعقیدهٔ من لذت دارد؛ لذت من در شکست و احساس نابودی اینست که اکنون در آغوش زن زیبای با وفا هستم، می گوید من وفا دارم اما من باورنمیکنم، زن ووفا؟... هرگز! وفای زن با وفای گرك یکسان است. راستی بشر تمام حیوانات درنده را رام کرد، غیر ازگرك منهم بر گرك یك حیوان درنده دیگر اضافه میکنم که زن باشد، زینهار از محبت زن؛ زینهار از وفای زن! عاقل دل بزن نمیدهد و اگر بدهد امید آنرا نداشته باشد که دلداری درکنار خواهد داشت؛ او مار خوش خط وخال در آغوش می گیرد. یك نگاه بمحبوبه زیبای دل فریب می کنم ونگاه دیگر بفضای پر درد برلن. متحیرم که کدام یك ازاین دو تاریکتر و وحشت انگیز تر است؛ گوش بتوپ و انفجار بمب می دهم؛ صدای دلنواز محبوبه راهم میشنوم. زن بلاست و زن از بمب شوروی بد تر است. زن توانست قلب مرا بدست بیاورد ولی چون بهوش آمد نه من ماندم و نه قلب! کاش زن هم نمی ماند!» «گوبلز» می گوید: من تصمیم گرفتم بازن و بچه ام خودکشی کنم، گفتم اول بگوزنت خودش را بکشد تا لذت خودکشی ویرا هم بچشی! واقعاً مشاهدهٔ وفای زن برای یکدفعه ولو با خودکشی لذت دارد! اما من قبل ازاین زن خودکشی خواهم کرد تا باورم نشود که زن وفادارد؛ میخواهم با این عقیده از این دنیا بروم که زن هرگز وفا ندارد!(زن) ☆ مرد بزرك اگر بخواهد کار

های بزرك بکند باید از نوع زن حذر نماید ،تنها چیزیکه ناپلئون‌راحقیر کرد عشق زن بود ، او برای زن یك مملکت را بباد داد، برای زن پروس ولهستان را بخشید ، برای زن عقل و هوش وشجاعت و ایمان را قربان کرد ، زن ووفا ؟ هرگز ! وفای زن با وفای گرگ یکسان است ، راستی‌بشر تمام حیوانات درنده را رام کرده غیر از گرگ ، منهم برگرگ یك حیوان درنده دیگر را اضافه میکنم که زن باشد زینهار از وفای زن ! زینهار از محبت زن، عاقل‌دل بزن نمیدهد (اقوال‌الائمه ــ گفتار پیشوایان دین)

در خانه اگر کس است
یك حرف بس است

فصل پنجم :

زن از نظر حکیمان

اسقلیبیوس (۱)

از افلاطون روایت شده است که مردی عیال‌خود را برای محاکمه نزد اسقلیبیوس برد و مدعی بود این جنین که درشکم اوست از آن من نیست زن انکار نمود وگفت متعلق باوست . اسقلیبیوس فرمود ای زن بدکار ظالمه هنگامیکه شوهر تو در هیکل شمس مشغول بدعا بود و سلامتی تو را از خداوند متعال در خواست میکرد تو غلام طایفهٔ بنی فلان‌را بخود خواندی و این جنین از آن اوست بعد رو بآن مرد نموده گفت تونکاح ننمودی این زن را آنطور که شایسته بود ، از این جهت درو کردی آنچه را که زراعت کرده بودی(کنزالحکمه)

افلاطون (۲)

۱ - بعضی گفته اند اسقلیبیوس شاگرد هرمس مصری (هرمس سوم) است
۲ -افلاطون (۴۲۹ - ۳۴۸ ق.م) شاگرد سقراط بوده است

از افلاطون سئوال کردند نادان ترین مردم کیست؟ گفت آنکه مستبداست برأی خود، و مطیع است بامر عیال خود، ومقدم است بواسطه حسن ظن بخود کارهای بزرگی را که در خور استعداد او نیست (کنز الحکمه) ✲ زنان را باندرون بفرستید تا بتوانیم اززندگی لذت ببریم (زن) ✲ عقل مردان در مغز وسر ایشان است و عقل زن در پائین وی از این سبب حکما ایشان را عالم معکوس خوانند و هر که دفع شهوت ایشان کند خوش دارند خواه سفید باشد یا سیاه، عاقل باشد یا دیوانه، وبر خلاف قاعده رفتار کردن ایشان را خوش آید + هر که اختیار خود را بدست زنی داد پس دشمن سختی را بر خود مسلط کرده (ماء الحیوة) ✲ فرمود مردم مداومت نمائید در تحصیل علم زیرا که علم از خواص صورت است و بدو خلقت باو است و اسراف نکنید در خوردن و آشامیدن زیرا که اسراف در اکل و شرب از طرف هیولا است که پست تر است از صورت چون تمامیت هیولا بصورت است. هیولا محصنه است و فضیلت نصیب صورت است و بس. پس متشبه بصورت شوید که محرك بالقوه است ومیل نکنید به هیولا که تمامیت او بصورت است ومحرك است بحرکت غیرخود. «اومیرس» شاعر درست گفته است که هیولا بمنزلهٔ زن است وصورت مشابه مرد است (کنز الحکمه)

انکساغورس (۱)

انکساغورث حکیم عیالی داشت که اخلاقش در نهایت وقاحت وشرارت بود وغالب اوقات بنای منازعه و مجادله را میگذاشت. انکساغورس حرکات واعمال او را تحمل می‌نمود ومیگفت چه ریاضتی بالا تر از آنست که انسان گفتار ورفتار همچو سفیهی را متحمل شود وصبر نماید. یکروز که مشغول شستن لباس بود وحکیم هم بخواندن کتاب مشغول هرچند غوغا نمود و سخنان زشت گفت حکیم سر از کتاب بر نداشت وبمفاد جواب ابلهان خاموشی

۱ - انکساغورث حکیم بعد از «انقیمانس ملطی» ظهور نمود ومعاصر ارسطو بود

است سخنی نگفت ؛ زن از شدت غضب آب کثیف را برسر حکیم بریخت انکساغورث کتاب را بر هم بنهاد و گفت ای زن اول رعد وبرق نمودی و پس از آن از آب بارانت مرا تر کردی (کنزالحکمه)

اسخیلوس(۱)

اسخیلوس از بزرگان وشاگردان ارسطو بوده . اسکندر تعظیم او بسیار مینمود و او را بر دیگران مقدم می نشاند . روزی از او پرسیدند چرازن نمیخواهی ؟ گفت : یاران، من در اصلاح نفس خود عاجزم چگونه بآن غم غم دیگری یار سازم ؟ وقتی اسکندر از او رنجیده او را بزندان فرستاد زندانیان تفحص میکردند که با خود چه دارد . گفت : شما عجب نادان قومی هستید ، مگر اینجا من به تجارت وسیر وگشت آمده ام که نقد همراه داشته باشم ؛ یا که اینقدر نادانم که چیزی همراه بیاورم که شما بر دارید . مقولهٔ او را به سکندر نقل نمودند خندید وامر بخلاص او کرد (فتوح العرب و کنوزالادب)

ابوعلی سینا (۲)

مرد را لازم است زن را به تربیت اولاد و تدبیر خانه وبخدمتکاری مشغولش نموده و وسائل تستر و حیاء او را مهیا نماید ، زیرا اگر زن بیکار و بتدبیر منزل خود مشغول نباشد قهرا میل به نمایش واسراف در زینت و لهو میکند و باین واسطه از وظیفهٔ طبیعیهٔ خود خارج شده و مخالفت با حقوق و کرامت مرد میکند . ضعف عقل ووجدان او قوای جسمی وروحی زن و میل نداشتن او با قتضای طبع خود بمساوات وعدالت وشدت حس و هیجان ومیل طبیعی او بنمایش جمال و آرایش بطوریکه از بیانات سابقه و کلمات

۱- اسخیلوس شاگرد ارسطو بوده ومعاصر اسکندر ۲ - شرف الملک شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینااز نوابغ روزگار و نامی ترین دانشمندان وفیلسوفان وپزشکان ما ایمقدار ایران (۳۷۰–۴۲۸ه)

فلاسفه و دانشمندان معلوم گردید همه دلیل است بر اینکه آزادی مطلق زن و تساوی آنها در همه شئون بامرد صلاح هیئت جامعه‌نیست وچنانچه بدقت تفکر شود معلوم میشودکه ممکن نیست زن بامرد طنطنه بزند و در جامعه بی‌حجاب دست بدست‌مرد داده و کارمردان کند(سیاست بوعلی)

ارسطو(۱)

ارسطو گوید : زیبائی زن بهترین سفارشنامه ایست که‌همه جا مورد قبول واقع میشود(زن) ✲ فیلسوف کسی است که بازن نادرست ازدواج کند! (دخترحواء) ✲ حکمت مرد غیر از حکمت زن‌است ، برای آنکه طبیعت نظر خاصی بزن و غلام داشته ویك طریقهٔ مخصوص را برای آن هامعین کرده است (طبایع زنان)✲ زن مرد ناقص است وطبیعت اورا در آخرین پلهٔ آفرینش رها کرده است . زن برای مرد مثل بنده برای ارباب و عامل برای عالم است و بربری برای یونانیست ! مرد منزلتی خیلی برتر از زن دارد (نقل از یکی از مجلات) ✲ ارسطاطالیس را گفتند چه وقت مجامعت کنیم ؟ گفت : هروقت که خواسته باشی ضعیف بشوی(زهر الربیع)✲بزرگترین فیلسوف یونانیان ارسطو گفت : بنده‌وبچه ارادهٔ آنها ضعیف ، ولی اراده ورای زن ناقص‌است وطبیعت وفطرة زنرازر خرید قرار داده است (شهردانش)

اریپید (۲)

زنها برای خوبی ضعیف و بیچاره اند و جهت بدی مبدع هوش و ذکا هستند (گلهای رنگارنك)

بوذرجمهر(۳)

---

۱ - ارسطو (ارسطاطالیس) (۳۸٤ - ۳۲۲ ق ۰ م) شاگرد افلاطون بوده و معاصر اسکندر پادشاه جهانگیر معروف مقدونی (۳۸٤ - ۳۲۲ ق ۰ م)

۲ - اریپید از شعرا و نویسندگان مهم یونان قدیم بوده است (۴۴۰ - ۳۷۱ ق م)

۳ - بوذرجمهر معاصر انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹ م) پادشاه معروف سلسله سلاطین ساسانی بوده

از کلام بوذر جمهر است که دشمنی کردند بامن دشمنان پس ندیدم دشمنی دشمن تر از نفس خود ، علاج جدال کردم شجاعان و درندگان را پس مغلوب نکرد مرا احدی مثل مصاحب بد، وخوردم چیزهای خوب و هم خوابه شدم بازنان خوش رو پس ندیدم لذیذ تر از تندرستی چیز یرا ؛ و خوردم صبر را و آشامیدم تلخ را پس ندیدم چیزی را سخت تر ازفقر؛ وکشتی گرفتم با امثال واقران خودو مبارزت وجنك کردم باشجا عان پس ندیدم کسی را غالب تر از زن سلیطه ؛ زده شدم بتیر ها و زحمت داده شدم بسنگها پس ندیدم چیزیرا دشوار تر ازحرف بدی که بیرون آیداز دهن چونکه مطالبهٔ حق خود کنند، تصدق کردم اموال و ذخیره‌ها را پس ندیدم صدقه ای نافع تر ازاینکه کسیکه برگرداند گمراهی را براه راست؛ خوشحال شدم بقول پادشاهان و بخششهای ایشان پس ندیدم چیزیرا نیکو ترازخلاصی ازایشان (نقل ازیکی از کتب کهنه بدون اول و آخر) ☆

آورده اند که از اطراف ولایات رسولان بحضرت انوشیروان آمدند کسری خواست تا برایشان ظاهر گردد که وزیر او بوذرجمهر در فضیلت وحکمت بچه درجه است از او سئوال نمود که چه چیز است درجهان که از آن خوشتر نتوان یافت حکیم جوابداد که: زن ومرك واحتیاج. کسری ازاین جواب منفعل شده پرسید که چگونه ؟ بوذرجمهر گفت : اگر زن نبودی مثل تو پادشاهی از که تولد نمودی و اگر مرك نبودی این ملك از پدر چگونه بتو رسیدی و اگر احتیاج نبودی چون منی بخدمت چون تو ای قیام ننمودی (زینت المجالس) ☆ بوذرجمهر را پرسیدند که سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت و تو تدبیرگر او بودی و امروز برأی و تدبیر و خرد و دانش تو درجهان نظیرش نیست . گفت سبب دو چیز بود یکی آنکه آل ساسان

کارهای بزرگ بکارداران خورد و نادان گماشته بودند و دیگر اهل دانش و خردمندان را خریداری نکردند و کار بازنان و کودکان گذاشتند و این هر دو را خرد و دانش نباشد و هر آنگاه که کار بازنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهدشد (**سیاست نامه**) ✿ چهارچیز بلای بزرگ است: اول همسایه بد، دوم عیال بسیار، سوم زن ناسازگار، چهارم تنگ دستی (**قابوسنامه**) ✿ دور باشید از زنان که نعمت پاك بستانند وخانه ها ویران کنند و هر که خواهد زنش پارسا بماند گرد زنان دیگران نباید بگردد (**تاریخ بیهقی**) ✿ ابوذر جمهر گوید ازاستاد خود پرسیدم چه چیز است که مودت را خراب کند؟ گفت: چهارچیز: بزرگان را بخیلی و دانشمندان را عجب وزنان را بیشرمی ومردان را دروغ گفتن (**ظفر نامه**) ✿ ابوذرجمهر گوید: فاضلتر پادشاهان را از وزیر گزیر نباشد، و عاقلترین زنان را از شوهر چاره نبود، و بهترین اسبانرا تازیانه واجب بود، ونیکو ترین شمشیر را بصیقل حاجت افتد. روز باداز برای خوابست و روزابر از برای شکار است و روز باران خاص شراب و روز آفتاب ازپی گذاشتن حاجات + بدانکه ابوذرجمهر گفته است که: من باهمه شجاعها مبارزه کردم و ندیدم غالب تر از زن سلیطه (**خرد نامه باغ ارم**)

بقراط (۱)

زن چیست! زن مرض است (**سفینة النجات**) ✿ دیدن زن شر است وشنیدن اسمش شریست شدید تر. زن چیست زن مرض است (**کشف الغرور و مفاسد السفور**)

بطلیموس (۲)

۱ - ابقراط (۴٦۰ - ۳۵٦ ق.م) پسر داقلیس از اولاد اسقلیبیوس اول بوده و در علم طب شاگرد اسقلیبیوس دوم بوده است. ظهور بقراط و ذیمقراطیس در زمان بهمن بن اسفندیار بوده که تقریبا صد سال قبل از اسکندر است

۲ - بطلیموس از حکما وریاضی دانان بزرگ یونان قدیم بوده است و مجسطی از تصنیفات او بعربی ترجمه شده است

بطلیموس فرمود: مضرت مملکت در شش چیز منحصر است: یکی قلت صبر بر سختی روزگار دوم خالی شدن خزاین از اموال سوم انقطاع باران چهارم مداومت پادشاه بر خمر و صحبت زنان ؛ چه پادشاه را ادمان خمر و کثرت معاشرت بازنان فساد ملك آورد پنجم سوء خلق و مبالغه در عقوبت ششم کثرت خوارج ودشمنان (روضة الصفا)

جالینوس (۱)

جالینوس گوید: زنیکه برخلاف طبع مرد باشد جزاز طلاق را نشاید تا هر دو آسوده باشند (ماء الحیوة)

حارث بن کلده (۲)

حارث را کنیزکی بود که سمیه نام داشت و با او بشرط زناشوئی هم‌بستر میگشت و آتش شوق سمیه را صد تن مانند حارث کافی نبود لاجرم سر بفحشاء بر آورد و از حارث کناری گرفت و در میان زناکاران صاحب لوا گشت + انوشیروان در مورد معاشرت با زنان و مضاجعت با ایشان از حارث سئوال کرد جوابداد: با زنان بسیار آمیختن نیکو نباشد واز زنان بپرهیزید که توانائی ببرد و رنجوری آود؛ مضاجعت اورا با مرك مواضعتی است، ونفس او را با نفس مخاصمتی، متاع بهی و بها ببرد و بهاند هد + چهار چیز است که بدن را فاسد کند: مضاجعت بازنان با شکم آکنده و دخول حمام با امتلای معده واکل لحوم کهنه خوشیده وجماع با پیره زن فرتوت ـ درشهر طایف دو برادر بودند که بعد ازمراجعت رسول خدای

---

۱ جالینوس (گالین) طبیب (۲۱۰ - ۱۳۱ ق . م) ۲ ـ حارث ابن کلدة بن عمرو بن ابی علاج ازحکمای حاذق ومعروف عرب است . وی معاصر رسول خدا(ص) بوده و تا زمان حکومت معاویه نیز میزیسته. حارث بایران آمد و نزد انوشیروان بادشاه ساسانی رفت و شاه ایران وقتی حذاقت ویرا در طب بدید گرامیش داشت . وی دارای مصنفات عدیده است که از آن جمله کتاب «المحاورة فی الطب» است وآن کتابیست حاوی مقالاتیکه او مرتب باکسری انوشیروان داشته .

ازطایف مسلمانی گرفتند . یکتن از ایشان ازقبیلهٔبنی کنه زنی بنکاح بست واین هنگام سفری از بهر او واجب افتاد پس تعهد امور زن را با برادر گذاشت وبار بست. یك روز چشم برادرش بی آنکه قصدی کند برچهرهٔ آنزن افتاد وچون او راجمالی بود دل وی شیفتهٔ جمال او شد و هر روز عشقش فزونی گرفت و صبرش اندك گشت چندانکه نیروی قعود و قیام از وی برفت . چون شوهر زن از سفر باز آمد و برادر را بدان رنج ومحن دید پرسش کردکه تراچه رسیده ؟ گفت جزضعف وفتورمرضی در خود ندانم . در حال کس بفرستاد حارث‌بن کلده را حاضر ساخت ، مرضی در وی نیافت لکن در جواب و سئوال چشمهای او را شرمگین ومحتجب دانست تفرس فرمودکه از اصابت عشق لطمتی خورده ، فرمان کرد تا جامی ازشراب که هتاك حیا و حجابست بیاوردند و پاره ای از نان ثرید کرده بدو خورانید وهم حکم داد تا از پس آن نیز شربه ای از شراب بیاشامید تا لختی نیرو یافت و سر برآورد واین شعرانشاد کرد :

« الا رفقاً الارفقاً قلیلاما اکونـه　　الما بی علی الابیات بالجیف نزرهنه
غزالا ما رایت الیوم فی‌دور بنی کنه　　غزال احور العینین فی منطقه غنة »

حارث مکشوف داشت که وی عاشق باشد خواست تا حشمت آزرم یکباره فرو گذارد لختی دیگرش خمر خورانید تا حجاب حیا بر درانید و این شعر قرائت کرد :

« ایها‌الجیرة اسلمواوقفوا کی تکلموا　　و تقصوا للبانة و تحنوا وتنعموا
خرجت مزنة من البحر ریا یحتجم　　هی ما کنتی و تزعم انی لها حم

اینوقت شوهر زن‌عشق برادر را با ضجیع خود بدانست گفت ای برادر غمگین مباش من ویرا طلاق گویم تو او را تزویج کن. گفت من هر گز اینکار نکنم و بشرط زناشوئی بدیدار او نظاره نیفکنم ، من آن روزکه‌وی

را تزویج کنم طلاق گفته ام ، این بگفت و اندك نیروئی بدست کرده سر در بیابان نهاد و دیگر کس نشان او نیافت . او را مردم طایف «فقید ثقیف» نام کردند « واتیه من فقیل ثقیف » درمیان عرب مثل شد وشوهرزن نیز در غم برادر پس ازروزی چند مریض گشت وازجهان فانی در گذشت + وقتی حارث ابن کلده‌را مرك فرارسیدمردم براو گرد آمدندو گفتندمارا پندی گوی که از آن بیرون نشویم . گفت کس‌را بزنی مگیرید جز اینکه جوان باشد و از میوه ها مخورید جز اینکه هنگام رسیدن آن بود و بی‌آنکه دردی عارض‌شود از پی دوا مشوید ودرهرماه نوره بکار برید که گدازندهٔ بلغم و کشنده‌آنست و گوشت‌رابرویاندو بعد ازغذاخواب‌سودمند بودوچون از اکل وشرب شبانه کرانه جستی چهل گام طی مسافت میکن (ناسخ التواریخ)

دیوجانس (۱)

دیو جانس مردیرا دید که زنیرا خطبه نموده گفت : این کیست که برای راحت قلیل متحمل میشود رنج کثیر را + دیو جانس روزی زن خوب صورتی را دید گفت : خیر قلیلی است در ضمن شر کثیری + مرسوم اهالی یونان آن بود که حکما را مجبور باختیار نمودن عیال مینمودند به این لحاظ به دیو جانس هم پیشنهاد تاهل کردند گفت : مشقت کشیدن بجهت شهوت آسان‌ترا ست برای من از گرفتن عیال (کنز الحکمه)☆دیو جانس را از سبب ترك تزویج سؤال کردند گفت : من صبر را بر کسر حدت شهوت آسانتر از احتمال مشقت ورعایت عیال یافتم (روضة الصفا)

دیموکریت (۲)

دیموکریت که یکی از فلاسفه قدیم یونانست و یك سفر نیز بایران باستان

---

۱ - دیوجانس (دیوژن) فیلسوف ودانشمند وارسته‌معروف یونانی (۴۱۳-۳۲۳ ق.م)
۲ - دیموکریت (ذیمقراطیس) که سفری‌هم بایران آمده وی معاصر ابقراط طبیب ومقارن سلطنت بهمن بن اسفندیار (یعنی اردشیر اول معروف به دراز دست ۴۶۵ - ۴۲۴ م)بوده و نود سال عمر کرده

آمد بنا بروایت تاریخ کار عجیبی کرد که از نوادر روزگار بشمار میرود .
این مرد فیلسوف با دست خود چشمانش را کور کرد تا زنان را نبینند و مشاهدهٔ زن او را از افکار فلسفی باز ندارد (مجله ترقی)

روزبه(۱)

عبداله بن مقفع (روز به) گوید : کتابخانهٔ حکمای هند را بر صد شتر بار کردندی ملك از ایشان استدعای اختصار کرد بده شتر بار آوردند بتکرار استدعا برچهار کلمه قرار گرفت : کلمهٔ اول در ولایت پادشاهان بعدالت « چو گردد شاه عالم عدل پیشه شود آسایش گیتی همیشه
چونالد بیدلی و سینه ریشی بود یکسر زمینش ظلم کیشی
خلاصی را ز دهر پیچ بر پیچ ز شاهان عدل می باید دگر هیچ
کلمهٔ دوم در وصیت رعیت بنیکوکاری و فرمان برداری
« تخم ظلم شاه نافرمانی مردم بود ــ جو چو کاری حاصل کشته کی گندم بود »
کلمهٔ سیم درمحافظت صحت ابدان که تا گرسنه نشوند دست بطعام نیاورند وچون بخورند کمی پیش از آنکه سیر شوند دست از طعام بدارند
« آن به که ز اسباب مرض پرهیزی وز ننك طبیبان دغل بگریزی »
ناگشته تهی معده بخوان ننشینی زان پیش که معده پر کنی برخیزی
کلمه چهارم در نصیحت زنان که چشم از روی بیگانگان دور دارند و روی از چشم نامحرمان مستور
«زن آن بود که بهر کس که نیست محرم او اگر چه مردم چشمست روی ننماید
بروی هر که نه جفت وی است اگرچه بحسن بود چو ماه فلك طاق چشم نگشاید
(بهارستان جامی) ☆ بدانکه خطرناکتر بلیت دین را ، وکاهنده تر علت تن را ، و تلف کننده تر آفت مال را ، و سوزنده تر آتش خرد را ، وشتابنده

۱ ــ روز به در سنهٔ (۱۴۳ هجری) بسن ۳۶ سالگی مقتول شد

تر سیل ذهاب وقـار و جلالت را همانا عشق زنان است (ادب الکبیر)

زینون(۱)

در عقب عیال نیکو صورت نروید چون هر جمیلی طالب فراو ان دارد و نا چار او بشما اعتنا نمیکند و تفرعن میفروشد وعیشت‌را منقض می‌نماید (کنزالحکمه)

سقراط (۲)

زنها دامی هستند که نصب شدند برای مردان و گرفتار نمیگردد بآن دا م مگرنادان + سقراطزنی‌رادید حمل آتش‌نموده گفت :شرحامل بیشتراست از شر محمول . + زنی را دید که مریض وناتوان است گفت : شراست که شر را باز داشته + جنازه زنی را می بردند و سایر نسوان در عقب ا و گریه‌میکردند گفت: شری برای مرك شری غمناك است +دختری را دید تعلیم خط میآموخت گفت : نیفزا شری را بشری + میگفت : زنان دا م شیطانند ، حذر کنید که‌در دام نیفتید + گفت : عجزمردبسه چیز شناخته میشود اول اهتمام نکردن بمعالجه نفس خود ، دوم مخا لفت ننمودن با شهوات خود ، سوم قبول کردن سخنان زنانرا + فرمود: ا گر بخواهیدپیرو حکمت باشید خود را از نردبان شیطان نجات دهید وآن گروه زنا نند + زنیرا دیدکه عطر استعمال‌مینمود گفت : این آتشی‌است که زیاد میکند هیزم خود را ومی افروزد آنرا + فرمودزنان مشابه اند درخت دفلی راکه برای او رونق و بهائیست و اما ا گر گور خر صحرائی بخورد او را میکشد . گفتند ای سقراط مذمت‌نسوان نشاید کرد زیرا که‌امثال چون توحکیمان

---

۱ - زینون فیلسوف یونانی استاد « انبادوقلس» بود که بعد از زینون حوزة تدریس باو رسید وجانشین گردید . زینون معاصر « لاوفیوس » سوفسطائی و «مارماندس » و « دیاغورث » (دیاعورس) بوده است ۲ - سقراط (٤٦٨ - ٣٩٩ ق م) از شاگردان « فیثاغورث » بوده است

پرورانیده اند گفت : وجود زنان مثال درخت خرما است که هم صاحب میوهٔ شیرین است و هم خار گزنده دارد و هم فرمود پیروی کننده زنها کشته شدهٔ زنهاست + سقراط مردی را دید که فریاد میکند آتش آتش. گفت تورا چه میشود ؟ گفت : عیال من غیر را بجای من برگزیده . گفت : کافیست ترا این ننك که میطلبی کسی را که او طالب تو نیست — دفعه دیگر دختری را دید که نوشتن می آموزد . گفت : عقربی است که زیاد میکند سمی را بر سم خود + سقراط را گفتند چه علمی جوانان را شایسته است ؟ گفت آن چه را که پیران از فرا گرفتن آن حیا کنند + بسقراط گفتند فلان که از بدخواهان تو بود از دنیا رحلت نمود گفت : چقدر مناسب بود اگر میگفتند عیال اختیار کرد (کنز الحکمه) ☆ یکی بسقراط گفت : چرا از زنت شکایت میکنی ؟ او که هم مهربان وهم باهوش وهم زیبا است . سقراط کفش خود را که پوشیده بود در آورده و گفت مگر این کفش زیبا و نو نیست ؟ دوست گفت چرا نو و زیباست . سقراط گفت : آیا میتوانی حدس بزنی چرا این کفش را دوست ندارم ؟ گفت : نه . گفت : برای اینکه نمیدانی کجای پای مرا میزند (نقل از یکی از کتب خطی قدیم) ☆ بسقراط گفتند نظر بقانون مملکت باید تاهل اختیار کنی سقراط گفت : چون مجبورم عیالیکه در کراهت منظر و سوء اخلاق باشد برای من خطبه نمائید . جهت را از او سئوال نمودند گفت : بدو جهت اولا میخواهم بسوء خلق او عادت کنم تا بتوانم تحمل اخلاق زشت عامه را بنمایم و اما در خصوص کراهت منظر برای آنست که چندان رغبت اجتماع باو نداشته باشم . گفتند علت کراهت دوم چیست ؟ گفت بچهار جهت : اول آنکه این عمل باعث هتك ستر است دوم ولوج پلید است در پلید سوم موجب سستی قوی و کوتاهی عمر است چهارم برای پدیدآمدن

نسل است که اگر بماند فتنه است واگر بمیرد سبب حزن و غصه است، انسان عاقل از این مراتب گریزان است + شخصی از سقراط در خصوص ازدواج مشورت نمود . گفت حال انسان در این مسئله مشابه است بحالت ماهی، آنکه بدام افتاده مایل است خارج گردد وآنکه خارج است شائق بدخول دام است + زن زانیه بسقراط گفت چقدر زشت ومنکر است صورت تو . سقراط گفت چون تو آئینهٔ زنگ گرفته ای چنین مشاهده میکنی اگر آئینه صیقلی بودی صورت مرا بهتر میدیدی (کنز الحکمت)☆ سقراط بزنی که بزك میکرد که بتماشای شهر رود گفت گمان من اینست که بتماشای شهر نمیروی بلکه میروی شهر تو را تماشا کنند (جاویدان خرد)☆ سقراط هم مانند اغلب بلا گرفته‌ها دچار همسری بد خو وبلند پرواز بود که با در خواستهای بیجا موجب دل خوری و آزارش میشد . ولی او نقطهٔ ضعف زنها را پیدا کرده بود یعنی در مقابل توقعات و خوش رقصیهای بی پایان همسرش خون سرد وبی اعتناء بود . روزی زنش با عصبانیت نزدش آمده و شروع کرد بپر حرفی ولی آن دانشمند سرگرم مطالعه بود و هیچ گونه توجهی باطراف نداشت . زن هرچه کرد با خوش مزه‌گی و افسون گری ؛ با نیرنك وشیرین کاری نتوانست او را از مطالعه باز دارد نا چار تصمیم خطرناکی گرفت و متوسل بسلاح مهیب لنگه کفش شد وضربه ای نامردانه !! چنان بر مغز استاد نواخت که دانشمند یونانی تکانی خورده بخود در آمد و بر خاست . آیا میدانید چه کرد ؟ ! در حالیکه از اطاق خارج میشد با لحن ملایم گفت : همسر باوفا !! اقلامیخواستی عوض سرم بکمرم بزنی و رشتهٔ افکارم را پاره نکنی . زن از این خونسردی بیشتر عصبانی شد . پس از اینکه شوهرش را با گاز ونشگون از خانه بیرون کرد فورا یك کاسهٔ آب کثیف و آلوده برداشت و از پنجره بسر او ریخت !

سقراط با همان خونسردی شانه ها را بالا برده و گفت: طبیعی است پس از رعد و برق و غرش نوبت بارندگی است (زن) ✿ سقراط زنیرا دید که خود را بدرخت آویخته و خفه کرده بود. گفت: ایکاش که بهر درختی چنین میوه ای بودی (نقل ازیکی از کتب خطی قدیم) ✿ سقراط در وقت رحلت از دنیا وصیت نمود دوستان خود را بهشت چیز: یکی آنکه طبعها ی خود را عادت دهید بقناعت دوم شکر نعمت را بهیچ حال فراموش نکنید سوم هیچ کاری را خورد وحقیر مدانید وخورد مشمرید که قابل زیاده شدن است چهارم تربیت دوستان مخلص چنان کنید که اطفال خود کنید پنجم از روی حق وحساب معامله هارا با مردم بانجام رسانید تا دوست زیاده گردد واز بدان سلامت مانید ششم منع مکنید کسرا از فعلی که مثل آن از خود شما سر میزده باشد مگر وقتی که خود از آن پرهیز توانید کرد هفتم اظهار محبت با دوستان به نحوی کنید که باندك تغییری بر طرف نشود هشتم از زنان خود آرا دوری گزینید (فتوح العرب و کنوز الادب) ✿ سقراط گفت: از عشق زن بیشتر از کینهٔ مرد باید حذر کرد (دختر حواء) ✿ سقراط شاگردی را گفت: فرمان برداری زنان در هیچ حالی جایز مدار (فتوح العرب و کنوز الادب) ✿ سقراط گفت: خورشید میتواند آب اقیانوسها را بخار کند اما هرگز نخواهد توانست اشکهای زن را تبخیر سازد (دختر حواء) ✿ یکی از شاگردان سقراط روزی از وی پرسید کدام بهتر است: آیا ازدواج کنم یا بی همسر بمانم؟ سقراط گفت: چه ازدواج کنی وچه بی همسر بمانی درهر دو حالت پشیمانی خواهی داشت (یکی از کتب خطی قدیم) ✿ آورده اند که چون سقراط حکیم را بردند بقتل برسانند زنیرا نیز بجهت کشتن می بردند. گفت من سبب قتل خود را میدانم که از چه سبب مرا میکشند اما این زن ضعیفه چه کرده؟ گفتند: این زن زنا داده و حال آنکه شوهر دارد. گفت

باو ستم کردید. گفتند: چرا؟ گفت: زیرا که در طبع او شهوت گذاشته شده و عجب نیست اگر زنا دهد بلکه عجب در اینست که زن با عفت باشد (آب زندگانی)* روزی سقراط یکی از شاگردان خود را فرمود: ای پسر اگر تو را صحبت زنان ناگزیر است می باید صحبت تو باایشان برمثال خوردن مردار در وقت ضرورت بقدر حاجت باشد، هر که از مردار بیش از حاجت تناول کند بیمار گردد بلکه هلاک شود + فرمود عجز از سه خصلت معلوم گردد: از قلت الطفات بمصالح نفس وقلت مخالفت شهوت وقبول کردن سخن زن در آنچه میداند ودر آنچه نمیداند (روضة الصفا)* سقراط را گفتند: ناچار ترا زنی باید. گفت: اگر ناچار مرا میباید پس زنی که بد رو و بد خلق باشد از برای من بهم رسانید. پرسیدند چرا؟ گفت: بد رو بجهت اینکه مرا باو میل نباشد، و بد خو بجهت اینکه عادت کنم بر تحمل جفای مردمان (فتوح العرب و کنوز الادب)

سولون (۱)

شخصی درخصوص امر تأهل از سولون مشورت کرد گفت اگر بجا آوری پشیمانی واگر هم ترک کنی پشیمانی + سولون گفت زنان باعث کوتاهی عمر مردانند. + سولون گفت: طبیعت اقتضا نمیکند ریاست نمودن زنان را. + گفت زن را طرف شور قرار مده که پشیمان میشوی + وگفت: تملق نمودن زن ازمرد برای گرفتن مال است. + وهمچنین فرمود: حسد غالب است برطبیعت نسوان + فرمود: مدفون نمودن زن بدکار بهتر است از بودنش + فرمود: زینت زن سکون اوست در منزل + فرمود آسودگی مرد بزن صالحه است + کسیکه طلب کرد

۱ - سولون حکیم وشاعر ومقنن از فلاسفه هفتگانه یونان است این دانشمند یونانی در سال ۵۹٤ قبل از میلاد جهت رفاه و آسودگی عمومی قوانین مفیدی وضع کرد واهالی آتن طبق آن قوانین حکومت وامور خود را اداره میکردند

ازدواج را زود باشد که پشیمان شود + زن نیکوکار موجب سلامتی عمر است + اگر طلب ازدواج نمودی برای مال نباشد که زیان خواهی کرد + هرگاه بخواهی زن اختیار کنی طلب کن عیالیکه تورا در امور منزل معاونت کند + وجود زن نیکوکار کبریت احمر است + فرمود حسد غالب است بر طبیعت نسوان (کنزالحکمه)

سلیمان(۱)

یك جام زهر بزن دادن بهتر از در وگوهر باو هدیه کردن است (زن)

فرفوریس(۲)

فر فوریس حکیم و فیلسوف یونانی گوید: همان طوریکه روغن مشتعل کننده چراغ است، معاشرت با زنان هم مشتعل کننده شهوت است، و همان طوریکه در خواب دیدن آب زلال باعث زیادتی عطش است، سخن گفتن با زنان هم موجب ازدیاد شهوت است (کنزالحکمت)

فیثاغورث (۳)

طلارا بوسیلهٔ آتش، زن را بوسیله طلا، مرد را بوسیله زن آزمایش کنید (مجله خواندنیها)

لقمان(۴)

لقمان حکیم فرمود: از شر زنان پناه بخدا بر و بخوبان آنها هم مطمئن مشو زیرا که مزاج نسوان بعمل شر سریعتر است تا با فعال نیکو واعمال خیر (کنزالحکمه) ✲ چهار چیز است که بدان مغرور نباید شد: تقرب سلطان، زهد زاهدان، نصیحت حاسدان؛ عمل کردن بقول زنان +

---

۱ - سلیمان (۱۰۰۰ ق م) ۲ - فرفوریس حکیم وفیلسوف ظهورش در زمان امپراطوری « دیو قلیتیانوس » بوده است ۳ - فیثاغورث زمان جوانی او مقارن بوده باسلطنت کوروش شاهنشاه ایران و پس از آنکه کورش از دنیا رفت وتخت سلطنت بکامبوزیا منتقل گردید فیثاغورث باز درقید حیات بوده و ۸۲ سال عمر کرد ۴ - لقمان حکیم معاصر حضرت داودنبی(ع) بوده است

چهار چیز دلیل شقاوت است :تکلم باجاهلان ، دوستی با بدان ،نصیحت پذیرفتن از فضولان ، عمل کردن بقول زنان + چهار چیز شخص راضعیف کند : دشمن بسیار ، قرض بسیار ، زنان بسیار ، عیال بسیار مع قلت مال + چهار چیز دلیل نادانیست : با نا آزموده گستاخی کردن ، از زنان چشم وفا داشتن ، از ابلهان ایمن بودن و اعتماد نمودن ، باکودکان صحبت داشتن + چهار چیز نقصان عمراست وبیم مرك : بسیری مجامعت کردن ، بسیری گرمابه رفتن ؛ غبارمیوه وقدید خام خوردن ، با زنان پیر صحبت کردن + لقمان بپسر خود گفت : خدای عزوجل را بشناس وهرچه از پند و نصیحت گوئی نخست خود بر آن اعتمادکن ، سخن باندازه خویش گو ، قدر مردم بدان ، همه کس را بشناس ، راز خود نگاهدار ، یار را در وقت غضب بیازمای ، دوست را بسود وزیان امتحان کن ، ازمردم ابله و نادان و ابله بگریز ، دوست زیرك و دانا گزین ، در کار خیر جد و جهد کن ، تدبیر با مردم مصلح و داناکن ، با دوست و دشمن رو گشاده دار ، پدرو مادر را معزز دار ، استاد را بهترین پدر دان ؛ خرج باندازه دخل کن ، در همه کارها میانه رو باش ، جوان مردی پیشه کن ، خدمت میهما نان را واجب دان ، در خانه هر که در آئی چشم و زبان نگاهدار ، فرزند را علم و ادب و تیر اندازی و سواری بیاموز ، بکم گفتن و کم خوردن عادت کن ؛ هرچه بر خود نمیپسندی بر دیگران مپسند ؛ بر زنان اعتماد مکن ؛ نا آموخته استادی مکن ؛ بر چیز کسان دل منه ، از بد اصلان چشم نیکی مدار ؛ بی اندیشه در سخن مشو ؛ نا کرده کرده مشمار ؛ کار های امروز بفردا مفکن ، از ناکس و بخیل چشم بهی مدار ، با مردم بزرك سخن بدراز مگوی ، حاجتمندان را نوید مکن ، ازجنك گذشته یاد مکن ، برکار رفته افسوس مخور ، با مردم نادان همداستان مشو ، مردم را ببدی

یاد مکن ، در کارها اضطراب مکن ، وقت آفتاب برآمدن مخسب ، از پیران و بزرگان پیشتر راه مرو ، سر بزانوی مردم منه ، در مجلس بـزرگان بچپ و راست منگر ، میهمان را کار مفرمای ، از بهرسود وزیان آبروی خود مبر ، بی ادب و متکبر مباش ، از فتنه وجنگ برکنار باش ، زبان خود را بهزل عادت مده ، به تعظیم پادشاه ووزیرمغرور مشو ، راستی پیشه کن ، عیب پوشی شعار خود ساز ، بامردم فقیر خوش زبان باش ، با زن و کودک راز مگوی (ضمیمه کتاب مناجات ومقالات خواجه عبدالله انصاری)☆ ایفرزند راز خود را بزن خود مگو و در خانه خود محل نشستن خود راقرار مده ، ای فرزند زن از استخوان دندهٔ کج خلق شده است اگر خواهی اورادرست کنی میشکند واگر بحال خود بگذاری کج می ماند ، ایشان را مگذار که از خانه بدر روند . اگر نیکی کنند نیکی ایشان را قبول کن و اگر بدی کنند صبر کن که چاره ای بجز این نیست . ای فرزند زنان چهار نوعند ، دو شایسته و دو ملعونه ، یکی از آن دوشایسته آنست که نزد قوم خود شریف و عزیز است و نزد شوهر خود ذلیل ، است اگر باو عطا میکنند شوهر شکر میکند و اگر مبتلا میشود صبر میکند واندکی از مال در دست او بسیار است . دوم زنیست که فرزند بسیار می آورد و دوست شوهر است و نیکخواه شوهر است و برای خویشاوندان و فرزندان شوهر مانند مادر مهربانست با بزرگان مهربانی میکـند و بر اطفال رحم میکند وفرزندان شوهر رادوست میدارد هرچنداززن دیگر باشند و شوهر خود را دوست میدارد و اصلاح کنندهٔ خودواهل ومال وفرزندان است ، اگر شوهرش حاضر است اورا یاری میکند و اگر غایب است رعایت او میکند ؛ چنین زنی مانند گوگرد سرخ نا یابست خوشاحال کسی که چنین زنی روزی او شود . و اما یکی از آن دو زن ملعونه آنست که خود را

بسیارعظیم میشمارد ودر میان قوم‌خودذلیل است ، اگرشوهر چیزی باومی دهد بخشم میآید و اگر نمیدهد عتاب میکند وغضب مینماید پس‌شوهر از او در بلاست و همسایگانش از او در تعبند پس او مانند شـیر است اگر با او بمانی ترا میخورد و اگر از او بگریزی ترا میکشد. و ملعونه دوم آنست که زود بخشم می آید و زودگریه میکند، اگر شوهـرش حاضر است باو نفع نمیرساند واگر غایب است اورا رسوا میکند، پس او بمنزلهٔ زمین شوره است اگر آنرا آب دهی آب در او فرو میرود ونفعی نمی بخشد واگر آب ندهی آن را تشنه میشود، اگر فرزندی از این زن بهم رسد از آن فرزند منتفع نخواهی شد (حیات القلوب) ۞ آورده اند که یك روز لقمان پسر خود را وصیت‌می‌کرد که راز خویش با زن مگو واز مردم نوکیسه وام مگیر وبا عوام و فاسق دوستی مدار. پس‌پسر خواست تجربه کند گوسفندی بکشت و در جوال نهاد و محکم دوخت ودر خانه برد بنهاد و بزن گفت حالتی افتاد امروز یکی بر دست من کشته شد باید بهیچ کس نگوئی واز نو کیسه وام خواست و با عوام و فاسق دوستی کرد چون باز آمد زنرا بزد و مقالات خواست زن فریاد برآورد چنانکه دیروز یکی را کشتی خواهی مرا نیزبکشی. چون این بگفت خبر بحاکم رسید بطلب او کس فرستاد دوست فاسق وعوام را بگفت مرا چنین‌حالتی افتاد بیاری من آی که دوست منی گفت تو خون‌کرده ای من هیچ دوست تو نیستم او را بردند در راه نوکیسه رادید گفت قدری وجوه بمن وام بده‌که دراین قضیه بکار برم گفت تورا می برند بکشند وجوه بتو دهم؟ آنرا که طلب دارم بده. گفت: پدرم راست گفت. چون او را پیش‌ملك بردند گفت چرا کسی را کشتی؟ گفت معاذالله. گفتند زنت میگوید. گفت دروغ میگوید. زن گفت کشته در خانه است. گفتند بیاورید چون

آوردند سر جوال باز کردند بزی بود کشته از او تفحص کردند وصیت پدر واحوال تقریر کرد . ملك او را بنواخت و عطا داد (**قصص الانبیا**)☆ ای پسرك من از زن بد بپرهیزا زیرا زن ترا قبل از پیری پیر میکند و به پرهیز از زنهای بد زیرا زنها تو را بسوی خیر نمیخوانند و از زنان خوب بر حذر باش. کسیکه اطاعت کند زنی را در هوای نفس خدا او را برو در آتش می اندازد . مشورت کنید با زنان و مخالفت کنید در رای آنها (**کتاب انسان**)☆ ای پسر از زنان بد و شر ایشان بخدای تعالی پناه آور و از زنان نیك نیز بر حذر باش که مسارعت ایشان همه سوی شر باشد (**روضة الصفا**) ☆ لقمان با پسر خود فرمود ای فرزند راز خود بازن خود مگوی و در خانه خود هم محل نشستن خود قرار مده. زن از استخوان دندهٔ کج خلق شده است چون خواهی آنرا راست کنی بشکند وچون بحال خود گذاری کج بماند . این جماعت را مگذار از خانه بدر شوند وهرگاه نیکی کنند بپذیر و چون بدی کنند هم صبر فرما که جز این چاره نخواهدبود (**خردنامه باغ ارم**)☆ حکما گفته اند که زن آن بد تر که مرد خو بود (**تحفة الملوك - در آداب**)☆ ای فرزند سه چیز را پس از سه چیز تعریف مکن : غذا را پیش از آنکه هضم بکنی و ازمعده بیرون بیاید. و یکی رفیق را پیش از آنکه امتحانش کنی ، اگر میخواهی بدانی چطور آدمی است یکوقتی متغیرش کن آنوقت ببین در حق تو چه میگوید . یکی هم زن را تا نمیرد ، بجهت اینکه همه احتمالی درحقش میرود و رازخود با زن مگو(**جامع النورين-انسان**)

☆

سایر حکما

حکما گفته اند که پادشاهان را برچهار چیز حرص نباید چه آن معنی

مقتضی بمخاطرات است : اول بشرب مدام و بحقیقت پادشاه پاسبان رعایا وزیر دستان است شعر :

گر چه نعمت بفر دولت اوست پادشه پاسبان درویش است

وچون پاسبان همیشه مست باشد او را نیز حارسی باید و دیگر آنکه پادشاه رعیت رابمثابه شبان است که گوسفندان را از آفت گرگ نگاهدارد و از ایشان منفعت گیرد چون شبان مست گردد گرگان در گله افتند دیگر افراط در امر شکار کردن مستلزم خطر است وبسیار باشد که پادشاه از حشم خود دور ماند و شاید دشمنی باو رسد وامکان تدارک نماند • سوم کثرت امتزاج با دلبران ماه سیما وگلرخان خورشید انتماء چه کثرت مجامعت دارا ضعیف گرداند و تن بکاهد و قوای نفسانی را فرو نشاند چهارم بسیاری خون ریختن چه آن صفت دلهای خلایق را از پادشاه گرداند (زینت المجالس) ☆ حکما گفته اند که زن نیك شبیه است بمادران در محبت وبه کنیزان در مذلت و زن بد شبیه است بدشمنان در مخالفت و بدزدان در خیانت (سراج المنیر) ☆ حکما گفته اند : چهار چیز است که محتاج بچهار چیز است : حسب بادب ، سروربامن قرابت بمودت ، و عقل به تجربه و چهار چیز است : که اقبح قبایح است: غضب از حکام ، کذب از علما ، بخل از اغنیاء ، فحش از زنان + حکیمی راپرسیدند چه گوئی درنکاح ؟ گفت : در تاهل نمودن سرور یکماهه و غم و هم دهر و شکستن پشت است + حکیمی بعد از تاهل فرمود تاما مجرد بودیم کدخدایان گنگ بودند یعنی ما را نصیحت ومنع نکردند اکنون که کدخدا شده ئیم مجردان کر شده اند یعنی نصیحت نمیشنوندو خیالات خود را بجهت تجرد آسوده نمیسازند + حکیمی گفت : کد خدائی چاهیست عمیق که هر که در او افتد خلاصی نخواهد یافت . از او پرسیدند که آیا

هر گز از آن توان رست ؟ گفت: اگر خرسنك بر سر او نهند رهائی ممکن است . گفت زنش هر فرزندی که زاید خرسنك بر سر او نهند (**لطایف الطوایف**)٭ گویند که نظر کرد حکیمی بسوی زنیکه بر درخت او را آویزان کرده بودند گفت :کاش بر هر درختی مثل این میوه بود (**صد کلمه قصار**) ٭ حکیمی وصیت کرد فرزند خود را گفت : از پنج چیز در حذر باش که سلامت صاحبان آنها خیلی عجب است : صحبت و همراهی با سلطان ، سوار شدن بدریا ، امین دانستن زنان برازها ، مفاخرت کردن بامردمان نا کس ، تجربه کردن در نفس از چیزهائیکه خوف و ترس از آن ها است + وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرك بدان که هفت چیز است که عاقبت آن عقل را فاسد میکند : کفایت و کارگذاری کردن بطور تمام و کمال ، از حد تجاوز کردن در تعظیم و اجلال ، بیکار گذاشتن فکر ، ننك داشتن از آموختن ، شرب خمر ، ملازمت بازنان ، خلطه و آمیزش کردن با نادانان + وصیت کرد حکیمی فرزند خود را و گفت ای پسرك من از مشورت کردن با نه نفر دوری جوی چه آنکه رای درست از ایشان دور است : مرد بخیل ، ترسان ، حریص ، حسود ، معلم کودکان ؛ کسیکه بسیار با زنان آمیزش دارد ، کسیکه مبتلا است بزن مسلطه ، صاحب هوی و هوس ، کسیکه بول او را بشتاب گرفته . این بود وصیت من با تو پس نگهدار آنها را از من و حفظ کن + حکماء هند گفته اند شش چیز دوام و ثبات ندارد : سایه ابر ، دوستی بدان ؛ مال حرام ؛ عشق زنان ، سلطان ظالم ، خبر دروغ (**نزهة النواظر**)٭ یکی از حکما گفته است که چهل دفتر در حکمت نوشتم و بآن منتفع نگشتم ، چهل کلمه از آن اختیار کردم از آن نیز بهره بدست نیاوردم چهار کلمه از آن برگزیدم در آن یافتم آنچه می طلبیدم کلمهٔ نخستین آنکه زنان را چون مردان محل اعتماد مگردان

زیرا که زن اگر چه ازقبیلهٔ معتمدان آید وی از آن قبیل نیست که معتمدی را شاید قطعه :

عقل زن ناقصست و دینش نیز	هرگزش کامل اعتقاد مکن
گر بداست از وی اعتبار مگیر	ور نکو بر وی اعتماد مکن

کلمهٔ دوم آنکه بمال مغرور مشو اگر چه بسیار بود زیرا که عاقبت پای مال حوادث روزگار شود، رباعیه:

مغرور مشو بمال چون بی خبران	زیرا که بود مال چو ابر گذران
ابر گذران اگرچه گوهر بارد	خاطر ننهد مرد خردمند بر آن

کلمهٔ سوم آنکه اسرار نهان داشتنی خودرا باهیچ دوست درمیان منه زیرا که بسیار باشد که در دوستی خلل افتد و بدشمنی بدل گردد، قطعه :

ایپسر سری که ازدشمن نهفتن لازم است	به که از افشای آن بادوستان دم کم زنی
دیده ام بسیار کز سیر سپهر کژنهاد	دوستان دشمن شوند و دوستیها دشمنی

کلمهٔ چهارم آنکه جز علمی را فرا نگیری که بترك آن بزه مند میری ، از فضول بگریز و آنچه ضروریست در آن آویز ، قطعه :

علمی که ناگزیر تو باشد بدان گرای	وان را کزآن گریز بود جستجو مکن
وآندم که حاصل تو شود علم ناگریز	غیر از عمل بموجب آن آرزو مکن

(بهارستان جامی) ☆ زنی از طبیبی پرسید برای چه زنان از دندهٔ مردان آفریده شده اند و از سایر اقسام بوجود نیامده اند؟ طبیب در پاسخ گفت زن از سر خلق نشده تا برمرد مسلط نشود ، از پا خلق نشده تا مرد اورا اذیت نکنند ، از پهلوی وی خلق نشده تا با او مساوی باشد ، از زیر بغل و دو دست مرد خلق شده تا او را نگاهداری کند، حمایت نماید و ازنزدیك ترین جاها بقلب خلق شده تا او را محترم داشته دوست بدارد (طومار عفت)

☆ حکیمی بعد از تاهل فرموده است که تا مجرد بودیم کد خدا یان گفتك

بودند (یعنی مارا نصیحت و از گرفتن زن منع نکردند) واکنون که ما کدخدا شده ایم مجردان کر شده اند + در نوادر ثعلبی ازحکمای متقدمین نقل کرده که سه کسند که ایشان را در بد خوئی معذور باید داشت :صایم، مریض، مسافر، و سه چیز است که مدارا و مواسابا آنان لازم است : سلطان، مرض، طلبکار و سه کسند که استخفاف بایشان روا نبود سلطان، عالم، مصاحب، چرا که در استخفاف سلطان دنیا فاسد میشود و در استخفاف عالم و مصاحب مروت فاسد میشود، وسه چیزاست کهازبزرگان خدمت آن عیب نیست : پدر، مهمان، مرکب، و سه‌چیز است که راحت جز در مفارقت آنها نیست : دندان متحرك، درم خریده دزد، زن بد خوی + در نوادر ثعلبی از حکمای متاخرین نقل‌کرده چهار چیز است که محتاج بچهار چیز است : حسب بادب، سرور بامن، فراست بمودت، عقل به تجربه. چهار چیز است که اندك آن اندك نیست : قرض، آتش، دشمن، مرض چهار چیزاست که اقبح قبایح است :غضب از حکام، کذب از علما، بخل ازاغنیاء، فحش از نساء (**کتاب لطایف وظرایف خطی**) ☆ حکما گفته اند : زلف زنان زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرك (**طلایه**)☆ گویند حکیمی پسر خود را وصیت کرد که اگر زن خواهی باید که زن تو «رنانه، حنانه منانه» نباشد گفت ای مخدوم اینان که فرمودید کدامند گفت : رنانه زنی باشد که پیش‌از توشوهر کرده باشد یا بمرك یا طلاق جدا شده باشد. و حنانه زنی باشد که چون شوهر را بیند آواز را باریك وضعیف کند. و منانه زنی باشد که مال بسیارداشته‌ومنت نهد برشوهر خود (**تاریخ بحیره**) ☆ یکی از حکما بدرخانه‌خود نوشته بود شر داخل خانهٔ من نشود حکیمی دیگر باو گفت : پس زن تو بکجا برود؟ + حکما

گفته اند که عقل بمنزلهٔ شوهر و نفس بمنزلهٔ زوجه و بدن بمثابه خانه است ، پس هر گاه بر نفس مسلط باشد بمصالح بدن مشغول میشود و بتدبیر آبادی می پردازد همچنانکه زنیکه شوهر بر او تسلط دارد به مصالح خانه اشتغال می یابد، پس همهٔ امور بصلاح میآیند و هر گاه نفس غالب و عقل مغلوب گردید با فساد میپردازد و بخرابی سعی میکند همچنانکه زن سلیطه باعث فساد امور خانه است + حکما گفته اند : پشیمانی چهار قسم‌است : پشیمانی روز وآن اینست که مرد از خانهٔ خود بیرون برود و غذا نخورده باشد و پشیمانی سال اینست که در موسم زرع زراعت نکرده باشد و پشیمانی عمر اینست که زنی ناموافق تزویج بکند و ندامت ابد اینست که اوامر الهی را ترك کنند + حکما گویند که زن مثل کبوتر است که هر وقت بال بر آورد پروازمیکند همچنانکه اگر ویرا با البسهٔ فاخره زینت کنند بخانه قرارنمیگیرد +حکیمی راگفتند که انسان‌راچه قدرسزاواراست که مجامعت نماید ؟ گفت سالی یکبار. گفتند اگر صبرنتواند کند ؟ گفت هر ماه یکبار. گفتند: اگر بازهم نتواند خود را نگهدارد ؟ گفت هفته ای یکبار . گفتند باز هم اگر نتواند ؟ گفت آب منی روح انسان است هر وقت میخواهد بیرون کند + حکما گفته اند که‌زن‌محبت‌راچهل‌سال‌پنهان‌میداردو بغض‌و کراهت‌رایك‌روزپنهان‌نمیدارد و هیچ چیز برای شکار زن و بردن عفت او بهتر از این نیست که علم بهمرساند بآنکه مردی او رادوست میدارد (زهر الربیع)☆یکی ازحکمای چین از قبرستانی عبور میکرد زنی را با لباس عزا دیدکه باد بزنی دردست گرفته وقبری را که تازه آنرا پوشانده بودند بادمیزند، پرسید این قبر کیست ؟ زن جوابداد این قبر شوهر من است . حکیم پرسید چرابادش میزنی ؟ مگر خیال میکنی باین تدبیر زنده‌خواهد شد ؟ زن گفت خیرولی

شوهرم از من قول گرفته است که مادامی که خاك قبرش هنوز خشك نشده شوهر دیگر اختیار نکنم اینست که باد میزنم تا زود ترخشك شود (سعادت‌مندی همسر) ☆حکما گویند بر سه کار اقدام ننماید مگر نا دانی صحبت سلطان، چشیدن زهر بگمان و سر گفتن بازنان (نقل از یکی از کتب خطی قدیم) ☆ بعضی از حکما گفته اند که طبع زن برخلاف طبع مرد است: اگر او را دوست دارد بخورد واذیت کند واز لذت قطعه قطعه اش کند واو را از اهل وخویشاوندان دور سازد، واگر مرد را دشمن دارد حیاتش را نخواهد وزنده گانی بر او تنك، پس باید بسیار پرهیز کنند که باعث هلاکت نشوند، ومرد چون بزرك شود حیاتش بیشتر گردد و زن چون بزرك شود حیاتش کمتر گردد و مردچون بزرك وکهن سال‌شود عقلش بسیار وشهوتش اندك شود و زن چون بزرك‌شودعقلش کم وشهوتش بسیارگردد؛ پس بهتر دوری کردن از ایشان است تا انسان در راحت و آسوده خاطرباشد (ماء الحیوة) ☆ حارث بن کلده که یکی ازحکمای بزرك عرب ودر زمان حضرت رسول خداﷺمیزیست کنیز کی داشت که نامش سمیه وبشرط زنا شوئی با او هم بستر میشدولی آتش‌شهوت سمیه بقدری حدت و شدت داشت که صد تن مانند حارث برای‌فرو نشاندن آن کافی نبود لاجرم سمیه سر بفحشا برآورد و از حارث کناره گرفت و در میان زنا کاران لوای حربت بر افراشت لذا حارث اورا از خود براند وزنی‌بنام فارعه بگرفت روزی چند با او بسر آورد چنان‌افتاد که صبحگاهی بر فارعه در آمد نگریست که خلال میکندبدون‌درنك او را طلاق داد. فارعه‌علت طلاق را از حارث پرسش کرد. گفت: اگر این خلال ازبهر غذائیست که که هم اکنون خورده ئی هنوز آفتاب هم نزده است عجب حریص و شکم خواره ای و اگر از بهر غذائیست که دوش خورده ای از نظافت بعید

افتاده و تاکنون به پلیدی آن گذرانده ای. پس از آنکه حارث را به انوشیروان مقام صحبت افتاد کسری از وی پرسشهائی کرد که جوابهای حارث مورد پسند نوشیروان واقع شدند. حارث بنوشیروان گفت درهنگام مستی بازنان میامیز و بازگفت بازنان آمیختن نیکو نباشدو از زنان بپرهیز که توانائی ببرند و رنجوری آورند و مضاجعت او را بامرك مواضعتی است ونفس او را با نفس مخاصمتی، متاع بهی و بها ببرد و بها ندهـد و باز فرمود چهار چیز است که بدن را فاسد کند: مضاجعت زنان باشکم آکنده و دخول حمام با امتلاء معده و اکل لحوم کهنه خوشیده و جماع با پیره زن فرتوت (ناسخ التواریخ)☆ گویند حکیمی بر پیر مردی گذشت کهزنی با او مخاصمه میکرد. مردم بدور ایشان بجهت اصلاح جمع شده بودند. حکیم رو بمردم کرده گفت: زحمت بیهوده مکشید که صلح در میانه ایشان بمرد + از بعضی حکما پرسیدند از این حیث که حیوانات مادینه در سالی یکنوبت شهوتشان طغیان کند و نر طلب کنند اما زنان در تمام عمر طلب کنند. گفت چون حیوانات بردر فرجشان پیوسته دم میسایند لیکن زنانرا دمی نیست که مدام بر فرجشان بسایند تا از سودن خرزه بی نیاز شوند و محالست که فرج بیکار باشد وآرام بمانند و بسا میشود که با وجود شوهر کار آمد دست از مساحقه برندارند (ماء الحیوة)☆ حکیمی گوید چهارده خصلت پیشه کن تا از بسیار بلاها رسته باشی: اول با کسی که حسود بود مجالست مکن دوم با دروغ زن معاملت مکن سوم با کسی که غیور ومعربد بود شراب مخور چهارم بازنان بسیار نشست و خاس مکن پنجم سر خود با کس مگوی که آب بزرگی و حشمت خویش ببری ششم اگر کسی بر تو چیزی عیب گیرد آن چیز بخویشتن باز مبند واز خویشتن بجد و جهد دور کن هفتم هیچکس را چندان مستای که اگر وقتی بباید نکوهید بتوانی نکوهیدن وچندان مشکن که اگر بباید ستودن

بتوانی ستودن هشتم هر که را بی‌توکاری برآید از خشم و گله خویش مترسان که هر که از تو مستغنی بود از خشم و گله تو نترسد واو را بترسانی هجا ی خویش کرده باشی نهم هر که را بی توکاری بر نیاید یکباره زبون مگیر و بر او چیره مشو وخشم دیگران بر وی مران واگرچه گناهی بزرك بکند در گذار دهم بر کهتران خود بی بهانه بهانه مجوی تا تو بر ایشان آباد باشی و ایشان از تو نفور نشوند و کهتران را آبادان داری کار تو ساخته با شد که کهتران ضیاع تواند و اگر آبادان نداری ضیاع را بی برك ونوا مانی واگر آبادان داری کار تو ببرك وساخته بود یازدهم چاکر فرمان بـردار مخطی داری به که مصیبت بی فرمان دوازدهم چون شغل فرمائی دو تن را مفرمای تا خلل از آن شغل وفرمان تو دور باشد که گفته اند « یك دیك دو تن بزند خوش نیاید جوش » بیك شغل دو کس را مفرست از بی آنکه «بدو کدبانو خانه نا رفته ماند » چنانکه گفته اند : « بیکی شغل دو کس را مفرست از بی آنك بدو کدبانو نا روفته‌ماند خانه » اگر فرمان بردارباشی در آن فرمان انباز مخواه تا در آن کار با خلل نباشی و دایم پیش خدا وند سرخ روی باشی چهاردهم با دوست و دشمن کریم باش و بر گناه مردم سخت مشور و هرسختی را بر سر انگشت مپیچ و بر هر حقی وباطلی دل در عقوبت مردم مبند و طریق کرم نگاهدار تا بهرزمانی ستوده باشی (قابوسنامه)

☆از طبیبی پرسیدند اگر مرد پیر نود ساله دختر جوانی بگیرد اولادش می شود ؟ گفت : بلی چرا نمیشود ، اما بشرطیکه در همسایگی او جوان بیست ساله ای باشد (جامع النورین) ☆ حکماء عرب بچهار کلمه متفق اند که نفس خود را بفوق طوق میفکن و کار بی نفع مکن و بزن اگـر چند عفیفه باشد دل مبند و بمال اگر چه بسیار باشد اعتماد مکن + یکی از حکما گوید که حرص کلید ذلت باشد ومتابعت شهوت مفتاح ندامت باشد

و قناعت کلید راحت و تجربه آئینه دیدن عواقب گردد و کثرت خلوت بازنان موجب فساد طبایع وعقول شود + یکی از حکما گوید دوست خود را اطاعت کن گر چه او ترا معصیت کند وبا وی مواصلت کن گر چه او با تو مخالفت افکند؛ حذر کنید ازمشاورت زنان ، خود انصاف کن پیش از آنکه در پیشگاه عدل و انصاف از تو انصاف کشند، ذکر انسان‌را اخلاق پسندیدهٔ او احیا دارد، بهترین ادب ها آنست که ثمرش بتو عاید شود واثرش برتوظاهر گردد، جهل مرکبی است که هر که بر او نشیند ذلیل گردد، مصاحبت جهال علامت جهل است، بهترین بخشایشهای الهی عقل است ، هر که در خوردی تعلیم نگیرد در بزرگی تقدم نجوید، هر که بعلم متفرد باشد از خلوت وحشت نکند، جاهل طلب مال کند وعاقل طلب کمال ، کسیکه درس بسیار نخواند ونفس را در پی تحصیل نرنجاند بعلم نرسد، ادب مالست و استعمالش کمال + حکیمی گوید: خیر نیست در آن ظرف که مظروف خود نگاهدارد و همین‌گونه خیر نیست در آ ن سینه که کتمان سر خود نتواند، هر که‌بسیار اعتبار گرفته باشد از روزگار کمتر لغزش یابد، زوال دول بدانست که فرو مایگان را بمناصبت جلیله بدارند ، هر که غفلت طویل باشد زمان دولتش قلیل شود، قلیلی از مال با تدبیر بهتر است از کثیری از مال با اسراف و تبذیر ، گمان‌عالم به از یقین جاهل، چون مشورت با جاهل کنی طریق باطل بتو بنماید، مرد از دوستی مادح و دشمنی قادح خللی نباشد، هر که جود نکند بزرگی نیابد؛ هر که اخلاقش‌بد باشد فراقش گوارا بود ، رفاقت مکن با آنکس که احسانها و مراتب تو فراموش کند و بدی های تو هماره در نظر دارد، از دوست کناره مکن اگر چه ترا کفران کند و بدشمن اعتماد مدار اگر چند ترا شکرانه نماید ، میل بغضب از اوصاف کودکان‌است‌وجزع برآنچه

از دست رفته است از اخلاق زنان ، دلیل علیل مایل با باطیل است ؛ ترك گناه بجاه بیفزاید، صبر چارهٔ بیچاره گان است + حکیمی گوید باقاضی نباید عناد ورزید وبرسلطان نشاید بسیار وارد گردید، و با والی نزیبد خصومت آغازید، وبا پدر نباید محاکمت نمود و بذی الحق درست نباشد و بعجمی نتوان اعتماد کرد ؛ و دررباط نباید منزل گزید، و بمهلکه نباید داخل شد، و پیوسته منزل نباید تغییر داد ، و باشریر نباید تکلم کرد ، وبغائب نیکو نباشد بد گفت، و با شاعران دشمنی نتوان کرد، وبه بخیل نبایست هدیه فرستاد، ودوست را نباید مجازات کرد ببدی، وآنچه ازز نان بگذرد نباید به لابدی، بپادشاه دوستی و مرافقت سزاوار نیست که دوستی او را دوام نباشد ، کند فهم را اشتغال بعلوم مفید نی ، و به بنده مزاح کردن در خور آزاده گان نیست ، و به همسایه بدسگالی نیکو نباشد ، و به متکبر مدارا جایز نبود ، و بحسود وکینه جوی صفا ورزیدن ازدانش نیست ، وگمان نیك بزن داشتن کار عاقل نی ، وهرفنی را باید از اهل آن فن اخذ کرد ، ومذاکره قبیح نبایست نمود، و فرستاده را نباید کشت ؛ و هدیه هر کس را قبول نباید کرد ، وجزای احسان جز احسان نباید داد که هر گونه انسان جزا دهد جزا یابد + حکیمی گوید سه چیز است که چشمها را روشن کند :زن نازنین و دلنشین، وفرزند ادیب دلفریب وبرادر با جان برابر و سه چیز است که مایهٔ تکدرزندگی است : همسایه بد و فرزند مخالف و زن خیانتکار ، وسه چیز است که مرد را ازطلب معالی باز دارد : کوتاهی همت وکمی تدبیر و ضعف رای وسه چیز است که مملکت را نگاهدارد:مهربانی برعیت وعدالت وبخشش + حکیمی گوید:چهار چیز است که بزرگترین بلیات است : بسیاری عیال باکمی مال ، وهمسایهٔ بدکار ، و زن جلف بی وقار؛ وصحبت فجار (نفحة

الیمن)٭ حکماء گفته اند در چهار چیز احتیاط باید : درملازمت سلطان، در چشیدن زهر بیگمان ، سر دل گفتن بازنان ؛ اعتماد کردن با اهل زمان + بچهار چیز فریفته نتوان شدن : به سخن سلطان ، بدوستی زنان ، بزاهد بی عرفان ؛ به نصیحت دشمنان + چهار چیز را در چهار جای باید نگاهداشت : پیش عالم زبان ، نزد حاکم دست ، پیش اولیاء دل نزد زنان اسرار نهان + از حکماء دین و سالکان راه یقین است که خدا یرا باید شناخت که اوست دهنده و غیر او دهنده نیست و اگر همه بستانند او بدهد و چون او بدهد کس نمیتواند ستاند ، او را نگاهدار تا تو را نگاهدارد، و عمر عزیز در پرستش او صرف کن که او از تو جواب خواهد خواست و دلیل راه علم را دان ؛ و بعد از توحید ومعرفت در عبادات کاهل مباش و صبور باش تا بمراد رسی و اعتقاد خوب گنج بی پایان بی زوال است ، و منت بر کسیکه حاجتش را روا کنی منه ، و نان هر کس مخور ، نان بهر کس بده ، برسر زنان اعتماد مکن ، بافرومایه منشین ، بدترین عیب بسیار گفتن دان ، خویشان درویش را خوشدل ساز ، بیاموز وبیاموزان ، علم اگرد ور باشد بطلب ، کم گوی و کم خور و کم خواب ؛ در سختیها صبر پیشه کن ، بر گذشته افسوس مخور ، عمر راغنیمت دان ، تندرستی را شکر گذار ، ندیم جهاندیده پیدا کن ، حرمت را به از مال نگاهدار ، از سلطان برحذر باش واندك نوازش او را بسیار دان ، عفو از هیچ سزاوار دریغ مدار ، راستگوی باش ، عیب جوی مباش ، راستی که بدروغ ماند مگوی ، سخت اندیشه کن آنگه بگوی ، با هیچ کس راز مگوی ، بلارا بصدقه رفع کن ، پیران کاردیده راحرمت دار ، از آموختن عارمدار ؛ مگوی آنچه راجواب نتوان شنیدن، یار بد بد تر از کار بد ، یار نیك بهتر از کار نیك ، یار نیك تو را بکار آید ، کار نیك تورا تعجب آورد ، دی رفت باز نیاید ، فردا را اعتماد نشاید ، گر شریعت

خواهی اتباع واگر حقیقت خواهی انقطاع ، عار در طریق مردان لجاج است ، حق میداند که بنده بچه محتاج است ، طاعت رها کن چو کردی با ریا مکن ، دود از آتش و گرد از باد چنان نشان دهد که مرید از پیرو شاگرد از استاد ،خوش عالمی است نیستی که هرجا ایستی نگویند کیستی (رساله تجارب الانسان فی النصایح)☆ حکما گفته اند که بسه کار اقدام ننماید مگر نادانی که رایحهٔ عقل نشنیده باشد اول خدمت سلطان دوم چشیدن زهر بگمان وامتحان سیم افشای سر خود بازنان(نفایس الجواهر) ☆ حکما گفته اند زن نهی نمیکنند چیزیرا مگر آنکه خودش آنرا بجا میآورد + سئوال شده است از بعضی حکماء بلیغ در مورد زنا شوئی گفت : زنا شوئی خوشحالی یك ماهیست وغم عمری و باندازه مهری که داده میشود بهمان اندازه پشت انسان میشکند + بعضی ازحکما گفته اند : ما میترسیم از نساء بیشتر از آنچه از شیطان میترسیم برای این که خدا در باره شیطان گفته است که مکر شیطان ضعیف است و حال آنکه در باره زن گفته است مکر زن بزرك است « زن بود بدتر زشیطان رجیم » (خردنامه باغ ارم)☆ انوشیروان عادل از کمال عدالت میخواست که دستور العملی در نصایح ترتیب کنند که مردم را بکار آید ، پس بفرمود تاحکمای روزگار را جمع کردند و از ایشان ۲۳ حکیم را برگزیدند و بایشان گفتند که باید هر یکی از شما یك حکمت بگوید تا در این روزگار ما فایده یابیم و بعد از ما یادگار بماند.پس حکما در مجلس نوشیروان جمع شدند وهر یکی سخنی گفتند در حکمت ، جمله ۲۳ سخن حکمت شد که مصلحت مردمان از دینی ودنیائی در آن است . زیرا که احوال از این دو بیرون نیست : یا خدا پرست باشد یا هوی پرست ، در هر دو حال از این حکمت ها مستغنی نباشد . پس نوشیروان بفرمودتا این ۲۳ حکمت

را بزر نوشتند و درصندوق زرنهادند و قفلی زرین بروی بزدند و درخزینه نهادند ـ حکمت اول : خویشتن را بشناسید، ازآموختن‌علم وادب ننك مدارید، وعمرخودرا بنادانی‌ضایع مکنید، وعلم‌وادب اگرچه دور بود طلب کنید، و هیچ‌مال‌را بزرگتر ازعلم مدارید، و از برای راه‌آن جهان توشه بردارید، و آنجهان‌را باین‌جهان مفروشید، وآنچه‌نا گفتنی بود مگوئید،وآنچه ناجستنی بودمجوئید ـ حکمت‌دوم : پند حکیمان‌راخوارمدارید، ودر کارهاشتاب مکنید، وکارهارا بدفع‌الوقت مگذرانید، و کارهارا بکاردانان بفرمائید، و از چیزیکه موجب بلا باشد احتیاط کنید، و پیش‌و پس کارها را نگاه کنید،واندرکارها مشورت بکنید، وآزموده را میازمائید، وسخن پیران را بزرك دانید ـ حکمت سوم: بی‌آزاری پیشه سازید، و خویشتن‌رابتقوی معروف گردانید، وخورسندی را توانگری دانید، وعمرخودرایك‌روزه شمارید، ودنیارا کشتزارآخرت‌دانید، وقدر عافیت بشناسیدوخویشتن‌را نیك نام‌گردانید، و بغم‌ورنج کسی شادمانی مکنید، وبرشکسته وریخته غم‌مخورید ـ حکمت‌چهارم: ازخداوندان درد و بلاعبرت بگیرید،زیان بهنگام‌را بهترازسود بی‌هنگام‌بدانید. وبامردمان‌درهمه چیزمدارا کنید . وبا دوست ودشمن آشتی کنید. پای ازاندازهٔ خود بیرون منهید ـ حکمت پنجم : کارها باندازه خود کنید، وچیزیکه ننهاده باشید بر ندارید، واحسان ازکسان دریغ ندارید،ودست وزبان نگاه دارید، و از کارهای ناپسندیده دورباشید، وازهمنشین بد پرهیز کنید ـ حکمت ششم :از دزدان‌و راهزنان عطاببرید، ازهمسایهٔ بد پرهیز کنید، بی‌رفیق قصدسفرمکنید، با مردم نا کس‌راه مروید، ودرزمین کسان‌درخت منشانید ـحکمت هفتم: اندرشورستان تخم مکارید، بامردم عالم میامیزید، ازنوکیسه وام‌مکنید،واز بداصلان دختر مخواهید؛ بامردم‌بی‌قیمت‌منشینید، باغلامان وبندگان مردم میامیزید، هرکه ازخدای‌تعالی نترسدازاوبترسید ـحکمت‌هشتم:مال‌رافدای‌خود کنید،ابله‌ومست

و دیوانه‌را پند مدهید، آنکس راپند بدهید که پند بپذیرد، پند خودراعزیز دارید، طعام پنهان مخورید، و بر زیر دستان خود رحم کنید، بنا کسان چشم مدارید. حکمت نهم : در برابر گرسنگان طعام مخورید، سخن مردمان مگوئید، با کودکان و زنان تدبیر مکنید، زن بیگانه‌را بخانه‌خودراه‌مدهید، بدولت دنیا کبر مکنید، از مکر زنان ایمن مباشید. حکمت دهم : بر چیز مردم مهربان‌تر ازخداوندش باشید، در خانه کسان کدخدائی مکنید، نا کس را بخانهٔ خود راه مدهید، سخن پیران را خوارمدارید، درمیانه زن وشوهر میانه‌گی مکنید. حکمت یازدهم :از مردم متکبر ترسان‌باشید، وباخداوندان دولت کینه مدارید، هیچکس‌را از زن ومرد افسوس‌مدارید. حکمت‌دوازدهم: مهمان‌را عزیز دارید، و طمع باخلق مدارید، حق مادر و پدر نگاه‌دارید، و بخویشاوندان حسد مبرید، با مردم عهد نگاهدارید، وفای عهد بجای آورید، نا خوانده بمهمانی کس مروید، چون کسی را حاجت توانید بر آوردن روا گردانید. حکمت سیزدهم : هرکه علم‌بیشتر دارد او را بزرگ دارید، وهرکه از آموختن علم ننگ دارد او را مردم مدانید ؛ وسلامتی تن در زبان نگاهداشتن‌دانید، و رستگاری‌در راستی‌دانید، وسخن ناپسندیده مگوئید. حکمت چهاردهم: زبان را ببد گفتن عادت مدهید، سخن نا شایسته را گوش مدارید، کسیکه سخن نشنود با او سخن مگوئید، هرچه بزبان گوئید بدان کار کنید. حکمت پانزدهم: بزیارت‌نیکان‌رغبت نمائید. و صحبت با اهل صلاح دارید. مردگان را به‌نیکی یاد کنید. از دوست و دشمن نصیحت باز مدارید. از پس مرگ پدرسنت های پدر بجای‌آورید. و بآموختن علم حریص باشید. هیچ کاری بی علم نکنید. هیچ سخن بیعلم مگوئید. حکمت شانزدهم : بحرف هرکس ایمن مشوید. وسخن‌نیک از همه‌کس بشنوید. وبراست و دروغ سوگند مخورید. آخرت را از دنیا

دوست تر دارید . بمال یتیم رغبت مکنید . در جوانی از پیری بیاندیشید . کار پیری در جوانی آماده کنید . حکمت هفدهم : کار زمستان را بتابستان میفکنید . کار امروز بفردا مگذارید . تا طبیب حاذق نگوید بحرف این و آن دارو مخورید . کار ها را بهوش و تدبیر کنید . حکمت هیجدهم : جوان مردی را پیشه کنید . از بخیل دور باشید . صحبت بنا اهلان مدارید . حاجت از جوان مردان خواهید . کردار نیك از مردم دریغ مدارید . وام داران را سخت مگیرید . دوستان را از عیب ایشان آگاه کنید . حکمت نوزدهم : فرزندان خود را کار و صنعت بیاموزید . حال خود را از دوست و دشمن نهان دارید . جائیکه راز گویند گوش مدارید . حکمت بیستم : در پیش امیران چشم نگاه دارید سخن باندازه خویش گوئید . حکمت بیست و یکم : از دوستان وفا دار مبرید . در وقت دولت و نعمت دوستان را یاد آورید تا در وقت محنت و مشقت از ایشان بر خورید . دشمن را بزرك بدانید . دشمن اگر دوست شود اندیشه بکنید . حکمت بیست و دوم : چون ایمن باشید بیشتر بترسید . در هنگام بلا صبر کنید . بوقت تنگی فراخی را چشم دارید . در وقت فراخی از تنگی بیاندیشید . چون وعده کردید وفا بکنید . امیدواران را نا امید مکنید . بیك دیدن بهر کس فریفته مشوید . عیب مردم را جستجو مکنید . حکمت بیست و سوم : بار خود بگردن کسی میفکنید . از دوست بی منفعت کنار بگیرید . هر که خوی بد دارد با او دوست مشوید . سخن حق را بزرگتر از آسمان و زمین بدارید . + بدانکه اول همه چیز ها خداست ، باز گشت همه چیز ها با اوست ، چون او دهد کس نتواند بستاند ، عمر را در پرستش او صرف کن . عقل را بنیان ایمان شمر . پیغمبر را زنده دان . از فرمان پادشاه سر مپیچ . اندك لطف او را بسیار

دان . صبور باش تا بامید رسی . با بدا ن همداستا ن مباش . از آموختن علم و پیشه عار مدار تا نیکو نیندیشی مگوی . هرچه بر خود روا نداری بر دیگران روا مدار . بعیب دیگران از عیب خود غافل مباش . دا نا را بینا شمر . نا دان را زنده مشمر . عمر در نادانی بآخر مرسا ن . علم اگر چه دور باشد بطلب . بیاموز وبیاموزان . برگذشته‌افسوس‌مخور . آنگا ه ترس که ایمن باشی. ندیم جهان دیده را گزین . خویشان درویش را دل خوش دار . جمع مال را اقبال و خرج ناکردنش را ادبار دان . مردم را بمعامله بیازمای آنگاه دوستی کن . باصاحبا ن دولت ستیزه مکن . بندهٔ مردم را بافراط منکوه و مستای . مفروش آنچه نخرند . درگذر تا در گذر ند . بندهٔ حرص مباش . خورسندی را توانگری دان . پای ازگلیم خود د را ز مکن . در هر کاری یاری ازخدا طلب . رنج بر و گنج بر دار . با نشناخته همسفر مباش . از دشمن خانگی بترس .سرمایه بآرزوی سود بسیارازدست مده . خود را از همه‌کمتر شمر . خوش آمد گوی را بر خود راه مـده. نسیه را مال مدان بغم کسان شادی مکن . بزرگواری در حاجت روائیست. مال را فدای تن کن . مردم را بتواضع بنده کن ° در جایگاه تهمت مـرو. بنده ای که فروختن خواهد در خانه مدار . چون پیش بزرگ نشینی همه گوش با ش ،چون او سخن گوید تو خاموش با ش . خود را در حال‌غضب نیکو دار . چیزی مگوی که عذر بایدخواست . در جائیکه تنها باشی گستاخ مباش که خدای با تست ، تو او را نگاهدار تا ترا نگاهدارد .کم گوی؛ کم خور ، کم خسب . درسختی صبر پیشه گیر .عمر را عنایت دان . تندرستی را غنیمت شمر . مرگرا در هیچ حال فراموش مکن . نجات در راستی دان لذت زندگانی را در نیک نامی شناس . ازعادت فرو مایگان بپرهیز . دوست را در سختی تجربه کن . از دوست بیک‌جفا بر مگرد . سعادت هردوجهان

در صحبت دانا شناس . پیران کار دیده را حرمت دار. سر خود بازن مگوی. از زن وفا مجوی . راستی که بدروغ ماند مگوی. تا از محاسبه خود نپردازی در دیگران شروع مکن. بامردم فرومایه منشین. مگوی آنچه نتوانی شنید + مصاحبت با نیکان می باید. سخن بد از شمشیر برنده تر است . دوستان در غم وشدائد معلوم شوند. بسخن دشمن دوستان را مرنجان. زخم تیر بر تن است وزخم سخن برجان . کبرو غضب صاحبش را ببلا ومصیبتها میرساند. از سوگند اعراض بکنید اگرهمه راست باشد . نیکی کنندگان راهمه مردمان دوست می دارند . افتادگان رادوست بدار که دولتمندان را همه عالم دوست دارند. درجوانی زحمت کش تا درپیری راحت یابی+ چهار چیز دلیل بر کمال مرداست : با دوستان مشورت کردن ، بادشمنان مدارا کردن ، آتش هوی فرو کشتن ، سخن تلخ فرو خوردن + دوچیز آدم را بدو چیز رساند : صبر بمقصد ،قناعت بتوانگری+ چهار چیز چهار چیز را آورد : خاموشی سلامت، نیکی ایمنی ، سخاوت مهتری ، شکر افزونی + چهار چیز را باز نتوان آورد : سخن گفته ، قضای رفته ، تیرانداخته،عمر گذشته+ سلامت دارین درسه چیز است : بامرخدای تعالی قیام نمودن ، شرایط دین بجای آوردن؛ از آزار دلها دور بودن .

گر امروز گفتار من بشنوید — مبادا که فردا پشیمان شوید

مردمان را چون نفس خود دانسته آنچه در حق خویش نپسندید در حق ایشان روا مدارید . اگر درختی را ببرید از بیخ او شاخی بجهد و نشو ونما یافته بقرار اصل خود باز رود ، لیکن نهال محبت که به ارهٔ جفا بریده شد هرگز رستن شاخ وفا از بیخ او متصور نیست . آتش اگر چه سوزنده است او را با آب توان کشتن ، مشعله دو روئی وگستاخی از آب هفت دریا فرونشیند + حکما گفته اند : هرکه سه کار کند سه چیز را منتظر باید

بود: هر که گستاخی و سرکشی کند بهلاکت خود میورزد ، هر که بصحبت زنان حریص باشد رسوا شدن را آماده باشد (گزیده آثار)☆ اطباء گفته اند چهار چیز است که بدن را خراب میکند: جماع با شکم پر وحمام رفتن باسیری ازطعام و خوردن گوشت کهنه ومجامعت بازنهای پیر + حکما گفته اند پشیمانی چهار قسم است: پشیمانی روز و آن اینست که مرد از خانه خودبیرون برود وغذا نخورده باشد، و پشیمانی سال وآن اینست که در موسم زرع زراعت نکرده باشد، و پشیمانی عمر وآن اینست که زنی نا موافق تزویج بکند، وندامت ابد و آن اینست که اوامر الهی را ترك کنند (زهرالربیع)

ظاهر صحبتم اگر ترش است
باطنش چون دوای تلخ خوش است

فصل ششم:
زن از نظر جهانیان
ضرب المثلهای ایرانی

زن هفتاد ودو مکر دارد و آخرین مکرش گریه است ❀ مرد از نشستن وزن از گشتن خراب میشود ❀ ماماچه که دوتاشد سر بچه کج درمیآید ❀ زنیکه جهاز ندارد، این همه ناز ندارد! ❀ ده سیاه بگذاشتن وسمه خوشگل نمیشود ❀ زن اگرشیراست، زیراست! ❀ یك نه بگوونة(۹)ماه بدل مکش! ❀ وفا از زن مخواه ❀ گریه زن مکر زن است ❀ هر چه عروس زشت تراست غمزه اش بیشتراست! ❀ هر چه بپاامید ن رفت، بکاامیدن رفت! ❀ کلفتی که خانم شود در روز برفی خود را باد بزن می

زند! تا دختر نکند دست درازی پسر نمیکند بوس و بازی! تا زن بروی شویش نبیند، مو برای مواش نمیکند زن بلاست اماهیچ خانه‌ای بی بلامباد! زن تا نزاید بیگانه است زن بدرا اگر در شیشه کنند کار خود کند زن نجیب گرفتنش مشکل ونگاهداشتنش آسان، زن نجیب گرفتنش آسان ونگاهداشتنش مشکل؛ زن سلیطه شوهر مرد است زن تا نزاید دلبر است و چون زائید مادر است زن راضی و مرد راضی، کور پدر قاضی! زن جوان را تیری به پهلو نشیند به که پیری زن بزرگول میخورد مرد بزاری بیوه گائیدن آسان‌است، اماخدائی در میان است عزبها میگویند: زن داران نان‌وچیز(۱) میخورند! هوس کردم رم (۲) هایم در آمدند، تا کندمشان چشمهایم در آمدند! آردجو بی برکت است، مرد پیر بی حرکت است خون زن شوم است مادر را دل سوزد، دایه را دامن مادر که نیست با زن پدر باید ساخت! عروس که نمیتواند برقصد میگوید اطاق کج است! مرد بی زن همیشه پیرهنش پاره است، ومرد زن دار اصلا پیرهن ندارد! عروسی که مادرش تعریفش کند برای دائیش خوب است زن لچر (۳) بهانه اش بچه مادرباسم بچه‌میخورد قند کلوچه (٤) اصل‌پشت پدر است، مادر رهگذر است شوهر خدای کوچك زن است شوهر برود کاروانسرا، نانش بیاید حرمسرا شوهر کردم وسمه کنم، نه وصله کنم خون زن و گربه شوم است پیر را بخر خریدن وجوان‌را بزن گرفتن مفرست ابر شب برده وزن شوهر مرده اعتبار ندارند

۱- مراد از «فرج زنان» است ۲ - رم «بضم راء) یعنی موی زهار ۳- لچر در لغت بمعنی مردم فرومایه وپست ورذل آمده ولی در این مثل اشاره بزنان شکمو (شکم پرور) است که ببهانهٔ گرفتن آجیل برای بچه جیب‌شوهررا خالی وشکم خود را پر میکنند ٤- کلوچه یکنوع نان شیرینی است وآنرا کلیچه نیز گویند

زن از بیکسی و مرد از پر کسی مست میشود ❀ مرغ که کونی میشود تنك دم کون خروس میزند ❀ دختر بمادر میبرد گوساله بگاو ❀ عاشقی چهل روز است ، پشیمانیش چهل سال ❀ پول عاشقی بکیسه نمیرود ❀ زن زوری یا کور است یا باباغوری (۱) از سه چیز باید پرهیز کرد : سك درنده ؛ دیوار شکسته ، زن سلیطه ❀ دندان که درد میکند باید کند (۲) ❀ کفش تنك را باید عوض کرد (۳) ❀ زن خود بوسیدن پنبه جائیدن است ❀ زن که رسید به بیست باید بحالش گریست ❀ خواب زن چپ است ❀ کار زن چپ است ❀ عقل زن از عقب میرسد ❀ مرد رووه است وزن آستر ، آستر باید رووه را نگهدارد (٤) ❀ خانه که پراست خاتون کم خور است ❀ در خانهٔیکه خروس نباشد مرغ سالار است ❀ چقدر خوبست بی مردی هیچکس نگوید چه کردی ؟! ❀ بی مردی بد دردی ! ❀ مکر زن را ابلیس دید وبر زمین بینی کشید ❀ مکر از زنان تلبیس از شیطان ❀ مکر زنان را خر نکشد ❀ زن آن بمیرد که خواهر زن عزب در خانه دارد ! ❀ خواهر زن ، زن میشود ؟ ما کردیم شد ! ❀ شوهر دار رفت نزد بی شوهر برای کیر وخایه! ❀ مرد آره ، زن واره ❀ نه تش (٥) توشه میشود ، نه مول شوهر ❀

خانهٔیرا که دو کدبانو بود ‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ خاك روبه خانه تا زانو بود

❀ مادر بدختر گفت : شیرین بیا شیرین برو ❀ مردیکه با زنش میـل ندارد میگوید : آرد که میبیزی کونت می جنبد ❀ پول را گذاشتند سر بند

---

۱ - باباغوری چشمیکه ترکیده ومردمك آن بیرون آمده است و آنرا باباغری نیز گویند ۲ - چون دزدناك ومولم ترین دردها درد والم دندان را دانسته اند لذا زن بدرا بدان تشبیه کرده و مثل زده اند ۳ - کفش تنك عوض کردن کنایه ازتجدید فراش نمودن است ، چه زن را بکفش تشبیه کرده اند ٤ - کنایه از اینکه زن باید مال واموال و ناموس مرد را نگهداری کند ٥ - تش مخفف آتش است

تنبان ابریشمی زنان خود بخود بازشد! گاویکه بکهنه خوردن عادت کرد علاجش کارد است وبس(۱) زن بلا گردانش همیشه همراهش است! کفش کهنه در بیابان نعمت است! یا توکفش کسی کردن! (۲) سه زن دارم، چه غم دارم! یکیش غم است، دوتاش کم است، سه تا که شد خاطر جمع است! هرکه از دیونی میترسد باید زن اختیار نکند؟! گدای درزن، مول کتك زن! مرد که تنبانش دو تا شد فکرزن نو می افتد! مرك زن هیچ کم ازلذت دامادی نیست! مرد کاری وزن کاری، تا بگردد روز کاری! گوشت بگوشت میخورد، آبگوشتش منفعت است! جوانی که زن کرد خود را درمیان جوانان کم کرد! کار زن کار دیو است! عروس ازبس خوشگل بود آبله پوکه هم درآورد! دستت که نمیرسد به‌بی بی دریاب کنیز مطبخی را! آوازهٔ بدر، دختر میدهد شوهر! خواهر وقتی شوهر میخواهد ببرادرش میگوید: پس دیگر کی میخواهی زن بگیری؟! زن گوید: شوهرم شغال باشد نانم در تغار باشد! فلانی از بس چرب زبان است اگر هفت دختر کور داشته باشد بیك ساعت همه را شوهر میدهد! از درد لاعلاجی بخر میگویند خانباجی! پسر زائیدم برای رندان! دختر زائیدم برای مردان، خودم ماندم سفیل وسرگردان! دختر نوزاد گوید: تا چهل روز از خانه بیرونم مینداززید، بعد هرچه میخواهید بمن بکنید! تازه دامادیکه اگر پشیمانی شاخ میداشت هرشاخش هزار زرع بآسمان میرفت میگوید: دست ننه ام درنکند با این عروس آوردنش! دختر-کان حورا از این‌راه نشد از آن راه! سه چیز مایه شر است: زن

۱- در این مثل مقصود از «گاو» زن بدکاره است و منظور از «کارد» طلاق است که تنها راه نجات و یگانه طریق رهائی از این درد بی دواست ۲- مراد از «کفش» زن است چنانکه حق تعالی در سوره «طه» آیه ۹ تا ۱۲ چنین اشاره فرموده

و زر و زمین ❁ چهار چیز بدون چهار چیز نمیشود : عروس بی جهاز روزه بی نماز ، دعای بی نیاز ، و قورمه بی پیاز ! ❁ زن هرزهٔ با معنی بهتر از نجیب بی معنیست ❁ مرغ همسایه غاز و مچ پای زن همسایه ماهی سقنقور است ! ❁ عروس تعریفی بودار در میآید ! ❁ عروس مردنی خونش گردن مادر شوهر است ! ❁ عروس همسایه هر چه خل تر برای ما بهتر ! ❁ مادر شوهر مار است ، بچه اش مار مولك ! خواهر شوهر خار است ، بچه اش خار خسك !

ضرب المثلهای آلمانی

محبت مرد در دل زن مهمان است ❁ از زن در همان حال که بازو بباز وی هم داده گردش میکنید برحذر باش ❁ بوسه هر قدر آهسته باشد باندازهٔ یك توپ منعکس میشود ❁ مادر زنی که در علاقه بداماد پا فشاری کند دشمنیش باو زیاد است ❁ بهیچوجه بزن اعتماد مکن ، او ترا فریب میدهد ، اگر چه با هم زیر یك سقف و دریك بستر بسر برید ❁ اگر یك خروار نمك بازن خلاص کنی ، بالاخره پی باخلاق عجیب او نبری ❁ زن سالخورده مانند بخاری تابستان است ❁ عشق و انتقام زن ازمرد وحشی تر است ❁ زن مغرور ، دیوانه کور ❁ باقرض که داماد شدی خنده خدا حافظی میکند ❁ زیرا که در اولین ملاقات بوسه داد «اردنگی» بزن ❁ عشق وجهه مرد را کم میکند ، ولی ازدواج آن را جبران می کند ❁ سوار اسب لجباز که شدی معلوم نیست بتوانی برزنت هم سوار شوی ❁ تجارت و زن مثل همدیگرند ، هر دو از دور چشمك میزنند ❁ ازدواج غذائیست که تا دم مرگ باید جویده شود ❁ زناشوئی قصه های خیالی و موهوم را بغصهٔ نقد و موجود تبدیل میکند ❁ عروسی که بخاطر پول بخانه ات آمد بالاخره پولت را از خانه بیرون میکند

ضرب المثلهای ایطالیائی

دختررا ببین و مادر را بشناس * عاقل مردیست که همیشه در فکر زن گرفتن است وهرگز نمیگیرد * زن وگربه وقتی خوبند که پابند خانه باشند * زن میتواند رازیرا اگربخواهد نگاهدارد، اما مردهم میتواند با یك کلید کوچك ! بقلبش راه یابد وباسرارش پی برد * زن عاقل بادامادبی پول خوب میسازد * زنان که دوست دارند همیشه در کنار پنجره بنشینند سرنوشت خوشهٔ انگوری را پیدا میکنند که در کنارجاده قرار گرفته است * برای گول زدن زن کافی است باو بگوئید زیباست * مردی که گرفتار عشق شد خود راگول میزند و چون از معشوقه دل سرد گردید دیگران را فریب میدهد * فقر بدترین نگهبان عفت است * زن وشیشه هرگز ازخطر در امان نیستند * کسیکه زنی زیبادرخانهٔ قصری در جوار مرز تاکستانی درکنار جاده دارد دقیقه ای از جنك و دعوا فارغ نیست * زنان همیشه خبط و خطای مردانیراکه عشاق ماهری هستند فراموش میکنند * مردان ممکن است زیبائی چشمانی را مشاهده نمایند ولی هرگز موفق بدیدن رنك چشم او نخواهند شد * کسانیکه خوشبختی و خوشی را در آغوش زن میجویند مانند اینست که راحتی بر تخت پر خار وتیغ توقع داشته باشند * زن هر روز تغییر اخلاق میدهد و مرديرا که دیروز دوست نمیداشته امروز از جان و دل میپرستد * تنها اشتباه طبیعت که دل پذیر است زن است * نیش مار و زبان زن هر دوخطر ناك است * کسی که از زن خوشگل بدش میآید، زن بدگل است * گریهٔ مرد دلیل ضعف وگریهٔ زن نشانهٔ مکراست * اگرزن بی‌عرضه باشدتقصیر گربه‌چیست ؟ * خوردن زهر بهتر از زندگی با مادر زن است، زیرااولی زود خلاصت میکند و دومی بازجر تورا میکشد * مادرشوهر وقتی بیادش می‌آورد که‌خودش

هم زمانی عروس بوده بیشتر بد میشود ❁ مادر شوهری که نتواند عروس را خار کند دیوانه خواهد شد ❁ مرد نباید ته کیسه و تمام معلومات خود را بزن نشان دهد ❁ هر گیاهی از تخمش پیداست غیر از زن ❁ هما نطور که یك اسب چه خوب باشد وچه بد برای سواری و استفاده از آن محتاج بزدن مهمیز است، زنهم چه نیك وچه بد باشد نیازمند کوفتن و زدن میباشد ❁ از عروسی که زیاد تعریف کردی خانه داری را از یاد میبرد ❁ شکاف کوه را میتوان گرفت ولی قلب زن را نمیتوان راضی نگاهداشت ❁ زن خوب و بد چوب لازم دارد

ضرب المثلهای اسپانیائی

خشم بادشاهان و لبخند زنان بیشتر از لبهٔ شمشیر تیز و بران است ✡ مردی که بزن خود سوء ظن دارد، بدیگران اجازه میدهد که در بارهٔ زنش هر چه میخواهند صحبت کنند ✡ اختلاف بین عشق زن و مرد اینست که زن مرد را قلباً و روحاً دوست دارد ولی مرد جسماً و فکراً ✡ زن و خربوزه هر دو رسیده اش خوب است ✡ برای یك زندگانی بی سروصدا شوهر باید کر وزن باید کور باشد ✡ یك زن زیبا یا احمق میشود یامتکبر و یا هردو ✡ هر وقت دلت خواست زن برای پسرت بگیر ولی همین که فرصت کردی دخترت را شوهر بده ✡ اززن بد دوری کن، بزن خوب هم اطمینان نداشته باش ✡ همین که تو بزنی تعلق گرفتی دیگر او بتو تعلق ندارد ✡ زن از همه چیز حتی از رشتهٔ پیش بندش هم میتواند عذر بسازد ✡ زن تنها بیك چیز وفا دار است و آن بیوفائی است ✡ مرد برای آسایش زن میگیرد و زن برای کنجکاوی شوهر میکند ✡ کهنه ' آن چیزیست که زن بتن نمیکند ✡ جواهر نشانهٔ قدرت وآزادیست؛ لیکن زنان برای بدست آوردن آن خود را زیر دست قرار می دهند ✡ یك زن بسیار زیبا هرگز تماماً بشوهر خود تعلق ندارد ✡ زن را

باید از راه گوش پسندید نه از راه چشم — زنان را بوسه بمراتب بیشتر از دلیل وبرهان قانع میکند — زن چون قرص تلخی است که باید روی آنرا با لعاب شیرینی پوشانید — در زنان همیشه زیبائی وعفت یکجاجمع نمیشود — ایزن اگر خواستی اختیار شوهرت را در دست بگیری اختیار شکمش را در دست بگیر — زن بد از کلاه تنگ هم بد تر است — مرد بازن مادامی میتواند بخوشی زندگی کند که با او زناشوئی نکرده است — بیوه زن خوشحال را باید زود شوهر داد یا بخاك سپرد ویا در دیر زندانی کرد — وقتی میشود مادررا بوسید، اگر دخترش را بوسیدی احمقی — افسوس که زنها نمی دانند بوسه بیزاری را ازمرد دور می افکند

ضرب المثلهای انگلیسی

— زبان زن شمشیر اوست و هیچگاه نمیگذارد این شمشیر زنك بزند — زن وثروت ومی هم مایهٔ راحت اند و هم باعث رنج — زن بیوه برای نداشتن شوهر گریه میکند نه از لحاظ فقدان او — هر کاریکه زنها بخواهند میتوانند انجام دهند زیرا اشخاصیکه بر هر چیز فرمان روائی دارند تحت تسلط آنها هستند — بزن لال اگراسرارخود رابسپاری فاش میکند — مرد برای این زن میگیرد که خسته شده وزن برای آن شوهر میکند که کنجکاو است — زن زیبا و دیوار مشترك هردواسباب زحمت اند — دختر بار آوردن یکطرف، شوهر دادنش یکطرف — زن از جائی که برخیزد سلامتی جامیگذارد — زن هرچه زیادتر در آئینه بنگرد کمتر بخانه علاقه مند است — عروسی که بخاطر عشق عروسی کند، شبهای خوب وروزهای بدی در پیش دارد — ازدواج دو باره یعنی تجربه روی تجربه، یعنی کاری غلط — زن میخواهد مردان عاشقش باشند نه آشنایش — گریه کار زنان است — مادر زن یادش نیست که روزی هم خودش شوهر داشته

۞ فقط مادر زنی خوب است که مرده باشد ۞ سعادتمند زنیست که مادر شوهر نداشته باشد ۞ زن و فیل هرگز فراموش نمیکنند ۞ زنان از دادن یکبوسه دریغ دارند و چون اولی را گرفتی دیگر آنها ترا ول نمیکنند ۞ زنانیکه از موقعیت استفاده نمیکنند زمان بر آنهامسلط میشود ۞ وقتی یك زن دو باره شوهر میکند علتش نفرتی است که از شوهر قبلی خود داشته وزمانیکه مردی دو باره زن میگیرد بواسطه علاقه ایست که بزن اول خود داشته ۞ زنان هروقت بتوانند میخندند و هر وقت بخواهند گریه میکنند ۞ قمار و مشروب و زن بد خنده را از مرد دور میکنند ۞ مردان اکثر باین خیال که هر دختری چون مادرش میشود او را میگیرند ۞ زنان برای تغییر دادن اخلاق مردان آنقدر آن هارا در فشار میگذارند تا زندگانی را فراموش کنند ۞ دماغ سك و زانوی دختر ها همیشه سرد است ۞ شیطان هرگز نمیخوابد، گویا خوابش را هم بزن داده که از هر حیوانی بیشتر میخوابد ۞ زن را مثل پیرهن زیر شلواری هر روز عوض کن ۞ هر دختری میتواند عروسی کند، اما هر عروسی نمیتواند خانه دار باشد ۞ آدم با شرف زود عروسی میکند اما آدم عاقل اصلا زن نمیگیرد ۞ پایان ماهی گیری داشتن ماهی است وعاقبت ازدواج کودك

ضرب المثلهای آمریکائی

زن وهندوانه شناختنی نیستند ۞ زن هر قدر از انگشترش سائیده شود همانقدر از توجهش نسبت بشوهر کم میشود ۞ دست زیر چانه دختری زدن ارزش دو بوسه را دارد ۞ زن و پر شبیه بیکدیگرند، از هر طرف باد بیاید به همان سمت میروند ۞ زن برای اینکه در نظر دیگران مهم شود حاضر است با هر مردی معاشرت کند ۞ بهر اندازه ایکه سینه و

پستان زن بر جسته میشود اعتماد او بمرد کمتر میگردد ❁ زن و عشق را باید چون پیراهن زیر زود زود عوض کرد ❁ قوت زن نصف قوت مرد است ❁ موقع عروسی چشمانت را خوب باز کن اما وقتیکه زن گرفتی آنرا نیمه باز نگاهدار

ضرب المثلهای اسکاتلندی

مردمان درستکار زود زن گیرند ولی مردمان عاقل هرگز نگیرند ❁ دختر و ماهی مرده نگاهداشتنی نیست و دیر یازود گندشان بلند میشود ❁ زنها برای این همیشه و همه جا دروغ میگویند که مبادا یادشان برود ❁ زنی که در رختخوابی مشروع بخوابد از هیچکس نمیترسد ❁ دوام زنا شوئی یك قسمتش روی محبت است و نه قسمت دیگر روی گذشت از خطایا ❁ شیرین ترین بوسه ها بوسه دزدکی است ❁ لذت اولین بوسه تا آخرعمر با قیست ❁ عروسی که بخاطر طلا آید بلاست ❁ در دنیا فقط یکزن پدر خوب هست و آنهم توی تابوت است

ضرب المثلهای آیرلندی

چهار چیز خسته کننده است: تازی تنبل ' اسب کند رو ' زن بی اولاد رئیس افهم ❁ زن کفاش و اسب نعلبند همیشه پا برهنه هستند ❁ زن نا نجیب را در خانه نمیتوان نگاهداشت و زن نجیب را نباید محبوس کرد ❁ دختر زنان پیر وکاردان زن خوب وخانه داری نخواهند بود ❁ در جنك بازنها اگر بتوانی حتی با کلاهت نیز بجنك یعنی کلاهت را بردار و فرار کن ❁ در دنیا دو نوع زندان وجود دارد یکی آنکه مجرمین را در آن حبس میکنند و دیگری خانه ایکه زن در آن باشد ❁ زن را با شمشیر بزنی بهتر است که باو بی اعتنائی کنی ❁ معشوقهٔ هیچ مردی زشت نیست ❁ سه چیز قانون سرش نمیشود و بآسانی رام نمیگردد آنها قاطر وخوك وزن می

باشند ❁ اگر بزن اظهار عشق بکنی تورا شهوت ران میخواند واگر دوری نمائی بیکاره ات میداند ❁ هر کسی که زن دارد بطور یقین یك دشمن دارد

ضرب المثل استرالیائی

عاجزترین موجودات مرد است در برابر عشق زن

ضرب المثلهای افریقائی

هرچه زن بخواهد شیطان هم همان را میخواهد ❁ پسریکه زیاد حرف مادر را میشنود چه بهتر که زن نگیرد ❁ زن را بمرد چشم وابرو مشکی نسپار و کمانت را بدست مرد ورزیده مده ❁ یك جو نمك زن بهزار من زیبائی او می ارزد.

ضرب المثل افغانی

حرف مادر شوهر صد عشوهٔ عروس را خنثی میکند

ضرب المثل اسکاندیناوی

بقول زن اعتماد نکنید، زیرا قلب او مانند چرخی است که در دوران است

ضرب المثل بلغاری

شراب برای استکانها خلق شده وزن برای ترکه

ضرب المثل برزیلی

ممکن است که زن زیبا متعلق بیکمرد باشد ولی قلب او بعده بسیاری تعلق دارد.

ضرب المثل بلژیکی

اگر هزاران تعریف از زن بکنید آنقدر خوشحال نمیشود که در گفتن یك عیب عصبانی میگردد.

ضرب المثلهای بابلی

از زن ایمن مباش ولو اینکه مرده باشد ❁ دردنیا دو نوع پادشاه وجود

دارد: یکی آنکه بر کشوری حکومت میکند و دیگری که زنش از او اطاعت میکند ❁ امتناع ورزیدن زن برای اینست که از او درخواست نمائی

ضرب المثلهای ترکی

در وقت خرید پارچه حاشیهٔ آنرا خوب نگاه کن و در موقع ازدواج در باره مادر عروس تحقیق نما ❁ پیش از عروسی چشمتان را باز کنید ولی بعد از آن نیمه باز داشته باشید ❁ بزرگترین شادی برای مرد آنست که دختر خود را شوهر بدهد زیرا بدین وسیله انتقام خود را از مردم دنیا میکشد ❁ دشمن بزرك پیر مرد زن جوان است ❁ تا زنت بتو همدرد نیست نمیتوانی او را بشناسی ❁ اگر زنی خواست که تو بخاطر پولت داماد شوی، عروسی کن و پولت‌را از آن دور نگاهدار ❁ هر کسی بامید همسایه نشیند سر بی شام ببالین نهد و هرزن که بامید رفیقش نشیند بی شوهر بماند ❁ وقتیکه زن مویش سفید میشود تازه بفکر عشوه می افتد ❁ اگر زن حسود است بدان که ترا دوست دارد ❁ بیوه بیلر (۱) یتیم خود سر ❁ زخم معشوقه را بوسه معشوق التیام میدهد نه نسخه پزشك

ضرب المثلهای پرتقالی

هیچ زن بدون « پودر و ماتیك » زیبا نیست ❁ اگر کلاغ سفید پیدا کردی زن خوب هم پیدا خواهی کرد.

ضرب المثل تاتاری

چون صبح با زوجهٔ خویش ستیز کی کردی، اگر ظهرش فراموش کردی از نابخردیست.

ضرب المثلهای چینی

زن بی شوهر خانه یا باغ بی دیوار است ❁ اسب خوب برای خوردن علف

---

۱ - بیلر در اصل بیگلر بوده که در ترکی بمعنی صاحب و خود مختار است

بقفا بر نمیگردد ، زن خوب نیز شوهر دوم اختیار نمیکند دختران برای رضای پدر ومادر و زنان بیوه بخاطر راحتی خود ازدواج میکنند زن زشت و زمین شیب دار خانه را محفوظ نگاهمیدارد تاك را از خاك خوب و دختر را از مادر خوب انتخاب کن مهریهٔ زن خوب یکدسته جاروب است خوشبخت ترین زن و شوهر های دنیا دونفر بودند : یك زن کور و یکمرد کر در انتخاب زن یك پله پائین تر از خودت را در نظر بگیر ؛ و در انتخاب رفیق یك پله بالا تر مادر زن بخواب داماد هم بیاید مو برتن او راست میشود شوهر گل است و مادرش تیغ شاخه گل اگر میخواهی برای یك روز معذب باشی میهمانی بکن ، واگرمی خواهی برای یك سال معذب باشی پرنده نگاهدار ، واگرمیخواهی مادام العمر معذب باشی دو زن بگیر زن وپرندگان میتوانند بدون اینکه بعقب بر گردند به ببینند اسب اصیل هرگز علف دهان‌زده را نمیخورد و مرد نجیب هرگز زن شوهر کرده را نمیگیرد یك زن در خانه خطرناکتر از شیطان درجنگل است اسب بی لجام وزن بی ادب انسان را بنابودی میکشد آدم خوشبخت بدوستی بر میخورد وآدم بدبخت بزنی بازنت مشورت بکن ولی درست بر عکس آنچه میگوید عمل کن در امر شوهرداری حرف همه‌کس را بجز حرف مادر و خواهرت گوش کن نزدیك‌بود چهار زانو بنشینم (نزدیك بود زنم‌را طلاق بدهم) دعوای زن شوهر شب که بپایان رسید تمام میشود زنرا اگر نبوسند زیبائیش را از دست میدهد اگر مار در خانه ات پیدا شد یا او را بکش یازنت را طلاق بده زنها از این‌جهت مقاومت میکنند که لذت‌مغلوبیت‌را‌بچشند محبت مرد در سخن گفتن و مهر زن در بوسه وتبسم نمودار میشود دهان افعی زهر ندارد ولی زبان زن زهر آگین است .

ضرب المثل حبشی

زن متاعی است که خرید و فروش میشود

ضرب المثل رومی

سگ عاقل تر از زن است ، زیرا بآقای خود نمی پرد .

ضرب المثلهای روسی

آزادی کامل برای زن نجیب خطر بزرگیست ٭ زن در آن واحد هفتاد و هفت رأی دارد ٭ اغلب زن بدون جهت شکایت میکند واز آن عمدا بتو دروغ میگوید تا در نهان بر تو بخندد ٭ زناشوئی قبرستان عشق‌است ٭ باسب در صحرا وهمچنین بزن در خانه نبایستی اطمینان داشت ٭ زن چون اثاثیه دیگر خانه نیست که بتوان پس از استعمال بدیوار آویخت ٭ زن برای مرد دووقت عزیزاست : اول شب عروسی دوم پس از بخاک سپردن ٭ وقتیکه یکزن خوب و یك سوپ کلم خوش طعم بدست‌آوردی در بند هیچ چیز مباش ٭ وقتی شیطان‌ضعیف میشود یکزن را بنمایندگی خود میفرستد ٭ موی زن بلندو عقل زن کوتاه است ٭ عشق وتخم‌مرغ باید هردوتر وتازه باشند ٭ دختران جوان چون پیچك که بهرچیز می آویزد خودرا بمردان‌تحمیل میکنند ٭ این‌سه‌چیز را نبایدبدیگران قرض داد : زن ، سگ ، اسلحه ٭ دربین آری ونهٔ زن حتی یکسوزن هم نمیتوان فروکرد ٭ اگر صبح زنت را کتك‌زدی شب آنرا دوباره فراموش مکن ٭ اگر در دنیا یك زن بد باشد تمام شوهران تصور میکنند زن آن ها است ٭ هرجا پول است سیاست هم هست و هرجا سیاست است‌عشق هم هست ، و هرجا عشق هست زن هم هست ، و هرجا زن‌هست کینه‌و حسد وقتل و دزدی و جاسوسی ودروغ هم هست ٭ مرد بدون زن‌چون شکارچی بی بالاپوش در زمستان است ٭ سگ از زن عاقل تراست زیرا

هرگز بطرف ارباب خود پارس نمیکند

ضرب المثل های ژاپونی

زنان مانند کوههای خوش منظره ای هستند که باید آنها را از دور دید و از مناظرشان لذت برد آنچه یك زن میتواند بیش از یك روز در کلهٔ مجوف خود نگاهدارد ذکام است اگر مرغ بجای خروس تاجدا شت هرگز در مرغدان آرامش بر قرار نبود درنظر مردها از همه زن ها بهتر زن کوچه است، بعداز آن زن همسایه بعد کلفت خانه، بعد زن خویش زنهای زشت رو همیشه درعشق صمیمی هستند زبان زن اسلحهٔ مؤثر اوست که هرگز زنك نمیزند دخترها وقتیکه سرشان را بزیر می اندازند برای اینست که بهتر به بینند نه بآفتاب زمستان میشود اطمینان کرد و نه بلب خند مادر زن برای پیروزی اسلحه و برای زن اسلحه لازم است راضی نگاهداشتن زن و کارگر امر دشواریست عشق و احساسات زن چون آسمان بهار هر لحظه تغییر میکند زن حاضر است که حتی گناهان خویش را اعتراف کند ولی هرگز نخواهد شد که بگوید: من زشتم. مرد بالب وزن با زبان میبوسد عروس یا رفیق شیطان است یا نماینده سعادت است بزن اعتماد نباید کرد اگرچه از او هفت فرزند داشته باشید

ضرب المثلهای سویسی

اگر قصد داری که موضوعی را بین مردم انتشار دهی آنرا بزن بگو و ضمناً تذکر بده که این موضوع بسیار محرمانه است زن «ضعیفه» است و مرد را باین روز مینشاند اگر «قویه» بود چکار میکرد؟ خوشترین ساعات زنها موقعی است که بزاز ها برای آنها پارچه زرع میکنند

ضرب المثلهای سوئدی

بعد از رسیدن بمقصود بزرگترین علامت محبت زن نسبت بمرد اینست

که دست ازسر او بردارد زن وفیل هیچوقت بدی انسان را ازیاد نمی برند زن و آتش هم گرم میکنندوهم میسوزانند دو چیز مو راسفید میکنند : اول زن است و دوم غم زن که دعاخوان شد بدان نقشه ای برای تو کشیده شخص قرض داشته باشد بهتر از آن است که زن بد داشته باشد اگر تله دنبال موش برود زن نجیب هم دنبال مرد میرود زن از حسادت مردی لذت می برد که درباره او حسود است گربه نه (۹) جان دارد وزن جان نه (۹) گربه را

ضرب المثلهای سیامی

هروقت زن نق نق کرد بدان که فیلش یاد هند کرده ، خوب کتکش بزن

ضرب المثلهای سانسکریت

مردان دانا از زحمت تحصیل وزنان بچه دار از درد زایمان آگاه می باشند تواضع زینت زن است کیفر دزد مرگ است و کیفر قحبه سر تراشیدن و کیفر دوست ترک صحبت

ضرب المثلهای عربی

زشتی نگهبان عفت زن است اگر گربه کور هم باشد عقب موش می افتد زن دشمن می زاید مکانیکه شیطان شخصا نمیتواند واردشود زن پیر را میفرستد برای مردان جوان کتک معشوقه بمراتب ازخرما شیرین تر است زن بیحیا چون غذای بی نمک است بزنت تامادرت مراقب اوست اعتماد داشته باش بزنت تامادرش مواظب اوست اطمینان نداشته باش بزرگترین زیان هر ازدواجی اولاد اناث است اگرمی خواهی زن را گول بزنی تعریفش کن زن هر چه زیادتر آه و ناله کند کمتر غصه دارد زن ظالم را از ته دل دوست دارد هرچه لیلی با تو گوید نقش بر آبش بدان هیچکس را وادار بدو کار مکن: جنگیدن

وزن گرفتن ۞ زورش بمادر زن نمیرسند بزوجه اش ناسزا میگفت ۞ مادر شوهر همان قدر بخون عروس تشنه است که گربه بخون موش ۞ دعا که پایان یافت تازه زنم وضویش تمام شده بود ۞ عشق درهر کجا پا گذارد عقل و درایت آنجا را ترك میکند ۞ منظرهٔ عشق بیش از هفت ثانیه و تصویر آن هفت دقیقه دوام ندارد ولی نتیجهٔ بدش برای همهٔ عمر همراه مرد است ۞ عشق زن چون آتش بادود شروع و بخا کستر خاتمه می یابد ۞ دختران را اگر جفتی از چوب دست باشد بهتر از آنست که در خانهٔ پدر نشسته باشند ۞ اطاعت زنان مایهٔ ندامت است ۞ هیو بدترین عدو ۞ ازدواج نابود کننده عشق است ۞ گوشت زن و گوشت مردی را که بزور عروسی کرده اند در یك دیك نمیتوان پخت ۞ زن جوان و آشپز خوب برای مرد پیر زهر کشنده است

ضرب المثلهای عبرانی

دخترت را زود شوهر بده و گرنه خودش شوهر اختیار میکند و یا بدتر از آن ☆ جشن ازدواج خیلی خوش است ولی نتیجهٔ آن بسیار بد ☆ روزیکه نیروی سخن گوئی از آسمان نازل شد نه قسمت آن رازن ربود یك قسمتش را مرد ☆ علت اینکه غالباً مادر زیاد تر بچه اش را دوست دارد برای اینست که یقین دارد بچه مال اوست ولی پدر فقط خیال میکند بچه از آن اوست

ضرب المثل فنلاندی

برای زن دوری از مرد خطرناك است و برای مرد نزدیکی بازن

ضرب المثلهای فرانسوی

وقتی کاری بتنگی میرسد زن را بجوئید(۱) ۞ تخم کردن سنك ممکن است

۱- فرانسوی های هوشیار در کشف جنایات ضرب المثلی دارند که مفهوم آن اینست: زن را جستجو کنید.

ولی اصلاح زن ممکن نیست ۞ اگر میخواهی با مادری میانه پیدا کنی با بچه اش مهربانی کن ۞ ازدواج زودش اشتباه بزرگی است، و دیرش اشتباه بزرگتر ۞ هر کس طالب اصلاح عناد در زنها باشد مثل آنستکه بخواهد آجر قرمز را سفید کند ۞ زنی که درب کوچه و پنجره با پسندد او زن خانه نمیشود و بکار خانه نمیخورد ۞ برای مرد در زندگی دو روز خوشی بیشتر نیست: اول روزیکه زن میگیرد، دوم روزیکه زن خود را بخاک میسپارد ۞ زنیکه دو بار ازدواج کرده است حق شکایت ندارد ۞ نبوغ زن در قلبش نهفته است ۞ زن و مرغ همینکه ولگرد شدند از دست میروند ۞ زنها دل بکسی می بندند که زیادتر درد سرشان بدهد ۞ زن پیمانش را روی شن مینویسد ۞ فریب اشك زن را نباید خورد ۞ برنده ترین اسلحهٔ زن گریه است ۞ چند بوسهٔ کوتاه و پشت سر هم قوی‌ترین زنان را سست مینماید ۞ برای یك زن یك ماچ دراز و چسبنده بمنزلهٔ یك جام بیهوش داروست ۞ زنرا اینقدر ببوس تا رنگش سفید شود ۞ هر چه را زن شلخته در قفس بگذارد گربه آنرا میخورد ۞ زن مثل فیل است هر چند وقت یکبار یك چکشی لازم دارد ۞ اگر زنت خواست نقش گرك را بازی کند تو هم سك شو ۞ مادام که مادر زنت زنده است امیدی بصلاح و آرامش در خانه نداشته باش ۞ سعادت با تو یار بود وقتیکه زنت مادر ندارد ۞ ای عروس هر وقت مادر شوهر بازبان نازت کرد بدان در دل ناسزایت میگوید ۞ ای عروس، اگر همین امروز طلاق میخواهی بمادر شوهر سلام مکن ۞ زمستان و زن بد هردو مشمئز کننده اند ۞ صد دشمن خونخوار به از یك زن نابکار ۞ زن و عادت شبیه هم اند، زود گرفتارش میشوی ولی هرگز از آن رهائی نمییابی ۞ غیبت طولانی شوهر زن را

آدم میکند اگر توانستی جلو زبان زنت را بگیری توانائی زندگانی با او را داری زنیکه امشب زیاد بتو ور برود فردا کلاهی بر سرت خواهد گذارد مرد کلاه را برای کار بر سر میگذارد وزن برای زیبائی زن ونمك شبیه بیکدیگر اند، کم آنها مطبوع و زیادشان تهوع آور است نمك خوردن با فیلسوف یونانی بهتر از شکر خوردن بازن ایتالیائی زن وقرض همانند اند، گرفتار هر یك که شدی خلاصی امکان نا پذیر است زن حسود خانه را آتش میزند در زنان قلب بیشتر از مغز کار میکند زن درحکم سایهٔ مرد است، هر چه از او فرار کنید شما را تعاقب کنند هرچه او را تعاقب کنید از شما فرار خواهد کرد مثل اینکه از قبر مادرزن دیدن میکنی (۱) مردی که بخاطر پول زن داماد شود بنوکری رود داماد که نشدی ازیك شب شادمانی و عمری بد اخلاقی محروم گشته‌ای زن وهندوانه را از ظاهرش نمیتوان شناخت زنان دارای روکشی هستند که چند گیلاس مشروب آنرا بر طرف میکند عشق قلمرو سلطنت زن است مردیکه نسبت بزن خود حسود نیست او را دوست ندارد اگر بزنان اظهارعشق کنید روی موافقت نشان نمیدهند، واگر از ایشان دوری نمائید از بی اعتنائی شما در خشم میشوند زن چون بخت وشانس است که اگر امروز آنرا از دست دادی نباید تصور کنی که بعدا بدست خواهی آورد زن و دندان را اگر مواظبت نکنی خراب میشوند زن وگاو مثل یکدیگر اند، هر وقت عصبانی شدند شیر نمیدهند زن قرقرو گدای پر روست زنیکه بازو نیاید بحقیقت زن است زنی را که با طلا خریدی با فولاد داغ کن مرد زیبائی را دوست دارد ولی نمی خواهد در کنار مجسمهٔ مرمر زیبائی بنشیند، زیرا گوشت وخون مورد

---

۱ - این مثل را در مورد کسی گویند که کاری را باکراه کند

توجه اوست نه سنگ مرمر وشفافی آن ۞ از زن بینی بزرگ انتظار بوسه دلنشین نداشته باش ۞ زنیکه از شوهر بترسد باو خیانت میکند ۞ پای شل وزن کچل هر دو مایه دلخوری است ۞ یك سکهٔ یکشاهی میتواند زن را بفریبد ، و یك کتابخانه کتاب و عقل، نه ۞ تجارت زن از همهٔ معاملات بیشتر ضرر میدهد ۞ زنیکه در هنگام جنگ گرفتی در موقع صلح بد ردت نمیخورد ۞ در زنا شوئی کلاه سر مرد میرود ۞ قاضی بد و زن بد هر دو موقع کار خوابشان میگیرد ۞ اگر بزنان اظهار عشق کنید روی موافق نشان نمیدهند ، ولی اگر ازآنها دوری نمائید از بی‌اعتنائی شما درخشم میشوند ۞ بزرگترین اشتباه عجله در عروسی است ۞ پول آهن ربای زن خوشگل است ؛ اگر داری اورا جذب کرده‌ای ۞ مادر بایکدست گهواره و با یکدست دنیارا تکان میدهد ۞ گل را باید آب داد تا شکفته شود وزن را باید بوسید تاپژمرده نشود ۞ زود که زن گرفتی زود هم طلاق میدهی ۞ عروسی قمار است، قماریکه پس از باخت نمیشود بلیطش را پاره کرد ۞ اگربا انگشتان خود نان در دهان زوجهٔ بدگذاری دستت را گاز میگیرد ۞ هیچ دامادی درشب عروسی بحرف عروس بی‌اعتنائی نمیکند ۞ عروس زشت وبساز زن تواست و عروس خوشگل و بی اخلاق زن دیگران ۞ اصلاح همه چیز ممکن است جزاصلاح زن

ضرب المثلهای کوباتی

عشق هم‌مثل قهوه‌است، هرگز بیش از یك پیاله‌نباید‌خورد ۞ بوسه ایدآلی (۱) بوسه ئیست که هرگز از زنی نخواهید گرفت

---

۱ - ایده آلی یعنی منتهای آمال وآرزو

ضرب المثل کانادائی

اگر صبح زنت را کتك زدی شب هم تجدیدش کن

ضرب المثلهای لهستانی

در میان زن کور وشوهر لال همیشه صلح است ۞ عشق مرد از راه چشم وعشق زن از راه گوش وارد میشود ۞ شوهر گدا وبی مادر به شوهر ثروتمند و مادر دار می ارزد ۞ دیر که عروسی کردی مطمئن عروسی میکنی

ضرب المثلهای مراکشی

اگر بزنها بگویند که درآسمان جشن عروسی هست از جا بلند شده نردبان حاضر میکنند ۞ اگر هلال ماه را بروی مادرزن دیدی و شترت نمرد، چیزی خیرات کن

ضرب المثل مکزیکی

زن از یك الا ده ساله پرنده ایست

ضرب المثلهای مجارستانی

زن بی نمك یك پول سیاه نمی ارزد ۞ در عشق زن و خواب هیچ چیز محال نیست

ضرب المثل مصری

مردیکه عاشق است با معشوقه بحث واستدلال نمیتواند بکند

ضرب المثل نرماندی

اگر میخواهی یکروز خوشباشی مست کن، اگر میخواهی سه روزخوش باشی زن بگیر، اگر میخواهی هشت روز خوشباشی خوکی بکش، اگر میخواهی تمام عمر خوشباشی کشیش و آخوند بشو

ضرب المثل نروژی

نه پای مصنوعی کار پارا میکند و نه زن پدر کار مادر را .

ضرب المثلهای هندی

زنرا نزنید حتی با یك شاخهٔ گل ٭ زن و شوهر اگر یکدیگر را بخواهند در کلبه خرابه‌هم زندگی میکنند ٭ ازدواج یکمرتبه واجب است ، دوبار حماقت است ، و سومین بار دیوانگی محض ٭ چیزی بطرف زن پرتاب مکن ولو آنکه گل خوشبوئی باشد ٭ دختریکه بعد از همه صحبت میکند قبل از همه شوهر میکند

ضرب المثلهای هلندی

مردان بسیار زیبا همیشه بازنـان متوسط وزشت زناشوئی میکنند ٭ زنان از دروغی خوششان می آید که آبرو وغرور آنها راحفـظ نماید ٭ زنان تا آخر عمر حقی نسبت بمردانیکه یك وقت از آنها خواستگاری کرده اند برای خود قائل میباشند ٭ کسیکه دوبار داماد شد دوبارطلاق میدهد ٭ اختلاف زن و مرد اینست که مردان همیشه بآینده مینگرند وزنان گذشته را بخاطر دارند ٭ مگر آنکه ازآسمان بجای باران طلا ببارد تا عشاق بتوانند پول جمع کرده و ثروتمند گردند ٭ وقتیکه زنی مردیرا دوست میدارد نه تنها از او نترسد بلکه ازهرزنی که باو نزدیك شود هراسان است ٭ مردی که حاضر بازدواج میگردد یاازهمه چیز بااطلاع است یاکاملا بیخبر ٭ یکبارزن گرفتن وظیفه‌است‌باردوم احمقی‌است و بار سوم‌دیوانگی

ضرب المثلهای یونانی

زن واسب خود را هرگز بدیگران قرض ندهید ٭ اگـر خواستی بزن اطمینان کنی اول بشیطان اطمینان کن ٭ گرانبها ترین زینت برای زن که هیچ زنی از آن بهره مند نمیشود سکوت است ٭ زبان زن بمـنزله شمشیر اوست همیشه او را بکار میبرد تا زنگ نزند ٭ ای زن ، اگر شبی شوهرت از مادر خود تعریف کرد بدان که مادرش از تو باو گله کرده ٭

از نظر عروس عزرائیل و مادر شوهر یك نقش را بعهده دارند ازدواج مرحله ایست که زن در آن بیشتر بمقصود میرسد تا مرد وقتیکه با خرج زیاد داماد شدی همه خوشحال میشوند و خودت تا آخر عمر بد حال میمانی زن فامیلی وسك اصیل بدست آور تا زمانیکه نامه ای از یك زن دریافت نکرده ئید نمیتوانیداو را بشناسید ای زن، درفن شوهر داری مادرت ترا گمراه وخواهرت بد بخت میکند عروسی سنجاقی است که بدست هر مردی فرو میرود

ضرب المثل های یوکسلاوی

درخت را از میوه و پدر و مادر را از اولاد می باید شناخت چهرهٔ یك زن نماینده شوهر اوست و پیراهن یك مرد معرف اوست یك روز خروس بودن بهتر از یکماه مرغ بودن است

ضرب المثل یهودی

جشن ازدواج خیلی خوش است ، ولی نتیجه آن بسیار بد

ضرب المثلهای قدیم از ملل وامم مختلفه جهان

دوزن یك جمعیت و سه زن یك جهنم است پیش زن و یکنفر مست اشك ارزش ندارد زن خودرا مثل درخت میوه تکان بده قیمتش بیشتر می شود اگر صبح زن خود را کتك زدی فراموش مکن که ظهرش هم این کاررا باید بکنی آیا خیال میکنی که زن ازشیشه است که آنرا نمیزنی؟ اگر میخواهی رازبرا پنهان بداری آن را بدست باد بسپار ولی نزد زن فاش مکن بنده گی شیطان کردن بهتراز بنده گی زن است در خانه ئیکه خروس نباشد مرغ سالار است اگر زن خشمناك شود پیما نه ئیرا که همه اسرارش در آن نهفته است خواهد شکست دامان عفت زن مثل برف است ، مختصر ترشحی کافی است که آنرا لکه دار کنند زن حکم

زبان را دارد که لازم ترین و خطرناک ترین عضو بدن انسان است طلا و زن و پارچه را در روز روشن انتخاب کنید زن مثل بخاری دیواری باید در خانه باشد زن مثل قهوه است که باید آن را خورد و و رنج برد زن زشت آینه را دوست ندارد دزدان یا پول شما را میخواهند و یا جان شما را ولی زنان هردو را در عشق زن مانند آبله است و باید همه آنرا بگیرند، ولی مرض آبله یکبار بیشتر نیست، درد عشق مکرر و پی در پی است زن ازسوسك حمام میترسد و وقتی موش مرده‌ئیرا ببیند جیغ میکشد، اما اگر شوهرش باندازهٔ فیلی بزرك باشد نمیترسد زن دلش میخواهدسر مرد را بشکافد ومغز او رابیرون آورد؛سپس مانند دایهٔ مهربانی ازاو پرستاری کند زن مکار ومحیل وافسونگر و حساس وشیطان هست ولی دیده عقلش کور است زدن زن از نان شب واجب‌تر است بدوستی بزرگان، آفتاب زمستان، وعهدزنان اعتماد نشاید زیبائی برای زن بدبختی است زن آتشی است که مرد را از دورگرم میکند و از نزدیك میسوزاند زن هروقت خواب است کبوتر است و هر وقت بیدار است مار مادر قبلی شیطان زن است کسیکه زن زیبا دارد بایستی بیش از دو چشم داشته باشد زن زیبا و قلعهٔ سر حدی مایه جنك هستند در چشمهای مرد ازمناظر طبیعت چیزی جذاب تر از زیبائی زن نیست مرد بی مروت زن است وزاهد طماع راهزن مشورت بازنان تباه است وسخاوت بمفسدان گناه با زشت ازدواج کنید و باخاطرجمع ازخانه بیرون بروید هرگزنمیشود بطبع عجیب زنها اعتماد کرد، زیرا اغلب ممکن است شاگرد کله پزی را بر شاهزاده ای ترجیح بدهند سن زنها هیچگاه از شماره دندانهایشان تجاوز نمیکند زنها زودتر ازهمه چیز عاشق «جیب» مرد میشوند،

در اینصورت همیشه «قلب» زن را در جیب خودتان جستجو کنید ❦ برخی اوقات یکقطرهٔ اشك زن خطرناکتر از امواج اقیانوس است ❦ خداوند برای تنبیه کردن مرد زن را آفرید ❦ قلب زن هرگز پیر نمی شود ❦ عشق زن دشمن آزادی مرد است ❦ زنها باکلید تبسم درقلب مرد ها رامیگشایند ❦ کسیکه زن پیر دارد رفیق مرد جوان کم دارد ❦ زن مانند آتش است هم فروزنده است وهم سوزنده ❦ زن یعنی شیطان و شیطان یعنی زن ❦ بیوه زنها خیلی بیشتر موفقیت بدست میآورند تا دخترهای پیر هم سن آنها ❦ احمق ترین زنها میتوانند عاقلترین مرد ها را اداره کنندولی اداره کردن مردی احمق‌زن بسیار عاقلی لازم‌دارد! ❦ از نیش مار خطرناکترزوجهٔ بی‌عقل ❦ اگرمرغ وزن پا ازخانه‌بیرون گذارند: اولی را باید سرش را برید و دومی را باید عقد نامه آش‌رادرید ❦ اژدها زهر میپاشد و افعی حیله می ورزداما زن هم حیله می‌ورزد و وهم‌زهرمی پاشد

هر که نامخت از گذشته روزگار
هیچ ناموزد وی از آموزگار

فصل هفتم:

زن از نظر شاعران

ابن یمین (۱)

مرد آزاده نباید که کند میل سه کار   تا همه عمر ز آفت بسلامت باشد

---

۱ - امیر فخرالدین محمود پسر امیر یمین الدین طغرائی مستوفی بیهقی متخلص به ابن یمین « ۶۸۵ _ ۷۶۹ »

زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند   وام نستاند اگر وعده قیامت باشد
نرود بر در ارباب سخا بهر کرم   گر همه حاتم طائی بسخاوت باشد

شادی هر که کدخدای بود   چند روزی چو عهد گل باشد
بعد از آن آن عزیز آزاده   بنده وش در مضیق ذل باشد



نتواند بهیچ سوی گریخت
گر چه دانندهٔ سبل باشد
زانکه بر پای و گردنش دایم
از زن و مهر بند و غل باشد

ای برادر بشنو از من تا توانی زن مخواه
گر همی خواهد دلت کز زندگانی برخوری
صبر کردن مرد را در بی زنی آسانتر است
زانکه بر تکلیف زن باید نمودن صابری

عاجز شده است رأی خردمند از دو چیز   تدبیر کار کردن زن حکم کودکان
زن پای نگسلد ز رکاب هوای نفس   کودک همی رود شده از دست او عنان

به تجرید در شهر من شهره ام   چه گفتم خود از من بود شهره شهر
چو عیسی نخواهم زن ار فی المثل   بخواهد ز من نیم خرمهره مهر
کرم زهره بوسی بمفت دهد   مرا آید از آن لب زهره زهر
نجویم بکس التجا جز بحق   ورم خون بریزد بصد دهره دهر

واعظی بود بر سر منبر   لفظ چون در بوعظ بگشاده
گفت هر مرد را بود ببهشت   چند حور لطیف آماده
از میانه زنی بپا برخاست   دلش اندر تفکر افتاده
گفت بهر خدای مولینا   سخنی گفته‌ای بود ساده

گو که در خلد حور نر باشد؟ یا بود جمله همچو من ماده؟
گفت: خاتون فرو نشین و مترس که نمانی تو نیز نا گاده!

اسدی طوسی (۱)



زن ارچه دلیر است و با زور و دست
همان نیم مرد است هرچون که هست
زنان را زهر خوبی و دسترس
فزون تر هنر پارسائیست بس
هر آنکو نترسد ز دستان زن
از او در جهان رای دانش مزن

زدستان زن هر که نا ترسکار روان با خرد نیستش سازگار
که مؤبد چنین داستان زد ز زن که با زن در راز هرگز مزن
که زن را دو دل باشد و ده زبان وفا را عوض هم جفا از زنان

چنین گفت دانا که دختر مباد چو باشد بجز خاکش افسر مباد
بنزد پدر دختر ارچند دوست بتر دشمن و مهترین ننگش اوست
زنان را بود شوی کردن هنر بر شوی به زن که نزد پدر
بود سیب خوشبوی بر شاخ خویش ولیکن بخانه دهد بوی بیش
زن ارچند با چیز و با آبروی نگردد دلش خرمی جز بشوی
چو نیمه است تنها زن ارچه نکوست دگر نیمه اش سایه شوی اوست

زبن با زنان با ستیزه مکوش وزایشان نهان خویشتن دار گوش

۱ ـ ابو نصر علی بن احمد طوسی المتخلص به « اسدی » گوینده « گرشاسب نامه »
و نویسنده « لغت فرس » متوفی سال (۴۶۵ ه)

اخگر(۱)



اصل هر کس که ساخته بخطاست
کجیش تربیت نساز درا است
هست نادان گرش کشی نادان
زن نازا اگرش کشی نازاست

خدا بشوی زنان سلیطه مرگ دهد
که مرگ بهتر ازآن چاله‌ایست کافتاده
زن سلیطه بود شوی مرد نه زن او
سگیست هار که بگسسته است قلاده

ازخود قوی‌تری چو ندیده‌است مورچه
بیچارهٔ ضعیف گرفتار من‌من است

زن اشتلم کند چو بمیدان ندیده مرد جائی که گوشت نیست چغندر تهمتن است

گر بخواهی ترا بدی نرسد تا توانی گریز از زن بد
ماکیان را طلب چو غالب شد توك بر گردن خروس زند

افخمی (۲)

گاه آباد و گه خراب چرا؟ گاه دریا و گه سراب چرا؟
گاه جانکاه و تلختر ز شرنگ گه فرح بخش چون شراب چرا؟
گاه دلدار و گاه دل آزار گاه راحت گهی عذاب چرا؟

۱ ـ شاعر معاصر جناب سرهنگ احمد اخگر نماینده دوره هفدهم مجلس شورایملی و مدیر «نشریه اخگر» و مولف و گوینده «اسرار خلقت» و نگارنده «راهنمای قرائت قرآن» و سراینده «امثال منظوم» متولد ۱۲۶۷ هجری شمسی فرزند حاج ابراهیم

۲ ـ شاعر معاصر مسعود افخمی

گاه چون سنگ خاره پابرجای گاه لرزان تر از حباب آچرا؟
گاه چون شام عاشقان تیره گاه تابان چو آفتاب چرا؟
گه غم انگیز همچو نالهٔ بوم گاه چون نغمهٔ رباب چرا؟
گاه خواندن گهی زخود راندن گاه لطف و گهی عتاب چرا؟
گه ز پیمان و عهد پرسیدن گاه خاموش بی جواب چرا؟
میرمی از برم به بیداری میدهی بوسه ام بخواب چرا؟
خانما گشته خال کنج لبت گاه آتش گهی کباب چرا؟

اوحدی مراغه ای(۱)

زن مستور شمع خانه بود زن شوخ آفت زمانه بود
پارسا، مرد راسر افراز د زن ناپارسا بر اندازد
چون تهی کرد سفره و کوزه دست و پازد بچادر وموزه
پیش قاضی برد که مهر بده بخوشی نیستت بقهر بده
زن پرهیز کار طاعت دوست باتوچون مغز باشداندر پوست
زن ناپارسا شکنج دل است زود رفعش بکن که رنج دل است
زن چو خامی کند بجوشانش رخ نپوشد کفن بپوشانش
زن بد را قلم بدست مده دست خود را قلم کنی زان به
زانکه شوهر شود سیه جامه به که خاتون کند سیه نامه
چرخ زن را خدای کرد بحل قلم و لوح گو بمرد بهل
بخت باشد زن عطارد روی چون قلم سر نهاده بر خط شوی
زن چو خطاطشد بگیرد هم هم چو بلقیس عرش رابقلم
کاغذ او کفن دواتش گور بس بود گر کند بدانش زور
آنکه بی نامه نام ها بد کرد نامه خوانی کند چه خواهد کرد؟

۱- اوحد الدین اوحدی فرزند حسین اصفهانی، ولادت ووفات در مراغه «۶۷۰-۷۳۶ه»

دور دار از قلم لجاجت او تو قلم میزنی چه حاجت او؟
او که الحمد را نکرد درست ویس ورامین چراش باید جست؟
زن وسوراخ، مارو سوراخ است وربود شاخ ، مار با شاخ است
شخ او باش بر شکن شاخش مار خود را مهل بسوراخش
بجد اثیش چند روز بساز چند شب نیز طاق و جفت مباز
طاق باید شد از چنان جفتی که همین خیز داند و خفتی
وقت خواب از رخش مگردان پشت که درانگشتری جهد انگشت
زن چو بیرون رود بزن سختش خود نمائی کند بکن رختش
ور کند سرکشی هلاکش کن آب رخ می برد بخاکش کن
چون بفرمان زن کنی ده و گیر نام مردی مبر بنك بمیر
پیش خود مستشار کردانش لیك کاری مکن به فرمانش
راز خود بر زن آشکار مکن خانه را بر زنان حصار بکن
زن بد را نگاه نتوان داشت نیك زن را تباه نتوان داشت
عشق داری بزن مگوی که هست که ز دستان او نتانی رست
زن بد کار خویش خواهد کرد پس ببندی ز پیش خواهد کرد
زن چو مار است وزخم خود بزند بر سرش نیك زن که بد نزند
مارت ابلیس در بهشت کند تا ترا پای بند کشت کند
چون بری در درون جنت یار وز برون دوستی کند با مار
مکنش پرورش بمهر و بمهر زانکه نقشین بود ولی پر زهر
نرمی و نقش مار گرزه بهل زهر دنبال بین و زهرهٔ دل
نه بحجت توان براه آورد نه باقرار در گناه آورد
نه بسوگند راست کار شود نه به پیمان و عهد یار شود
تا که باشی کشد در آغوشت چون برفتی کند فراموشت

گر جوی خرج سازی از مالش / نرهی تا تو باشی از قالش
زن چو نیکوتر است هیچ بود / زانکه چون مار پیچ پیچ بود
مروش پی تلف مکن مالت / که سبك در کشد بد نبالت
بگذر از مار گیر وسلهٔ او / که بجز زهر نیست زلهٔ او
جسم را بند و روح را بنده / چه روی از پی ششی گنده؟
غول خودرا مدان بجز زن خود / برهنه پای او بگردن خود
زانکه چون غول در سرای شود / گردنت را دوال پای شود

پسری با پدر بزاری گفت / که مدد شوهرا بهمسر وجفت
گفت بابا، زنا کن زن نه / پند گیر ازخلایق، از من نه
در زناگر بگیردت عسسی / بهلد چون گرفت چون تو بسی
زن بخواهی ترا رها نکند / ور تو بگذاریش چه‌ها نکند
از من و مادرت نگیری پند / چند دیدیم و نیز دیدی چند؟
آن رها کن که نان و هیمه نماند / ریش بابا نگر که نیمه نماند

مکن ای شاهد شکر پاره / دل و دین را بعشوه آواره
یا مگرد آشنای شوی و مکن / یا ببیگانه رای و روی مکن
زشت باشد که همچو بوالهوسان / نان شوهرخوری و کیر کسان
بچه از خانه سر بدر داری؟ / گر نه سر باکسی دگرداری؟
سر بازی و پای رقاصی / چون توان یافت بی تن عاصی؟
زلف بشکستن و نهادن خال / چون حلال است و نیست بوسه حلال؟
ایزدت داد حسن و زیبائی / هم ز ایزد طلب شکیبائی
ستر زن طاعتی بزرك بود / سك به از زن که او سترك بود
سقف و دیوار و چادر و پرده / از پی پوشش تو شد کرده

چون تو از پرده روی باز کنی   وز در خانه سر فراز کنی
پرده در پیش رخ چه میبندی؟   نه بریش جهان همی خندی!
از چنین حرص وآز دوری به   وز هوی و هوس صبوری به
چون شداندرسرت بضاعت‌شوی   گردنی نرم کن بطاعت شوی
نانت او میدهد رضاش بده   یا بکن سبلت و تراش بده
تا دگر دل بمهر زن ندهد   راه خواری بخویشتن ندهد
گرش امروز داری از غم دور   دان که فرداش هم توباشی حور
شوی پندت دهد سقط گوئی؟   ریش گیری که چون غلط گوئی؟
روزت این کبر وکینه در کالا   نیمشب هر دو لنگ در بالا؟
باز بالا چو شیر باید بود   یا چو روباه زیر باید بود
بهر یك شهوت از حرام وحلال   چکنی خانه پرزورز و وبال؟
خوشت آید شبی که در صره؟   باشی تا سر بدر کند کره؟
ای زسودای نیم ساعت کام   سر خود را فرو کشیده بدام
چندپوشی زبهر کودك و دخت   روی ابنان‌خویش را کیمخت؟
خود نیرزد سه سال دادن تو   رنج یکروز شـیر دادن تو؟
شیر اگردیگری تو اند داد   از برای تو خود نداند زاد
چکنی ده ستیر دوغ و پیاز   که دو من شیرداد بـاید باز؟
تا جوانی بستر کوش و نماز   که جوانی دگر نیاید باز
چون تبه گردد آن لب خندان   گرگ باشی ولیك بی دندان
گرگ در پوستین و یوسف نه   جز غم و حسرت و تاسف نه
چون شود پشت زن زپیری خم   شهوت وحرص پیر گردد هم
جامه دان و بجامه دیبائی   مانده سودا و رفته زیبائی
بعداز آن هیچ چاره‌نتوان کرد   دیو را در غراره نتوان کرد

واعظی وصف حوریان میکرد / شرح حسن عمل بیان میکرد

که بهر مرد بیست حور دهند / جای در باغ و در قصور دهند

زنکی بیوه از میان بر خاست / که همی پرسمت حدیثی راست

هیچ در خلد حور نر باشد؟ / گفت بنشین که آنقدر باشد!

در بهشت ارشوی تو ای ساده / نهلندت سلیم و ناگاده

با زن دول پند بی خرما (۱) / گردگانست و گنبد هرما

توشهٔ خود براز از انبانش / سر فرورده در این بیابانش

(۱) زن دول مکار و پرحیله و پند بی خرما کنایه از پند واعظ غیر متعظ است چون پیغمبر روزی که خرما خورده بود کودک بیمار را نهی از خرما نکرد - گنبد هرما همان هرمان معروف مصر است

آب کارت مبر که گردی پیر / کار این آب را تو سهل مگیر

بهترین میوه‌ای زباغ تو اوست / راستی روغن چراغ تو اوست

بفریب دل خیال انگیز / هر دمش در فضای فرج مریز

بیش از این ناودان خون ریزان / سیل آشوب بر مینگیزان

آتش شهوتش بباد مده / و این چنین آب را بباد مده

در سرت اوست عقل و در رخ رنگ / در کمر سیم و در ترازو سنگ

اصل از او بود و فرع از او خیزد / اوست آبی که زرع از او خیزد

آب روی تو آب پشت تو بس / تیغ آبی چنین بمشت تو بس

مهل این نطفه گر حرام بود / پخته کن کار اگر نه خام بود

نطفه از لقمهٔ حرام و حرج / ندهد فرج را ز نسل فرج

گندم بد نمی توانی کشت / چه طمع میکنی به نطفهٔ زشت؟

فرج گور است و اندر آن لحدی / صحبت او عذاب هر احدی

آلت شهوت تو کور افتاد / زنده زان بی کفن بگور افتاد

چه بزاید خود از چنان گوری؟ خاصه در وحشت چنان گوری

زنده خود مکن بگور ایدل نام خود بد مکن بزور ایدل

راست کن ره چو آب میدانی ور نه خر در خلاب میمانی

زن ناپارسا مگیر بجفت اگر از بهر نسل خواهی خفت

که پسر دزد و نابکار آید بد نهاد است و بد ببار آید

کند اندیشه با تو روز ستیز آنچه شیرویه کرد با پرویز

شیر شیرویه چون حرام افتاد خنجرش را پدر نیام افتاد

هر ستم کز چنین پسر باشد همه در گردن پدر باشد

او ز خود در عذاب و خلق از وی پدرش را دعای بد در پی

زو چه رنجی که دسترنج تو خورد؟ گرگ پرورده‌ای چه خواهد کرد؟

بخطا از پسر برنجیدی زآنکه آب خطا تو سنجیدی

قند تلخی فزود دادهٔ تست بره گرگی نمود زادهٔ تست

پنبه کشتی طمع بماش مدار جو بکاری عدس نیارد بار

آنکه او را تو زشت کاشته ای خوبی از وی چه چشم داشته‌ای

تخم بد در زمین شوره چه سود؟ در سپیدی سیاهی آرد دود

جو و گندم چو بر خطا ندهد آدمی هم جز این عطا ندهد

باید اندیشه هم بدادن شیر که چه جائیست آن گشادن شیر

شیر بدخلق تخم شر باشد شیر بدکاره خود بتر باشد

تو که گر خانه ای نهی بنیاد مزد مزدور جوئی و استاد

پس بدست آوری زمینی سخت آجر و سنگ و خشت و خاک درخت

ساعتی خوب تر برانگیزی و آنگهی خشت و گل فرو ریزی

چوبکاری که میکنی از گل بار این جمله مینهی بر دل

در اساس و نتیجه و فرزند آلت و اختیار بد مپسند

ورنه فرزند خانه کن باشد رنج جان و بلای تن باشد

انوری(۱)



زن چو میغ است و مرد همچون ماه
ماه را تیره گی ز میغ بود
به ترین مرد اندر این عالم
به بهین زنان دریغ بود
هر که او دل نهد بمهر زنان
گردن او سزای تیغ بود

کرا عقل باشد زبر دست شهوت چرا زیر دستی کند هیچ زنرا
عیال زن خویش باشد هر آنکو که فرمانبر زن کند خویشتنرا
ولیکن کسی را که زن شوی باشد کجا در گذارد بگوش این سخنرا

چو از راستی بگذری خم بود چه مردی بود کز زنان کم بود؟

روزی از بهر تماشا سوی دشت چند زن بیرون شدند از مهتران
چون بصحرا ساعتی ماندند دیر چند خر دیدند در صحرا چران
نر خری بر ماده خر رغبت نمود بر مثال عاشقان بر دلبران
با عمودی آبنوسی یك دو گز گادنی میکرد بر رسم خران
پس زنی ازدور چون آنحال دید از سر زاری بگفت ای خواهران
گر جماع اینست کین خر میکند بر کس ما میرینداین شوهران

---

۱ - اوحد الدین علی بن اسحق المتخلص به « انوری » ابیوردی متوفی سال « ۵۸۷ هجری »

ابن سینا (۱)



زن را دوازده چو شود سن وی تمام
بازیچه ایست از پی بازیش کن قیام
از چهارده گذشته چو بر پانزده رسد
جان در رهش فدا کن و حاصل نمای کام
از پانزده به بیست کشد چون بساط عمر
زاو بارگاه حسن بگیرد همی قوام

از بیست چون بسی رسدش روز زندگی — بازم زنست کامل وباذوق و با قیام
از سی اگر بچل برسد همچو چلچله — از خانه‌اش بران که بود صحبتش حرام
عمرش خدا نخواسته پنجاه اگر رسد — پنجاه پاره‌اش کن و زو بر میار کام
ختم سخن کنم که زن شصت ساله را — نبود روا کزاو ببری هیچگاه نام
هرگز مده جواب و گناهش بهل گذار — هفتاد ساله زن بکند گر بتو سلام
عمرش خدا نخواسته بیش از این شود — ام الفساد دهر بود نزد خاص و عام
موی سرش سفید چو شد احتراز کن — آور پناه جانب حق ختم کن کلام

احمدی پور (۲)

---

۱ - فاضل نراقی این عبارات : (النساء اذا بلغن العشرة فهن لعبت اللاعبین و اذا بلغن العشرین فهن لذة للشاربین واذا بلغن الثلاثین فهن امهات البنات و البنین واذا بلغن الاربعین اقتلو هن بالسکین واذا بلغن الخمسین علیهن لعنت الله والخلائق اجمعین و اذا بلغن الستین فلعن الاعجوز فی الغابرین) را از شیخ الرئیس بوعلی سینا نقل کرده واشعار فوق ترجمهٔ منظوم فارسی این گفتار است چون ناظم آن شناخته نشد لاجرم در اینجا بنام خود ابن سینا درج گردید

۲- شاعر معاصر قربانعلی متولد « ۱۳۰۹ شمسی هجری » مصنف کتاب «سپیده» المشهور والمتخلص به« احمدی پور

خدا را هست موجودی فسونگر   کزو خیزد بلاو فتنه و شر
نهاده نام این موجود را زن   در او بنهفته صد ها حیله و فن
نه تنها من زدستش میزنم داد   که از بیداد او خلقی است نا شاد
زبیمهریش بس دلها که خون شد   زمهرش در بسی سرها جنون شد
زجهلش دودمانها گشته بد نام   زقهرش داستانها دیده ایام
شکایتها کند از خود پسندیش   حکایتها کنند از هوشمندیش
زمکر زن نباید بود غافل   که آسان میدهد بر ناکسان دل
ترا کهتر خدای خویش خواند   چو رفتی ، دیگری را پیش خواند
چرا باید کشیدن ناز یاری   که بر دوشت نهد از ننگ باری
چه میجوئی بت سیمین بری را   که هر دم میگزینند دیگری را؟
زنی گر با تو نرد عشق بازد   ترا خواهد اسیر خویش سازد
مخور هرگز فریب روی او را   که دانا دل نمی بندد عدو را
اگر چون حوریان زیباست رویش   چودیوان فتنه انگیز است خویش
میان اینهمه زنها زن خوب   اگر پیدا شود جنسی است مرغوب
بزنها نیست اطمینان که هستند   لجوج وخود سر وشهوت پرستند
زنان را رو مده زنها دو رویند   بد و یکدنده و بسیار گویند
اگر مردی مطیع امر زن شد   نهال آرزویش ریشه کن شد
ولی چون زندگی یعنی شر وشور   تو گوئی خانهٔ بیزن بود گور

ایمنی گرزعدوئی که نهان ازنظر است   دشمنی سخت ترا درهمه جاجلوه گر است
بکجا از کف این خصم گریزی که مدام   زن عدوئیست که درخانه تو مستقر است

زعشوه هرزنیکه بپیش تو چشم تر دارد   فغان وزاری وسوز دل و جگر دارد
بطور حتم بخورده فریب شخص دگر   و یا خیال فریب تو را بسر دارد

این دعا را گر کنی در حق زن در حضور خلق تحقیرت کند
آنقدر توی سرت با لنگه کفش میزند ؛ کز زندگی سیرت کند
گر نداری طاقت فحش و کتك پس مگو: «خانم خدا پیرت کند!»

ز مجنونی چنین پرسید دکتر که زن داری تو هم طبق قوانین؟
جوابش داده گر بودم مجرد چکارم بود در دار المجانین

شبی پرسیدم از مردی خردمند چرا رنجیده و بیزاری از زن ؟
جوابم داد : زن را دوست دارم بشرطیکه نباشد همسر من!

روزی بفکر افتاد مردی زن بگیرد بیخود برای جان خود دشمن بگیرد
با انتخاب همسری در زندگانی دامان شادی ول کند شیون بگیرد
از او طلب کردند پولی بی شمار قادر نبود آن خرج را گردن بگیرد
اینشخص چون با من زمانی دوستی داشت آمد صلاح کار را از من بگیرد
گفتم : بطور حتم میگردد موفق گر دوستم یك پند مستحسن بگیرد
همشیره را شوهر دهد بر پولداری از قیمت سرشار آن یکزن بگیرد

زنی از شوهرش تقاضا کرد که بوقت مراجعت ز سفر
چونکه هر هفته میروم بشکار سك تازی برام تحفه بیار
مرد بیچاره داشت فکر زیاد نام سك رفته بودش از خاطر
وقت برگشتنش سگی ولگرد دید و آن قضیه گشت یاد آور
سك ولگرد را گرفت و ببرد زانمحل سوی خانه اش یکسر
خانمش تا بدید سك را گفت: اینکه تازی نمیرود به شمر؟
گوش تازی دراز باشد و هست شکم و دست و پای آن لاغر
گفت قول شرف دهم خانم که همین سك به سه چار روز دگر
شود از همنشینی تو چنان که بخوبی کند ز حلقه گذر!

امیر (۱)

هر کجا کاجتماع مرد وزن است — لاجرم خاسته از آن فتن است
زن چو غیری سوای شو بیند — وان بچشمی دگر درا و بیند
کم کم از دست برد نفس حرون — رود از پردهٔ عفاف برون
این بود آزمودهٔ همه کس — که زنان را زیاده است هوس

که دانند مردان این کهنه دز — زنان را نباشد سزاوار عز
بجز کجروی نیست درکارشان — خط راست ناید بپرگارشان
ندیدی مگر با نوی خانقاه — بجادو ببرد عابدان را ز راه
همه کار اوجادو وریمن است — هما ناکه بدتر زاهریمن است

ابراهیم (۲)

به تنهائی بقاضی رفتی ایزن — زخود تعریف بیحد کردی ایزن
درست است اینکه رویت هست زیبا — سروزلف تو باشد چون چلیپا
ولی زیبائی این روی و اندام — طبیعی نیست ای یار دل آرام
سر وزلفت «فر» یکساله دارد — که اینسان چین چین وهاله دارد
همان رنگ طلائی زاب «بوری» است — جلای سنبل زلف تو سوری است
به پشت نرگس چشم تو «ریمل» — ز هر بینندهٔ جانا میبرد دل
هم ازرنگ سیاه وسرخ «ماتیک» — دهان تنگ وآن ابروی باریک
چنین گیرنده وجذاب کردی — دل دیوانه ام را آب کردی
بلورین گردنت شد از «سفیدآب» — که برد ازچشم مرد آسایش وخواب

۱ـ شاعر معاصر سید کریم امیری فیروز کوهی متخلص به امیر ناظم منظومه «عفافنامه» ۲ ـ در چندی قبل تحت عنوان «مناظره بین موافقین ومخالفین زن» در مجله ترقی اشعاری از شعرای معاصر درج میشد و ما محض نمونه در این مجموعه بنقل یکی دو قطعه از آن‌ها مبادرت نموده و چون مشخصات کامل گوینده را نتوانستیم بدست آوریم لذا بهمان نام ابراهیم که در مجله مزبور ثبت بود ضبط شد

بزیر «دامن» چون نقش ارژنك | اگر «کرست» نبندی بر کمر تنك
اگر ننهی «اپل» بر شانه خویش | به پستان بند سینه ناوری پیش
کجا قدت شود چون سرو آزاد؟ | ترا پیرایه اینسان سر و قد داد
همه کارت خود آرائی و نازاست | که عقلت کوته و مویت درازاست
لطیفت گفته‌اند ای زن ازآنرو | که هستی فاقد خاصیت و بو

اوحدی سبزواری(۳)

همدمی میگفت بااوحددر اثنای سخن | کی توآگاه‌ازرموزچرخ‌وراز آسمان
مریم طبع گهرزایت چرا کردست قطع | چون مسیحا رشتهٔ پیوند ازوصل زنان
مرد راهر گزنگیرد چهرهٔ دولت فروغ | تا بنور زن نپیوندد چراغ خانمان
حیف باشد غنچه‌سان بر جان خود بستن گره | یکدو روزی کاندرین باغیم چو نگل میهمان
گفتمش ای یارنیکوخواه میدانم یقین | کز نکوخواهان نمیباشد بجز نیکی گمان
وصل زن هرچند باشد پیش مرد کامجوی | روح وراحتراکفیل وعیش وعشرتراخدمان
لیك بااوشمع صحبت درنمیگیرد از آنك | من سخن‌ازآسمان میگویم او از ریسمان

ابن حسام (۳)

شبت بازن ارزانکه نرمی بود | بروز اندرش با تو گرمی بود
نگفتم بگفتن زبانش ببند | ببوسیدن لب دهانش ببند

افسر (۴)

دوشینه بر هگذار دیدم | ترسا زنکی سپید اندام
او سرو صفت همی خرامید | شویش بعقب دوان چو خدام
گفتم: بفرانسوی چگوئی | با خانم خویش؟ گفت مادام
گفتم ز خدا بترس ترسا | وندر ره زاهدان منه دام
«مادام» نو گشت بهر ما «دام» | دل در پی «دام» تست «مادام»

---

۱ - خواجه اوحدالدین سبزواری المتخلص به «اوحدی» ۳-محمد «ابن حسام» خوافی ۳ ابوالحسن میرزا قاجار الملقب به «شیخ الرئیس» المتخلص به «افسر»

امیری(۱)

که دانند مردان این کهنه دز ☆ زنان را تباشد سزاوار عز
بجز کجروی نیست درکارشان ☆ خط راست ناید بپرگارشان
ندیدی مگر بانوی خانقاه ☆ بجادو ببرد عابدان را ز راه
همه کار اوجادو و ریمن است ☆ هما ناکه بدتر زاهریمن است

توضیح آنکه اشعاریکه در بالا دارای این علامت(☆) میباشند در صفحه (۱۸۳) اشتباهاً جزو اشعار (امیر فیروز کوهی) چاپ شده اند

گرفتن زن واقعی بسی بود آسان خلاف داشتن آن که مشکل آید وسخت
زنان بگردن گردون بسخره طوق زنند چو مار گرزه که پیچد همی بشاخ درخت
اگرت هیچ خرد باشد اززنان بگریز وز آشیانهٔ ماران سبك برون کش رخت
ززهر ماربتر زهریاردان که از اوست نتیجه کوتهی عمر با سیاهی بخت
شبی که خسبد یکزخم(۱) خواجه، کدبانو بخشم کوبد برفرق کدخدا یکلخت
خنك روان سنائی که تاج(۲) دولت را نشد پذیره زبهرام شه بتاج و بتخت
غم عروس وغم وام مرد را شکنند خوش آنکه زین دوغم آرامگاه دل پرداخت

(۱) یکزخم لقب سام نریمان است ودر اینجا کنایت از آلت رجولیت است
۲ ــ اشاره به بهرامشاه غزنویست که خواست « تاج الملك » همشیرهٔ خود را بحکیم سنائی طاب ثراه دهد وآن دانشمند نپذیرفت ودر حدیقهٔ خود بدین قسمت اشاره نموده است .

سرزن چون شوداز مستی گرم بدرد بر تن خود جامه شرم
زن میخواره جگر خواره شود اهرمن سیرت و پتیاره شود

۱ ــ میرزا صادق حسینی ادیب الممالك فراهانی قائم مقامی متخلص به «امیری» متولد ۱۲۷۷ متوفی ۱۳۳۶ هجری

زانکه‌می دشمن‌شرم‌وخرداست　　زن‌بی‌شرم‌وخرد دیو وداست

اشتری(۱)

چشم زن مشعل‌وابروش‌بودخنجرتیز　تا توانی‌تواز این‌مشعل وخنجربگریز
اژدرخوشخط وخالیست‌زن‌وبشنو این　دل بدین‌مارفسونگر مده ای‌اهل‌تمیز

باباطاهر (۲)

هر آن باغی که نخلش‌سربدربی　هداهش باغبان خونین جگر بی
بباید کندنش از بیخ و از بن　اگر بارش همه لعل و گهر بی

بهلول(۳)

همه دانند زن در مکر و تدلیس　رباید گوی در میدان ز ابلیس
بود عقلش کم‌و شهوت فزون‌است　از این رو دائما بختش نگون‌است

باستانی‌پاریزی(۴)

بیاری داد فرزندی خداوند　خدا آن یاور بی مثل و مانند
یکی از دوستانم گفت با طعن　که ای همکار دائم آرزومند
نیابم در بساطت هیچ جز آه　نبینم بر لبانت هیچ لبخند
بدین آزادی و بی اعتنائی　ترا در این جهان نبود همانند
شب آید هر کجا گوئی سرآید　ترا بی خانمانی تا کی وچند
توهم‌مردی کن وزنگیر وهمیباش　بفکر همسر و فرزند دلبند
بدو گفتم‌دراین‌معنی‌حسابیست　که‌ببریدم من‌ازهرخویش‌وپیوند

---

۱ - شاعر معاصر رضا المشهور والمتخلص به « اشتری » متولد ۱۳۱۰ هجری شمسی فرزند آقا میرزا هادی اصفهانی تالیفات وی « خوشه های ادب » و « دیوان اشعار » ۲ - باباطاهر عربان همدانی از حکما و عرفاء عهد خود و معاصر دیالمه بوده . دو بیتی های او معروف خاص و عام‌وبسال (۴۱۰) وفات یافته است ۳- شاعر معاصرحاج شیخ محمد تقی واعظ سبزواری‌متخلص وصاحب‌منظومه « بهلول» ۴- شاعرمعاصر محمد ابراهیم فرزند حاج شیخ علی اکبرپاریزی متولد ۱۳۰۴ باستانی وصاحب کتاب «یاد بود من »

در این عالم بدین بی بند وباری یکی باشد چومن آنهم خداوند
خدا و من از آن بی‌خانما نیم که داریم آرزوی جفت وفرزند
اگر از چنگ زن رستی خدائی وگر نه بنده ، آنهم بنده در بند

بهار (۱)



داشت شخصی درهمه عالم سه دوست
هرسه با او جور و او باهر سه جور
اولین آن ثروتی کز روی سعی
کرده حاصل در سنین و در شهور
دومین حوری وشی کورا نبود
یك سر مو در دلارائی قصور

سومین مجموع خوبیها که او کرده با مردم بتدریج و مرور
چون زمان احتضارش در رسید خواجه‌داد آن هر سه را اذن حضور
کرد با ثروت و داعی سوزناك گفت کای سرمایهٔ عیش و سرور
از پس مرگم چه‌خواهی کرد ؟ گفت چون تو بگذشتی ازاین دارالغرور
بر مزارت شمعها روشن کنم تا شود روحت سراسر غرق نور
گفت با محبوبه کای آرام جان بعد مرگم باش آرام و صبور
گفت : بر قبرت چنان شیون کنم کز لحد جستن کنند اهل قبور
گفت آخر با ربا کردار خویش کای بخوبی غیرت غلمان و حور
تو پس‌ازمرگم چه‌خواهی کرد ؟ گفت من نخواهم شد زنزدیك تو دور

---

۱ ـ محمد تقی (ملك الشعراء بهار) نماینده دوره ۱۵ مجلس شورای ملی . دیوان وی بیش از ۳۵ هزار بیت است که بجز گلچین مختصری بقیه تا کنون بچاپ نرسیده است . متولد ۱۳۰۴ قمری ومتوفی ۱۳۳۶ باستانی

چون که دمساز تو بودم روز و شب   بود خواهم با تو تا یوم النشور
مختصر جان داد و دادند آن سه دوست   نعش او را سوی قبرستان عبور
آن یکی شمعی نهاد از روی کره   و آن دگر اشکی فشاند از روی زور
«ثروت و زن» هر دو برگشتند لیك   رفت خوبیهای او با او بگور

بینش (۱)

بگذار کنار کفش تو گر تنگ است   کان کفش بعمر باتو اندر جنگ است
آن زن که خلاف رأی تو راه گرفت   بگریز از او که مر ترا او ننگ است

آنخانه که ماکیان دهد بانگ خروس   با حکم خرد شود زشادی مأیوس
شادی رود و راحت آن چون نکند   توفیر خروس بانگ از نالهٔ کوس

گر جفت تو نا پسند اندر عمل است   خویش همه بدسگالی است و دغل است
فی الفور بامر حق از او دوری کن   زیرا که بزندگیت ننگ و خلل است

آنخانه که با تو بیزك مشغول است   پتیاره درآنجا به یزك مشغول است
مادام که صاحب بود اندر پی پز   اهریمن آن دربه تزك مشغول است

هر فتنه در اخلاق بزرگان باشد   از شیر رزیل دایگان آن باشد
تزریق فساد چونکه در خون کردی   تبدیل نه کاریست که آسان باشد

در خانهٔ خود راه مده اهرمنان   گر آمد و رفتشان رسد بر تو زیان
با ناقصی از اهل تو همدم گردند   از مال تو میبرند در روز و شبان

آن زن که چومه ولیك بد خو باشد   بر زندگی تو مرك و آهو باشد
عاقل بگریزد از زن کجرفتار   گر مسکن او جنت و مینو باشد

بربند در نشاط بر آنخانه   کش غمزهٔ زن رود سوی بیگانه

۱ـ شاعر معاصر عباسعلی بینش حق جو شیرازی صاحب مثنوی « بدیع المعانی » و « هزار رباعی بینش » مقیم بیروت

نا چیز بود آن که زن مایه گرفت عز و شرفش تمام بر افسانه
زان خانه که ماکیان دهد بانگ خروس یا ناله شود بلند یا آه و فسوس
تو شاد مشو که ماکیان گشته خروس در مکحل کحل تو شده زبر سبوس

مرگ تو بنام به ز بد نامی و ننگ عمرت بهدر به آنکه همخوابه دورنگ
اندر پی ناموس و شرافت میباش نه خانم آراسته با رقص قشنگ

آنان که همیشه اند اندر پی ننگ شادند بعمر از رفیقان دو رنگ
اندر عقب نام و شرافت بر خیز نه آنکه شوی زعشق یك قحبه دبنگ

گر زنده به ننگ مرگ بانام خوش است مردانه دلیرانه ودردام خوش است
همچون زن حنانه نبایست که زیست شیرانه بکار کرده اقدام خوش است

دختر که بحسن ظاهر آراسته است از حسن وطراز باطنش کاسته است
گر هست بنات پادشاهان بزرگ ابله بود آنکس بزنی خواسته است

بقائی (۱)

یاران ستم پیر زنی کشت مرا کاواك شده چونی از او پشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم بیدار کند بضرب انگشت مرا

(آتوفی) که اهل ذوق او را « آتفی » بضم تا منقوطه گویند از بانوان سراینده و در حباله نکاح « ملا بقائی » که از شعرای بنام عهد خود بشمار میرفته بود. گویند ملا بقائی چون دید از بس بتقاضاهای شهوانی و تمناهای شیطانی زوجهٔ بوالهوس خود لبیك گفته روحاً خسته و جسماً کاهسته و بقایش بسرعت رو بفنا میرود و هرچندآب بر آتش شهوت وی میریزد شعله ورتر شده و هل من مزید میگوید لهذا شبی در بستر خواب بر او پشت کرده تا بدینوسیله بدهان دیو شهوت آن عفریته مشت زند ولی تا صبح از قلقلکهای سر انگشت و فشار مشتهای برپشت وزخم

---

۱ ملا بقائی

زبانهای درشت وی دمی نخفت و بزمین و زمان نا سزا گفت و این دو بیت بالا را بسرود ووقتی ابیات او بگوش همسر شاعره اش رسید وی بر آشفت و اشعار زیر در جواب او گفت .

جواب

همخوابگی‌سست‌رگی کشت مرا — روئی نبود ازاو بجز پشت‌مرا
قوت نچنانکه پا تواند برداشت — بهتر بود از پشت دوصدمشت‌مرا

بهائی (۱)



هر تازه گلیکه زیب این گلذاراست
گر بینی گل‌و گربه چینی خواراست
از دور نظر کن ومرو پیش که شمع
هر چندکه نور مینما ید نار است

....

بود در شهر هری پیر زنی
کهنه رندی حیله سازی پرفنی

نام او بی بی تمیز خالدار — در نمازش بود رغبت بی شمار
با وضوی‌صبح خفتن‌میگذارد — نا مرادان را بسی دادی مراد
در مهمسازی اوباش ورنود — دائماً طاحونه اش در گردبود
با بها مفتوحة للداخلین — رجلها مرفوعة للفاعلین
از تههرکس که برجستی‌بناز — میشدی فی الحال مشغول‌نماز
گفت‌با اورندکی ای نیك‌زن — حیرتی دارم از اینکار تو من

۱ــ شیخ بهاء الدین محمدبن حسین بن عبدالصمد عاملی حارثی حمدانی صاحب تالیفات و تصنیفات عدیده (۹۰۳ـــ۱۰۳۱ هـ)

زین جنایتهای بی در پی که هست — هیچ نایددر وضوی تو شکست
نیت وآداب این محکم و ضو — یکره از روی کرم با من بگو
این وضو ازسنگ وروحکمتراست — این وضو نبود سداسکندراست

بدایعی بلخی(۱)

یکی داستان زد بلند اختری — که مستورکم دیده ام دختری
بفر ، ماده نسپرد هرگز کسی — شنیدم ز دانای پیشین بسی
بعالم که جوید زخورد وبزرك — قصابی زگربه ، شبانی ز گرك ؟
کسی راکه بردل خرد پادشاست — بفرمان زن کار کردن خطاست
زپنجاه چون موی تو شد سپید — مدار از جوان زن بنیکی امید
جوان زن چو بیند جوانی هژیر — بنیکی نیندیشد از مرد پیر
عروس جوان گفت با پیر شاه — که موی سپید است مار سیاه

پژمان(۲)

مهربانی بجنس زن غلط است — فکر هر عاقلی بر این نمطاست
هرکه بازن سخن بنیکی راند — خویشتن را بروز تیره نشاند

....

پیری مرد حرمت افزاید — پیری زن مذلت افزاید
مرد پیر است پیر فرخ فر — زن پیر استزال افسونگر

....

کسب زن از مطاع زیبا گیست — مایهٔ دکهاش دل آرائیست
قدر زن نیست جز بروی نکو — این گرازدسترفت وای براو

۱ـمحمد بدایعی بلخی ۲ ـ شاعر معاصر حسین پژمان فرزندعلیمراد امیر پنجه اهل دشتك از دهات پشتکوه بختیاری متولد ۱۳۱۷ هجری وصاحب تالیفات وتصنیفات: «سیه روز ، زن بیچاره ، محاکمه شاعرو بهترین اشعار».

پیمان(۱)

آمیزش زن بمردم بیگانه — لغزش گه عفت است، ایفرزانه
زن پرده عصمت خود و مرد درد — آید چو بزك کرده برون ازخانه

ترسو(۲)

دوستی با مار و عقرب رقص کردن با نهنك شام خوردن با شتر کشتی گرفتن با پلنك
لخت بودن در زمستان ناخوشی اندر بهار زیر کرسی در تموز و در خزان رفتن بجنك
سالها ماندن بلاتکلیف در زندان قصر نوشجانکردن در آنجا جای نان خاشاك و سنك
ماهها بیهوده کردن در میان هنگها
پیش فنك و دوش فنك و دست فنك و بند فنك
رنج بیکاری کشیدن کار کردن بیحقوق یا که باد رو یشها دائم کشیدن چرس و بنك
همره و همدم شدن با آدم پرچانه ای آنهم اندر موقع کار زیاد و وقت تنك
وقت بیماری دچار دکتری نادان شدن ویژه آن دکتر که تازه باز گشته از فرنك
اینهمه آسان تر است از اینکه بینم خانمی
با وجود پیریش خود را بسازد شوخ و شنك

تو للی(۳)

این زن نه که خود بلای جان است — بر هم زن عیش دودمان است
پستان انار یش مبینید — بس پنبه که زیر آن نهان است
بیهوده بخنده اش مگیرید — کاین خنده گشادی دهان است

جامی (۴)

حذر کن ز آسیب جادو زنان — بدستان سر انداز و پا افکنان

۱- شاعر معاصر تقوی پاکباز (پیمان) ۲ - یکی از گویندگان معاصر مجله فکاهی ماه ۳ - شاعر معاصر فریدون تو للی شیرازی صاحب کتاب «التفاصیل» ٤ مولانا نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی صاحب تصنیفات و تالیفات عدیده «۸۱۷-۸۹۷ هـ»



بروی زمین دام مرد ان مرد
بساط وفا و مروت نورد
از ایشان در درج حکمت ببند
وزایشان نگون قدر هر سر بلند
از ایشان خردمند را پایه پست
وز ایشان سپاه خرد را شکست

دهد طعم شهد وشکر زهرشان
مخور زهر را چون شکر بهرشان
بیا ای چو عیسی تجرد نهاد
ترا زین تجرد تمرد مباد
چو عیسی عنان از تعلق بتافت
سوی آسمان از تجرد شتافت
تعلق بزن دست و پا بستن است
تجرد از آن بند و غل رستن است
کسیرا که بنداست بر دست وپای
چه امکان که آسان بجنبد زجای
زشهوت اگر مرد دیوانه نیست
زرسم و ره عقل بیگانه نیست
چرا بند بر دست و پا مینهد؟
دل ودین بباد هوی میدهد
پدر زن که دختر بچشمش نکوست
دل و دیده اش هر دو روشن باوست
بود بر دلش دختر آنسان گران
که صد کوه اندوه بر دیگران
کند سیم وزر و ام بهر جهیز
که سویش شود رغبت شوی تیز
دو صد حیله در خاطر آویزدش
که تا از دل آن باربر خیزدش
که ناگه سلیمی ز تدبیر پاك
نهد پا در آن تنگنای هلاك
زدوش پدر گیرد آن بار را
کند طوق جان غل ادبار را
یکی شاد و خرم ز دوشش فتاد
غمین دیگری کش بگردن نهاد
خرد نام آنکس نه بخرد نهاد
که این بار بیهوده بر خود نهاد
مکن زن وگر زن کنی زینهار
زنی کن بری از همه عیب و عار

چو در گرانمایه روشن گهر — صدف وار در تیره کاخ بسته در
جمال وی از چشم بیگانه دور — ز نزدیکی آشنا یان نفور
بجز سبحه ناسوده انگشت او — نخاریده جز ناخنش پشت او
ز گلگونه عصمتش سرخ روی — رخش از خوی شرم گلگونه‌شوی
ز تاب کفش رشته خیط شعاع — ز آواز چرخش فلک در سماع
نگشته به پیوند کس سر نگون — نرفته چو سوزن درون و برون
چنین زن نیابی مگر در خیال — وگر زانکه یابی بفرض محال
غنیمت شمر دامن پاک او — که از خون صد مرد به خاک او
ولی آنچنان هم زبونش مشو — که داری بفرمان او جان گرو

چو عیسی گر توانی خفت بیجفت — مده نقد تجرد را ز کف مفت
ز دیده خواب راحت دور کردن — به از همخوابه‌گی با حور کردن
بگلخن پشت بر خاکستر گرم — به از پهلوی زن بر بستر نرم
وگر ترسی که ناگه نفس خودکام — بمیدان خطا کاری نهد گام
ز زن کردن بنه بندیش بر پای — که نتواند دگر جنبیدن از جای

خوش آن کو در این لاجوردی رواق — ز آمیزش جفت طاق است طاق
نه زان دامگه بند بر گردنش — نه زین خاکدان گرد بر دامنش

زن آن بود که بهر کس که نیست محرم او
اگر چه مردم چشم است روی ننماید
بروی هر که نه جفت وی است اگر چه بحسن
بود چو ماه و فلک طاق چشم نگشاید

چراغ کذب را کافروزدش زن — بجز اشک دروغش نیست روغن
از آن روغن چراغی چون فروزد — بیکساعت جهانی را بسوزد

چو مرد از زن بخوشخوئی کشد بار
زخوشخوئی ببد خوئی کشد بار
مکن در کار زن چندان صبوری
که افتد رخنه در سد غیوری

....

ز کید زن دل مردان دونیم است
زنان را کیدهای بس عظیم است
عزیزان را کند کید زنان خوار
بکید زن شود دانا گرفتار
زمکر زن کسی عاجز مباد ا
زن مکاره خود هر گز مباد ا

....

بر در خوان عطای ذو المنن
نیست کافر نعمتی مانند زن
گر دهی صد سال زن را سیم و زر
پای تا سر گیری او را در گهر
جامه از دیبا و سندس دوزیش
خانه از زرین لگن افروزیش
لعل در آویزهٔ گوشش کنی
شرب زرکش ستر سرپوشش کنی
هم بوقت چاشت هم هنگام شام
خوانش آرائی بگونا گون طعام
چون شود تشنه زجام گوهری
آبش از سر چشمهٔ خضر آوری
میوه چون خواهد ز تو همچون شهان
نار یزد آری و سیب اصفهان
چون شود از داوری در تاب و پیچ
جمله اینها پیش او هیچ است هیچ
گویدت کی جانگداز عمر کاه
هیچ چیز از تو ندیدم هیچ گاه
گر چه باشد چهره اش لوح صفا
خالی است لوح وی از حرف وفا
در جهان از زن وفاداری که دیده؟
غیر مکاری و غداری که دید
سالها دست اندر آغوشت کند
چون بتائی رو فراموشت کند
گر تو پیری یار دیگر بایدش
همسر دیگر قوی تر بایدش
چون جوانی آید او را درنظر
جای تو خواهد که او بندد کمر
این بود حال زنان نیك خوی
از زن بد خود نشاید گفتگوی
خواجه فردوسی که خوانی بخردش
بر زن نیك است نفرین بد ش

....

زن از پهلوی چپ شد آفریده
کس از چپ راستی هر گز ندیده

بداند آنکه بشناسد چپ و راست | که از چپ راستی مشکل توان خواست

عقل زن ناقص است و دینش نیز | هر گزش کامل اعتقاد مکن
گر بد است از وی اعتبار مگیر | ور نکو بر وی اعتماد مکن

ای زده لاف خرد چند بشهوت گیری | گیسوی شاهد و زنجیر جنون جنبانی
چه جنون باشد از آن بیش که در پیش زنی
بنشینی بسر زانو و کون جنبانی ؟

جلالی(۱)

زن بدخو اگر چون حور باشد | سزاوار میان گور باشد
بدا بر حال آنمرد خوش اخلاق | که با اینگونه زن محشور باشد
غرب میمیرم و اینگونه زن را | نمیگیرم اگر چه زور باشد
بسی زحمت کشد مرد دل افکار | که در خانه شبی مسرور باشد
ولی افسوس چون آید بمنزل | زمحنت خاطرش رنجور باشد
اگر شب هم معذب باشد آنمرد | ز انصاف و مروت دور باشد
زنان را من دعا گویم شب و روز | ولیکن عکس آن منظور باشد
عجب نبود زافکار جلالی | که در روی زمین مشهور باشد

جمهری (۲)

بدین پنج چیز است از مصائب | بود هریك چو تیری از نوائب
یکی مرك رفیق همطریق است | که کاری ضربت مرك رفیق است
دگر باشد شماتتهای خصمان | که نار آن بسوزاند تن و جان
دگر جفت بدو بدکار و بد پی | که میباشد جهنم صحبت وی
دو دیگر ترك علم و رفتن مال | که بی آندو بمیرد مرغ آمال

---

۱ - نقل از کتاب « کشف الغرور او مفاسد السفور » ۲ - شاعر معاصر جهان بخش جمهری صاحب منظومه « اندرز از سخنان حضرت محمد (ص) بشعر فارسی »

پناه آور بیزدان از زن بد هم ازنیکوی آن بنما حذر خود
هلاك مرد بس نزدیك آید اگر فرمان بری از زن نماید
اطاعت از زنان آرد ندامت مطیع زن شود آخر ملامت
زنان باشند همچون دام شیطان در آن دام او فتد هر مرد نادان

جمشید (۱)

زکید جنس زن کس در امان نیست بلائی بدتر از زن در جهان نیست
زنان زانصاف و وجدان بی‌نصیبند زنان افسونگر و مردم فریبند
بچشم و روی زن شرم و حیا نیست جنایات زنان را انتها نیست
ثبات و خویشتن داری و تقوی بنزد زن چو سیمرغ است و عنقا
وفا هرگز مخواه از جنس نسوان که اطلاق وفا بر اوست بهتان
صفا آنگه ز زن بینی که از سنك بر آید نغمه خوش لحن و آهنك
زنان پست و پلید و بد نهادند زنان این الزمان ام الفسادند
زنان مکار و خودخواه و حسودند شقی النفس و کین توز و عنودند
بهر جا فتنه ای گردیده برپا شود انگشت زن از زیر پیدا
کجا بینی که آشوبی عیان است در آنجا مکر و غدر زن نهانست
چه بنیانها که از زن بر فتاده است بسا جانها که زن بر باد داده است
زن ای بس نقش هستی پاك کرده است هزاران آرزو در خاك کرده است
همان دم کز برای تو دهد جان بدان با خصم تو بسته است پیمان
چو بر رویت زند از مهر لبخند بدان با دیگری کرده است پیوند

۱- شاعر معاصر مسمی و متخلص به «جمشید» و مشهور به «امیر بختیار» متولد ۱۳۳٤ هجری قمری فرزند مرحوم یوسف خان (امیر مجاهد از خوانین) بختیاری و نگارندهٔ کتاب «عاشورا»

ز مهر آندم که دستت میفشارد — همان دم دل بدیگر کس سپارد
بچشم ار با تو نرد عشق بازد — با بروها رقیبان را نوازد
ندیدم من ز زنها زشتخو تر — از این جنس دغل بی‌چشم وروتر
حکیمان و سخندانان نامی — چو فردوسی و سعدی ونظامی
از آنجائیکه زن را آزمودند — در اوصاف زنان غوغا نمودند
بسی ابیات نغز و شعر شیوا — بوصف زن از آنان مانده برجا
یکی کرده سگ و زنرا برابر — سگی را داند از صد زن نکوتر
یکی از حیث خوی واصل و گوهر — زنان با اژدها سازد برابر
سپس خواهد شوند این هر دو در خاک — جهان گردد مصفا زین دو ناپاك
ولی داند خدا در مذهب من — بود ازاژدها صد ره بتر زن
نظامی طرفه دستانی سروده است — زنان را نیك حلاجی نموده است
که گر شادی زنان از غم بمیرند — چو غمگینی نشاط و وجد گیرند
زن از دور فلك دان بی وفاتر — دمش از نیش کژدم جانگزاتر
هوسران ولجوج ودون‌نواز است — خیانت پیشه ونیرنك باز است
بزعم من خدای آفرینش — چو کرد آهنك ورای آفرینش
وجودی از نفاق ورنج و ابهام — پدید آوردو یرا کرد زن نام

حالت (۱)

میگفت یکی: زنم که بود آبستن — زائید یکی دخترك سیمین تن
مردم همه تبریك بمن میگویند — امید که این بچه بود بچه من!

....

زن هر چه که سوی مرد پایش پوید — از بهر فریب او رضایش جوید
گر مردی را زنی بخواند شیرین — این را بحساب پولهایش گوید

۱ - شاعر معاصر ابوالقاسم حالت سراینده « فکاهیات حالت »

خانمی داشت طبع بوالهوسی / که وفا زو ندیده بود کسی
هر چه میکرد شوهر آن دلدار / زود میشد زروی او بیزار
میگرفت او طلاق از آن شوهر / باز میکرد شوهر دیگر
کردیکشب «توآلت» از حد بیش / بهر پنجاهمین عروسی خویش
گشت همچون گل گلستانی / جلوه گر در بساط مهمانی
آخر شب که او قدم بنهاد / خوش وخرم بخانهٔ داماد
ناگهان دید خانه و اسباب / بنظر آشناست از هر باب
رفت در فکر وعاقبت ناچار / رو بداماد کرد وگفت ای یار
بنظر آشناست مسکن تو / پیش از این من نبوده‌ام زن تو؟!

در، عقل جوان چو چشم خواب آلود است
چون پیر شود وجود او بی سود است

گر زانکه خیال زن گرفتن داری / در پیری دیرو در جوانی زوداست
از بهر کسی نیست تأهل جایز / جز آنکه زحفظ خویش باشد عاجز
گرساده دل است مرد زن گیردزود / ور باخرد است زن نگیرد هرگز
آدم چو بخواب رفت وآسوده غنود / حوا زکنار وی در آمد بوجود
مسکین، عجبا! که بعدازآن خواب نخست / یکلحظه دگر خیالش آسوده نبود
هر چند زنان عزیز هستند چوگنج / افتد زنگهداریشان دل بشکنج
از بهر جهانیان زن وثروت وهی / هم مایهٔ راحت است وهم باعث رنج
آن راز که زن نهفتنش نتواند / گوئی چو بد و مفتضحت گرداند
آنکو بزنش هر آنچه داند گوید / از نیك و بد زمانه کم می داند
زن گرزتو برتراست در ثروت وجاه / حال تو کند تباه و روز تو سیاه
آنکو کند ازدواج بهر زر و سیم / آزادی خویش رافروشد زین راه

بازن نکرده شور مکن بهر ازدواج از کرِّه بلا نرفته ره کربلا مپرس

شبی از شوهرش سئوال نمود زوجه‌ای بدزبان وبدگل وپیر
چه کنم تا زمن شوی راضی؟ شوهرش در جوابگفت: بمیر

حسین(۱)

بزن بدگمان باش و تکیه مکن برو گر زنیکی شود هر یمی
محرم شمر صحبت زن چو نیست به‌ازگورشان در جهان محرمی

حسامی(۲)

براه این و آن دامن گرفتم سر شب تا سحر شیون گرفتم
زکار خویشتن معزول گشتم بکام اژدها مسکن گرفتم
از آن آزادی سابق گذشتم بزندان ابد مسکن گرفتم
کمند رنج و طوق بندگی را بحرف این وآن گردن گرفتم
ملال ومحنتم بی علتی نیست حقیقت را بگویم زن گرفتم

حبیب (۳)

پیری وزشت روئی ار دانی بهر زن بهترین نگهبانی است
بر زن خوب روی شوخ کسی گر شود مطمئن ز نادانیست

حلبی (٤)

تو ای زن گر بخواهی ایمنی‌را بخوی غربیان هرگز منه دل
در آن محفل که مردان جا گزینند مگردان خویشتن را شمع محفل
ترا با مرد آمیزش نشاید که آمیزش بود غرقاب هائل

---

۱ ـ حسین بن سعدبن الحسین الدهستانی مولف کتاب «فرج بعد الشدت» ۲ ـ ایرج حسامی یکی از گویندگان جریده «خبرهای روز» . اشعار مزبور در جریده مذکور تحت عنوان «زندان ابد» چاپ گردیده بود ۳ ـ شاعرمعاصر حبیب یغمائی متخلص به «حبیب» مدیر مجله «یغما» واز آثار اوست: «دخمه ارغون یا داستان تاریخی ـ شرح حال یغما وتاریخ جندق وبیابانك» متولد ۱۲۸۰ شمسی
٤ ـ ازشعرای معاصر نقل از کتاب «اقوال الائمه گفتار ـ پیشوایان دین»

هلا آمیزش بیگانه مردان — مزاجت را بود زهر هلاهل
چوخواهی نام‌نیك و دامن پاك — بکوی و خانه از بیگانه بگسل
تو ای بانوی بازاری زبازار — چه‌باز آری؟ بجز کسب رذائل
زنان را جستجوی کار باشد — بنزد بخردان تحصیل حاصل
بکار وبار مردانت چه کاراست؟ — که‌کار زن بود تدبیر منزل

خنده رو(۱)

گر وکور بردن بسر زندگانی — به بستر فتادن بعین جوانی
نخوابیدن و کار کردن بشبها — ندیدن بخود لحظه ای شادمانی
گرفتن بآغوش خود سنك‌خارا — بکوه و بیابان نمودن شبانی
بگرمای مرداد و سرمای آذر — بصحرا توقف نمودن زمانی
بیك جنگل خالی از میوه تنها — نمودن بروز و بشب باغبانی
نکوتر که از ماهرویان امروز — بخواهی بگیری زنی یا زنانی

خرم (۲)

عروس به‌که شب‌عیش‌دست وپانزنی — که‌میکندزتودامادا گرکه‌خودنکنی

خاقانی(۳)

درفوت دخترخود گوید:

سر فکنده شدم چو دختر زاد — بر فلك سر فراختم چو برفت
بودم ازعجزچون خر اندرگل — بر جهان اسب تاختم چوبرفت
ماتم عمر داشتم چو رسید — عمر ثانی شناختم چو برفت
محنتش نام خواستم کردن — دولتش نام ساختم چو برفت
....
زخم بر دل رسید خاقانی — تا خود آسیب برخرد چه رسد

---

(۱) اسدالله شهریاری (خنده رو) یکی از گویندگان معاصر مجله فکاهی «ماه»
(۲) عباسعلی متخلص به‌خرم صاحب دیوان خرم ازمحل لنبان اصفهان ۱۲۳۱-۱۳۱۸ه
(۳) ابو بدیل افضل الدین ابراهیم شیروانی مشهور بحکیم‌خاقانی «۵۰۰-۵۹۵ هجری»

گوئی از باغ جان رسد خبرت — بوئی ای مه نمیرسد چه رسد
چرخ را زاه من زیان چه بود — پیل را از پشه لگد چه رسد
از فراش کهن بلات رسید — تا از این نورسیده خود چه رسد
از یکی زن رسد هزار بلا — پس ببین تا زده بعد چه رسد
سنك باران ابر لعنت باد — بر زن نیك، تا ببد چه رسد

....

همه عیبند زنان و آنهمه را — نیکمردان بهنر بر گیرند
چون مؤنث بمذکر پیوست — گرچه آن حکم مذکر گیرند
لیك چون مرد بزن پیوندد — حکم تانیث قوی تر گیرند
بلبل من که بمقنع پیوست — چون سمانه که بچادر گیرند
صید مرد است زن اما بزبان — مرد را صید نکوتر گیرند
باز اگر چند کبوتر گیرد — باز را هم بکبوتر گیرند

در تولد دختر خود گوید:

یکی دو زایند آبستنان و مادر طبع — زمن بزاد بیکبار صد هزار پسر
یکان یکان حبشی چهره و یمانی اصل — همه بلال معانی همه اویس هنر
یگانهٔ دوسرا و سه بعد و چار ارکان — امیر پنج حس و شش جهات و هفت اختر
مرا چه نقصان گر جفت من بزاد اکنون
بچشم زخم هزاران پسر یکی دختر!
اگر بمیر باشد بهشت را خاتون — اگر بماند زبیده مسیح را خواهر
اگر چه هست بدینسان خداش مرك دهاد
که گور بهتر داماد و دفن او بهتر
اگر نخواندی نعم الختن برو برخوان — و گر ندیدی دفن البنات شو بنگر
مرا بزادن دختر چه خرمی زاید — که کاش مادر منهم نزادی از مادر
سخن که زاده خاقانیست دیر زیاد — که آن ز نه فلك آمد نه از چهار گهر

....

از پی شهوتی چه کاهی عمر | عمر کاه تو هر زمانی چرخ
تو بیك جان دو جان‌ستان داری | جان‌ستان تو ، جان ستانی چرخ
هر که خر در خلاب شهوت راند | در سر افتادش اسب سرکش عمر
آب شهوت مران که مردم را | ز آب شهوت بمیرد آتش عمر

در مرگ دختر خویش گوید :

مرا بزادن دختر غمی رسید که آن
نه بر دل من و نی بر ضمیر کس بگذشت
چو دختر انده من دید سخت ، صوفی وار
سه روز عدهٔ عالم بداشت ، پس بگذشت

در شادی از فوت دختر خود گوید :

پیش بین دختر تو آمد من | دید کافاتش از پس است برفت
صورتش بست ، کز رسیدن او | خاطر من مهوس است برفت
دید در پرده دختر دگرم | گفت محنت یکی بس است برفت

خاکشیر(۱)



گفت شخصی شبی بزوجه خویش
کز تو این نکته میکنم تفتیش
وقت خفتن که حاصل آید کام
اولش خوشتر است یا انجام ؟
گفت نشنیدی افصح الفصحاء
در گلستان به نثر کرده اداء :
« چون فرو میرود ممد حیات !
چون بر آید بود مفرح ذات »

(۱) سید جعفر فرزند سید اسمعیل موسوی اصفهانی که نخست «صراحی» تخلص مینمود و سپس «خاکشیر» دارای دیوانی است در حدود «۱۵۰۰» بیت که تا بحال بچاپ نرسیده. متولد ۱۳۰۰ قمری و متوفی ۱۴ ر ۴ ر ۱۳۳۵ شمسی هجری و (۱۳۷۵ قمری = خاکشیر مرد)

خفی (۱)

☆ خطا بود که زنان فن جنگ آموزند — رواست دلبری و ریو و رنگ آموزند
چه احتیاج زنان را به نیروی بدنی — جهالت است که سختی سنگ آموزند
اگرچه درس وفا را نکرده اندروان — و لیک مشق جفا را قشنگ آموزند
در آن زمان که بگیرند لنگه کفش بمشت — طریق حمله بشر و پلنگ آموزند؟
بجیغ و داد بگیرند انتقام از مرد! — چه حاجت است که مشق تفنگ آموزند؟
از آن همه حرکاتی که در «صف جمع» است
روا بود که زنان «پیش فنگ» آموزند !!

☆ چند سال قبل که ایادی مرموز بیگانگان بجهاتیکه علل آن بر اهل بصیرت اظهر من الشمس است میخواستند زنان را در امور لشگری استخدام و مانند مردان فنون و رموز جنگی آموزند یکی از شعرای بذله گوی تهران اشعار فوق را سروده و تحت عنوان «زن و جنگ» نخست در مجله فکاهی «توفیق» بنام مستعار خود (خفی) درج و سپس در نشریات دیگر کشور نیز انتشار یافت - و وقتی ایرانی هوشیار زیر بار اینکار ادبار و ننگ و عار نرفت و تیر مطامع شهوانی و مقاصد سیاسی آنان برسنگ آمد و یخ شان نگرفت باز یکی از شعراء وظرفاء شوخ طبع تهران اشعار زیر را گفته و باسم مستعار خود (باباشمل) تحت عنوان «خوبان سپاهی !» درجراید آن روز پایتخت منتشر ساخت :

شنیدم که خوبان سپاهی شوند — و زاین جامه در زآنچه خواهی شوند
گذارند بر سر کلاه مهی — پذیرند آئین فرماندهی
مجازات با انتظامی دهند — بعاشق سلام نظامی دهند!
ز افسوس خون درجگر شد مرا — که دوران خدمت بسر شد مرا!
خوشا سر بخدمت بر افراشتن — وز این گونه فرماندهان داشتن!

---

(۱) شاعر معاصر یکی از گویندگان «مجله توفیق»

گلستان شود بر تو زندان تو — چو باشد غزالی نگهبان تو
سپاه نکویان چو جنگ آورد — «سرسرکشان زیر چنگ آورد»!
چو شوخی شود نازک افکن همی — بدوزد دو چشم تهمتن همی
ولی تا که این حکم تغییر کرد — اثر حیلهٔ اهل تزویر کرد!
ز دستی که چادر ز نو باب شد — مراد زنان نقش بر آب شد!

دهقان (۱)

تا توانی کن از زنان دوری — خویشتن را رهان ز رنجوری



زن بود اژدهای مرد ربای
نیکوان را دهد بدوزخ جای
راستی اژدهاست از زن به
سر زن زیر سنگ آهن به
مار بد بهتر است از زن نیک
دور از آن باش و شو بدین نزدیک
زن نیکو بسان دد باشد
تا چه باشد زنی که بد باشد
یوسف از زن اسیر زندان ماند
بیژن از زن بچاه گریان ماند
پور کاوس کشته گشت ز زن
شد بریده سرش بطشت ز زن

....

گفت اینسان امیر اژدر گیر — شاه دلدل سوار خیبر گیر
کز زنان بد احتراز کنید — سرشان را بزیر گاز کنید

---

۱ میرزا ابوالفتح خان المتخلص به «دهقان» سامانی والملقب به «سیف الشعراء» ناظم «الف الیل» و «شکرستان» و تصنیفات دیگر ۱۲۴۰-۱۳۲۶ هجری

از نکو مایه شان هم اندیشید — گر کنید این‌چنین نکو کیشید
خوش سرود است اوستاد کهن — این دو سه شعر بر مذمت زن
کاژدها باد با زن اندر خاك — زین دو نا پاك باد عالم پاك
رو بدوزخ مشو بزن نزدیك — سك بد به بود زصد زن نیك
در دل اژدها اگر مسکن — کنی آن به که خو کنی بازن
مرد کو بازنان همی خو کرد — کمتر است از زنان بدینسان مرد
جنت بازن است چون دوزخ — دوزخ بی زنان زهی بخ بخ
تا توانی ز پنجه زن جه — زهر خوردن ز دیدن زن به
خلقرا زلف اوست دام بلا — فتنهٔ عالم است از بالا
شوخ و عاشق‌فریب وطنازاست — فتنه انداز و عشوه پردازاست

....

بر حذر باش از زنان گفتم — آنچه دانستم از تو ننهفتم
همه خون ریز و فتنه انگیزند — بنگاهی هزار خون ریزند

....

زن اگر شیر زرد خواهد بود — کی هم آورد مرد خواهد بود
زن اگر باسپهر گردد جفت — عاقبت زیر مرد خواهد خفت

....

خوش طراوت بود نکویان را — خوش جمالیست لاله رویان را
پری اندام و برنیان پوشند — آفت دین و غارت هوشند
مست بیباك وشوخ و خونریزند — حیله آمیز و فتنه انگیزند
کار بالا یشان بلا باشد — کمترین پیشه شان جفا باشد

....

هوشمندی بنو جوانی گفت — که همی خواست تازه گیرد جفت
کای جوان کن حذرازاین عفریت — سوی آتش چومیبری کبریت ؟
رحم گر کس باژدها بکند — خویش را طعمه بلا بکند
که شکر شهد گر دهی بر مار — مار را نیست کار جز آزار

....

با زنان مشورت زنا مردیست ... مایه ننك و نتیجه ز ر دیست
هر که بدهد عنان بدست زنان ... برزند خود بچشم خویش سنان

ای جوان مکر زن مبین اندك ... که زمکرش نگون شده است فلك
ای بسا زن که بهر اندك چیز ... خواری آرد بمردمان عزیز
حکما خوانده اند دشمنشان ... کرد باید جدا سر از تنشان

گفت در وصف زن خردمندی ... هوشمندی و صاحب پندی
گفت باد از زمانه زن نابود ... زن پرست است آسمان کبود
گفت این قوم وه چه بدگهرند ... همه از یکدیگر پلید ترند

زن چو لغزد بدیگری پایش ... باد بر کام اژدها جایش
زن که آورده ننك برشویش ... باد تا بوت خانه مشکویش
زن که بر جفت خویش ننك آرد ... به که چرخش بزیر سنك آرد
از چنین فتنه زود سیری کن ... بفکن آموز خویش و پیری کن
گر از او روی خود نگردانی ... آخرت رو دهد پشیمانی

گفت حکیمی ابابتی خون ریز ... کرد باید ز گلرخان پرهیز
زانکه ایشان بلای جان و دلند ... شوخ و عاشق کشند و دل گسلند
هر که با این گروه بنشیند ... هرچه بیند ز خویشتن بیند
کرد باید بقول شاعر کار ... که چنین پند داده در اشعار
گلرخانند شوخ و عالم سوز ... خواهی ار دل بجای، دیده بدوز
هر که اندر پی بتان پوید ... باید اول بترك جان گوید

ای پسر زور ناکن و زن نه ... عبرت از خلق گیر از من نه

زن بگیرد تو را رها نکند / گر تو بگذاریش چه ها بکند
نیز گفت است شاعری دیگر / شعر جان پروری از این بهتر
اژدها و زنند بس بی باك / زین دو ناپاك باد گیتی پاك

کرد پرسش کسی زهشیاری / که زنان را چگونه پنداری
گفت بادا بر این گروه تفو / تنشان باد زیر خاك فرو
اصل شر اند و مایهٔ توبیخ / باد بر کنده تخمشان از بیخ

ای بسا عابدان غار نشین / کز زنان گشته اند بی‌دل ودین
منعمان بینوا ز زن‌شده اند / رشك مجنون و کوهکن شده‌اند
بس مسلمان که کافر از زن شد / بس دلاور که بیسر از زن شد
بهر شیرین شوخ شور انگیز / گشت فرهاد کشته پرویز
سوخت لیلی روان عاشق را / دوخت عذرا دو چشم وامق را
آنچه سودابه باسیاوش کرد / کی بخاشاك خشك آتش کرد؟
ویس آتش بجان رامین زد / آتشش شعله تا بپر و بن زد
بیژن آز بهر زن فتاد بچاه / بلعم از بهر زن برفت از راه
گر زنان عشوه‌ای بکار برند / مردمان از حیات در گذرند
گاه از عشق فتنه انگیزند / گاهی از غمزه خون فروریزند
از سر زلف بفکنند کمند / سرشیران در آورند به بند
آهوی چشم را چو بنمایند / از پلنگان شکیب بربایند

کرد پرسش یکی ز اهل خرد / رأی تو بر زنان چگونه بود
گفت اف بر زن ووفای زنان / باد گور سیاه جای زنان
گر به بستر بمار در تابی / بهتر از آنکه پیش زن خوابی

در دل اژدها بگیر قرار ‌ ‌ ‌ عمر با زن بسر مبر زنهار
بر زن و مار اختیار مده ‌ ‌ ‌ سرشان زیر سنگ کوفته به
گرزه ماری که بر زنندش سنگ ‌ ‌ ‌ بهتر است از زنیکه آرد ننگ

زن نخواهم سرم بتیغ بزن ‌ ‌ ‌ کمترم اززن ار بگیرم زن
بزنان هیچگه نجویم وصل ‌ ‌ ‌ نسل این قوم بادقطع ازاصل

ای جوان زن بود بلای بزرگ ‌ ‌ ‌ هست‌اندر ستم گری چون‌گرگ

گفت اینگونه اوستاد کهن ‌ ‌ ‌ این دو سه شعر در مذمت زن
خفتن پیش افعی از زن به ‌ ‌ ‌ تا توانی از این بلا بر جه
همدم مار باش و زهر بنوش ‌ ‌ ‌ زن نسازی بخویش هم آغوش
ببر از این گروه وفارغ باش ‌ ‌ ‌ زهر با دست خود بکام مپاش

دانش(۱)

ایخوش آن حال تجرد ایخوش آن گوشه نشینی
برخطا آن کس که تشویق آورد کس زن بگیرد
یا «عجوز الغابرین» بر درگهٔ حق این دعا
یا مرا از تو ستاند یا ترا از من بگیرد

بازوجهٔ خود بگفتم «انت طالق» ‌ ‌ ‌ بدرید مرا پیرهن و ار خالق
گوید بمدام مرغ یکپا دارد ‌ ‌ ‌ زین‌جنس‌دوپاچه‌چاره؟«جل‌الخالق»

دانش نوبخت (۲)

هوا خواهی‌وشورزن بارگی است ‌ ‌ ‌ که زن بارگی مرگ یکبارگی است

دوانی (۳)

---

۱ - تقی «ضیاء لشگر - مستشار اعظم» مصنف کتاب :«حکیم سوری» و ۱۹ تصنیف و تالیف‌دیگرو گاهی هم «سوری» تخلص مینموده متولد۱۲۳۸ شمسی هجری
۲ - شاعرمعاصر دانش نوبخت ناظم «دریکتا» ۳ - شاعرمعاصر علی «دوانی» قمی واعظ و نویسنده شرح احوال جلال الدین دوانی و «نورالهدایه»

الا ای بانوی آزاده منظر — بیا زین مسلك بیهوده بگذر
توئی آن سرو باغ آدمیت — توئی زینت ده هر زیب و زیور
توئی آن گوهر کانون هستی — که هستی از تو میگردد منور
توئی آن لؤلؤ کان فضیلت — توئی تابنده چون خورشید خاور
توئی آرامش هر دیده و دل — توئی آسایش افکار شوهر
هوای دلگشایت بهجت افزا — جمال جانفزایت روح پرور
فروغ چهره ات چون ماه تابان — کلام دلنشینت شهد و شکر
چرا باید بگفتار سفیهان — شوی بیگانه از الطاف داور
اگر دوشیزه ای یا بانوانی — گهی از سر بر افکنند چادر
تو خود از دیده مردم نگهدار — مبادا خشك وتر سوزد در آخر
منه پا در کلوپ و انجمن ها — مزن از این سبب دامن بر آذر
مرو مانند زنهای هوسباز — به پیرامون هر فحشاء و منکر
از این آلودگیهای کنونی — برون آی و بسوی بخردان پر
باطراف جهان بهر سیاست — مگردان خویشتن را همچو پرگر
بهر بد کیش و نا کس تو مده دل — مکن با دیگران آلوده پیکر
پری آسا بسان حور جنت — تن لخت و رخ باز و سبکسر
نمیدانم که با این وضع دلکش — بری طاقت ز هر بیننده یکسر
همی دانم که اندر هر نگاهی — بقلب ناظران باشی چو اخگر
نمیدانم که قصد بانوان چیست — از این آزادی ننگین پرشر ؟
زن و گلگشت وصحرا و بیابان؟! — زن واستخر و بامردان شناور ؟!
زن و قاضی؟! زن وقانونگزاری ؟! — زن و کار حکیم داد گستر ؟!
زن و میدان جنك و قهرمانی ؟! — زن وسرباز وفرماندار لشکر ؟!
زن و بر کشوری فرمانروائی ؟! — زن وشاهنشهی بربر وبربحر ؟!

زن و حقی که نبود لایق او؟!
زن و حق وزارت یا وکالت؟!
زن‌وخواهان حق‌غیر مشروع؟!
چه‌حقی، حق مردان قوی دل
چنین حق باشداز زن نا ستوده
زنان را فن مردان آزمودن
زنان را در سیاست راه دادن
چگونه عقل انسانی پذیرد ؟
از آن روزیکه ما را آفریدند
اگر گوئی دلیلت چیست؟ گویم:
چرا قانون گـذاران جهانی،
چرا کشور گشایان جهاندار،
چرا مشعل فروزان تمدن،
مقام مرد از زن بالمراتب
خداوند جهان هم در طبیعت
مگو پروردگار حق سبحان
چنین نسبت بذات حق نشاید
اگر امر تساوی مصلحت بود
اساساً هیئت مفعول و فاعل
میان مرد و زن می بوده باشد
زنان در آفرینش ارج دارند
رسول هاشمی آن عقل کامل
از آنجائیکه کار وفکر مردان

زن ودر فکر کار میز ودفتر ؟!
زن وحق ریاست یا که‌محضر؟!
نمی‌باشد ز زنها خجلت‌آور ؟!
چه حقی، حق نا گشته مقدر
بود این فکر زنهای فسونگر
بود از شیوه مردان خودسر
زیان آرد باستقـلال کشور
که مرد و زن‌عیان گرددبرابر؟
نبوده مرد و زن با هم برابر
چرا نامد یکی زنهم پیمبر؟
زمردان بوده و مردان مهتر؟
نبودندی بجز مردان افسر؟
نبد یکفردشان بانوی با فر؟
بنزد عاقلان باشد فزونتر
مقام مرد را بنموده برتر
بود درحق زن خصم ستمگر!
نباشد در خور افکار انور
نخستین روز میکردی مقرر
دلیل ماست بر نفی برابر!!
تفاوت از زمین تا چرخ اخضر
نه هر زن، دستهٔ نسوان اطهر
ورا بستوده همچون «سنبل‌تر»
نمی باشد ز خانمها میسر

از آنجائیکه زن با ضعف اعصاب
بجز لی چیز می گردد مکدر
همان بهتر که محفوظش بدارند
بسان زر، در گنجینهٔ زر
بمانند روان در قالب جان!!
و یا چون دیده اندر قسمت سر!!
ترا تنها همین فخریه کافیست
که بنشینی و زائی ضیغم نر
براین بندم اگر نیکو دهی دل
ندارم غیر از این گفتار دیگر
هر آنچه گفتم از آغاز و پایان
ز من بشنو تو ای فرزانه خواهر
ز اشعار دوانی گر بر نجی
شگفتا، آوخا، الله اکبر!

☆ اواخر سال ۱۳۳۴ شمسی هجری و اوایل همین امسال (۱۳۳۵ شمسی هجری) بود که باز زمزمه انتخابات نسوان نخست در جراید مندرج و سپس در مجلس شورای ملی مطرح شد ولی اینبار هم تیر ایادی مرموز بیگانگان بسنك آمد. در این ایام واعظ حقیقی و مسلمان واقعی آقای دوانی قمی اشعار فوق را اول در جراید چاپ و بعد در جزوه ای کوچك منتشر ساخت.

دهقان (۱)

دل منه برزنان از آنکه‌زنان
مرد را کوزهٔ فقع سازند
تا بود پردهند بوسه بر او
چون تهی گشت خوارش انداز

دولت (۲)

ای قدت سرو و عذارت لاله
زلف بر روی چو ماهت هاله
دو لبت غیرت لعل و مرجان
بهتر از نی شکر بنگاله
گر که خواهی نشوی بی‌مقدار
سخره و بارکش رجاله
تا نگردی، بهمه عمر حقیر
هر دو پایت نرود در چاله
«مد امروز» تو از دست مده
«فرششماهه» «قریکساله»!

---

۱ - جمال الحکماء دهقان علی شطرنجی ۲- شاعر معاصر معظم السلطنه متخلص «بدولت»

رسا (۱)

دوش پرسیدم از خروس چرا — اینهمه زن بروی زن گیری؟
هرزمان مرغی افکنی در دام — تا از او کام خویشتن گیری؟
گفت مرغان زنان بی خرجند — خرده نتوان بر این سخن گیری
نیست حاجت که بهر این مرغان — کفش وجوراب وپیرهن گیری
طعنه کم زن که صد از این زنها — گر تو باشی بجای من گیری

رجاء (۲)

هر فتنه ای که آخر آن فتنه کشتن است
چون نیک بنگری همه در گردن زن است
پاتابسر مجسمهٔ فتنه است زن — بسیار خون ناحق کورا بگردن است
هر جا سخن رود ز حلال و حرام زن
مانند پشه است و سخن باد بیزن است
گفتار خود بغیبت مردم کنند تمام — این فعل ناپسند و راپیشه و فن است
زن دشمنی است خانگی اما بیك جهت
گردد خراب خانه که خالی ز دشمن است
یك زن میان اشان گاهی شود پدید
کو در پی مسابقه از مرد بردن است
چون مریم است یا که چو حوا و آسیه — زن را که طوق بندگی حق بگردن است
درشهر ها که یافت نگردد چنین زنی — شاید بهندو چین و بپاریس و لندن است
گفتم حقیقت سخنانم خلاف نیست — گر غیر از این شناسیشان جرم بامن است
هر کس رجاز صحبت زن کرد احتراز — از صد هزار فتنه و آلام ایمن است

---

۱ - شاعر معاصر قاسم رسا ۲ - شاعر معاصر میرزا علی المشهور به «خلیلیان» والمتخلص به «رجا» متولد سال ۱۳۱۷ قمری فرزند مرحوم عبدالمحمود اصفهانی وی دارای دیوان اشعاریست که قسمتی از آن ضمیمه دیوان «گلزار» بچاپ رسیده است

رهی معیری(۱)

الهی در کمند زن نیفتی — وگر افتی بروز من نیفتی
دلم را نوگلی پیمان شکن سوخت — چو داغ لاله سر تا پای من سوخت
از آن گلبن نصیبم داغ و درد است — زن بدخو بلای جان مرد است
زنان چون آتشند از تندخوئی — زن و آتش ز یك جنسند گوئی
نه تنها نامراد آن دل شکن باد — که نفرین خدا بر هرچه زن باد
نباشد در مقام حیله و فن — کم از ناپارسا زن، پارسا زن
چو بگشاید کتاب خدعه و رنك — زن آموزد بشیطان درس نیرنك
زنان در مکر و حیله گونه گونند — سرابند و فریبند و فسونند
چو زن یار کسان شد مار از او به — چو تردامن بود گل، خار از او به
حذر کن زان بت نسرین بر و دوش — که هردم با خسی گردد هم‌آغوش
منه در محفل عشرت چراغی — کز او پروانه ای گیرد سراغی
میفشان دانه در راه تذروی — که مأوا گیرد از سروی بسروی
جهان‌داور چو گیتی را بنا کرد — پی ایجاد زن اندیشه ها کرد
مهیا تا کند اجزای او را — ستاند از لاله و گل رنك و بو را
ز دریا عمق و از خورشید گرمی — ز شبنم اشك و از گلبرك نرمی
ز امواج خروشان تند خوئی — ز روز و شب دورنگی و دوروئی
لطافت از نسیم و مویه از جوی — ز شاخ تر گرائیدن بهر سوی
صفا از صبح و شور انگیزی از می — شکر افشانی و شیرینی از نی
ز گرك تیز دندان نابکاری — ز دور آسمان ناپایداری
ز باد پهنه پیما هرزه پوئی — ز طوطی حرف ناسنجیده گوئی

---

۱ شاعر معاصر محمد حسن بیوك معیری متخلص به «رهی» متولد ۱۲۸۸ شمسی از خانواده معیرالممالك (نظام الدوله) دارای دیوان اشعاریست که تاکنون بچاپ نرسیده

ز روباه دغل حیلت گری را — ز مار جان گزا بدگوهری را
جهانی را بهم آمیخت ایزد — همه در قالب زن ریخت ایزد
ز طبع زن بغیر از شر چه خواهی؟ — وز این موجود افسونگر چه خواهی؟
حکیم گنجه آن گنجینهٔ راز — در این معنی چنین شد نغمه پرداز
چه بندی دل در آن دور از خدائی — کز و حاصل نداری جز بلائی
اگر غیرت بری با درد باشی — و گر بی غیرتی نامرد باشی

دو نوبت مرد عشرت ساز گردد — در دولت برویش باز گردد
یکی آنشب که با گوهر فشانی — رباید مهر از گنجی که دانی
دیگر روزی که گنجور هوس کیش — بخاک اندر نهند گنجینهٔ خویش

رفقا (۱)

ازدواج آن آفت عهد شباب — ازدمن باشد چو یك رؤیا و خواب
راست خواهی هست همچون یکشراب — میکند آینده ات یکسر خراب
راستی بی مزه چون آش اوماج: — ازدواج است ازدواج است ازدواج
میکند روبه صفت شیر ژیان — می برد تاب از تن پیر و جوان
میزند بر ریشهٔ عمرت عیان — گرچه محبوب است نزد بدگلان
آنکه آقا را کند خانم مزاج: — ازدواج است ازدواج است ازدواج
مستمند و منعم و درویش را — نیك آئین را و هم بدکیش را
صافرا، بی ریش را، باریش را — آنکه حتی کاسب تجریش را
مبتلا سازد بدرد احتیاج: — ازدواج است ازدواج است ازدواج
مایه دردوغم و رنج و تعب — باعث خوشبختی اما از «عقب»!
موجد رنج و عذاب «نیمه شب»! — جمله بیچارگی ها را سبب
وز برای شادمانی ها علاج: — ازدواج است ازدواج است ازدواج

۱ــ شاعر معاصر قاسم «رفقا» یکی از گویندگان مجله فکاهی توفیق

رجائی (۱)

یکدختر ماه پیکری اندر راه — میرفت و بمن زنازمیکرد نگاه
گفتم یارب بتو میبرم زابلیس پناه — لا حول ولا قوت الا بالله

زارع الشعراء (۲)

اگر از بخت بد یکعمر مأوای — براه سیل بنیان کن بگیری
بزیر پای فیلان خانه سازی — بکام اژدها مأمن بگیری
بهر جا آتشی سوزنده بینی — بمیل خود بر آن دامن بگیری
بجای دوستی با اهل دنیا — برای خویشتن دشمن بگیری
شوی عاری زخوی آدمیت — بجایش خوی اهریمن بگیری
بهدنیاهرچهزشت و ناپسند است — تمامی را به پیراهن بگیری
گناهان همه نسل بشر را — بروز حشر بر گردن بگیری
ازآن بهتر که از این خلق طماع — بخواهی دختری، یا زن بگیری

چه خوش بی دامن زن تا کمر بی — که زنها را بلندی درد سر بی!؟
اگر عیب است کو تاهی دامن — بلندش هم بمولا پر خطر بی!

زرین قلم (۳)

یك نوجوان زعشق نگاری مریض شد — میگفت کس مرا بجهان غمگسار نیست
برداشت نامه‌ای و بدلبر چنین نوشت: — آخر ترا زبهرچه برمن نظاره نیست؟
با آنکه بارها بتو گفتم که جان من
دل هرچه هست هست ولی سنك خاره نیست

---

۱ - محمد جعفر متخلص به « رجائی » فرزند محمد رضا از اهل محله باب الدشت اصفهان دارای دیوانیست که هنوز بچاپ نرسیده « ۱۲۹۲ - ۱۳۶۵ قمری »
۲ - شاعر معاصر حسن « زارع » متخلص به « زارع الشعرا » از گویندگان مجله فکاهی توفیق ۳ - شاعر معاصر علی زرین قلم

روزی زازدواج گشودم دهان ولیك
گفتی عجالة بجز ازصبرچاره نیست

اینك رضا مده کـه بتعویق اوفتد
این امر خیر و نیك که آنرا کناره نیست

گر مایلی بیا و بکن استخاره ای
جانم بلب رسیده بدل جز شراره نیست

معشوقه خواند نامهٔ اورا و شاد شد
بنوشت پاسخی که بغیراز اشاره نیست

عاشق گشود نامهٔ او را نوشته بود :
«درکارخیرحاجت هیچ استخاره نیست!»



سعدی (۱)

دل آرام باشد زن نیکخواه
ولیك از زن بد خدایا پناه

چو طوطی کلاغش بود هم نفس
غنیمت شمارد خلاص از قفس

سر اندر جهان نه بآوارگی
وگرنه بنه دل به بیچارگی

بزندان قاضی گـرفتار به
که در خانه بودن برابرو گره

تهی پای رفتن به از کفش تنك
بلای سفر به که در خانه جنك

سفر عید باشد بر آن کدخدای
که بانوی زشتش بود در سرای

در خرمی بر سرائی به بند
که بانك زن ازوی برآید بلند

اگر زن ندارد سوی مرد گوش
سراویل اکحلیش در مرد پوش

چو زن راه بازار گیرد بزن
وگرنه تو درخانه بنشین چوزن

فروغی نماند در آن خاندان
که بانك خروس آید ازما کیان

زنی را که جهلست و ناراستی
بلا برسر خود نه زن خواستی

چو از کیلهٔ جو امانت شکست
ز انبان گندم فرو شوی دست

چو در روی بیگانه خندید زن
دگر مرد گولاف مردی مزن

(۱) شیخ مشرف الدین بن مصلح الدین «سعدی» شیرازی «۵۸۹ ـ ۶۹۱ هـ.»

زن شوخ چون دست در قلیه کرد   برو گو بنه پنجه بر روی مرد
ز بیگانگان چشم زن کور باد   چو بیرون شد از خانه در گور باد
چو بینی که زن پای بر جای نیست   ثبات از خردمندی و رای نیست
گریز از برش در دهان نهنگ   که مردن به از زندگانی به ننگ
بپوشانش از چشم بیگانه روی   وگر نشنود چه زن آنگه چه شوی
زن آن به که در خانه پنهان بود   که آهنگ بی پرده افغان بود
زنیکه نماید به بیگانه روی   بریزد شکوه خود و شرم شوی

زن خوب و خوش طبع رنج است و یار   رها کن زن زشت نا ساز کار
زن خوب و خوش خوی و آراسته   چه ماند بنادان نو خواسته
مبین دلفریبش چو حور بهشت   کز آن روی دیگر چه غول است زشت
گرش پای بوسی ندارد سپاس   ورش خاك پاشی نداند سپاس
نشاید هوس باختن بـا گلی   که هر بامدادش بود بلبلی
ببرد از پری چهرهٔ زشتخوی   زن دیو سیمای خوش طبع گوی
زن نو کن ایدوست هر نو بهار   کـه تقویم پارینه ناید بکار
کسی را که بینی گرفتار زن   برو سعدیا طعنه بر روی مزن
توهم جور بینی و بارش کشی   اگر یکشبی در کنارش کشی

زن کز بر مرد نارضا برخیزد   بس فتنه و جنك از آن سرا برخیزد
پیری که ز جای خویش نتواند خاست   الابعصا، کیش عصا برخیزد ؟!

ز اندازه بیرون مرو پیش زن   نه دیوانه ای تیغ بر خود مزن
به بی رغبتی شهوت انگیختن   برغبت بود خون خود ریختن

زن بد در سرای مرد نکو   هم در این عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار   و قنا ربنا عـذاب النار
سگ به از جفت زشت روی بود   خاصه آن زن که زشتخوی بود

سگ بود به تر از زن بد روی — دیو و دد بهتر از از زن بدخوی
تخم زن در جهان پراکنده — ریشه اش از جهان شود کنده

اگر تنگدستی مرو پیش یار — اگر سیم داری بیا و بیار
که گر روی بر خاک راهش نهی — جوابت نگوید بدست تهی

زور باید نه زر که بانو را — کیرزی دوست تر که ده من کشت

چه نغز آمد این یک سخن زان دو تن — که بودند سر گشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد — دگر گفت زن در جهان خود مباد

مردکی را که زن طلاق افتاد — شوهر دیگر اتفاق افتاد
دست آن برسر از جفای زنش — کیر این در میان پای زنش
هر گز این دوستدار او باشد — یا با خلاص یار او باشد
قلتبان تا بیاد دارد جفت — خیر در حق او تواند گفت

روی زیبا و جامهٔ دیبا — عرق و عود و رنگ و بو و هوس
این همه زینت زنان باشد — مرد را کیر و خایه زینت بس

که گفت پیره زن از میوه میکند پرهیز؟
دروغ گفت که دستش نمی رسد بدرخت.



سنائی (۱)

من نه مرد زن و زر و جاهم
بخدا گر کنم و گر خواهم
گر تو «تاجم»(☆) دهی ز احسانم
بسر تو که «تاج» نستانم

☆ بهرامشاه غزنوی خواست «تاج الملک» همشیره خود را بحکیم سنائی طاب ثراه دهد وی نپذیرفت ودر حدیقه باشعار فوق الذکر اشاره فرموده است .

(۱) ابو المجد مجدالدین حکیم سنائی غزنوی «۵۱٦-۵۹۰ه»

منگر بر بتان کـه آخر کار — نگرستن گرستن آرد بار
هر که را روی خوب کم خرداست — روی نیکو دلیل خوی بداست
روی نیکو بقدر خود بد خوست — زان‌خردخوب راندارد دوست
هرکرا باجمال بد نیتی است — وانکه‌حسنش‌چوماه‌عاریتی‌است
چون چراغند لیك پژمرده — بدمی زنده وز دمی مرده
شاهدان زمانه خرد و بزرك — دیده را یوسفند و دلرا گرك
نقش پر آفتند چینی وار — چشم بر گل دهند دل را خار
گر چه بر چهره عالم افروزند — از مژه دل درند وجان‌سوزند
مار وطاوس‌هردو موی قفاست — عاقبت آدم است دل حواست
جعد مفتون و جان گسل باشد — زلف مرغوب غول دل باشد

سبزواری (۱)

بهر زن بود ای اخی در مامضی — ضربتی که خورد فرق‌مرتضی
هر فسادیرا که بینی در جهان — آن زشومی زنان میدان عیان

سرمد (۲)

اگر چه جوانم من و بی زنم — وزین گفتگو ها نه دم میزنم
ولی آنچه بر دیگران دیده ام — هم از اهل تحقیق بشنیده ام
و گر همسر کس‌فتد زشتخوی — سزد گر بگریند بر حال اوی
که با همسر بدخوشی درجهان — نیرزد مگر مردن نا گهان
مبادا گزینی تو بد همسری — کـه بر تو کشاید زدوزخ دری

در مجلس شورای ملی غالبا بین شعرای اهل ذوق اشعاری بمناسبت

۱ حاج شیخ اسماعیل واعظ سبزوای مؤلف :) انسان ، حیوان، ملائکه،شیطان، جنت و نار : مجمع النورین) ۱۲۱۲-۱۳۱۲ ه . ۲ شاعر معاصر سید محمدصادق « سرمد »متولد ۱۲۸۳ شمسی‌ومدیر روزنامه «صدای ایران »و وکیل دادگستری و نماینده دوره ۱۸ مجلس شورای ملی

حضور برخی از بانوان خوشگل در «لژ پرخیده» و «لژ ویژه» رد و بدل میشود. چندی قبل از «لژ ویژه» دختر کی ماهروی یاد داشتی برای صادق سرمد مینویسد باین شرح: «آقای سرمد خیلی سیاسی شده وما را فراموش کرده ای. امضاء: «گل ویژه» طبع سرمد که از تماشای آن ماه طلعت بجوش وغروش درآمده بود بجریان وغلیان افتادواین دوبیت راساخت:

«امروز لژ ویژه بود پر گل ویژه — پر از گل ویژه است و پر ازسنبل ویژه
سرمد سخن ویژه از این گفت که ناچار — مداح گل ویژه بود بلبل ویژه»

وقتی شعر مزبور را آقای «یار افشار» خواند (چون وی منشی است وروبروی لژ ویژه مینشیند بلحاظ آنکه در «لژ پرخیده» هم بین بانوان خارجی چند زن زیبا نشسته بودند) این دو بیت را نوشت و برای سرمد فرستاد: «لژ ویژه است آری پر گل امروز — همه آتش فروز و خانمانسوز
لژ پرخیده هم امروز بد نیست — خلاف جلسهٔ پیش و پریروز»

سرمد بلا فاصله در جواب گفت:



«سخن سنجیده گفتی یارافشار
که زیبد نکتهٔ سنجیده از تو
لژ پرخیده هم امروز ویژه است
ولی ویژه زمن برخیده ازتو!»

سیفی (۱)

مرا زنجیر اگر بر گردن افتد
سر و کارم نخواهد بازن افتد
بتی کو بود کارش دلربائی
نمود از مهر با من آشنائی

(۱) شاعر معاصر سیف الله آشوری متخلص به «سیفی» متولد ۱۳۰۲ خورشیدی در اصفهان فرزند میرزا باقر متخلص به «خاص». شاعر مذکور داری دیوانیست که بطبع رسیده است.

بهر جائی مرا می بود دلدار غمی گر داشتم میگشت غمخوار
ز رنج و محنت من رنج می برد ز گنج شادیم او گنج میبرد
همی کوشید بهر آبرویم بر آوردی بهر جا آرزویم
ز دیدار جمالش شاد بودم ز غمهای جهان آزاد بودم
اگر وقتی فراقت دست میداد مرا او می ز چشم مست میداد
چو میزد شانه بر گیسوی مشکین شرار دل ز من می یافت تسکین
بدم خرسند از قد رسایش بهر جا مینمودم من دعایش
بدینسان شاد بودم روز کاری دلم زو داشت تابی و قراری
چو بودم خاطر آسوده از او نکردم گردنش بندی چو آهو
بهر جائیکه میل آن پری بود خرامان همچنان کبک دری بود
بکوه و دشت وصحرا وبیابان همی میرفت او دلشاد و خندان
چو بلبلهای بستانی دما دم شد ازاین شاخه باآن شاخه همدم
که ناگه از جفا کاری گردون بشد جام میم یکباره پر خون
شبی رفتم بسوی خانهٔ خویش بدانسانی که میرفتم بسی پیش
بدیدم آن بت زیبای مهرو بیفکنده گره بر طاق ابرو
نظر دیگر بسوی من ندارد سری با گفتگوی من ندارد
عبوس ودرهم و مخزون نشسته کمر را بهر قتل من ببسته
چو اینسان دیدمش بیتاب گشتم تو گوئی غرق در سیلاب گشتم
بدیدم ناگهان ازجای برخاست بپیش آمد مرازداز چپ وراست
شگفتم بیشتراز بیشتر شد مرا بر دل فرو صد نیشتر شد
بگفتم: بعدچندین سال چونشد، که آن مهرومحبت و اژ گونشد؟
بگوبامن خطای من چه بوده؟ که اینگونه خروشانت نموده؟
نگفت آنشب دگر بامن سخن هیچ ز من افتاد دل زین هیچ در پیچ

ز رفتی آنشب اندر دیده‌ام خواب مرا شد شادی از آن لحظه نایاب
بدینسان چندروزی با چنین حال همی برپا نمود او هر نفس قال
در آخر پی بمقصودش ببردم بگفتم تیر تاریکی بخوردم
زنادانی و جهل وغفلت خویش دلم برخون شد و کشتم جگرریش
زبس تنها روان شد او بهرجای بسنگی گیرکرد آخر ورا پای
دلش شد پای بند نو جوانی بهرجا کرد هر دم نوحه خوانی
هویدا شد سرنا ساز گاری دگر بامن نکرد از مهر یاری
اگر زن در جهان آزاد باشد دل مردان پر از فریاد باشد
غرض ازبعد عمری محنت وغم شدم آشفته حال و زارو درهم
نوشتم این حکایت تا بخوانند ولی گر معنی آنرا بدانند
رها کردم من اورا ازدل وجان که باشدشاد وخندان وغزلخوان
امان از تیر عشق نا گهانی که خواهدسوخت عمر وزندگانی
بود گر مرد را یکدل بصد جا زنان را نیست صد ها دل بیکجا
اگر مردی بسازد دل بیاری تواند داشتن صبر و قراری
ولیکن گرزنی دلباخت بر کس خروشد همچو اقیانوس اطلس
زبی تابی کشد از هرطرف سر بهر جا بگذرد بر پا کند شر
دگرزین بیشتر نتوان سخن گفت که گوهر رانشاید بیش ازاین سفت
حکایت را گر از سیفی پذیرند یقین باشد که با خواری نمیرند

نپوشد زن بتن گر جامهٔ ناز نگردد مرد با وی یارو دمساز
چراغ زن بود ازنا روشن رخ زنرا نماید ناز گلشن
زنازن حذر کن تا توانی که میگردی اسیر نـا توانی
اشاره‌زن نماید چون بابرو نماید کار شمشیر هلاکو
زند گرچشمکی با چشم جادو شکـارت میکند مـانند آهو

کند چون باز لب هنگام گفتار　　دلت را میکند زار و گرفتار
نمایان گر کند چاه زنخدان　　رباید از تو صبر و عقل و ایمان
بمردم چون نماید قامت خویش　　کند بیننده را زار و جگرریش
بجنباند چو زن لیموی پستان　　کند بیمار خود طفل دبستان
چو آید در کرشمه یا که اطوار　　بدارد باز پایت را ز رفتار
سخن از ناز زن گفتیم تا حال　　کنون گویم ز خشمش پند و امثال
چو جنس زن بیاید بر سر خشم　　کند کاری که ریزد خونت از چشم
جهان را پیش چشمت تیره سازد　　ابر تو دوست و دشمن چیره سازد
بکامت زهر ریزد جای شربت　　اگر شرقی، روان سازد بغربت
بهم خواهد زدن چرخ فلك را　　ندارد حرمت حق نمك را
غرض از زن بباید دل بریدن　　از این ام‌الفسادان پا کشیدن
بهر جا فتنه باشد باشد از زن　　الهی ریشهٔ زن را تو بر کن
بشد یوسف بزندان از زلیخا　　اسیر رنج و حرمان از زلیخا
زلیلی شد دل مجنون پر از خون　　بدانسانی که شد بر دشت و هامون
ز شیرین غرق خون گردید فرهاد　　ز مکر زن دوصد فریاد فریاد
نباشد سیفیا گر زن در عالم　　نبیند روی غم اولاد آدم
برادر با برادر تا ستیزد　　کسی خون کسی هر گز نریزد
بلا و فتنه گردد از جهان دور　　شود عیش و نشاط مرد معمور
دگر جنك و جدالی در نگیرد　　کسی در پیش راه شر نگیرد
شود آفاق سرتاسر چو گلزار　　دگر یکتن نبیند روی آزار

ساخلو حضور (۱)

یکی در محفلی میگفت با من　　که میدانی چه معجونیست این زن؟

---

۲ ــ شاعر معاصر یکی از گویندگان مجله نکاهی توفیق

وجودش منبع الهام باشد — چو قند و نیشکر بر کام باشد
بلب خندی غمت از دل براند — بگوشت نغمهٔ شادی بخواند
اگر بیند ترا از دهر غمناك — غبار غم ز رخسارت کند پاك
رخش گلزار و بستان تو باشد — لبش یاقوت و مرجان تو باشد
جفای عالمت گردد فراموش — ز مهرش گر شبی گیری در آغوش
بموقع چائی و شامت مهیا — ز چشمش باده و جامت مهیا
ز تنهائی دلت لرزان دگر نیست — رخ مه پیکرانت در نظر نیست
بدو گفتم که افکارت حمیده است — ولیکن کس چنین یاری ندیده است
قضاوت را بظاهر مینمائی — مرا آزرده خاطر مینمائی
زنان در کشور ما رنگ رنگند — ز «مد» تابع برنهای فرنگند
بظاهر دلربا و دلفریبند — ولی از عقل قدری بی نصیبند
همه عاشق کش و پرزرق و برقند — بمرداب تکبر جمله غرقند
حسود و پر ادا و کینه توزند — ستمکار و محیل و خانه سوزند
درست است اینکه زیبا و قشنگند — ولی بر شوهران چرسند و بنگند
قبول است اینکه معجونی لذیذ است — بلطف و خاصیت همچون نبیذ است
ولی این نکته را بشنو ز چاکر — همیشه نقش کن در لوح خاطر:
زن و دختر بظاهر زر نابند — ولیکن در حقیقت چون سرابند
در اول چون پری رامت نمایند — سپس بد بخت و بدنامت نمایند

سهیلی (۱)

زنی از اهل قم که کامله بود — هفت شوهر بعمر خویش نمود
لیك زآنجا که بخت شومی داشت — یك بیك را بخاك گور گذاشت

(۱) شاعر معاصر مهدی سهیلی مدیر روزنامه «نوشخند» و صاحب تالیفات و تصنیفات: «دو قطره اشك، فکاهیات سهیلی، خوشمزگیها، ازهر چمن گلی، حاجی حسن، ترانه‌های سیاسی، اشکوانکهای ادبی، نمایشنامه‌های کمدی رادیوئی و نمکپاش».

باردیگر زنك خودی آراست ... در پی شوی هشتمی بر خاست

صبح وشب «چارنعل» هرسو تاخت ... شوهر تازه ای بدام انداخت

باز از گردش بد انجم ... گشت بیمار شوهر هشتم؟

دمبدم حال او بتر میشد ... جانب مرگ رهسپر می شد

موقع نزع «آن زن بیریخت ... «آب تربت» بحلق او میریخت

باسر هر مژه دری می سفت ... اشکریزان بشوهرش میگفت:

گر رود سایهٔ تو ازسر من ... چکنم ای یگانه شوهر من؟

بعد تو من بخواریم ای مرد ... بچه کس میسپاریم ای مرد؟

شوهرش گفت: «ای نگار قمی! ... می سپارم به «احمق نهمی»

دوش باخانمی پری رخسار ... ساعتی چند گفتگو کردم

دفتر زندگانیش را نیز ... خط بخط خوانده زیرورو کردم

هیچ عیبی نیافتم در او!؟ ... هر قدر بیش جستجو کردم

گفتم آیانباشدت شوهر؟ ... گفت من سالهاست شو کردم

لیك چون شوهرم نبود قشنك ... چند ماهی است ترك او کردم

لاجرم بهر استفاده زعمر ... سوی میز اداره رو کردم

من خوش باور از شنیدن آن ... سر بدامان غم فرو کردم

گفتمش ترك کن اداره! بگفت: ... تازه من با رئیس خو کردم.

دختری کرد سئوال از مادر ... که چه طعم ومزه داردشوهر؟!

این سخن تا بشنید از دختر ... اندکی کرد تأمل مادر

گفت باخود که بدین لعبت مست ... گر بگویم مزه اش شیرین است

یا غم شوی روانش کاهد ... یا بلافاصله شوهر خواهد

ور بگویم مزه آن تلخست ... تا ابد میکشد از شوهر دست

زین جهت گفت بدو ای زیبا ... ترش باشد مزهٔ شوهرها

دخترك در تب و در تاب افتاد — گفت: مادر، دهنم آب افتاد!

سخن از زن مگو من سیرم از زن — خدادانند که من دلگیرم از زن
خوش آن مردی که اصلاً زن ندارد — بلای خانگی چون من ندارد
الهی زن اسیر درد گردد — بلا گردان جان مرد گردد
الهی چون ببالین سر گذارد — دگر سر را زبالین بر ندارد
هزاران زن فدای موی یك مرد — فدای گوشهٔ ابروی یك مرد
نمیدانم خدا بر جنس ماده — چرا مهر و وفا اصلاً ندادو
الهی غرق ماتم باشی ای زن — همیشه همدم غم باشی ای زن
که گفته زن شریك عمر مرده؟ — مگر زن میکند تخم دوزرده؟
زن ار باشد چو حوری، نزد بنده — بود بدتر ز هر مار گزنده
هر آن شری که اندر این جهان است — بدون شك ز گفتن زنان است

مشو آلت برای بازی زن — بحرف و پشت هم اندازی زن
که با مکر و فریب این جنس مرموز — بیك غفلت ترا سازد سیه روز
ببرد گاهی و گاهی و بدوزد — بشاکه جان و مالت را بسوزد
به پیش من بود ننگ بشر زن — خلاصه لعنت حق باد بر زن

مردکی رفت درسفر دو سه سال — چونکه بر گشت شد پریشان حال
دید، آن شوهر سعادتمند! — دارد از خانمش «سه تاه فرزند
بازنش گفت: ای وجود نجیب! — نزد من این قضیه هست عجیب
تو زمن چند سال، دور بدی — از کجا صاحب سه بچه شدی؟
گفت آن خانم خدای پرست!: — بچه ای کز همه بزرگتر است،
شب «تودیع» ما پس افتاده — در همان شب خدا بما داده
گفت شوهر: که «دومی» ز کجاست؟ — گفت: مرگ تو اینهم ازخودماست!

دیدمت یك شب از قضا در خواب | دادی این دسته گل دوباره بآب
گفت: ای خانم قشنك مدیست | دگر این طفل «سومی» از کیست؟
زن بگفتا باو عزیز دلم! | که ز الطاف بیحدت خجلم
شرح این هر «دو» بچه بشنفتی | وین «دوتا» بچه را پذیرفتی!
هرك این «دو» که قیل و قال مکن | هیچ از «سومی» سئوال مکن!!

....

مرد پیری بینوا و برك بود | محتضر بود و بحال مرك بود
ایك او یك همسر مهروی داشت | زوجه‌ای زیبا و مشکین موی داشت
دردم مردن بآن وحشی غزال | گفت ای زیبا بکن من را حلال
من بتو اینك سفارش می کنم | عاجزانه از تو خواهش می کنم
که پس از مرگم جفاجوئی مکن | با پسر عمت زنا شوئی مکن
چونکه او عمری مرا آزار کرد | از غم و محنت چنین بیمار کرد
همسرش گفتا که ای نیکو نهاد | خاطرت از این جهت آسوده باد
بنده، ماه پیش بهر همسری | عهد و پیمان بسته‌ام با دیگری!!

سودائی دستگردی (۱)

بمنبر واعظی میگفت روزی | که هر کس این دعا یکبار خواند
خدا حورش بجنت بخشد آنقدر | که از تعداد آن عاجز بماند
بهر دم بایکی عیشی نماید | بهر گه از یکی کامی ستاند
زنی ایراد کرد و گفت یا شیخ: | زنان را پس که در دامن نشاند؟
اگر حور این قدر باشد فراوان | که ما را آب بر آتش فشاند؟

---

۱ ـ ملا عبدالکریم المعروف به «حاجی آخوند» والمتخلص به «سودائی» والملقب به «ناظم السهیلی» اهل دستگرد اصفهان تالیفات وی: ۱ ـ نظم انوار السهیلی ۲ ـ شمسه و قهقهه ۳ ـ ترجمة الدرر در ترجمه کلمات قصار حضرت علی (ع) ۴ ـ خمسه طیبه ۵ ـ ضیاء الابصار ۶ ـ دیوان اشعار وغیره «۱۲۸۱ ـ ۱۳۵۳ هجری».

بگفتش شیخ کای خانم مخور غم — دهان باز بی روزی نماند!

عذر های ما براین افعال زشت — هست یکسر عذر بدتر از گناه
درمثل گویند وقتی خواجه ای — با غلام خویش میرفتی براه
خواجه از پیش و غلام اندر عقب — برسیه شد چیره ناگه شوق باه
پنج انگشتان به پشت خواجه کرد — خواجه کرد اندر قفا غضبان نگاه
باغضب گفت ایغلام تیره بخت — ای سیه قلبیت را رویت گواه
این چه بیجا کار نا هنجار بود — کاز تو سرزد ای لعین روسیاه؟
گفت ای آقا مرا معذور دار — که ترا کردم به بی بی اشتباه
خواجه گفتا مرحبا برعذر تو — خود مرا حاصل شد ازآن انتباه
که سرو کاری ترا با بی‌بی است — درمزاح و شوخی ای آئین تباه
چشم من روشن که بایستم نهاد — بعد از این از فخر بالا تر کلاه
دست زد بر تیغ و کشت او را زقهر — کرد از غیرت جدا شبرا ز ماه
وزسرای خویش خاتون را بخشم — کرد بیرون با هزار افسوس و آه

فیوجی با زنش در مرغزاری — بصحبت بود بی اندوه و تشویش
که نا گه نرخری برماده خرجست — دراو بسپوخت ابری نیمگز بیش
ز سهمش ماده خر تیزی بیفکند — چو سرنا یا نفیر بوق درویش
فیوج ازروی حسرت گفت بازن — که ای مهرتو مرهم بر دل ریش
تو وقتی زیر کیر من ندادی — بسان تیز این حولی بد کیش؟
زنش گفتا در این تقصیر من نیست — زکار ابزار هر کاری رود پیش!

شبکور (۱)

زن چیست ،لعبتی که جهان کرده شادمان — یـا آیتی زجمله بلاهای آسمان

---

۱ – یکی از گویندگان معاصر مجله فکاهی توفیق

برصفحهٔ کتاب جهان همچو قصه ایست
باشد هزار رمز در این نغز داستان
در وقت لطف خرم و خندان و با صفا
در وقت قهر تیره تر از ابـر مهرگان
نازکتر از گل‌است وزند زخم همچو خار
زیبا تر ازمه است وبود زشت‌ازاوجهان
از گریه اش بگریه درآیند سنك و کوه
وزخنده‌اش‌قرین نشاط است روح وجان
وقت نزاع چون دم شمشیر آبدار
وقت سخن زبان وی از نیش‌چون‌سنان
مکارتر ز روبه و درنده تر زشیر
زیباتر از غزال و نکوتر زبوستان
گاهی زکبریا وبلندیست چون فلك
گاهی دگرچومورضعیف‌است ناتوان
گفتار سرد او بتر از دوزخ است لیك
آغوش گرم او چوبهشت است بی گمان
بی‌چشم ورو چه گربه‌ومحجوب همچوموش
واجب تر از تنفس و لازم بمثل نان
بز دل بمثل بره و بیرحم مثل گرك
پرهای وهو چو گله وبیباك چون‌شبان
سوزنده تر ز آتش وافتاده تر ز خاك
چون آب سرفکنده و چون باد لامکان
« جنس لطیف » باشد ودرعین سختی است
نادان بود و لیك فهیم است و نکته دان

سنش نمیشود متجاوز ز بیست سال !
یعنی که تا بآخر عمرش بود جوان !
القصه رمز زندگی این بزرگوار !
تا این زمان نگشته بکس روشن و عیان
هم نیك هست وهم بد و نه نیك ونه بد است !؟
نه حسن و قبح دارد ونه سود و نه زیان !

شبل (۱)

وصف زنرا ار بخواهی ایجوان　　گوش ده تا شبل بنماید عیان
طالب زن چند باشی مرد هش　　«ذکر هادع» شهوت خودرابکش
رو بخوان «دع ذکرهن» از علی　　«یکسرن قلبك» گفتار ولی
زن چه میباشد؟ بس او خردسال　　مینماید دلربائی از جمال
چون که در عشرین زند گام وقدم　　دلبری نیکوست با شحم و لحم
چون با یوان ثلاثین پا نهاد　　مام فرزند است و اولاد نژاد
چون بسر حد چهل کرد او عبور　　وامصیبت زوج ازاو داردنفور
چون به خمسین عمر او شد باشکوه　　حرقوها، حرقوها، حرقوه
مرد حق بین بگذرد زین اعوجاج　　بهر نسل است ار نماید ازدواج
منع شبل از شهوت بی عصمت است　　مرحبا آن کوچه وی باعفت است

شباب (۲)

اگر دختر چه تاج است آدمی را　　بهل تا تاج سر باشد زمی را
زن زاینده گر عقرب دهد بار .... به از دختر که باشد یار اغیار

۱- حاج عبدالکریم «شبل الحکماء» مصنف کتاب «بهار توحید» متخلص به «شبل» فرزند مرحوم میرزا محمد حسین «شیخ الحکماء» ازاهل بندرعباس
(۲) ملاعباس شوشتری التخلص به «شباب» گوینده «جامع المحسنات»

بصد پیمان و حجت عهد بستم | که بر زن ننگرم تازنده هستم

....

برهیز کن از چهار کس در همه عمر
تا بر خوری از دانش و آسایش کام
ازهمسر سست اصل و کج طالع و شوم
وز صحبت نو کیسه و وز جاهل خام

شمس تبریزی (۱)

مرد تمام آنکه نگفت و بکرد | وانکه بگوید بکند نیمه مرد
وانکه نگوید نکند زن بود | نیم زن است آنکه بگفت ونکرد

صافی (۲)

زنان هستند دام مکر شیطان | بپرهیز از زن بد کار نادان

....

بود شش چیز مبدا بهر عصیان | که مبغوضند هریك نزد یزدان
یکی شد حب دنیا پس ریاست | دیگر حب طعام و حب راحت
سپس حب زنان وحب خوابست | کز این شش دوستی دنیاخرابست

....

نما عصیان دو چیز ارمرد راهی | بکن زان پس بدنیاهرچه خواهی
یکی باشد هوی ودیگری زن | بخواهشهای این دو پشت پازن
که میباشد اطاعت زین دو منشا | بر افعال قبیحه نزد دانا

....

نمودن همنشینی با اراذل | بمیراند بلا شك ز آدمی دل
نشستن غالباً با خیل نسوان | پی صحبت اثر دارد هم اینسان

۱ـ تاج العارفین مولانا شمس‌الدین تبریزی متوفی « ٦٦١ » ه فرزند علاءالدین

۲ ـ شاعر معاصر آخوند ملا محمد جواد گلپایگانی المتخلص به « صافی » وناظم کتاب گنجینهٔ گهر یاسخنان پیمبر (کتابیست مشتمل برهزار کلمات قصار خاتم النبین (ص) که برشتهٔ نظم آورده شده و از آنجمله اشعار فوق است) وصاحب هفده‌جلد تألیف وتصنیف دیگر

نشستن با غنی نیز این چنین است *** که با کبر و منیت هم قرین است

بود پنج از مصیبت های دنیا *** که رنج آدمی سازد مهیا

وفات دوست و رفتن ز کف مال *** شماتت از عدو در سوء احوال

زن بد وان دیگر شد ترک دانش *** کزو گیرد محن هردم فزایش

بود بهتر مساجد بهر نسوان *** کنار خانه و سکنای ایشان

تو را گر داد زن رائی بکاری *** مخالف شو ندارد اعتباری

زنی کان هست زیبا لیک نازاست *** نکاحش بهر عاقل کار بیجاست

و گر باشد سیه اما ولود است *** نکاحش خوش بر رب ودود است

که من هستم بابن امت مکاثر *** امم را ور بسقطی هست ظاهر

مشاور باش با زنها بهر کار *** پس آنگه برخلاف آنرا بکار آر

کجا آن مردمانی رستگارند *** که کار خود بزنها وا گذارند؟

سر خیل رسل سلطان ذیجود *** لسان موعظت اینگونه بگشود

که گر من در سجود خلق فرمان *** کسی را دادمی از خلق دوران

نمودم امر بر زنها سراسر *** که بنمایند سجده بهر شوهر

چنین گفتا شه ختمی پناهی *** نسازد زن ادا حق الهی

مگر سازد ادا آنرا که داور *** معین کرده حق از بهر شوهر

قیامت میشود آنگاه بر پا *** که مرد اندک شود بسیار زنها

کند مردی اگر خلوت بعالم *** بآن زن، کو مر او را نیست محرم

شود بر این دو، سیم شخص شیطان *** که قوادی نماید بهر ایشان

کند تا امت خود را مسدد *** مفاد این سخن فرمود احمد

بجنت میرود مردی ز امت *** که ماند از چار چیز اندر سلامت

دخول از جاهلی در کار دنیا *** اطاعت کردن از فرمان اهوا

سه دیگر شهوت بطن است ایجان چهارم میل بیمورد به نسوان
از این امت زنی گر چار خصلت بجا آرد برایش هست جنت
نماید حفظ ما بین دو پایش مطیع زوج باشد در سرایش
بجا آرد نماز پنج گانه بگیرد روزه یك مه در زمانه

نباشد بهر شیطان هیچ لشکر بدنیا اعظم از زنهای بی سر
زن بد بهر شیطان شد نکو یار خدایا زین دو بد مارا نگه دار

چو بیند زن ز مرد خویش هیبت شود زاهد ورا نیکی و عفت

صبا (۱)

شنیدم زنیرا یکی یار بود ز اندیشهٔ شو در آزار بود
سری از خری بر طبق بر نهاد که از آن دهد عقل شو را بباد
کنیزی در این فتنه یاری دهش کـه شوهر درآمد زدرنا گهش
بپرسید زان با شگفتی و جفت زن از حیله با شوی بشگفت و گفتهٔ
که از چنگهٔ زاغی ای نیکبخت به چینی طبق اندر افتاد سخت
چو از زن شنید این سخن ساده مرد ز نشکستن آن طبق شکر کرد
در آن ساده بگرفت آن حرف جفت کنیزك بخاتون پس از خنده گفت:
که بس نیست مر خواجه را اینقدر؟ دگر نره خر را هده مغز خر

حسین (٭) ایکرانمایه فرزند من چو آویزه در گوش کن پند من
دمی لب ز گفتار خاموش دار بگفتار من ای پسر گوش دار
چون زن پیکر خود میارا برنك که بر مرد رنك زنان است ننك
به بی رنگی آرا تن خویشتن که این زیب مرد آمد آن زیب زن
ترا لعبتی گـر بود دلفریب که بی او دلت را نماند شکیب

---

۱ – فتحعلیخان (ملك الشعراء) کاشانی متخلص به « صبا » ۱۱۷۹
۱۲۳۸ هجری قمری

برون چون رود ازتنش جان پاك — نخواهیش آن پاك تن جز بخاك
ز خواب وخور شاهد دلربای — جدامان و برمهر یاران گرای
خور وخواب وشاهد به اندازه جوی — بجز راه پیوند یاران مپوی
بجان مهر آزاد مردان گزین — که نگزید آزاده مردان جزاین
شنیدم ز لقمان پسر را ز مهر — باندرز فرمود کای خوب چهر
ز وصل پری باش چندان بری — که در دیده دیوت نماید پری

(☆) در نصیحت و اندرز خطاب بفرزند خود (محمد حسین خان ملك الشعراء کاشانی متخلص بعندلیب که پس از پدر بمقام ومنصب او رسید) گوید

صبوری(۱)

مردیم وچشم ما بوفاداری زن است — گرزن چراغ زندگی مردروشن است
گرجان نثار مرد کنند زن بزندگی — کاری نکرده حد محبت معین است
بامرد اگرنه دوست بود زن بجان و دل
از جان ودل بجان وتن خویش دشمن است
زن را ز دولت سر مرد است زندگی
زنجیر عهد مرد ووفایش بگردن است
عهد و وفا طریقه مردست ومردمی — مردی که عهد میشکند کمتر اززن است
گر ازبهشت رانده شد آدم عجب مدار — حوابود بقافله کابلیس رهزن است
بر دامن وفای زنش دست میرسد — مردیکه بانسیم صبادست ودامن است
زن با وجود مرد نیاید بهیچ کـار — محض ازبرای مضجع و فرزندزادنست
در ترك زن صبوری اگرپیرومنی — زن چیست ترك هردو جهان مذهب من است

صدیقی (۲)

۱- نصراالله «صبوری» اصفهانی (۲) شاعر معاصر رضا صدیقی نخجوانی تبریزی نویسنده و گوینده کتاب خیام پنداری متولد ۱۲۸۹ شمسی هجری فرزند محمد صادق

در نزد کسیکه او حقیقت بین است — آزادی زن خلاف عقل و دین است
تا گـل بدر آمد از حجاب غنچه — در صحن چمن بدست هر گلچین است

گویند بزن کسان بیعقل وتمیز: — در برزن و کو خرام و بامرد آمیز!
پس حکم کنند دامن آلوده مساز — (این حکم چنان بود که کجدار و مریز!)

ضیائی (۱)

بپرهیز استشاره با زنان را — مدان شایسته برخود این زیان را
چوعزم ورای ایشان سوی سستی است — که سستی مایه هر نادرستی است
زنان را در پس پرده نگهدار — همواره دیده شان پوشیده میدار
بآنان زحمت پرده نشینی — بود شایسته تر گر نیك بینی
همی بیرون شدنشان سخت تر نیست — ز ره دادن بآنکو معتبر نیست
بمردی کاعتمادت نیست زنهار — مده برخانه راه ای مرد هشیار
چو بتوانی چنان میکن مقرر — که نشناسد بجز تو مرد دیگر
فزون از احتیاجش کار دیگر — مفرمای و مده چیزی فزون تر
که زن برك گل است و قهرمان نیست — برای لذت است و حکمران نیست
کرامت کن ولی زان مگذرانش — که سازی عهده دار دیگرانش
مکن کـاو را طمع گردد زیادت — برای غیر خویش آرد شفاعت
بپرهیز اینکه بیجا غیرت آری — بنام غیرت او را تهمت آری
که تهمت گفتن اندر حال صحت — فساد آرد زنان را در طبیعت
بیدکاری مده نسبت نکو را — کـه سوی بد نمائی دعوت او را

---

۱ ـ میرزا جهانگیر خان (ناظم الملك) المتخلص به « ضیائی » ناظم کتاب حقیقت نامه (کتابیست حاوی قسمتی از وصایای حضرت علی (ع) بامام حسن (ع) که بوسیله شاعر نامبرده بفارسی ترجمه و برشته نظم درآورده شده است

طلعت (۱)

مرا زنیست نه زن بلکه او مرا شوهر خبیث‌طبع و دغل سست عهد و بدگوهر
چل و ول و شل و بی‌مغز و پیس و کور و کچل
زنیست قرتی و سرسام احول و اعور
سیاه و لاغر و زشت و تباه و بدکردار
کثیف و کوفتی و کلاش و کودن و کر و کر
سخن درشت و کج و قوز پشت و سندان مشت
منار قد و زحل خد و اژدها پیکر
ز دوز روز زن بولهب نموده چو شب
هزار عایشه را کرده خصمی حیدر
فسانه ها بسی آموخته زقطامه زوحش برده دل و همچو هند خورده جگر
کتاب حیلت کلثوم ننه سمن باجی گرفته رس از او هم نموده‌اند زبر
ز آش بی‌بی شنبه ز جوشش سمنو مراد میطلبد نی ز حضرت داور
چو گوئیش که مرو سوی کوچه و بازار بجای پای رود همچو صرصری از سر
چو گوئیش که بخانه نشین مرو بیرون فغان و آه برآرد زند بسینه و سر
زغر و پف و اخ و تف و گریه و زاری بیکدقیقه کند گوش عالمی را کر
بگوید او چکنم درد دل که را گویم نصیب گرگ بیابان شود چنین شوهر
گهی طپانچه زند بر خود و لگد بر من بسنگ و چوب زند گه سر گهی بکمر
بریش چسبد و مردانه پیش خویش کشد بیفکند بقفا گه مرا گهی به دمر
باین خباثت طبع و باین شقاوت و جهل باین قباحت وجه و کراهت منظر
مدام گوید افسوس عمر گشت تمام دریغ و درد که عمرم تمام گشت آخر
مرا چکار باین طلعت حقیر فقیر که از وجودش روزم ز شام تیره بتر

۱- میرزا طلعت (ملك الشعرا) ! صاحب دیوان موسوم به «مکر زنان»

نعوذ وبالله اگر گویمش که پولم نیست ... بگوید از خر و سگ بدتر است این شوهر
بوقت پختن چون گربه میکند مؤمؤ ... بگاه خوردن مانند خر کند عرعر
زن هزار چو بهرام گور کرده بگور ... سر هزار سیاوش بریده از پیکر
ز آب بینی و چشمش دهان شود مملو ... چو گه که از دو سه مبرز بمبرز دیگر
بفرش شاشد و بگذارد او بگردن طفل ... بجای چند بگوید ننه عوعون در در
حکایت وقنا ربنا عذاب النار ... در این زن است ز زنها حذر کنید حذر
شکر خدا که زنده گریختم ز دست زن ... کر نام زن ذکر ببرم گردنم بزن

علی (ع) (۱)

دع ذکرهن فمالهن و فاء ... ریح الصبا و عهودهن سواء
یکسرن قلبك ثمّ لا یجبرنه ... وقلوبهن من الدواء خلاء
(ایدل مکن از عهد زنان هرگز یاد ... باشد همه عهدهای آنها چون باد
در بزم وفا شیشهٔ دلها شکنند ... از دست جفای این جماعت فریاد)
لا یأ منن علی النساء اخاً ... مافی الرجال علی النسأ امین
کل الرجال و ان تعفف جهده ... لا بدان بنظره سیخون
و لقبرا و فی من و ثقت بعهده ... ماللنسا سوی القبور حصون
(باشند زنان بعقل و ایمان همه سست ... هرگز نکنند عهد و پیمان درست
مشکل که شود بآخرت اهل نجات ... هر کس که خلاص خود از اینقوم نجست)
لئن خلقت لاینقض النای عهدها ... فلیس لمخضوب البنان یمین
وان هی اعطتك اللیان فانها ... لغیرك من خلانها ستلین
تمتع بها ما ساعفتك و لاتکن ... علیك شجی الصدر حین بنین
(عهدیکه زنان کنند بی بنیاد است ... وز دست زنان بهر طرف فریاد است
مردیکه زقید نیك وبد آزاد است ... داند که حدیث این جماعت باد است)

۱ــ نقل از دیوان منسوب به مولای متقیان علی علیه‌السلام که قسمتی از آن را «حسین بن معین الدین المیبدی» نظماً ترجمه نموده.

ان النساء شياطين خلقن لنا   نعوذ بـالله من شرالشياطين
فهن اصل البليات اللتى ظهرت   بين البرية فى الدنيا وفى الدين

من فتنة النسوان كم يعصى الفتى   امر الاله بطاعة الشيطان
و المص لولا هن لم يك بائعا   للروح منه بابخس الاثمان
قابيل لولا هن لم يقتل اخاً   و لارضى بالذل والعصيان
و بهن صار لادم مع يوسف   فيما حكاه الله فى القرآن
و كذلك هاروت ببابل منكس   و معلق بالرجل فى الجذعان
مجنون ليلاجن فى حب النساء   كل الاذى ياتى من النسوان
فترى البلاء منهن ياتى والوفا   منهن لا ياتى مدى الازمان
كن ما ستطعت من النساء بمعزل   ان النساء حبايل الشيطان .

علی توجه (۱)

« شکوه آزمون » ای خانم راد !   زدست جنس زن فریاد ! فریاد
تو چون خود از قماش بانوانی   طرفدار و هوا خواه زنانی
اگر مردی بزن بد گفته باشد   در فهم و خرد را سفته باشد
الهی عمر زن « یکهو » سر آید   که هر روزی بیکرنگی در آید
گهی برپای او شلوار تنك است   گهی پیراهنش « آل و پلنك » است !
گهی شلوار را از پا در آرد   کلاه « یکوری » بر سر گذارد
گهی آن حضرت علیه بانو   برد دامان خود بالای زانو !
گهی دامن کشد تا زیر پایش   چگونه بشمرم عور و ادایش
هوه پیراهن این جنس میدرد   گهی سرخ و گهی سبز و گهی زرد !
گهی بر ناخن خود میزند « لاك »   گهی چشمان خود را میدهد چاك
زمانی میزند بر موی خود « فر »   گهی شوفر شود گاهی مسافر !

---

۱ ـ شاعر معاصر علی توجه اشعار فوق را در جواب اشعاری که بنام بانو « شکوه آزمون » در مجله ترقی مندرج بود سروده و در مجله نامبرده درج گردید

کند گیسوی خودرا گاه «دم کل» | زمانی بر سر خود میزند گل
غرض آنکس که هر ساعت «یه جور است» | بدون شك وجودی بی‌شعور است
چرا تو ازخودت تعریف کردی | که گردد قسمت تو رنگ زردی
تأمل کن که مردانت ستایند | در عزت بر خسارت گشایند
وگرنه هیچ «وا افتادهٔ» پست | «نگوید ماست این بنده‌ترش است»

عبیدزاکانی (۱)

دلخسته همیشه از زن وفرزندم | یارب که در این بند بلا نپسندم
گر روزی ازاین بندخلاصی یابم | ای بس که بریش کدخدایان خندم

....

مجرد باش وبر ریش جهان خند | زهر دم بگسل وبر مردمان خند
مکن زن هر زمان جنگی میندوز | ز بهر شهوتی ننگی میندوز
که از بی غیرتی به پا رسانی | بدبو نی نیر زد کدخدائی
علائق بر سر خاکت نشاند | مجرد شو که تجریدت رهاند
غنیمت مرد را بی‌آب ورنگی است | خوشی درعالم بی نام وننگی است

....

(☆)پدر کز من روانش باد پرنور | مرا پیرانه پندی داد مشهور
که در دل آتش سودا میفروز | ز حسن دلفروزان دیده بر دوز
مکن با دلبران پیوند یاری | مکن با جان خود زنهار خواری
من نادان چو پندش داشتم خوار | از آن گشتم بدین خواری گرفتار

(☆) این بیت از نظامی است

عباس (۲)

الهی هر که با زن جور باشد | چو من در بندر معشور باشد
هر آنکس چشم خود دوزد بزنها | الهی هر دو چشمش کور باشد

(۱) نظام‌الدین مولانا عبید زاکانی قزوینی صاحب «مجموعه لطایف» مشهور و «موش و گربه» معروف ، متوفی سال ۷۶۸ هجری (۲) شاعر معاصر عباس‌سلطانی عضو اداره امنیه بندر معشور

بزندان زلیخا رفت یوسف — شنیدی قصه ای مشهور باشد
بچشم زن نظر مفکن تو هرگز — اگر مست و اگر مخمور باشد
لب لعلش نمی ارزد پشیزی — اگر شیرین بود گر شور باشد
ز زن و ز نام زن بیزار هستم — اگرچه مهوشی چون حور باشد
بشرم گر نوشتم نام زن را — خدا داند که اینهم زور باشد

عبداله خان ازبك (۱)

ای قوم (زن) که ازشما وفائی نرسد — بر خلق خدا بجز جفائی نرسد
سهلست اگر سر شما می آرند — باید قدم شما بجائی نرسد

ازترك سه چیز اگر خرد داری ورأی — بردار که در بهشت از آن یابی جای
بی ریشان را زدست مردی دامن — با ریشان را سر و خوانین را پای

عبدالواحد (۲)

این شنیدم از حدیث معتبر — هر زنی کو کرد شوهر ای پسر
گر رود شوهر بهر شب درحمام — میشود در پیش آن زن نیکنام
گر که ننماید شبی با زن جماع — چون شود فردا کند با او نزاع
هی طپانچه بر رخ طفلان زند — گوشت آنها را بدندان بر کند
کی یتیم بی پدر آسوده باش — باب تو مرده است تو هم مرده باش
ناگهان از در درآید شوهرش — چوب بردارد بکوبد بر سرش
گوید ای پتیارهٔ بی آبرو — از چه طفلانم زنی بی سامن بگو
کو حیایت شرم کو آزرم کو — این حکایت نقل سنگ است و سبو
طفلهای من مزن ای فاحشه — مادرت باد همنشین عایشه
طفلهایم مال بابات خورده‌اند؟ — یامگر کمتر بگورش ریده اند؟

۱ــ عبدالله خان معروف به « عبدالله خان اوزبك » ۲ـ عبدالواحد ناظم کتاب « نصیحت نامه عبدالواحد »

ندهمت گر من طلاق ای ناانجیب   خصم من باد آیه «فتح قریب»
در جوابش زن بگوید زن بگیر   من شدم از زندگی خویش سیر
کی خوشی دیدم بزیر دست تو؟   از چه من گردیده ام پابست تو؟
این تو و، این خانه و، این طفلها   میروم از خانه بیرون بی صدا
زن بود بامرد همچون گرگ و میش   ای برادر تا که شب آید به پیش
کمکمک در زیر بارش آورد   روشنائیرا (!) بکارش آورد
لب بلب بگذارد و نافش بناف   لام الف لاراست آمد سوی کاف
چون که خوابیدند باهم ای عزیز   برطرف شد آن همه جنگ و گریز
چونکه بازن جفت شد آن مردوان   راند براو تا به «فیهاخالدون»
اف اف ایشان بلند از جانبین   گفت زن بامرد ای نور دو عین
تو عزیز جانی وجان منی   نی غلط گفتم که جانان منی
من بقربان تو و این گردنت   من بلا گردان میل گردنت
من بقربان سرت ای شوی من   زانك دل برداشتی از جوی من
ای پسر کوته نما ذکر زنان   حشرشان با دابخاتون زنان
روز وشب سازی اگر هجو زنان   ازهزاران یك نگنجد بر زبان
لب فرو بند از گروه بد شعار   حکم ایشان میکند پروردکار
رو پناه می بر بخلاق جهان   تا کند حفظت ز کردار زنان
ای برادر در سرای چرخ پیر   زن مخواه و زن مخواه و زن مگیر
زن کند عمر عزیزت را تباه   زن کند روز سفیدت را سیاه
زن سر سلطان به بحر و بر شکست   زن رواج دین پیغمبر شکست
زن گرو برده زشیطان رجیم   وا گذار اورا برحمن الرحیم
زن برادر را کند ازهم جدا   داد مارا گیر از زن ایخدا
هر که زن رادوست دارد ابتر است   بی نصیب از آب حوض کوثر است

ای برادرجان زن بیوه مخواه ‌‌‌‌— میکند عمر عزیزت را تباه
زن زجنت کرد آدم را برون — زن شدی بر ابن ملجم رهنمون
زن حسن را کشت از زهر جفا — زن شدی قاتل بعم مصطفی
زن سلیمان‌را ز تخت انداخته — زن زمکرش کار یوسف ساخته
قاتل یحیی پیغبر زن است — پس یقین داب زن بمردان دشمنست
گر بگویم روز وشب ذکر زنان — ازهزاران یك نگنجد در بیان
گر خلاصی یابی از دست زنان — میروی یکسر سوی باغ جنان

عنصری (۱)

وفا ندیده کس از دلبران گلر خسار چنانکه گـل ندهد بیشتر زفصل بهار

عشقی (۲)

مرتورا ایمرد زن چوسایه است — لاجرم چون سـایه اقبالت کند
هرچه دنبالش کنی بگریزد او — هرچه بگریزی تو دنبالت کند

عمر بن ربیعه (۳)

زن بود حیله ساز وافسون کار — سخنش نرم همچنان تن مـار
کار جدرا بشوخی آمیزد — سست گردد چو سخت بیندکار

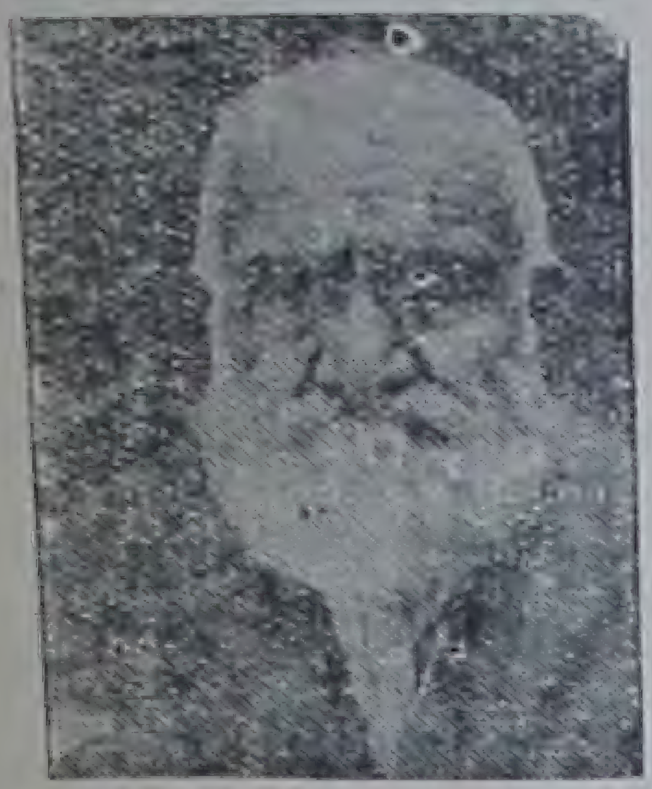
غرا (۴)

زن اگر خواستی بگیری تو — همدم تست تا بمیری تو
کور کورانه رفتن این راه — راه رفتن بود میانهٔ چاه
بازکن چشم خود تجسس کن — هم بسرعت مرو تنفس کن

---

۱ - حکیم ابوالقاسم حسن بن احمد المتخلص به « عنصری » ۳۵۰ - ۴۳۱ هجری
۲ - میر محمد رضا همدانی متخلص به « عشقی » مشهور به « میرزاده عشقی » صاحب دیوان معروف، فرزند حاج سید ابوالقاسم کردستانی، متولد سال ۱۳۱۲ هجری ومتوفی ۱۳۴۲ هجری (عشقی قرن بیستم = ۱۳۴۲) ۳ – عمر بن ابی ربیعه مخزومی از سخنوران وفصحاء قرن اول اسلامی بوده، وفاتش در سنه ۹۳ هجری اتفاق افتاده و دیوان اشعارش در « لیپزیك » مصر بچاپ رسیده ٤ – شاعرمعاصر ابوعلی حسین بن ابوالحسن المشهور به « توانگر » نجف آبادی اصفهانی والمتخلص به « غرا » صاحب دیوان اشعار موسوم به « اندرزنامه پدر و پسر »

صورت و سیرتش نما تحقیق   با مقدر مباش هیچ رفیق
نکته اینجا دو باره شد باریك   موشکافیست درشب تاریك



زن شده خودسر و تجدد خواه
جاهل و با تفرعن و گمراه
حرف کشف حجاب بشنیده
از اطاعت زمام ببریده
دیده خود را ز شوهرش افضل
شوهرش فعل گشته او افعل

شوهرش چون خران بارکش است   پنج او روزوشب گروبشش است
بهر مرد است جمله آوردن   بهر زن مصرف و هوس کردن
بدترین جای مرد خانه بود   چون در او صحبت زنانه بود
زن بد خلق هم دراز زبان   میشود عمر مرد کوته از آن
خاصه گرزشت صورت وسیرت   هر دو باعث نمیکشد دیرت
زن که باشد خشن مکالمه اش   زن مخوانش بخوان مظالمه‌اش
زان شده جامعه ز زن منفور   که محبت طلب کنند بزور
هر تحمل توان بزورش کرد   جز محبت که زور دورش کرد
بی محبت کر ازدواج شود   زندگی سر بسر حراج شود
زن بباید مطیع سیرت و مرد   سرخ دارد ز سیلی او رخ زرد
نه دل مرد را ز غصه و درد   کند از کار و زندگانی سرد
بار بر دوش و غم بدل ز یکی   سخت باشد بدون هیچ شکی
غرضم سیرت است وصورت نیست   حرف حق مایه کدورت نیست
هر که دلتنك شد ز زن یا مرد   بایدش دفع سیرت خود کرد

نیست تقصیر هیچ بر بنده — آنچه را دید گفت گوینده
پس بغرا نبوده هیچ حرج — راست را راست گفت کج را کج
منه دل بر سیه زلفان پرچین — سیه‌چشمان برند از تو دل و دین
نباشد جز در آنها رنگ و آبی — نبینند باخته دل جز خرابی
بچشمت هر ضرر را سودسازند — چه نوشت نیش زهر آلودسازند

حذر ز سیم تنان کن که عاقبت بفریب
برند سیم و کنندت ز خواب خوش بیدار
نه دوستی نه وفا نه صفا نه حق نه حقوق
نه راستی نه صفت زاین گروه چشم مدار
بدور سرو قدان اینقدر مگرد که دورت
کنند دوار غم دور گنبد دوار
مخور ز خنده گل چهرگان فریب خوشی
که گریه ها کنی اندر عقب چه ابربهار
ز رنگ لاله رخان چشم خود بپوش که بینی
چه غنچه خون دل تنگ کنند آخر کار
ز تیغ ابرو و تیر مژه امید بهی
مدار گرچه بمیدان روی تهمتن وار
مخور ز شهد لب دلبران تو آب بقا
که زندگیش دهد خضر را صد استغفار
ز چشم مست بتان گر شراب مینوشی
بهوش باش که درد سر است وخواب خمار
بدام و دانه خال و خط پری رویان
مدار چشم طمع یا اسیر شو چه شکار

بغیر رنك وبجز بو که می نمایندت
دیگر متاعی و جنسی مجو در این بازار
مشو اسیر بدام نگار سیمین تن
که سیم تو است کم و سیم بر بود بسیار
دیار عشق خطرناك و هولناك بود
بی سلامت خود دست از این دیار بدار
گرفتم آنکه تو لیلاج بازی عشقی
چه نیست زر بکفت کی کنند باتو قمار؟
هر آنکه گشت گرفتار تار زلف بتان
نمود روز سفید عزیز خود را تار
بموی دوست نخواهی دهی اگر تو جهان
چه نیست مو بکفت نیستت بمو بمقدار
اگر چه در تو تفاوت نکرده باشد مهر
ولی وسایل ابزار او بود دینار
نظر بسابقهٔ صد هزار دوستیت
جوی ندارد و از صحبتت بدارد عار
اگر که دشمن او یك پشیز آوردش
کند بچاکری و بندگی او اقرار
کند تواضع وتکریم بهر هر نا اهل
بتو تفرعن و ناز و غرور استکبار
هر آنچه گفته شد از قول دیگران نبود
بود ز حاصل عمرم بسال پنجه و چار

تو سیم و زر که بزحمت همی کنی تحصیل
دهی بسیم تنان تا کنند با تو مدار
ولیك فکر بزرگان و فیلسوفان نیست
چنین کثیف و چنین پست و زشت و ناهموار
سروده شیخ از این مبحث و مقوله کلام
که باد رحمت حق را قرین بروز شمار
دقا یقیکه بود در مقام عشق نهان
شده اشاره بآنها همه در آن اشعار
اگر چه هست معانی تمام در او جمع
ولیك هست سخن مو جز و کلام اضمار
سروده است که این شرط عقل می نبود
ولیك عشق کند میل عقل را انکار
کلام عقل بگوشی رود که دارد هوش
نه آنکه نیست بافعال نفس خود مختار
تمام عمر پی عشق بازی و عشرت
ز علم و فضل و هنر نیست یك جوش آثار
ولیك منکر حسن و جمال کس نبود
تمام روی کلامم بود به بد کردار
وگر نه حسن باخلاق اگر قرین باشد
شود بظلمت دنیا مشارق الانوار
اگر شود بمجاز و هوای نفس کثیف همان بگو وقنا ربنا عذاب النار
خلاصه به که نگویم که ترك عشق بگو چرا که نشنوی آخر نه بیم نه انذار
ولیك آنچه شمردم نتایج عشق است تو خواه بر سخن اقبال کن و یاادبار

چه نیست ممکن و مقدور خشکی از دریا — و یا که یخ بدهد گرمی و برودت نار
بجز کناره و پرهیز نیست چاره دیگر — چنانکه از مرض مسری و هم از اشرار
همین دو چشم و همین زلف و لعل شهد آمیز — که برده است ز دل از تو صبر را و قرار
چنان زمانه گریهش کند که تو بینی — ز صحبتش متنفر شو نه خور دو کبار
تو هم ز راه ندامت کنی ملامت خود — ولی چه سود که بازم همانی اندر کار
تمام حرف تو غرا چه نقش بر آب است — ولی کلیشه عشق است نقش بر احجار



فردوسی (۱)

زنان را ستائی سگان را ستای
که یک سگ به از صد زن پارسای
اگر نیک بودی زن و قول زن
زنانرا «مزن» نام بودی نه «زن»

همی خواست دیدن سر راستی
ز کار زن آید همه کاستی

چو این داستان سربسر بشنوی — به آید تو را گر بزن نگروی
بگیتی بجز پارسا زن مجوی — زن بد کنش خواری آرد بروی
زن و اژدها هر دو در خاک به — جهان پاک از این هر دو ناپاک به

بزرگان پیشین بآئین کیش — گرامی ندیدند کس راچه خویش
ندادند بیهوده دل را ز دست — نگشتند از بادهٔ مهر مست
صد آهوی مشکین بخم کمند — گرفتند و دل را نکردند بند
فریب پری پیکران جهان — نخواهد کسی کو بود پهلوان
کسی دارسد گردی و سروری — که مهر فلك را کند مشتری
کسی خستهٔ مهر دلبر بود — که او را زر و زور لاغر بود

۱- حکیم ابوالقاسم فردوسی ۳۲۴ - ٤١٦ هجری

یکی داستان زد براین رهنمون — که مهری فزون نیست از مهر خون
چو فرزند شایسته آمد پدید — ز مهر زنان دل بباید برید

اگر بشنوی پند و اندرز من — تو دانی که نشکیبد از شوی زن
که مرد از برای زنانند و، زن — فزونتر ز مردش بود خواستن
همیشه بود دخت از بهر شوی — بر شوی زیبد نه در شهر و کوی

(☆) که چون تخمهٔ مهتر آلوده گشت — بزرگی از آن تخمه پالوده گشت
چنان دان که هرگز گرامی پسر — نبوده است با زان بخون پدر
مگر مادرش خون را تیره کرد — پسر را بآلودگی خیره کرد
چو ضحاك تازی کشنده پدر — که جمشید را زو بدآمد بسر
چو افراسیابی که از بهر تخت — بکشت او اغریرث نیکبخت
سکندر که اوخون دارا بریخت — چنان آتش کین همانا به بیخت
که دارا برادر پدر خواندی — همه فیلقوسش پسر خواندی
پدر پاك بد مادرش بد هنر — چنان دان کزو پاك ناید پسر

(☆) پند و اندرزدادن مؤبدان خسرو پرویزرا درهنگام گزیدن شیرین، بهمسری خویش

بکاری مکن نیز فرمان زن — که هرگز نبینی زن رای زن

(☆) بپرسید کز بدترین کارها — ز گفتارها هم ز کردارها
کدامست بانك و باسرزنش — که خواند ورا هرکسی بدکنش
چنان داد پاسخ که زفتی ز شاه — ستیهیدن از مردم بی گناه
توانگر که تنگی کند در خورش — دریغ آیدش پوشش و پرورش
زنانی که ایشان ندارند شرم — بگفتن ندارند آواز نرم

(☆) سئوال انوشیروان وجواب بوذرجمهر.

زنی گر جهان شد بفرمان اوی — بر او گرامی نباشد چو شوی

بسه چیز باشد زنان را بهی	که باشند زیبای تخت مهی
یکی آنکه باشرم و با خواسته	که جفتش بدو خانه آراسته
دیگر آنکه فرخ پسر زاید او	ز شوی خجسته بیفزاید او
سه دیگر که بالای ورویش بود	بپوشیده گی نیز خویش بود

کرا در پس پرده دختر بود	اگر تاج دارد بداختر بود

زبوی زنان موی گردد سپید	سپیدی کند زین جهان نا امید
جوان را کند کوژ بالای راست	زکار زنان چندگونه بلاست
تبه گردد ازخفت و خیز زنان	بزودی شود سست چون بدتنان
کند دیده تاریک ورخسار زرد	بتن سست گردد برخ لاجورد
بیك ماه یکبار ز آمیختن	گر افزون شود خون بود ریختن
همین مایه ازبهر فرزند را	بباید جوان خرد مند را
چوافزون کنی کاهش افزون بود	ز سستی تن مرد بی خون بود

فریب زن جادو ازگرگ وشیر	فزون است وزان اژدهای دلیر
زن جادو از جا دوان بگذرد	بافسون و نیرنك کس نشمرد

چه نیکو سخن گفت آن رای زن	ز مردان مکن یاد در پیش زن
دل زن همان دیو راهست جای	ز گفتار باشند جوینده رای

زمین نازك و خار محکم بود	بمردانگی کی ززن کم بود
زنی کو نماید به بیگانه روی	ندارد شکوه خود از شرم شوی
اگر زن خود ازسنك وآهن بود	چو زن نام بردی همان زن بود

کسی کو بود مهتر انجمن	کفن بهتر او را زفرمان زن
سیاوش زکردار زن شد بباد	خجسته زنی کو زمانی مباد

فردوسی فراهانی (۱)

زنست دشمن آمال مرد ومدفن همت زنست باعث اتلاف مال ونکبت و حالی
بسا که حکم حکومت شکسته همسر حاکم بسا که نظم ولایت گسسته همسر والی
بهیچ مرحله همراه زن قدم نتوان زد نه در مراحل عالی نه در مسائل مالی
که قید قید بود گرچه در سلاسل زرین که مار مار بود با تمام خوش خط وخالی
عیش دنیا چیست میدانی مجرد زیستن بهتر است آزاد مردن تا مقید زیستن
از زناشوئی حذر کن تا نیفتی در عذاب استراحت را مجو جز در مجرد زیستن
معنی حبس مخلد چیست دانی روح را مردی از بهر زنی وقف مؤبد زیستن
شرکت اندر زندگی قیدیست سنگین بنده را
باید از ایزد گرفتن پند مفرد زیستن
لذت ار باید ز هستی برد باید چون خدای فارغ از هر قید و از هر شرط و هر حد زیستن
ایزد آزاد است و اهریمن دچار ایدل چه به
خوی اهریمن گرفتن یا چه ایزد زیستن؟
من نمیگویم که از زن مرد را باید گریز یا چو زاهد یا چو راهب یا چو مؤبد زیستن
یك باید حتی الامکان از زناشوئی گریخت
مرگ بهتر یا که با یك زن مقید زیستن
خم نمودن نخل عمری با عجوزی خوبتر یا که هر شب با دلارای سهی قد زیستن
مرد بی زن فاعلی مختار و موجودی رهاست هرچه خواهد میتواند خوب یا بد زیستن
میتواند هم کند تحصیل دین هم کسب عیش
میتواند هم مخفف هم مشدد زیستن
گر بدوزخ اوفتد بازش خیالی راحت است
ور بخلد افتد تواند خوش مخلد زیستن

---

(۱) شاعر معاصر میرزا اسماعیل «فردوسی فراهانی» از اهل اراك و مترجم کتاب «اسلام و هیئت» و ناظم «آسمان نامه» متولد ۱۲۸۳ شمسی هجری فرزند شیخ محمد جواد فردوسی

مردباژن‌چون‌ندارداختیارازخویشتن دایم از تصمیم او باید مردد زیستن
هر که‌زن‌راطوق‌لعنت‌گفت‌دانشمندبود کاش‌میشد بعد مرگ‌او را مجدد زیستن
تابیاموزد بمردم آنچه باید داشتن تادهدتعلیم خلق‌آنسان که‌بایدزیستن
من‌نمیدانم‌فراهانی‌کدام‌آسان‌تراست بازن وفرزند یا بادیو و بادد زیستن

آن خریت که هیچ خر نکند کند اما چو ماده ، نر نکند
نره خر هرگز این هنر نکند ماده خر نیز چون بشر نکند
آن خریت که نام‌آن پدری‌است ز امتیازات عالم بشری است
هیچ‌که دیده هیچ دیده وری که خری‌چون بشر کند پدری ؟
خر کجا ! اینقدر جنون خری هیچ موجودحی و جانوری
در خریت نمیرسد به بشر بشراست آنکه خرتراست‌ازخر
اثر این فحش در بشر نکند جز بشرکاین در او اثر نکند
هیچ خر خویش را پدر نکند کره داری الاغ نر نکند
مادری هم نمیکند ماده حیوانی چو آدمی زاده
عمری الابشر کند چه خری ماده اش مادری ؛ نرش پدری
غیر انسان چه‌ماده ای چه‌نری نکند هیچگونه جانوری
پدری مطلقا پس از گادن مادری هم چوما پس اززادن
هرخری روز اگر گرفتاراست شب که‌شدراحت‌است‌وبیکاراست
آخورش‌پرزکاه‌ونشخواراست آدمی روزو شب در آزار است
با همه ادعا و قمپوزش نه‌شبش راحت است ونه روزش
خرزبان‌بسته‌گرچه‌نفس خری‌است کاوهیولای روح رنجبری است
پست ترشکل‌صنف کارگری‌است لااقل خرج اوکه‌بادگری است
کی دگرخرج‌خودبگردن اوست یابخورده تن‌است و یکتن‌اوست
خر ندارد اگر تلاش معاش صاحبش میکند تهیه براش

آدمی ز حمتش که برسرجاشی　　وای‌ازخرج و فکر جانفرساش
نه‌فقط خرج خود که یکتن‌اوست　　خرج یکعده هم بگردن‌اوست
عدهٔ ای ناسپاس و حق نشناس　　تخم نسناس و نسل الخناس
که پدر درفشار خرج و لباس　　قل اعوذش رسد برب الناس
تا چه صورت دهد بما هیتش　　برج تعلیم طفل و تربیتش
دخترت نیز وقت رفتن اوست　　فکر او کن که وقت . . . اوست
بی‌ثمر حیلهٔ تو چون‌فن‌اوست　　هرکه باباشد این بگردن اوست
خواه راضی تو خواه ناراضی　　این عمل رسم بوده از ماضی
این چه شأنی بود که من‌بشرم　　برتر از کائنات بحر و برم
آخراین حرف شدکه‌من‌پدرم؟　　پدرم ، دخترم ، زنم ؛ پسرم !
بسه بابا و لم کنید ولم　　از همین لحظه علقه میکندم
جدمن برده ازز مانه چه سود؟　　پدروم بعد از او چه میفرمود؟
من پس آندو میکنم چه نمود ؟　　پسرم‌بعد من چه خواهد بود ؟
جز که هی هم‌خود فروبخورد　　من چه گه خورده‌ام که‌او بخورد
زندگانی که نیست جززندان　　زندگی با زن است و فرزندان
چیست زندان مرکب‌از«زن»و«دان»　　«زن»و«دان»رویهم‌شود«زندان»
زانکه هرجا زن است«زندان»است　　وای‌برخانه‌ای که«زندان»است
گردر این حفره باید افتادن　　بهر تولید مثل و سر دادن
شأن مادینه چون بود زادن　　نر ندارد وظیفه جز گادن
وه‌چه‌تکلیف‌پست‌وشغل کثیف　　اف‌بر این‌شغل‌وتف‌بر این‌تکلیف
آدمی گاه . . . نش گیرد　　گاه میل معینش گیرد
چون ز . . پرشود عنش گیرد　　چون شبق سر کشد ز نش گیرد
آن رود درخلابه ع . کردن　　این بخلوت برای ز . کردن

همچنانیکه یك خلای عنی است — یك خلاهم برای "دفع منی است
درشگفتم که این چه کبر و منی است — وین چه عجبی که درنهادزنی است
چه تفاوت کند خـلای منی — روی هم رفته با خـلای عنی
آدمیزاد خر ترازیعفور — سالها بهر دفع یك قازورر
طفره ها میزند بزحمت وزور — قرض ها میکند هزار و کرور
تا کند بر ملا عروسی را — در خلا عیش و دیده بوسی را
آن ملا چیست جشن وخرج گزاف — آن خلا چیست حجلگاه زفاف
مدفن علم و عقل و عشق وعفاف — شب اول خوش است و بی انصاف
میکشد تیغ ومیکند همه طیش — غافل از آنکه این عزاست نه عیش
صبح چون شد نخست روزعزاست — اولین روز درد و رنج و بلاست
روز احساس فقرو درك فناست — روح داماد بین خوف ورجاست
تازه حس میکند شعورخرش — که کلاهی گشاد رفته سرش
یکطرف رفته زیر قرض زیاد — تا عروسی کـند بخاطر شاد
چه عروسی که دادازاین بیداد — همه رفتند و ماند شا داماد
سالها زیر قرض دامـادی — نوحه گر درعزای یك شادی
یکطرف قید خرج و خانه وزن — غم ناموس و نام و ننك محن
خانه خالی زفرش وظرف ولگن — سفره از نان و دبه از روغن
کس چو نوخانمان بعاجی نیست — همه کس نیز بچه حاجی نیست
قرض داماد وخرج خانه که این — نه که این بل زصنع حی مبین
ناگهان در اقل بضع سنین — پر شود خانه از بنات و بنین
دیگر آن خانه نیست جای ثبات — بل بود محشری پر از حشرات
آفریده خدای عز و جـل — حشراتی دوپا بشکل دو گل
قد و نیم قدگرفته کور و کچل — دو ر یك پیر مرد مستأصـل

همه چون دوستش بجان دارند
زاو تقاضای آب و نان دارند

هر بلا رو کنند بانسانی
یافقط مالی است یا جانی

دفع آن هم توان بآسانی
لیکن آیا دفاع چتوانی

بابلائی که دشمن است وعزیز
همه چیز است آفت همه چیز

کیست کورا از این بلا حذراست
این بلا نور چشم وتاج سراست

این بلابی‌علاج وبیخطراست
این بلارا نه وقفه درگذر است

هی براو عرصه تنك چون سقراست
تنگتر جابر او ز دور ور است

مگراحمق از این جهت پکراست
بعله، آقا درخت بار وراست

ذوق هم میکند که او پدراست
خر، بیچاره خیر خواه خراست

صاحب چند دختروپسر است
احمق آگه زمکرشان مگراست

این مگرپشت بندصد اگر است
بااصولی که شیوهٔ بشر است

هی خرش میکنند و بیخبراست
بی خبر خیر، بلکه مفتخراست

مفتخر زین گروه مفتخور است
مفتخر نیست بلکه مفت خر است

اعتبارات او همین قدر است
که خری بردبار و باربر است

چونکه عنوان بوچ او پدراست
متصل چشم بچه ها بدر است

هریکی را دوصد هوس بسراست
هردم از او توقعی دگر است

انتظارا تشان زعهده برون
احتیاجات شان ز عده فزون

در حقایق مجال وسوسه نیست
خانه‌داری چو یك مؤسسه نیست

بچه داریست علم هندسه‌نیست
بچه شاگردو خانه مدرسه نیست

که توان کرد ترك تحصیلش
یا باندك بهانه تعطیلش

این چه لطفی بود که کرده خدا
چیست این داده ها که داده بما

من نمیخواهم این نعیم ونوا
اگر این است تاج کرمنا

که خدا سر گذاشت برسرمن
بد کلاهی گذاشت برسر من

گاهش یک مطلبی دگر میشد — چند روزی خدا بشر میشد
گاه مادر گهی پدر میشد — از دل بندگان خبر میشد
تا بداند هنر «خدائی» نیست — کار مشکل تر از خدائی چیست
گر بناشد خدا بشر گردد — باید اول چو من پدر گردد
صاحب دختر و پسر گردد — ضامن خرج ده نفر گردد
ضامن روزی تمام عباد — گرچه من خرج ده نفر راداد
داد یکروز اگر بطور مثل — خرج یکخانه را بقدر اقل
خرج یکعده لات و کور و کچل — فکر او را نکرد اگر مختل
هرچه میگوید او درست بود — عرض چاکر دروغ و سست بود
آب ناورده درسرا، نان نیست — این ذره نارسیده باز آن نیست
آب و نان هست، رخت طفلان نیست — گاه کفش و کلاه و تنبان نیست
گاه دیگر که جای وسوسه نیست — بچه هارا لباس مدرسه نیست
گر خدا با علایق بشری — مدتی چون بشر کند پدری
تا به بیند زراه داد گری — داغ اولاد و مردن سفری
گر بمیرد زنش کباب شود — خانمان برسرش خراب شود
من چه میگویم او چه میشنود — تا نبیند بخرج او نرود
خرج یعنی چه، خرج خور چه بود؟ — تا خودش مبتلا چو من نشود
نکند حس که خانه داری چیست — خانه داری چه ؟ یانداری چیست
نکند حس مگر به گفتهٔ من — گه شود مرد و گاه گردد زن
حس کند حیض و زحمت زادن — وانچه زن میکشد زرنج و محن
بکشد تا بدرد او برسد — وای اگر برسرش هوو برسد
در بشر هر شر از زناشوئی است — جنگها یکسر از زناشوئی است
فتنه ها اکثر از زناشوئی است — عمر مرد آخر از زناشوئی است

ترک وجدان ودین وعاطفه کن / درک ماخولیای فلسفه کن

ای بشر گر ز شر حذر داری / درجهان پیشه کن سبکباری

تا مصون مانی از گرفتاری / خرج اولاد و برج زنداری

درجهان هر که هرچه عائله کرد / لا علاج از فشار عائله کرد

طلاق داد ز خویشان ما یکی زن خویش / بدین بهانه که اززن خوشی ندیدستم

نمود عهد که زان پس دگر نگیرد زن / من این شنیده بتشبیه وی کمر بستم

حدیث ابغض الاشیاو ذکر رهبانی / بر او بخواندم ازاینگونه ناتوانستم

جوابداد که پنداز برای خود بگذار / که من صلاح خودم رابه از تو دانستم

اگر گمان لجاجت بمن بری بیجااست / وگر خیال کنی مرد نیستم هستم

نظر باینکه تاهل خلاف آزادی است / شدم مجرد و از زن علاقه بگسستم

درآن دقیقه که جستم ز دست زن گفتی / اسیر بودم و از گیر ترکمان جستم

شدم خلاص ودگر بهر خرج اهل وعیال / نه در حرام بیفتم نه بر ندانستم

دلم بیک گل پژمرده بسته بود وکنون / بهر گلی که از آن نیست به رسد دستم

دری بخویش ببستم هزار در واشد / یکی گناه نمودم زصد بزه رستم

«بهر چمن که رسیدی گلی بچین وبرو» / مگو که عهد وفا با فلانه گل بستم

وفاخوش است ولی در دیار ما پیمان / شکستنی است فراها نیا که بشکستم

فقیر (۱)

مال را دور کن ز چشم عیال / ور نه خود رامجوی صاحب مال

مال چون سبزه و عیال ملخ / ملخ ازسبزه کی گذارد شخ

مال چوب وعیال چون رشمیز / نیست رشمیز راز چوب گریز

۱ـ فقیر شیرازی در ۱۳۴۷ هجری میزیسته ودارای چهار دیوان است که نخستین دیوان غزلیاتیست که درمشابهت طیبات سعدی گفته و آنرا «گنج فقیر» نامیده ودیگری را ببحر بوستان دراخلاق سروده و به «خانقاه» موسوم نموده و سومی را بطرز گلستان مطرز کرده‌و «خرابات» خوانده وچهارمین را «پیمانه» نام نهاده است

مال چون ترمه وعیال چو بید ترمه را بید میخورد جاوید
مال چون هیزم وعیال آتش هیزم از آتش ای پدر در کش

گر رضای خدای می طلبی در رضای دل خداوند است
راضی از آن زنی خدا گردد که از و شوهرش رضامنداست
گر زنی در رضای شوهر نیست بند برپای و پای بر بند است
نه بدنیااست خرم ازوی شوی نه بعقبی خدای خرسند است
گوشواریست از فقیر این پند گر ترا گوش قابل پند است

زن چو کنیزی کند از بهر شوی شوی غلامی کند از بهر زن
گر تو زنی طاعت شوهر گزین درسخنش گوش کن و دم مزن
ورنکنی طاعت شوهر شود دارسرور از تو چو بیت الحزن

خواهی که بجز شوهرخودشونکنی چون ماده خران بهر خری خونکنی
زنهار مکن خلاف باشوهر خود کز شوهرخود خلاف رابونکنی

زنکی شوخ دیوجانس را سرزنش کرد از شمائل زشت
دیوجانس بخنده گفت ای زن کس مرا بهر دلبری نسرشت
مرد هرچند دوزخ است ولیك هست زن رادرآزمون چو بهشت
فاش و پنهان زن اگرنگری نیمسوز یست ز آتش وا نگشت
مردچون خشت وزن چوقالب دان زن بقالب شناس و مرد از خشت

فکور (۱)

مرو ایدل پی زن و سیگار که خورد بر تو لطمهٔ بسیار
زن وسیگار هر دو مثل همند هر دو برگردنت زنند افسار
خصم جانند و آفت بدنند ترك کن هر دو رامباش خمار
گر بسیگازو زن کنی عادت شوی از زنده گانیت بیزار

۱ ـ شاعرمعاصر کریم فکور یکی از گویندگان مجله فکاهی «توفیق»

در پی هر کدام از این دوری — پولها خرج میکنی نا چار
ای پسر بشنو این نصیحت من — عقب زن مرو مکش سیگار!

شنیدم زنی خوشگل و عشوه کار — هوس کرد و بر نوکرش دل ببست
دل نوکر از شوق بی تاب شد — کمین کرد و در انتظارش نشست
قضا را شبی پا بخلوت نهاد — وصال پری رو باو داد دست
چو من زین قضایا شدم مطلع — باو گفتم ای یار شهوت پرست
چه بودت که دادی بخدمتگذار — چنین فرصتی، وای از این طبع پست
بگفتا بمن طعنه بیجا مزن — که اورا دلی در پس سینه هست
دلش نشکنم زانکه گفته است شیخ: — «دل زیر دستان نباید شکست!»

گفتم بدوست در پی زنها مرو زیاد — بشنو سخن که نیست مرا با تو دشمنی
شیرین بود برای تو در ابتدا ولی — در انتهای کار شوی زار و مردنی
گفتا مگوی این سخن اندر قفای یار — کز چشم او دو چشم ترم یافت روشنی
نشنیده ای که حافظ شیرین سخن بگفت: — «در کار یار کوش که کاریست کردنی!»



فرید (۱)

زن گرچه چراغ خانمان من و تست
و آسایش جان ناتوان من و تست
با این همه دلربائی و لطف و جمال
چون درنگری بلای جان من و تست

---

۱ - محمد متخلص به « فرید » فرزند غلامعلی اهل چالشتر، چهار محال، اصفهان. وی دارای دیوان نیمه تمامی است که درزمان حیاتش بطبع رسیده. متولد ۱۳۲۸ هجری قمری و متوفی ۱۳۱۷ شمسی

فایز(۱)

اگر مردی مکن برقول زن پشت — مکن اندر دهان مار انگشت

اگر زن با وفا و مهربان بود — چرا در بیستون فرهاد میکشت؟

فارسانی(۱)



لب مار بوس ولب زن مبوس — که[۲] بوسیدنش آوردبس فسوس

کنون بشنوید ازمن این داستان — یکی از هزاران زوصف زنان

شنیدم زپیر جهان دیده ئی — خداوند هوش و پسندیده ئی

مرا گفت: هرکس ندارد وفا — نه دارد حقیقت، نه دارد صفا

۱- زایر محمد علی «فایز» یا «فایض» ازاهل بندر دیر و گوینده «دو بیتی های فایز» ۱۲۵۰-۱۳۳۰ ری ۲- مؤلف کتاب (ام الفساد)

زنان را وفانیست وسکار است آن	بپایان رسانیدم این جا بیان.
هر آنکس بگفتار و کردار زن	نهد دل بگو دم ز مردی مزن
کسانیکه فرمان زن را برند	همانا که از جنس زن کمترند
هرآنکس که دارد زمردی نشان	نباید که فرمان برد از زنان
کسانیکه بد اصل و بد گوهرند	یقین دان که فرمان زن را برند
اگر داری از نیك مردان نشان	مده دل مده دل بحرف زنان
دل و دین ودینار و دنیا و جان	زکف میرود از برای زنان
اگر ره زنان مال تنها برند	زنان دین و دینا رو دنیا برند
زنان را بجز خانه داری مباد	جزاینش دگرهرچه گوئی نشاد
زن ار شیرو گر شاه گرددزنست	زن ارفیلسوف است ناقص‌تن است
چه خندد برویت چه گرید برت	نباید از این هردو اش باورت
ز حیوان و دیو و پری وبشر	ندیدم از این جنس ناجنس تر
بجز حیله و مشتی اطوار دون	بجز شید و تزویر ومکرو فسون
بجز خود نمائی وخود پروری	بجز غمزه وناز و عشوه گری
بجز خدعهٔ و مکرو جادو گری	ندارد دگر بهرهٔ دیگری
زنان هرچه گویند کن غیر آن	که تا بینی اسرار و تزویرشان
اگرچه زنان درجهان مایه‌اند	ولی مایهٔ ننك هر خانه اند
جهان هست شدازورود زنان	جهان پست شد از وجود زنان
نه‌بیزن خوش است ونه‌بازن خوش است	که این یار چون مارآدم کش است
شنیدم زنی را بتنبیه سخت	در آویختندش بشاخ درخت
حکیمی نظر کرد بر آن درخت	بدان حال دید آن زن شوم‌بخت
بگفتا: مرا آرزو آن بود	که بر هر درختی بر اینسان بود.
خدائیکه نه زاد و نه بود زاد	سزا هر کسی هرچه را بود داد

بمردان یکی بهرهٔ خوب داد / که زنرا ازآن بهره هرگز نداد
درستی و پاکی و مردانگی / توانائی و عقل و فرزانگی
از آنجا که مردان مردند وراد / فرشته سرشتند و نیکو نهاد
هر آنچه خطا از زنان بنگرند / بپوشند و بخشند وزو بگذرند
بیا فارسانی ز اوصاف زن / ندارد خلاصی برودم مزن

چنین گفت سرخیل دانشوران(*) / ز اوصاف واوضاع وحال زنان
زنان راچنین گفته از هرجهت / که اینقوم نبودند نیکو صفت
که قول اززنان دیده تااین زمان؟ / که ضرب المثل گشته(قول زنان)
که تاحال دیده (وفای زنان)؟ / که مشهور گشت است اندرجهان
وفای زنان را ندیده است کس / که نایدبوی گل زهرخاروخس
بجای صفایش نماید شقا / بجای وفایش نماید جفا
که همت از این جنس ناجنس دید؟ / ویا آنکه از قول دیگر شنید؟
که دید از زنان عقل ورای درست؟ / که زن را بهر کار عقل است سست
کس از زن شجاعت نداردبیاد / که گویا خدایش نداد از نهاد
بجای شجاعت شقاوت مدار / بجای سخاوت خساست شعار
بصورت ز حور و پری بهترند / بسیرت چو عفریت بد گوهرند
بظاهر همه دوستدار بشر / بباطن همه دشمن خیره سر
نه ترس ازخداونه شرم از رسول / نه آگه زدین ونه باك از اصول
نهادش کج و ره کج و کجمدار / سیه قلب و سر فتنه روزگار
سر فتنه ها زن بدوزن بود / بمردان یقین است دشمن بود
جلادت کسه آید ازاین نابکار / نیاید ز مردان که کار زار
بخون ریزی مردها تشنه اند / بدل تخم کین همه کشته اند
همه دشمن خون جنس نراند / ز بسکه بزنجیر شهوت دراند

همه مردمان عاجز از دست زن | خود آن عاجز از عادت خویشتن
چه عقرب بود عادت و رسم زن | که ناچار باشد بخون ریختن
ز عقرب بقول سخن آوران | چنین است ضرب المثل درجهان:
«که عقرب زند نیش از راه کین | بود عادت نحس او این چنین»
زنان را چنین نیز طینت بود | نه از راه آزار و کینت بود
ببین تا چه حد در پلیدیش خوست | که بالای هر درد این درد اوست
کنون بشنو از من تو ای نیکمرد | بگرد چنین قوم هرگز مگرد
اگر چه بر اهل خرد روشن است | نه لازم بشرح زنان از من است
ولیکن بگفتم ز صدها یکی | ز افعال این دشمن خانگی
چو پوشیده نبود بر اهل بصر | ازاین رومنش گفته ام مختصر
مگو فارسانی ز زن زینهار | که ریك بیابان ندارد شمار

(☆) مقصود از علی (ع) است و گفتار گهربار آن بزرگوار: (المرئة شرّ کلها وشر مافیها انه لابد منها)

چنین گفته آن پیشوای جهان (☆) | مشو ایمن از هیچکس بر زنان
زنان را نباشد زکس ایمنی | بدیشان مده ره بجز خودتنی
زهر خویش و پیوند جز خویشتن | مدان ای خردمند ایمن بزن
زشاه و گدا و ز پیر و جوان | چه در آشکار و چه اندر نهان
اگر آن چنانت بدارند دوست | چو یك جان که باشد وی اندر دو پوست
اگر هرچه پاکند و پرهیزگار | بوند ار زهر کار بد بر کنار
اگر هرچه باتو صمیمانه اند | بدان بر زنان تو بیگانه اند
بدانها گرت خویشی و بسته گیست | زنان را از آنها کجا رسته گیست؟
بزن ایمن ازهر که و هرچه هست | شدن، نز خرد باشد از غرچه است
زنان را ز بیگانگان دور دار | بدیشان ره هر که محظور دار

چو خواهی نبینی تو آشفته خواب   مثل آمده دور از اشتر بخواب

فرامش مکن پند من ای جوان   مده ره کسی را به پیش زنان

چو دادی پشیمانی آرد ببار   کند دامن پاك تو لکه دار

بخندد بتو کودك ساده ای   که ره داده ای نر، بر ماده ای

که چون نفت و آذر تو برهم نهی   نباشد جز آویختنشان رهی

زیك دور دار این دو بشنو ز من   که این دو بود کارشان سوختن

که نیروی شهوت چو افزون شود   عنان از کف هرکه بیرون شود

بدان گه که جولان نماید فرس   نداند برادر ز بیگانه کس

در آن رزم و هنگامه گیر و دار   برآرد زخویشی و پیشی دمار

کنون بشنو از من ره کژ مرو   زکس بر زنان خود ایمن مشو

برادر ز پشت پدر گر ترا   بود بر زن ایمن نباشد ترا

هر آنکس که ایمن شد از کس بزن   بگویش برو دم ز مردی مزن

نباید زکس برزن ایمن شدن   که ایمن نباشد برادر بزن

هر آنکس که ایمن شود بر زنان   نباشد مگر غرچه و قلتبان

و دیگر بدوران از این بد نهاد   وفا و صفا را که دارد بیاد؟

ندیده کسی عهد و پیمان ززن   بهر کار سست است و پیمان شکن

بهر کار او را خرد قاصر است   مکرمکر و تزویر کش ماهر است

از این دیو سیرت که حوری وش است   که گفتار و اطوار او دلکش است

بسی نام نیکو بننگ اندر است   که هر کار او زشت و ننگ آور است

بسی در جهان فتنه آورده بار   که نتوان شمردن یك از صد هزار

همه فتنه ها در جهان ز و بپاست   اگر نیك بینی سر فتنه هاست

بپیش همه بخردان روشن است   همه فتنه ها ریشه اش از زن است

چنان بدنهاد است این بی خرد   که خون ریزد و لذت از آن برد

بسیرت چو مار و بصورت چو ماه — زبان چرب و شیرین و قلب سیاه
ز پستی و نا پاکی این گروه — همه بخردان جهان در ستوه
همه هوشمندان بتنگند از او — همه نامداران به تنگند از او
ز فولاد اگر خانه سازی و بر — نباشد بر او رو زنی یا که در
بدورش گذاری هزاران عسس — که ز آنجا ندارد گذشتن مگس
کنی اندرونش زن بد سرشت — بدانجا نماید همی کار زشت
ندارد ز نا پاکی خویش دست — که طبعاً بشهوت بود پای بست
بدینسان نباید بدو دل نهاد — که بس نام نیکو از او شد بباد
بدو دل نهادن نباید ترا — وز او بودن ایمن نشاید ترا
نشاید ترا هیچ که دل نهاد — بگفتار و کردار این بد نهاد
نشاید بدو راز و اسرار گفت — که خود دشمنی باشد اندر نهفت
نشاید امین امانت بود — که در هر نگاهش خیانت بود
نشاید دهیش اختیار دگر — بجز خانه داری بکار دگر
نشاید بدو پارسا نام داد — که خود پارسا زن زمادر نزاد
چنین است از گفته بخردان: — «نباشد زن پارسا در جهان»
من آنچم بشد عمر در روزگار — ندیدم زن پاک و پرهیزکار
من اینسان که گفتم نه از دشمنیست — که ما را چسان دشمنی باز نیست؟
نگفتم مگر آنچه دیده بدم — نه از دیگران بل بچشم خودم
نگفتم من این جا یکی را ز صد — که دیدم چو ریگ بیابان بود
چو دیدم که پایان ندارد سخن — اگر هرچه گویم من از وضع زن
شمارش ز ابجد کشیدم برون — نگفتم ز تعداد نامش فزون
اگر باور از گفته ام نایدت — ترا آزمون یك بیك بایدت
پس از تجربتها و بس آزمون — پس از کنجکاوی از اینقوم دون

چو دیدی زن پارسا درجهان | زمن فارسانی سلامش رسان

(٭٭)مراد از امیر المؤمنین (ع) است و سخنان آن مولای متقین :

لایأمنن النسأ اخ اخاً | مافی الرجال علی النسأ امین
کل الرجال وان تعفف جهد | لابد ان بنظره سیخون
والقبر او فی من وثقت بعهده | ماللنسأ سوای القبور حصون

بیا بشنو از من تو این نیك پند | در عالم بجنس زنان دل مبند
که موجود مجهول و مرموزی است | جفا گستری خانمان سوزی است
ندارد جوی از وفا و صفا | سرا پا جفا و شقا و خطا
سراپا همه شهوت است و جنون | سراسر همه مکر و شید و فسون
خیانت بپیش زنان ننك نیست | زنی ننك دارد که این رنك نیست
درستی ندارند در قول شان | که یکسان بود «قول» با «بول شان»
مبادا به پیمان زن دل نهید | که پیمان شکن تر ز زن کس ندید
ز مار و زن چشم نیکی مدار | ندارند این دو جوی اعتبار
چو خواهی که هرگز نبینی ملال | مده دل بدین «مار خوش خط و خال»
که هر فتنه و شر و هر درد و رنج | ز زن بوده در این سرای سه پنج
ز آغاز دنیای دون تا کنون | هر آن تخت شاهی که شد سرنگون،
هر اقلیم و هر کشور و شهر و ده | که از بیخ و از بنش ویران شده،
هر آن فرقه و قوم و جمعیتی، | هر آن دسته و تیره و ملتی،
هر آن دودمان و هر آن انجمن، | که معدوم گردیده از بیخ و بن،
هر آن فتنه و جنك و شر و نفاق، | هر آشوب و فسق و فساد و شقاق،
هر آن آفتی و بلائی و شر، | که گردیده برپا میان بشر :
ززن بوده و هست و خواهد بود، | که هر فتنه زیر سر زن بود :
برون رانده شد «آدمی» از بهشت | ز نادانی مام این بد سرشت

اول خون که شد ریخته در جهان   بد آن قتل «هابیل» بهر زنان
زخون تا زمین مست و سیراب شد   برادر کشی در جهان باب شد
بافسون این زنگی روسیاه   بکشتند «ادریس» را بی گناه
مسلط بشیر ارچه می بود «نوح»   معذب بد از دست سوهان روح
«خلیل» خدا کاتشش شد ارم   از این فتنه کر بود دایم بغم
بلی «لوط» قومش بدی دشمنش   ولیکن نه آنسان که بودی زنش
چو خواهی شناسی تو این مار را   ز توراة برخوان تو (اسفار) را
باصرار این دشمن بیعدیل   بصحرا پراکنده شد «اسمعیل»
گرفتار «یعقوب» از دست زن   ز هجران یوسف به بیت الحزن
ز تدلیس و تلبیس این بد نهاد   نگون بخت «یوسف» بزندان فتاد
ندارند باك این گروه دغا   به «موسی بن عمران» ز دند افترا
«صفورا» به «یوشع» نمود آنعمل   که کرد «عایشه» با «علی» در جمل
زدست زنان «خضر» کرده فرار   از این رو نگیرد بیکجا قرار
ز افساد این دون ام الفساد   بیزدان «یسع» نبی برد داد
کف «داودی» کاهنش موم شد   گرفتار زنجیر این بوم شد
«سلیمان» که بر باد فرمان بداد   از این شوم شد تخت و تاجش بباد
زکید و ز افسون این اهرمن   جدا گشت «یحیی» سرش از بدن
ازاینقوم دون گشت «عیسی» بدار   ززن کرد بر چرخ چارم فرار
چو دید او ز چپ نیتوان ساخت راست   از این طوق لعنت بگردن نخواست
ززن گشت برپای هر جنك و ننك   ززن گشت «یونس» بکام نهنك
بچاهند «هاروت و ماروت» ازاو   پرستیدن «جبت» و «طاغوت» ازاو
«رسول خدا» کشته زین شوم شد   بدست یهودیه مسموم شد
زکید و زافسون این بد گهر   «علی» را بمحراب بشکافت سر

«حسن» را همین فتنه انگیز دهر — زخبث و رذالت خورانید زهر
نبودی اگر کینهٔ این بلا — نگشتی بپا «وقعهٔ کربلا»
زکین همین دشمن آدمی — بشد کشته «موسی بن جعفر» همی
برای همین فتنهٔ دهر بد — «امام رضا» کشته زهر شد
«امام نهم» گشت مسموم از او — بوضعی که شرم آید از شرح او
خلاصه زشرش همه انبیاء — همه اولیاء و همه اوصیاء
تمام شهان و مهان و کهان — همه نامداران و گردن کشان
همه عمر خوردند خون جگر — در آخر به بستند بار سفر
غرض جملهٔ فتنه ها زوبپاست — زدستش همه دست ها بر خداست
خدایا چه بوده گناه بشر ؟ — که کردی و را مبتلا یش بشر
بشری بشر کرده ای مبتلا — که یکعمر باشد میان بلا
بلائی که در ظاهرش رحمت است؟ — ولی باطنش سر بسر زحمت است
بباطن چو دیو وبظاهر چو حور — درون پر زظلمت برون پرزنور
بصورت فرشته بسیرت چو دیو — پراز خدعه وحیله ومکر و ریو
ز مکرش بقرآن حی قدیم — چنین گفته: (ان کیدکن عظیم)
حدیثیست از قول خیرالبشر: — (زاخیار این قوم دون کن حذر)
چنین است احوال اخیارشان — دگر خود تو دانی و اشرارشان
چه خوش گفت جمشید با رای زن: — (که یا پرده یا گور به جای زن
چنین گفته شاه جهان کیقباد: — (که نفرین بد بر زن نیک باد)
چنین گفته فردوسی هوشمند — که زان به ندیدم در این بار و پند
(زنان را ستایی سگان را ستای — که یک سگ به از صدزن پارسای
اگر نیک بودی زن وقول زن — زنان را مزن نام بودی نه زن
زن و اژدها هر دو در خاک به — جهان پاک ازاین هر دو ناپاک به)

چنین گفته سعدی شیرین سخن — زاوضاع واحوال و اطوار زن:
(چونغز آمداین یك سخن زان دوتن — که بودند سرگشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد — دگر گفت زن در جهان خود مباد
ودیگر ازاین دشمن خانه زاد — چنین گفت جامی نیکو نهاد:
تعلق بزن دست وپابستن است — تجرد ازآن بند وغل رستن است)
یکی از بزرگان اهل یقین — در احوال زن گفته است اینچنین:
(اگر مشت برنوك نشتر زنی — وگر دست درکان آذر کنی
از آن به که نامی توازن بری — ویاحرف ازاین خصم باور کنی)
یکی دیگر از صاحبان سخن — سرائیده اینسان ز اوصاف زن:
(بعقل زنان هرکسی کار کرد — بچشم خرد خویش را خوار کرد
توان گفت هر فتنه کاندرجهان — شود رشته اش آمده از زنان)
غرض شاعران قدیم وجدید — ز زن کرده اند انتقاد شدید
همه یکدل ویکزبان گفته‌اند: — (خوشا حال آن کز زنان دل بکند)
خوشاآنکه نگذشت در کویشان — نیفکند او روی بر روی شان
نبازید خود را به تیر نگاه — نیفکندبا دست خود خود بچاه
خوش آنکس نیفتاد در دامشان — همه عمر یکدم نشد رامشان
نگردید در دام مکر و فسون — گرفتار این عنکبوتان دون
چو زین اهرمن فارسانی سخن — ندارد خلاصی دگر دم مزن

فانی(۱)

گر کسی راعقل باشد درجهان — زن نخواهد صاحب یك لقمه نان
مال زن اندر مثل «عین الحمار» — گشته بر پیشانی شو آشکار

---

(۱) شاعر معاصر حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی متخلص به «فانی» نویسنده کتاب «طومار عفت» و «کار دراسلام» وتألیفات وتصنیفات عدیده دیگردرفارسی وعربی.

زاهل فقر وفاقه کن زن اختیار　　خواهی ارباشی تو صاحب اختیار
آزمودم زین زنان نابکار　　زن که دارد مالکی نآید بکار
مختصر بشنو زمن جان کلام　　پندعاصی ورد خود کن روز وشام
گر کسی را درد دندان شدیقین　　باید از بن کند نش با کلبتین
خود سری کوازنی شد اتفاق　　بد سری گراو نماید از شقاق
چاره نبودجز که دوری و فراق　　یعنی آید در علاج او طلاق
تاکه هستی در جهان کجمدار　　آن که دارد استخوان کج مدار
گر نداری فانیا خوش قال وقیل　　کن رهازن رارها سرحاً جمیل

فاتحی(۱)

مایهٔ ایجاد انسانیست زن　　آلت و سواس شیطانیست زن
باعث هستی و ایجاد بشر　　هیج شهوات نفسانیست زن
منشا حظات نفسانیست او　　مبداء لذات روحانیست زن
آنچه افزاید به نسل بوالبشر　　صاحب و سالار و هم بانیست زن
آنچه زان پس فتنه‌ها گردد عیان　　حزن و اندوه وپریشانیست زن
ان من از واجکم را رو بخوان　　تاکه دانی خائن وجانیست زن
خانمانها میشود از زن خراب　　باعث تخریب و طوفانیست زن
هیزم آتش فشانیهای دهر　　علت هر آتش افشانیست زن
منشأ فسق وفجور و قتل نفس　　مایهٔ هر نا مسلمانیست زن
زن بود سرمایهٔ رنج و بلا　　داروی هردرد و در مانیست زن
عاری ازهرعیب ونقصانیست او　　مایهٔ فقر و پریشانیست زن
روح وریحانست وجنات النعیم　　هم جحیم و نار نیرانیست زن

---

۱ شاعر معاصر میرزا علی رضا (محمد شفیعی) اصفهانی متخلص بفاتحی ناظم کتاب موسوم به«حقیقت گوئی فاتحی »

زن بود معنای اندوه و الم — مخزن جهل و پشیمانیست زن
رونق وزینت‌فزای خانه هاست — آن چراغ شام ظلمانیست زن
نام زن از خودمرا بی‌خود کند — دلپسند عالی و دانیست زن
فاتحی دم‌درکش از مدح‌زنان — بهر کس نی مفت وارزانیست زن

تا گرفتم زن‌درغم‌باز شد بر روی من — گشت‌اندوه‌والم‌یار و تبه‌شدخوی‌من
روزروشن‌پیش‌چشمم‌شدز‌شب‌تاریکتر — وآ اسف‌گویدبصدزاری‌سرهر‌موی‌من
گر بجای اشك‌خون‌بارم‌زمژگانم‌سزد — چونکه روبنمود آفات نهانی سوی من
تا شدم اندر کمند زن اسیر و مبتلا — برطرف شدسوء‌چشم‌وقوت‌بازوی‌من
ان‌من‌ازواجکم‌برخوان‌تو‌تاآ گه‌شوی — زن کجا و کی‌بودغمخوار‌یادلجوی‌من
چون خر باری بزیربارفرمان‌زنم — دست‌زن‌خم‌کرد‌پشت‌وزرد‌رنك‌روی‌من
فاتحی‌دلرا‌تهی‌کن‌ازخیال‌و فکرزن — تا نگردی مثل‌ومانند من وبانوی‌من

ازمسلمان‌گنه‌وجرم‌وخطایعنی‌چه — زاغنیانه کرم وجود و عطایعنی چه
درزنان‌نه ادب‌وشرم وحیا یعنی‌چه — «فر»ششماهه‌و گیسوی کوتایعنی چه
باسر باز نه جوراب بپایعنی‌چه

منشا آفت امروزه زنانند زنان — مبدأ فتنه منحوسه زنانند زنـان
بدتر از«سفلیس» و «کمسوزه»زنانند زنان

شده بد نام از ایشان نجبا یعنی چه
«فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی‌چه

بی حجابیکه‌شد آزادزنان‌شادشدند — گوئیا ازخط فرمان حق‌آزاد شدند
با «پز» شیك روان دسته‌و افراد شدند

باسر باز و نه جوراب بپا یعنی چه
«فر» ششماهه و گیسوی کوتایعنی چه

«مد» امروزشده ناخن‌سرتیزودراز — پنچهٔ گربه ازآن ترسدوچنگال گراز

ایکهن سال زن اطوار ز خود دور انداز ابکی نیست ترا شرم و حیا یعنی چه
«فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی چه

فا تحی چند تو از دست زنان ناله کنی تا بکی بع بع و فریاد چو بزغاله کنی
تازه داغ دل زنهای نود ساله کنی این فسوس و اسف و شور و نوا یعنی چه
«فر» ششماهه و گیسوی کوتا یعنی چه

....

یارب نشود کسی دچار و زن بد از مار و ز زهر مار بدتر زن بد
روزی دو سه بار میکشد شوهر را مردن به از آن که کس دچار زن بد

....

بشنو این نکته را تو از بنده تا بگیرد ترا بسی خنده
ز اعتقادات فرقه نسوان که چه بی پیکر است و بی عنوان
همه بی مأخذ است و بی مایه هست مانند مرد بی خایه
نقل قول از کلام ننه جون است چون خبردار از فسنجون است
یا که از قول باجی یا صنم است که ز عقل و شعور و هوش کم است
یا روایت ز قول میرزا باجی است چونکه از نوچه های ملاباجی است
یا که کلثوم ننه بود راوی نیست فهمش بقدر یك گاوی
علمای زنان چهار تنند عالمند با وجود آنکه زنند
خاله جان آغاست و فاطمه نسا نیست فهم و شعور هر دو رسا
جمع اخبار این روات این است گفتن این قضیه شیرین است:
گر خوری روز شنبه نان و پیاز در فتحی شود برویت باز
گر شوی میهمان کس شنبه مکث کن تا بروز یکشنبه
گر لب جوی آب جیغ زنی شب یکشنبه میشوی جنی
در دوشنبه مکن تو عزم سفر که بیابی بخصم خویش ظفر
حالت ارشد ضعیف و زار و تباه بهر خود کن سه شنبه تخم سیاه
در شب چهار شنبه ای بیمار مرو هر گز بدیدن بیمار

مرد اگر، خون اوست گردن تو میرسد زود وقت مردن تو
ناخنت چهارشنبه گر گیری گوزی اندر برابر پیری
شب سیاهی مبر تو در خانه که شوی بی اساس و بی‌لانه
ور کشی گر بخانه گیوه خود زود گردی جدا ز بیوهٔ خود
هر زمان صحبتی شد از مرده عطسهٔ کردی، بزن تو بر گرده
بر گلویت جهد گر آب دهن « سرو سوقات » گیردت دامن
ماه شعبان که هست ماه برات برو یکبار دیدن اموات
گر تو یکبار بیشتر بروی مرده خواهی‌روی نه زنده‌روی
گر روی روز هفته‌ای بمزار آفتابش بخانه هیچ میار
گر عروسی کنی ربیع آخر آن عروسی عزا شودیك سر
در شب چله گر خوری میوه رنج سرما نبینی ای لیوه
گر خوری هندوانه یا که انار بزمستان نمیشوی بیمار
از کتاب رسالهٔ نه نه جون گفت این نکته بهرمن جون‌جون
در شب بیست و هفتم رمضان از سحرگاه تا بوقت اذان
بخوراز هر دودست خود پشمك از تعیش بزن تو هی چشمك
روز آن، بر عروس را مسجد جا دهش کنج غرفه ای از جد
مسجد جمعه صفهٔ صاحب تو ببر آن عروس بی صاحب
لب او سرخ باشد از «ماتیك» «بز» اورا ز البسه کن شیك
جلوه اش دم بمرد و زن‌یکسر تا شود روزه ها قبول نظر
دیگر از «من در آری» زنها گوش کن تا بگویم از آنها:
هر که او کفش تا بتا دوزد زن او میردو دلش سوزد
گر رسی وقت احتضار کسی سومش پا بپا بکن ارسی
در شب عید گرخوری کوکو مبتلا میشوی تو بر کو، کو

شب «عید» ار خوری تو زرده پلو — میشوی زار و بینوا و ولـو
برسرت آب منجلاب بریز — تا شوی نزد شوهرت تو عزیز
هر «سه‌شنبه» که هست ماه رجب — حاجتت از «سه‌شنبه‌دین» بطلب
کاچی «بی بی سه‌شنبه‌دین» بپز — منکر این عمل مشو هرگز
روز روشن چراغ روشن کن — حجره را از بساط گلش کن
نقل کن قصه تو زبی بی حور — تا مراد ترا دهد بی بی نور
درب آن حجره سخت بسته شود — متلکها زیاد گفته شود
دختر هفت ساله می باید — اندر آن حجره و بساط آید
مردها گر خورند زان کاچی — خویش افکنده اند در چاچی
آسمان گر ببیند آن حلوا — فاسد و باطل است هم کلوا
هر ذکوری برآن کند نظری — میشود کور و جنبی و اثری
درشب «چهارشنبه‌سوری» گوش — که زنی قاشق وروی فالگوش
بشنوی گر تو خوب شاد شوی — ور بدی بشنوی گشاد شوی
راستی این زنان «هفت دنده» — شده اسباب گریه و خنده
دیگر از راویان این اخبار — خاله جان کوکب است ازاوآثار:
بینی ار گربه دست وروشوید — میهمان راه خانه ات جوید
گر روی باغ شنبه اول سال — باشی آنسال خرم و خوشحال
هفت سین را بموقع تحویل — پهن کن باطراوت و تفصیل
باشد آن سیر و سرکه و سنجد — سیب و سرخاب وسبزه رااز جد
تخم چون روی آینه جنبید — وقت تحویل باشد و هم عید
نخوری عید گر پلو قرمه — دورهٔ سال میخوری برمه
در شب عید گر خوری ماهی — میرسد برتو آنچهٔ میخواهی
ندهی گر بکودکان عیدی — جیبت از بیخ میبرد زیدی

سیزده عید را مده از دست — نه که باید بکنج خانه نشست
پیر و برنا چه از ذکور و اناث — بنه و دنگ و فنگ و بعض اثاث
حسن و عبدل و علی کچله — طیبه طاهره با فاطمه چله
گوهر و کوکب و رباب و قمر — همه باهم روند سیزده بدر
چمن و سبزه را کن از پاطی — شبدر و ینجه را بخور کن قی
هیچ پروا مکن تو از هرزه — کن تو دعوا و جنگ و شوشرزه
آخر روز کن بپا یك شر — تاکه گردد قبول سیزده بدر
گر بپوشی تو روز نامحرم — راستی با تو بعد از این قهرم
دزد بیند چو خانه ات خالی — نه گذارد اثاث و نه قالی
هر چه بیند بدزدد او یکسر — باشد این انتفاع سیزده بدر
آنچه را برد دزد بد کردار — باقی اش را بفالبین بسپار
چون برد دزد مالت ای آباجی — باقی اش را بده بملا باجی
تاکه پرسد ز طاس وجن احوال — شاید آید بدست آن اموال
چونکه پیدا نشد بمیر از غم — ساعت رمل و فال داشته نم
بود اگر فال چاره ساز کسی — کم نمیشد ز هیچکس عدسی
دیگر از قال وقول این نسوان — گوش کن تاکه سازمش عنوان:
در شب ازدواج و یوم زفاف — هست ساقط نماز ای اشراف
از عروس و زنیکه های عروس — خواه زشت و کریه و خواه ملوس
چونکه گردد لباسشان لسکه — «پودر» و «ماتیك» افتد از سکه
همچنین ساقط است از داماد — عوض اینکه کار اوست زیاد
کار مندان مجلس داماد — چون بداماد میکنند امداد
اندر آنشب بجای امر نماز — کارشان رقص باشد و آواز
در ازای رکوع آن بی نقص — بجماعت کنند یاران رقص

عوض آنکه سرنهند به تراب گاه گاهی خورند جام شراب!
«دانس» دادن زمردوزن باهم در شب جمعه و زفاف آنهم
گرشود منعقد چه مرغوب‌است چونکه دلبر کنار محبوبست
مرد وزن محرمند بیکدیگر چون عروسیست دین ندارد فر
قول کلثوم ننه است بی خدعه که عروسی کنی شب جمعه
بنگارید نامهٔ دعوت «تیتر» آن ظل حضرت حجت
سایهٔ او کجاست برسر ما زان فضایح جداست از بر ما
ما کجا سایهٔ امام کجا ؟ ما کجا می کجا و جام کجا ؟
آنشه از فعل ما غضبناك است سرش از خشم سوی افلاك‌است
شرمی آخر ز رب یزدانی نیست این شیوهٔ مُسلمانی
هر عروسی که‌این طریق بپاست تومخوان شادیش بگو که عزاست
در شب جمعه سازو رقاصی که‌تورا گفت می‌خوری‌عاصی؟
ترسم از این شیاع و بدعتها نازل آید بلا و محنتها
آتشی در جهان بر افروزد شعله ورگشته خشك و ترسوزد
منشأ هر فساد و فتنه زنست بلکه ام الفساد وذوالفتن‌است
تا توانی حذر نما از زن شد چه بس فتنه ها بپا از زن
چه بلاها عیان که از زنهاست فتنه های دو عالم ازآنهاست
زن بود مایهٔ فساد و فتن زن بود آه ودرد و رنج و محن
زن بود مایهٔ فسوس واسف زن بود باعث فنا و تلف
زن کندمرد خویش بیچاره زن کند شوی خویش آواره
اختر اعات فرقهٔ نسوان گر شود ذکر پر شود دیوان
گرد هم‌بنده‌بیش‌از این توضیح ترسم از اینکه خود شوم‌تفضیح
کاین‌زمان حرف حق‌زدن تلخ‌است پس بمن چه‌که غره یاسلخ است

این زنان تازه از نجیبا نشد — نه بدانند بلکه خو بانند

از بدانشان بگویم ارسخنی — نه قلم دارم و نه آن دهنی،

تا یکی از هزارشان گویم — ره بسوی بدانشان پویم

لیك میگویم و نمی ترسم — چون که استاد داده این درسم:

زن کند مرد خویش را احقر — زن کند مرد راروان بسقر

زن چرا همردیف بادولت ؟ — زن کجا این جلال‌واین شوکت ؟

زن کجا میزهر اداره کجا؟ — زن کجا رتبه و ستاره کجا ؟

زن شریك از چه درسیاستها؟ — زن کجا منصب و ریاستها ؟

شرمی آرید ای زنان زخدا — خوفی از روز حشرو یوم جزا

کرده اسلام را ز خود ننگین — نامه اعمال از گنه سنگین

مرد مافوق زن بد از اول — خلقتش مبتدا شد از اول

مردو زن‌راکه گفته یکسانند؟ — که زنان نیمه ای‌از انسانند

مردو زن راجدا زهم میدان — انثیین را بخوان تو در قرآن

ای بسا مردها که بیکارند — «سیکل» و «دیپلم» «لیسانس» هادارند

جای ایشان نموده غصب زنان — مرد ها را نمیدهند امان

گر بود این رویهٔ اسلام — فاتحی را ازآن کنید اعلام

فیروزطالع (۱)

ای زن ای آئینه لطف خدا ! — ای نظیر آسمان اندر صفا !

ازچه‌همچودیوودد باشی مخوف؟ — منقلب گاهی چوطوفان در هوا

همچو احکام قضادر پیچ و تاب — دردو روئی چون فریبنده سراب

دردوچشمت شاعری خوش گفته‌است: — عشق وشهوت ، حق وناحق خفته‌است

(۱)از شعرای معاصر نقل از کتاب :« اقوال‌الائمه – گفتار پیشوایان دین » تالیف سید علی‌اکبر موسوی خراسانی .

شهوت خویش گر رها سازد   مرد درویش پادشا سازد
بوالعجب این چه تحفه‌ایست گران   کـه صدا قش بود طلاق جنان
در حقیقت کـه معنی دنیاست   هر که بااوست فارغ ازعقبی‌است
مظهر کامل‌است شیطان را   بلکه شیطان توان شمرد آن را
مغز آ ن مرددان تهی ز خرد   کـه بگفتار زن فریب خورد
همچنان‌کان حکیم دانشمند   گفته درضمن نظم های بلند:
گفت‌شخصی شبی بزوجهٔ خویش   سخنی از تو میکنم تفتیش
وقت صحبت کـه حاصل‌آید کام   اولش خوشتر است یاانجام؟
زن زشوهر چواین سخن‌بشنید   غنچه آسا بزیر لب خندید
در جوابش بگفت مردانه !   سخنی دلفریب و رندانه:
نشنیدی کـه افصح الشعراء   در گلستان بنثر کرده اداء
«چون فرو میرود ممد حیات   چون بر آید بود مفرح ذات»
داند آنکس که رندواهل‌فن‌است   که همه کارها بنفع زن است
نقد مرد و زن فرومایه   هست چون آفتاب وچون سایه
گر چه‌خوانده‌است خالق اکبر   زن و شوهر لباس یکدیگر
مرد باید کـه عیب زن پوشد   زن پی آبروی او کوشد
لیك داد از زنان امروزه   خاصه دوشیزگان امروزه
کیسهٔ مرد تاپر از درم است   نزد ایشان عزیز ومحترم‌است
وای اگر دست مرد خالی شد   زن بد اخلاق و لا ابالی شد
جای آن عشوه ها و بازیها   مینماید زبان درازیها :
با تو من سر نمی برم بیخود   میشوم زین به بعد خانم خود
زین چنین زندگی شدم من‌سیر   چند باشم بخانهٔ تو اسیر؟
میکند روزگار مرد سیاه   ندهد دیگرش به بستر راه

گه بعنوان مسجد و حمام — میفتد چون کبوتر اندر دام
میرود گه بسوی قبرستان — میدهد جلوه سینه وپستان
گاه در بین کوچه و بازار — روی خود میکند سوی نظار
هر کسی بر رخش نظر دارد — لا علاج این نظر اثر دارد
فکر کوتاه و آرزوی دراز — با اجانب نمایدش دمساز
« من بمیرم بیا چو گویندش » — بگسلاند ز زندگی بندش
ایخوشا حال مرد عاقل راد — که بسازد بانفراد آزاد
نکند شوهر و نگیرد زن — باشد ازشر ومکرزن ایمن
عاقل آنکس بود که اوزنخست — دست ازاختیار جفت بشست
آنکه زاول بزن علاقه نبست — ازهزار آفت تن وجان رست

قاسمی (۱)

هر که دیوانگی بخود بندد — هم مگر قبلهٔ زنان باشد
محرمانه کنند کشف حجاب — کاین هم ازجملهٔ زنان باشد

قائم مقامی (۲)

دلبری شوخ چشم ولاله‌عذار — خواست روزی رودسوی بازار
درخیابان دو پای او لغزید — شد نگون چون‌زباد، شاخهٔ بید
کرد ماشین عبور ازرویش — غرق خون‌شد دوچشم‌جادویش
برده شد سوی منزل دکتر — بود منزل زکور وحامله پر
کردد کتر چو جانب او رو — اینچنین گفت لا جرم با او
گفتمش ای باعث تسلی روح — هست از پای تا سرت‌مجروح
حال بر گو نخست ازچه محل — بشوم حاضر از برای عمل؛
آن پری سرزتخت کرد بلند — پاسخش داد با کمی لبخند

۱- میرزا قاسم « قاسمی » کرمانی مصنف کتاب « خارستان » وتصانیف دیگر
۲ - شاعرمعاصر « ش - قائم مقامی » ا ز گویندگان مجله توفیق

گفت هر جا که هست میل شما | لیك « خیر الامور اوسطها »!

کاشفی (۱)

برای یکدم شهوت که خاك بر سر آن | زبون زن شدن آئین شیرمردان نیست

کافی بخارائی (۲)

افلاك عاقل افکن و دیوانه بر کش است | ایام آشنا کش و بیگانه پرور است
زن کیست مرکبی که تن او ز شهوت است | زر چیست قبهٔ که در آن زار و آذر است

کشفی (۳)

دل منه بر دنیه و زنهای او | زانکه زین دو کس وفاداری ندید
کس عسل بی نیش از این دکان نخورد | کس رطب بی خار از این بستان نچید

گلچین (۴)

گفتم که مگر رساندم زن بمراد | فرزند دلم کند بلب خندی شاد
زن بردم و فرزند بیاورد ولیك | جز محنت و غم از زن و فرزند نزاد

....

در مجلس شورای ملی دو مکان برای نشیمن زنان تماشاچی اختصاص دارد ، یکی « لژ برخیده » که مختص خا نمان خارجیست و دیگری « لژ ویژه » که ویژه بانوان ایرانی است . یك روز شاعر ماهر تهرانی یعنی احمد گلچین معانی برای تماشا بمجلس میرود ، وقتی چشمش بماهرویان « لژ ویژه » می افتد طبع ظریف شاعرانه اش بهیجان ، و ذوق لطیف ادیبانه اش بغلیا ن میآید و اشعار زیر را تحت عنوان « لژ ویژه » میسراید:

لژ ویژه است ، جای زیبایان | ماهرویان و مجلس آرایان
لژ مگو ، یکجهان گل و نسرین | چشم نظارگان در او گلچین

۱- کمال الدین ملاحسین کاشفی واعظ و مؤلف : « انوار سهیلی ، روضة الشهداء ، اخلاق محسنی ، تفسیر کاشفی ، و اسرار قاسمی » فرزند علی سبزواری و متوفی ۹۱۰ هجری ۲- سعدالدین کافی بخارائی ۳- سید جعفر کشفی یزدی مصنف کتاب « تحفة الملوك » ٤- شاعر معاصر احمد « گلچین » معانی مؤلف « گلزار معانی » که تا کنون بچاپ نرسیده

همه گل چهرگان سیمین بر / سر و سینه چو گل گرفته بزر
طعنه زن گلشن بهاری را / قوب قلب «ذوالفقاری» را
غنچه‌خندان بروی چون گلشان / گل روبان گره بسنبلشان
کارشان دلبری و طنازی / با نمایندگان نظر بازی
این بخوش‌قامتی و خوش بدنی / برده از ره دل «ملك مدنی»
چشم آن تابسوی «زنگنه» است / «زنگنه» درفشار منگنه است
گر ببینی «ابوالبهائم» را / وان نگاه دقیق دائم را
شود این بر تو فاش بالاخره / که کجا رفته عقل این پسره
خال آن یك بگوشهٔ لب او / بر فزود است جلوهٔ شب او
وین یکی راست لیموی پستان / بهترین میوهٔ بهارستان!
آن یکی را دو چشم فتانست / وآندگر پای تا بسر جانست
من چگویم که‌چیستند اینان / یا طلبکار کیستند اینان
همه جنس لطیف و مرغوبند / کج نگویم براستی خوبند
لیك اگر گفته را اثر باشد / گفتهٔ شخص بی نظر باشد
جای خوبان بمجلس بدنیست / لاجرم این هجوم بیحد نیست
جای بدخیل نازنین چه کنند؟ / این همه ماه بر زمین‌چه کنند؟
مهوشانی که مجلس آرایند / بچنین مجلسی چرا نایند؟!

گرگین (۱)

شبی‌مردی بجفت خویش میگفت / که ای باناز وعشوه همدم وجفت
تو زیبائی، تو مقبولی، توماهی / توانی کشت ما را با نگاهی
ترا بااین همه حسن و جوانی / نشاید این همه نا مهربانی
چنان سرگرم عیش و گشت‌هستی / که کردی‌ساقطم از مال‌وهستی

(۱) شاعرمعاصر «ح - ب : گرگین» ازگویندگان «خبرهای‌روز» آبادان

عزیزم، تا مرا هستی تو همسر مباش اندر پی اشخاص دیگر
بگفت آن زن که با تدبیر گفتی ولی آوخ که قدری دیر گفتی!

گوهر (۱)

ایکاش نمیماند بعالم اثر از زن میشد بجهان مردخدا بیخبر از زن
ایخواجه که دلباخته جنس لطیفی تو راستی قول شنیدی مگر از زن؟
زن منشأ هر فسق و فجوری و فسادی است گفتند بزرگان جهان الحذر از زن
تا رفته حجاب از سر زنهای مسلمان بس دیده شده ساق و سرین و کمر از زن
گفتند بمجلس برود رأی دهد زن یکمده که بودند همه پست تر از زن
آنکس که نوشته است فساد و حیل زن حقا که در آورده بعالم پدر از زن
گوهر مشنو هیچ زمان حرف زنان را زیرا که رسیده است بمردان خطر از زن

در چندی قبل که مجدداً ایادی اجانب برای انتخابات بانوان این کشور بینوایان بجنب و جوش افتاده بودند آقای «گوهر» که یکی از جوانان اهل قلم و مردان متدین و وارستهٔ اصفهان میباشند بسرودن اشعار فوق مبادرت فرمودند.

لاهوتی (۲)

یك نصیحت میکنم از قلب و جان تا بماند یادگار اندر جهان
کمتر از روبه شود شیر عرین اختیار زن کند گر این زمان
خواهی آواره از وطن نشوی یا گرفتار مثل من نشوی
زن مکن در جهان که زن نشوی زن این مردمان زن نشوی.

لسانی (۳)

---

(۱) شاعر معاصر ابراهیم جواهری متخلص به «گوهر» متولد ۱۳۴۲ قمری در اصفهان، صاحب کتاب «علوم و عقاید» که بچاپ رسیده و کتابهای: «رجال عصر پهلوی - وقایع ایران و جهان در دو جلد - تاریخ تجدید حیات ایران در چهار جلد - جواهر العلوم در پنج جلد» که تاکنون بچاپ نرسیده. (۲) شاعر معاصر ابوالقاسم متخلص و صاحب دیوان «لاهوتی» که مدتی در روسیه میزیست و اکنون متواریست (۳) لسانی از اهل شیراز بوده و وفات وی در «۹۴۰» هجری و گویند اشعار زیادی داشته

زن ار مریم بوده رگست با او زندگی کردن لسانی بنده ام انفاس جان بخش مسیحا را

ملای رومی (۱)

چند با آدم بلیس افسانه کرد
چونکه حوا گفت خور آنگاه خورد

اولین خون درجهان ظلم و داد
در کف قابیل بهر زن فتاد

نوح تا بخانه می پرداختی
«واهله» بر تابه سنگ انداختی

مکر زن بر فن او چیره شدی
آب صاف وعظ او تیره شدی

قوم را پیغام کردی در نهان
که نگه دارید دین زین گمرهان

لوط را زن همچنین بدکافره
خوانده باشی قصهٔ آن فاجره

یوسف از کید زلیخای جوان
ماند در زندان برای امتحان

هر بلا کاندر جهان بینی عیان
باشد از شومی زن درهر مکان



آنکه از کبرش دلت لرزان بود
چون شوی چون پیش تو گریان شود

آنکه از نازش دل و جان خون بود
چونکه آید در نیاز او چون بود؟

آنکه در جور و جفایش دام ماست
عذر او چبود چو او درعذر خواست؟

آنکه جز خون ریزیش کاری نبود
چون نهد گردن زهی سودا و سود

آنکه جز گردن کشی ناید ازاو
خوش درآید بانو، چون باشد بگو؟

«زین للناس» حق آراسته است
آنچه حق آراست چون دار است است

چون پی «یسکن الیها» ش آفرید
کی تواند آدم از حوا برید

رستم زال ار بود وزحمزه بیش
هست درفرمان اسیر زال خویش

(۱) مولانا جلال الدین محمد بن بهاءالدین مشهور به ملاروی «۶۰۴-۶۷۲ هجری»

آنکه عالم مست گفتش آمدی — «کلمینی یا حمیرا» میزدی
آب غالب شد بر آتش از نهیب — زآتش او جوشد که باشد در حجیب
چونکه دیگی حامل آن هر دو را — نیست کرد آن را آب گردش هوا
ظاهراً بر زن چو آب ار غالبی — باطناً مغلوب او را طالبی
این چنین خاصیتی در آدمی است — مهر حیوان را کم است آن از کمی است
گفت پیغمبر که زن بر عاقلان — غالب آید سخت بر صاحبدلان
باز بر زن جاهلان غالب شوند — زانکه ایشان تند و بس خیره روند
کم بودشان رقت و لطف و وداد — زانکه حیوانیست غالب بر نهاد
مهر و رقت وصف انسانی بود — خشم و شهوت وصف حیوانی بود

هیچکس را با زنان محرم مدار — که مثال آن چه پنبه است و شرار
زن بدست مرد در وقت لقا — چون خمیری دان بدست نانوا
آن دل مردی که از زن کم بود — آن دلی باشد که کم زاشکم بود
گفت مولای جهان شیر خدا — کاین زنان ابلیس مانند ای کیا
برد باید بر در یزدان پناه — زین شیاطین تانگردی تو تباه

مکتبی شیرازی (۱)



ایخوشا عاقلی که زن نکند
جان خود را وبال تن نکند
پارسائی به اززن و فرزند
هم زسر چشمه آب فتنه ببند

رفت دانائی از جهان بکنار
چون شناور زقلزم زخار

(۱) مکتبی شیرازی ناظم مثنوی «لیلی مجنون» و کتاب «کلمات غراء» متوفی سال ۸۹۵ ه

پادشاه زمانه دید صلاح — که دهد دختر خودش بنکاح
رفت دلاله با هزار آئین — نزد آن پارسای گوشه نشین
گفت بااو هرآنچه شاهش گفت — که بباید قبول کرد این جفت
مرد دانا ز قول دلاله — خنده ای زد چو غنچه بر لاله
گفت در خانه‌ام که اندك جاست — جای من نیست، جای جفت کجاست؟
خانه زان تنگم اوفتاده پسند — که نگنجد در او زن و فرزند
گفت دلاله بهر این خانه — هست صد قصر پاد شاها نه
گفت دانا: «زهم نشینی زن — آسمان تنك میشود برمن»

مفلوك الشعراء(۱)

نصیحتی کنمت گوش کن توجان پدر — بکن نصیحت من را بگوش همچو گهر
بعهد ومهر ووفای زن اعتماد مکن — که هیچ نیست زنان را ازاین سه چیز خبر
سه چیز را نبود درجهان وفا هرگز — اگر نداری باور، کن امتحان ونگر
نخست زن بود وآن دو اسب وشمشیر است — یقین شنیده‌ای از مردمان دانشور
زنیکه شوهر او ازجهان کند رحلت — زبعد چلهٔ او باز میکند شوهر
بروز جنك چو اسبت فتد بدست عدو — بزیر ران عدو رام گردد او یکسر
بنزد خصم چو بیچاره گشتی آن شمشیر — بدست او فتد ومیزند ترا بجگر
بدست زن تومده اختیار خود زنهار — که اوتورا چوشتر بفکند مهار بسر
مگوی راز دل خویش راباو هرگز — که زود سر توافشا کند چو باد سحر

ملك(۲)

نیست اندر جهان بی پایان — بی دوا تر زدرد بی درمان
چون بهر خانه ای فرود آید — زهر ریزد بکام شوهر و زن

(۱) شاعر معاصر «مفلوك الشعراء» از گویندگان مجله‌فکاهی «کانون خنده» (۲) شاعر معاصر ابوالحسن «مالك» اهل اراك، از گویندگان مجله‌فکاهی «کانون خنده» و «خبرهای روز»

صفت نیك !؟ را نهد بکنار — پیشه سازد بدی و مکر و فتن
گر کند غمزه زن بشوهر خویش — آتش قهر را زند دامن
میرود با نگش ار کند فریاد — تا سر کوی و کوچه و برزن
روئی از سرکهٔ ترش دارد — دلی از سنك خاره وآهن
هر که ازجور گشته رویش زرد — جور مادرزن است ، مادر زن

مجدی (۱)

پیمبر گفته با زن مشورت کن — پس آنکه ضدرایش مصلحت کن
تو ای زن گفتهٔ نغز پیمبر — کند مستغنیت از وصف دیگر
برای شرح زشتیهای نفسی — نگفته کس بهازاین درس درسی
زن ای موجود ناپاك دد دون — جهان از مکر تو آغشته درخون
گهی آدم برانی از بهشتی — بخوردش میدهی ممنوع کشتی
تو با مجنون ببندی گاه پیمان — از آن پیمان شوی تا که پشیمان
گهی از فرط عشق دیو ساری — بیالائی تو یوسف را بخواری
زمانی وامق ویك روز فرهاد — کس ازمکر وفریبت نیست دلشاد
توای موجود سفاك سیه دل — توافق باتو بس کاریست مشکل
تو درنعش عزیزان برده‌ای چنك — سرانگشتان ازآن خون کرده‌ای رنك
جنایات بشر را مایه هستی — تو مام مفسدت را پایه هستی
جهان را زشکاری تو یاد است — فضیحت های جنس تو زیاداست
اگر تاریخ عالم را نهی پیش — خجل گردی یقین از کردهٔ خویش
بهرجائی که یکتن دیگری کشت — درآنجا هست زنرا بی‌شك انگشت
تورا سنجیده‌ام درجمله احوال — چوماری لیك مارخوش خط وخال

---

(۱) شاعر معاصر محمد مجدی، یکی از مخالفین زن که اشعارش در مناظره شعری « موافقین و مخالفین زن » درمجله ترقی درج گردیده بود

منوچهری دامغانی (۱)

راست گویند زنان را نکوئی آردعز — بر نیاید کس بامکر زنان هرگز

محمود (۲)

بمن داد پیر خردمند یاد — که روحش بجنت همی شاد باد
میازار زن را بهر صبح و شام — گهی بشکنش دل گهی دار شاد
چنین پیر عقلم بدادش جواب — که ای پیر دانای فرخ نهاد
محبت کنی پیشه ار با زنان — دهد مال وناموس وجانت بباد
بکوبش چو مار سیه سر بسنك — «ستم برستم پیشه عدل است وداد»
«زن واژدها هردو درخاك به» — چه خوش گفت فردوسی پاکزاد
بگفتم فرو بند ای پیر لب — که محمود داد سخن را بداد

مجرد (۳)

ماما نجون من مجنون به بدگلی طاق است — ززشتی و زکریهی شهیر آفاق است
رخش زآبله پر گودوچال ودست انداز — قدش چوقدسیاخان درازو دیلاق است
بود شبیه بدیو سفید درب حموم — بسی بسر خاب ورناس ووسمه مشتاق است
گمانم اینکه تو زورخانه میکند ورزش — که همچو فیل قوی بنیه است وقوچاق است
دروغگو وحسود و بخیل و پول پرست — زبان درازودهن هرزه وبداخلاق است
دماغ اوزتکبر پر و سرش از باد — مزاج آتشی مانند سنك چخماق است
زمکر وجادو جمبل سرآمدزن هاست — کلونترسه محله است دزدوقاچاق است
بوقت کار روی تختخواب خودخفته — ولی بموقع خوردن زرنك وقبراق است
برای چیزیکه صرفه ندارەباشد لال — ولی بعکس اگر صرفه داشت نطاق است

---

(۱) حکیم ابوالنجم احمدبن یعقوب دامغانی متوفی سال ۴۳۲ هجری (۲) شاعر معاصر محمودخان مسمی و متخلص به «محمود» ومشهور به «ستوده» ازاهل چال شتر، چهار محال، اصفهان متولد ۱۳۱۰ هجری قمری (۳) شاعر معاصر حسین «نعیمی ذاکر» تهرانی متخلص به «مجرد» صاحب امتیاز و مدیر مجله ادبی و فکاهی «کانون خنده»

جوراب فیل دو قوزو پا نما نموده بپاش　　سرش کربدوشین و پیرهن تنش فاق است
میانهٔ من و او با چنین عواید کم　　همیشه صحبت در بندو گشت و ییلاق است
نهار غلیان او نان کیك و سوخاری　　کاکائوو کره و تخم مرغ و قیماق است
خدا زچشم حسودان محافظش باشد　　که همچو خرس تنومندو گنده و چاق است
زبسکه نیشگون و گازم گرفته او بمزاح　　لباس من همه تیکه پاره است و اوراق است
اگرچه صورت ظاهر صمیمی است بامن　　ولیکن آب زیر کاه است و کهنه قالتاق است
زهر مرض بود او پاك غیر این دو سه چیز　　دچار سفلیس و سوزاك و کوفت و خناق است
مجرد است بزنجیر این زنك پابست　　چو بچه ئیکه مقید میان قنداق است

....

مرا باشد نگار با وفائی !　　شفیقی ! مهربانی ! دلربائی !
نماید دلربائی ازمن انسان　　که از کویش نخواهم رفت جائی
اگر بیگانه اش بیند، وسایل　　بر انگیزد برای آشنائی
قدش بگرفته باج از عرعر و کاج　　کند بر قامت مرحب خدائی
رخش چون دست انداز خیابان　　نمایان از چروکش صد دوراهی
سرش همچون کدوی زرد تنبل　　در آن پر از غرور و خود نمائی
دهانش تنك و کوچولو چو گاله　　زبانش دایم اندر نا سزائی
بود چون نردبان بر پله زلفش　　کله گیسی بسر دارد طلائی
زفرط آبله رویش ز چاله　　ندارد هیچ با آبکش سوائی
دماغش از طویلی همچو خرطوم　　حقیقت کرده حق قدرت نمائی
لب پائین او بر روی سینه　　لب بالا کند سیر سمائی
دوچشمش مشتعل چون دیدهٔ گرگ　　به بخشد مشعل آسا روشنائی
میان کولیان چاله میدان　　نباشد تای او در بی حیائی
مجرد ازغم آن ماه رخسار!　　ندارد لحظه ای از غم جدائی

....

زن گرفتم که کند از سخنش دلشادم　　روز و شب از غضب و خوی بدش ناشادم

خبر از من بجوانان مجرد بدهید
که در این دام نیفتید که من افتادم

از من این پند نیوشید و عمل بنمائید
من نکردم عمل و گفت بمن استادم

زن مگیرید که زن میزند همچون زنبور
وای بر من که شد این پند نکو از یادم

من مجرد بدم و منزوی از خلق جهان
قسمت آورد در این دامگهٔ صیادم

بیست سال است که از زن ببرم رنج و عذاب
در شگفتم که من از گوشت و یا پولادم

از حروف (ز) و (ن) سیرم و بیزار از زن
من به تنهائی مجنون صفتی معتادم

همچو «حافظ» نتوان از قدم اول گفت
«که در این دامگه حادثه چون افتادم»

نتوانم که دهم شرح گرفتاری خویش
ترسم آخر که دهد عز و شرف بربادم

یکطرف فقر و زسوئی غم اولاد و عیال
چکنم قر زن و نق و نق اولادم

زانتقاد ادبی عیب مجرد نکنید
که من از کجرو شیهای بشر نقادم

معرفت (۱)

زنیکه شوهر چون چوب پشت در دارد
بهر جوان نکو صورتی نظر دارد

اگر که «کنترل» زن برفت از کف مرد
برای زوج چنین زوجه‌ای خطر دارد

هر آن زنیکه ندارد زشوی بیم و هراس
هزار شوهر آماده زیر سر دارد

مبند دل بزن «مد» پرست امروزی
که میل شوی زخود «مد» پرست‌تر دارد

رود از اول شب تا سحر بسوی «تآتر»
بروز میل تماشای باغ و بر دارد

جهان بهشت بر آن شوهری است کو بسرا
زنی نجیب و خوش اخلاق و باهنر دارد

حقیقت است چو شعر تو معرفت ز آنرو
بدون شائبه در گوش جان اثر دارد

....

تا مرد از برای زن و بچه جان کن است
هم مورد علاقهٔ فرزند و هم زن است

روزی اگر که گشت کمیتش بخرج لنگ
کمتر وسیلهٔ کتکش دسته هاو نست

فریاد از آن زمان که زن از راه مکر و فن
در خانواده فتنه گر و «دو بهم زن» است

(۱) شاعر معاصر محمدعلی شجرهٔ طوبی متخلص به «معرفت» فرزند اسمعیل و متولد ۱۲۹۵ خورشیدی در اصفهان. دارای دیوان اشعاریست که تاکنون بچاپ نرسیده.

دوران عمر خوش گذراند کسیکه او   در این جهان مجرد و تنها و یکتن است
در خانه‌ئیکه تابع شوهر نگشت زن   پیوسته داد و ناله و فریاد و شیون است
تازن گرفته‌ام بجهان معرفت بدان   از پای زیر قرض مرا تا بگردن است

دوش اندر خواب من از هر کنار   مارها دیدم قطار اندر قطار
مار خوش خال و خطی از آن میان   سوی من آمد چو یاری مهربان
شد ببالا کم کمک از دامنم   آمد و زد حلقه دور گردنم
من ز وحشت جستم از خواب گران   بند آمد در دهان من زبان
ناگهان دیدم بود دست زنم   حلقه همچون مار دور گردنم

زن هیچگاه تابع شوهر نمیشود   صادر از او بجز عمل شر نمیشود
دل ای پسر مبند تو بر مهر زن پدر   نامادری برای تو مادر نمیشود
کمتر بمعرفت تو بگو حسن از دواج   یکدفعه خر شدست و دگر خر نمیشود

خانم آموزگاری از لب بام   بود حیران ز گردش ایام
نگران زمان آینده   میزد او بر گذشته لبخنده
همه اعضای آن بت زیبا   بود از زیر پیرهن پیدا
که بناگه شنید از پائین   حرف شیرینی از لب نمکین
گفت با او محصلی دختر   بار داری و طفل تست پسر
گفت دیدی تو بچه را ز کجا ؟   گفت باشد سبیل او پیدا !

خانم آموزگار کار بس طناز   رفت روزی سر کلاس بناز
کرد بر جایگاه خویش مقر   پای انداخت روی پای دگر
که زجا خاست دختری گفتا   ساق پای شما بود پیدا
در غضب شد ز دختر او افزون   از کلاسش بخشم کرد برون
دختر دیگری زجا برخاست   گفت ران سفیدتان پیداست
سختتر در غضب شد آن بانو   رفت پیش محصلین از رو

باعتابی ز حد خود افزون — کرد او را چو اولی بیرون
سومی بسکه داشت حول و هراس — خود برون رفت الغرض ز کلاس
گفت آموزگار ای دختر — تو چرا میروی برون دیگر؟
گفت گویم گر آنچه میدانم — میکنی خارج از دبستانم
لیك گویم اگر چه نابرجاست — که فلان جای چاقتان پیداست!

زن رو بسته یقین است که خوش منظر نیست
چون زن ماه لقا معتقد معجر نیست

دختر «دیپلمه» را اگر بسر آوردی — داد و فریاد مکن دیدی اگر دختر نیست
میکند «دیپلمه» بس خانه آباد خراب — بیجهت چشم محصل ز برایش تر نیست
ای خوشا آن زن زیبا که بجز شوهر خود — دلش اندر گرو شوی زن دیگر نیست
یافتی گر تو چنین زن بجوانی خوش باش — که بجز کام جوانی بجهان خوشتر نیست
ازدواج آنکه توانست و نکرد اندر عمر — معتقد هیچ بفرمایش پیغمبر نیست
معرفت آنکه بعیش است و ندارد غم خلق — خوفش امروز ز فردای صف محشر نیست

خواهی ز قید و بند رهی ترك یار کن — آنجا که گفتگو بود از زن فرار کن
امروزه هر کسیکه بود فرد راحت است — خودرا زحیله های زنان بر کنار کن
حبس ابد شنیدی و اعمال شاقه را — زن داری است باور از این جان نثار کن
خواهی اگر که وارهی از دیو گرگ نفس — با جد و جهد بینی او را مهار کن
بر پا مکن تو فتنه و شر و فساد و جنك — صلح و صفا و عدل و وفا اختیار کن
از بند زن چو سهل بجستی در این دیار — فکری برای برزخی آن دیار کن
خواهی چو سر فراز شوی معرفت بحشر — رحمی بر آن گدای سر رهگذار کن

چون لقت آدم اندر این دنیا شد — چار اسیر غمزهٔ حوا شد
زان روز که اندو یار و همسر گشتند — بنیاد فساد و کینه وغوغا شد
یعنی که چه زن نهاد پا درمیدان — دنیا همه جنك و شورش و دعوا شد

گردید برادر کشی اول سر زن | هر کشمکشی بر سر زن برپاشد
یارب اگر العیاذ وبالله گویم | کین خلقت تو دشمن جان ما شد
گویا نبود دروغ این گفته من | چون بهر دلیل این سئوال انشاشد
گر خوب بودزن زچه زن نیست تورا | یا مادروخواهر ازچه از تو واشد؟
محفوظ خدا چو خود نمود این خلقت | زین جنس خبر داشت که خود یکتاشد

مجدالدین (۱)

بیوفائی و مکر و کید وغرور | این همه از خصال زن باشد
مرد اگر چه پلنك بند کند | همچنان در جوال زن باشد

ممتاز فراهی (۲)

زن استاد است در نیرنك و تلبیس | وزن مکر و حیل آموزد ابلیس
زمکر زن کسی غافل نباشد | و گر غافل بود عاقل نباشد
اگرزن را کسی برخود دهد راه | فتد زود ازسریر ودولت و جاه

ملاحسین علی کاشی (۳)

مطلب مطلب اگرزشاهی باشد | معشوق مگیر اگر چه ماهی باشد
از زردی روی کهر باغیرت گیر | خواهش مکن ار خود پر کاهی باشد

مسعود (۴)

رفت ملا بدکتری گفتا | که سه زن دارم اندراین دنیا
کمرم درد دارد ای دکتر | خورده ام دوش مایهٔ اشتر
با وجودیکه کم بود سالم | هیچ بهتر نگشته این حالم
گفت دکتر دوای خوب و مفت | گویم وشو تو هرسه تای زنت
بی تأمل تو نه طلاق بده | زود حالت از آن بگردد به

---

(۱) مجدالدین حسینی نگارنده کتاب «زینت المجالس» (۲) میرزا برخوردار ترکمان «ممتاز فراهی» نویسنده کتاب محبوب القلوب مشهور به «شمسه و قهقهه» . (۳) ملاحسین علی کاشی ودارای دیوان اشعار است (٤) محمد مسعود

مقدس (۱)

در خانه مبرزن ای برادر بیوه
بر سر مالد تو را هزاران شیوه

باشدزن بیوه چون درخت بی بر
سوزند درختی که ندارد میوه

لب و دندان ماران را مکیدن
بدیده خنجرو و پیکان خلیدن

بچاقو سینه خود پاره کردن
زبان را بهر حرف حق بریدن

بجای سرمه و داروی درمان
بدیده خوردهٔ شیشه کشیدن

بپای خود در آتش اوفتادن
دم شیر و لب افعی گـزیدن

برای لقمه نانی نزد دونان
بخاك افتادن و قد را خمیدن



زنوك خنجرو وز نیش زنبور
برفع تشنگی شربت چشیدن

برهنه زیر آب جوش رفتن
بسینه تیر از دشمن خریدن

طلب کردن زظالم رحم وانصاف
پیاده در رکاب او دویدن

بپای لنك وچشم کـور عمری
بدوش زخم سنك از که کشیدن

بدندان سنك خارا نرم کردن
بوقت وصل از جانان رمیدن

کمر از بهر قتل خویش بستن
زدشمن طعنه و تسخر شنیدن

شنا کردن به بحرخون چوماهی
برای کور در کوری پلیدن

در آئینه بوقت نوجوانی
بصورت موی را کافور دیدن

بمار و عقرب و زنبور درشب
شدن هم بستر و باهم خویدن

---

(۱) شاعر معاصر یدالله «مقدس» مبارکه‌ای متولد ۱۲۹۷ شمسی هجری فرزند مرحوم «مقدس فانی» مبارکه‌ای دواوین اشعار وی که یکی بنام «عشق وانقلاب مقدس» ودیگری موسوم به «تجربیات مقدس» است تاکنون منتشر نشده .

بجای حق پرستیدن بت‌ها را | بجای وصل بر هجران رسیدن
مقدس را بجرم گفتن حق | گلویش چاك قلبش را دریدن
هزاران بار بهتر تا که با زن | دمی بنشستن و شامی لمیدن

بر قلب من ار فرو رود خنجر تیز | یا آنکه عدو کند تنم ریزا ریز
بهتر بود از آنکه دمی بنشینم | با دختر مهوش لطیفی و تمیز

فرقی که میان زن و شیطان باشد: | شیطان بر زن غلام و دربان باشد
خواهی که ز احوال زن آگاه شوی | زن دشمن جان و ملك و ایمان باشد

یکعمر ز پای لنك و ز چشمان کور | بوسه زدن هر لحظه بنیش زنبور
خوشتر بود از انیس نسوان بودن | بد تر بود از رفتن زنده در گور

منتظر (۱)

هر آن دختر که شد رقاصه شبها | میان محفل این سینما ها
چه بیند چشم او تره الاغی | کشاند زود او را توی باغی

مدنی (۲)

خانمی شوخ و دل آرا و لوند | پر ادا و سرو قدو دل پسند
عشوه باز و خوشگل و خوش آب و رنك | زیرك و دانا و سر مست و قشنك
در جوانی شوهر او مرده بود | بیوه اندر خانه تنها مانده بود
لاجرم از بهر تنهائی خویش | وز برای خاطر قلب پریش
داده بود آن لعبت شیرین دهان | دین و دل بر مردکی آتش نشان
بود خاطر خواه مردی سبزه رو | نوجوانی خوش پز و خوشرنك و بو
تا سحر از دو ریش بیدار بود | آرزوها در دلش بسیار بود

---

(۱) شاعر معاصر منتظر محلاتی (۲) شاعر معاصر حسین مدنی صاحب کتابهای «اسهال درنیویورك درسه جلد - بازار بلخ - اسهال درهندوستان - زن شناسی» مطبوع و «اسرار کنجهای قارون - عسل تلخ - کریم شیره ای - شب نشینی در جهنم» که تا کنون چاپ نشده

جز به وصل وی، نبودی فکر او — غیر نام او نبودی ذکر او
ناله ها درسینه ازآن یار داشت — شکوه ها ازچرخ کجرفتار داشت
عاقبت اینگونه از بهر وصال — در ره محبوبهٔ نیکو خصال
نقشه ها بسیار اندر دل کشید — تا یکی زان نقشه هارا برگزید
آتشی درخانهٔ خود بر فروخت — کزشرارش هستی او جمله سوخت
اینچنین باجرأت و بی واهمه — داد کار خویشتن را خاتمه
یار او این ماجرارا تا شنید — شد هراسان وبسوی او دوید
زود حاضر گشت درجای حریق — تا بگیرد اطلاعاتی عمیق
زن بناگه دیده اش بر او فتاد — شوق وصلش باز برسر اوفتاد
بی تأمل آمد او را پیشواز — دست بهر گردنش بنمود باز
گفت ای آرام جسم و جان من — یك نگاهت داروی درمان من
آمدی اینجا پی دفع حریق — زود کن خاموش چون وقت است ضیق
الغرض باصد مکافات و عذاب — ریخت بر آن شعله های عشق آب!



نظامی (۱)

زن گرنه یکی هزار باشد
در عهد کم استوار باشد
چون نقش وفا و عهد بستند
برنام زنان قلم شکستند
زن دوست بود ولی زمانی
تاجز تو نیافت مهربانی
چون در بر دیگری نشیند — خواهد که ترا دیگر نبیند

(۱) حکیم ابومحمدالیاس بن یوسف بن مؤید نظامی گنجوی ۵۳۵ــ۵۹۸ هجری ق

زن میل زمرد بیش دارد — لیکن سوی کام خویش دارد
زن راست نبازد آنچه بازد — جز زرق نسازد آنچه سازد
بسیار جفای زن کشیدند — در هیچ زنی وفا ندیدند
مردی که کند زن آزمائی — زن بهتر از او به بیوفائی
زن چیست نشانه‌گاه نیرنگ — در ظاهر صلح و در نهان جنگ
در دشمنی آفت جهان است — چون دوست شود بلای جان است
گوئی که بکن سخن نیوشد — گوئی که مکن دو اسبه کوشد
چون غم خوری او نشاط گیرد — چون شاد شوی ز غم بمیرد
اینکار زنان راست باز است — افسون زنان بد دراز است

بسا زن کو صد از پنجه نداند — عطارد زو قلم در کف بماند
زنان مانند ریحان و سفالند — درون‌شان خبث بیرون‌شان جمالند
نشاید یافتن در هیچ برزن — وفا در اسب و در شمشیر و در زن
وفا مرداست چون بر زن توان بست؟ — چو زن گفتی بشوی از مردمی دست
وفا مردیست از زن چون توان خواست؟ — مجوی از جانب چپ جانب راست
زن از پهلوی چپ شد آفریده — کس از چپ راستی هرگز ندیده
بداند آنکه بشناسد چپ و راست — که از چپ راستی مشکل توان خواست
بسی کردند مردم چاره سازی — ندیدند از یکی زن راست بازی
چه بندی دل در آن دور از خدائی — کزو حاصل نداری جز بلائی
اگر غیرت بری بادرد باشی — وگر بیغیرتی نامرد باشی
برو تنها دم از شادی بر آور — چو سوسن دم ز آزادی برآور
زنی کش سرخ روئی در عفاف است — همی گلگونهٔ رویش کفاف است
درآن حجره جمال حور دارد — که از نامحرمش مستور دارد

زن که خرامد بگل و لاله زار — جیب بگل بخشد و دامن بخار
گر نکنی مقنعه دام مگس — مقنع تو دام فرو شست و بس

یك خم و دستار کز آن در نشست — به ز دو دستار فقیهان مست
کاهش جان شد بزبان آوری — زن بدر شتی وزبان آوری
خواجه که باجان زبان آور است — باسك وحشی بجوال اندر است
زآب شود هر تن آلوده پاك — پاك نگردد زن بد جز بخاك

مرد کردار خوب را سبب است — خوب کرداری اززنان عجب است
خوبشان خالی از جفا نبود — در دل سختشان وفا نبود
زن که در عقل بی کمال بود — راز پوشیدنش محال بود
همچو آئینه در مقابل شوی — آشیان دل شوند و روشن روی
زن که در کوچه ها به تك باشد — زن نباشد که ماده سك باشد
زن چنان به که مرد روی بود — تا زنان را به پرده شوی بود
از عروسان خزینه داری به — راست گوئی وراست کاری به
مرد اگر صد قراضه کار کند — زن بکد بانوئی هزار کند
چون زشوخرج زن فزون باشد — حال سامان خانه چون باشد

وفارا برسه چیز ازعقل دوراست — زن وشمشیر وهمسر کش ستوراست

زن چیست فسونگرای نیرنگ — از راستیش نه بوی و نی رنگ
زن میوهٔ سرخ و زرد بالست — بودن برضای زن محالست
گر بگذاری شود هوا گرد — ور بفشاری بمیرد از درد
بروی همه شاخ و برك بستند — جز شاخ و فاکز اوشکستند
چون بادگری شود هم آغوش — پیمان ترا کنند فراموش

زن گرچه بود مبارز افکن — آخر چو زن است هم بود زن
زن گیر که خودبخون دلیر است — زن باشد زن اگرچه شیر است

برزن ایمن مباش زن کاه است — بردش باد هر کجا خواه است
زن چوزر دید درترازوی زور — بجوی با خری در آرد سر

زن چو مرد گشاده رو بیند	هم بدو هم بخود فرو بیند
نار کز نار دانه باشد پر	پختهٔ لعل و پخته باشد در
زن چو انگور و طفل بی گنه است	خام و سر سبز و پخته روسیه است
ماده گان در کده کد و مانند	خامشان پخته پخته شان خامند
عصمت زن جمال شوی بود	شب چو مه یافت ماهروی بود
سمن نازك و خار محکم بود	که مردانگی در زنان کم بود
زن ار سیمتن به که روئین تن است	ز مردی چه لافد که زن هم زن است
اگر ماهی از سنگ خارا بود	شکار نهنگان دریا بود
ز کاغذ نشاید سپر ساختن	پس آنگه بآب اندر انداختن
سبوئی که سوراخ شد از نخست	بموم و سریشم نگردد درست!
پس مردان شدن مردی نباشد	زن آن به کش جوانمردی نباشد
بسا گل را که نغز و تر گرفتند	بیفکندند چون بو بر گرفتند
بسا باده که در ساغر کشیدند	بجرعه ریختندش چون چشیدند
زنان گر خود بموئی شیر بندند	که مردان برزنان بسیار خندند
زنی کو نماید به بیگانه روی	ندارد شکوه خود و شرم شوی
اگر خود زن از سنگ و آهن بود	چو زن نام دارد همان زن بود
اگر نیك بودی زن و فعل زن	مر او را «مزن» نام بودی نه «زن»
همه جنسی از گور و گاو پلنگ	بجنسیت آرند شادی بچنگ
چو درپرده ناجنس باشد همال	ز تهمت بسی نقش بندد خیال
دو آئینه را چون بهم برنهی	شود هردو از عاریتها تهی
زن چونکه مخالفت بزیرد	فرمان ترا بخود نگیرد
چون مار گزیده گردد انگشت	واجب بودش بریدن از مشت

چانداروی طبع ساز کاریست   مردن سبب خلاف کاریست

چه خوش بازیست ناز خوبرویان   زدیده راندن و وز دیده جویان
بچشمی تیره گی کردن که برخیز   بدیگر چشم دل دادن که مگریز

زنان را ترازو بود سنك زن   بود سنك مردان ترازو شکن
زن آن به که در پرده پنهان بود   که آهنك بی پرده افغان بود
چه خوش گفت جمشید با رای زن   که : یا گور یا پرده به جای زن
مشو ایمن اززن که زن پارساست   که خر بسته به گرچه دزد آشناست

با پرده دریدگان خود بین   در خلوت هیچ پرده منشین

زن است آخر در اندربند و مشتاب   که ازروزن فرود آید چو مهتاب
مگرماه وزن ازیك فن برآیند   که چون دربندی ازروزن درآیند

عروس گچ شبستان را نشاید   ترنج موم ریحان را نشاید
کسی آن آینه بر کف چه گیرد   که هردم نقش دیگر کس پزیرد

زپوشیدگان راز پوشیده دار   وز ایشان سخن نا نیوشیده دار

دو آفت بود شاه را هم نفس   که درویش رانیست آن دسترس
یك آفت ز طباخهٔ چرب دست   که شه را کند چرب و شیرین پرست
دگر آفت از جفت زیبا بود   کزو آرزو نا شکیبا بود
ازاین هردو شه را نباشد بهی   که آن برکند طبع و این تن تهی
نه بسیار کن شو نه بسیار خوار   کز آن سستی آید و زین ناگوار

چو دزدیده نخواهی دانهٔ خویش   مهل بیگانه را درخانهٔ خویش
مگو نا گفتنی در پیش اغیار   نه با اغیار با محرم ترین یار

بگیلان درچه خوش گفت آن نکوزن: مزن زن را چه خواهی زد نکوزن
مزن زن را ولی چون برستیزد   چنانش زن که هرگز بر نخیزد

نشاطی (۱)

قابیل در فتاد بعصیان ز بهر زن / هابیل گشت کشته عدوان ز بهر زن
در نوحه رفته نوح و بگریه فتاده لوط / در بارگاه ایزد منان ز بهر زن
یحیی که خوش آمده در جوش ز امر حق / گشته شهید خنجر دو نان ز بهر زن
حیدر که ابن ملجمش از پای در فکند / گشته قتیل صارم بران ز بهر زن
در دشت کربلای معلای پر بلا / گشته شهید شاه شهیدان ز بهر زن
اندر قتال سبط پیمبر معاویه / افکنده جان بسوزش نیران ز بهر زن
اندر جدال زادهٔ حیدر یزید شوم / سوزنده تن بآتش سوزان ز بهر زن
زین نفسهای شوم ز زن عقلها ذلیل / آوخ ز پشهٔ که در آرد بعجز پیل

زن بتو نرم همچو موم بود / تا ترا سخت همچو آهن ...
چون منیژه گشاده شلوار است / تا ترا راست تر ز بیژن ...

بجای ختنه مرا کاش اخته کردندی / که این چنین زنکی بر سرم بلا نشدی
ز کدخدائی خود آنچنان پشیمانم / که کاشکی پدرم نیز کدخدا نشدی

آدمی زاده کودکی است که حرص / گشته روز ازل بدو دایه
هرچه بیند دلش همان خواهد / بند پایش بود بهر پایه
مرد اگر صد هزار زن دارد / یا همه از جمال پیرایه
باز پای دلش ز بوالهوسی / هست در کفش پای همسایه
.... / ....
.... / ....

این نصیحت نشاطیا بشنو / زر بعزل ازا میر قرض مخواه
این مثل را مگر تو نشنیدی / کز زن بیوه ... قرض مخواه

---

(۱) دارای دیوان اشعار است بنام «نشاطی» و «نشاط» و «نشاطی خان» و «نشاطی هزار جریبی» نیز تخلص نموده متوفی ۱۲۴۴ هجری .

ناطق(۱)

این زنان شوم دون چون کرم شب تا بند و بس
پای بست زیور و آئین و انبابند و بس
چون شود شب حوربند و روز چون بوزینگان
خوشگل وطناز از ماتیك و سرخابند و بس
جلب انظار جوانان باتغمز میکنند
همچنان آهن ربا جلاب و جذابند و بس
منبع شانك و جلب سفلیس و سوزاك کنند و کوفت
گرچه اندر دیدهٔ بیعار احبابند و بس
یارب از اینگونه زنها این جوانان را رهان
چونکه این بیچارگان درغفلت و خوابند و بس

ناصرخسرو علوی(۲)

چهره و جامه نکو زیب و جمال مرد نیست
ننگ باید مرد را ننگ از جمال و زیب و فن
عیب تو جامه‌ات نپوشد تیغ پوشد یاقلم
گرنه‌ای زن یاقلم زن باش یا شمشیر زن



زن جادوست من نخرم زرقش
زن بود آنکه مر اورا بفریبد زن
زرق آن را با بیژن نشنودی؟
که چه آورد آخر بسر بیژن
....
زنان چون ناقصان عقل و دینند
چرا مردم ره ایشان گزینند؟
....
گرنخواهی ای پسر تا خویشتن مجنون کنی
پشت و پیش این و آن از چه همی چون نون کنی؟

(۱) شاعر معاصر از گویندگان مجله فکاهی و ادبی «کانون خنده» (۲) حکیم ابومعین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی ملقب به حجت «۳۹۴-۴۸۷ هجری»

دل خانه آرزو گشت است زهر است آرزو زهر قاتل را چرا با دل همی معجون کنی؟
ز آرزوی آن که روزی زنت کدبانو شود چون تن آزاد خود را بندهٔ خاتون کنی؟



نسیم شمال (۱)

زن نمیگیری مگر دیوانه‌ای؟!
گر نگیری زن ز دین بیگانه‌ای!
زن بلا باشد بهر کاشانه ای
بی بلا هرگز نباشد خانه ای

نیر (۲)

زخیرات حسان (☆) آمد یقینم که در روی زمین قحط الرجال است
وگرنه با وجود شیر مردان چه جای ذکر ربات الحجال است

☆ «خیرات حسان» کتابی است در سه جلد حاوی شرح احوال و اشعار زنان شاعره تألیف محمد حسن خان (اعتماد السلطنه) وزیر انطباعات زمان ناصر الدین شاه.

وحید دستگردی (۳)

بود وفای زنان کاه و مهر مردان کوه بیازمای ز مرغ و خروس این گفتار
که دستگیر چو شد ماکیان خروس از دل خروش گیرد و بر کوبد از پی پیکار
بغیر حمله کند همچو شیر بر روبه رها کند سر و جان در پی رهائی یار

(۱) سید اشرف الدین الحسینی مصنف کتاب «باغ بهشت» و مدیر روزنامه «نسیم شمال» (۲) میرزا محمد تقی مجتهد تبریزی متخلص به «نیر» آثار چاپ شده او عبارتند از: «صحیفه الابرار - مفاتیح الغیب - لالی منظومه - آتشکده - دیوان غزلیات - مثنوی در خشاب» و بطبع نرسیده: «رسالهٔ علم الساعه - رسالهٔ لمح البصر - رسالهٔ نصرة الحق والفیة» ۱۳۱۲-۱۲۴۸ قمری (۳) میرزا حسن خان فرزند محمد قاسم دستگردی متولد ۱۲۵۸ هجری شمسی المتخلص به «ناظر» و «وحید» و مدیر و نگارنده مجلهٔ ارمغان

وگر خروس اسیر افتد و کشد ز جگر   هزار ناله، چو در چنگ شاهباز هزار

بدانه خوردن خویش است ماکیان مشغول



ز یار فارغ و آسوده بال چون اغیار

شب شبان برخسار زن چو صبح مخند

که روز پیری برحال خود بگریی زار

حدیث مرغ و خروس است شاهد زن و مرد

« خذوه واعتبروا منه یا اولی الابصار »

وحشی (۱)

دو جا غیرت کند زور آزمائی   چنان گیرد که زآن نتوان رهائی



یکی آنجا که بیند عاشقی از دور

زشمع خویش بزم غیر پرنور

دگر جائی که معشوق وفاکیش

به بیند بلبلی با نوگل خویش

....

بود نازک دو طبع اندر زمانه

که جویند از پی رنجش بهانه

اول طبع شهان و شهریاران   دگر از گلرخان و گلعذاران

زطبع زود رنج پادشاهان   مپرس ز امن بپرس از دادخواهان

زخوی دیر صلح فتنه سازان   بپرس از من مپرس از بی‌نیازان

وحید کاشی (۲)

چو تیره شود مرد را روزگار   رود کد خدائی کند اختیار

(۱) وحشی بافقی کرمانی مؤلف: « مثنوی فرهاد و شیرین، ناظر و منظور، خلد برین ودیوان قصائد و غزلیات » متوفی ۹۹۱ هجری (۲) وحید کاشی.

پس آنکه بزیر لحافی رود همه آن کند کش نیاید بکار

وصال شیرازی (۱)

چونکه او اولاد آدم بود عذرش در پذیر نفس و شیطان و زن این سه مرد را ملعون کنند
کدخدا شد کدخدائی مرد را رونق بود وای نفسی کش زنان از کید خود افسون کنند

همت اصفهانی (۲)

الا ای که هستی گرفتار زن دگر لاف مردی بدوران مزن
بود بند زن بنده اهرمن که صد اهرمن، به زیکفر دزن
اگر زن لطیف است و شیرین زبان بود همچو ماری حذر کن از آن



وگر هست بد سیرت و تند خو
بداور پناه آور از شر او
نه بر مهرشان مهر آسایش است
نه از جورشان تن در آرامش است
نه بر قولشان تکیه بتوان نمود
نه از فعلشان میتوان یافت سود
ببین و صفشان در کلام کریم
چه فرموده حق: کید کن عظیم
بجز خوردن و خواب و شهوت دگر
ز زن ها چه دیدی تو دیگر هنر؟

(۱) میرزا محمد شفیع شهیر به «میرزا کوچك» و متخلص به «وصال» شیرازی، متوفی ۱۲۶۲ هجری (۲) شاعر معاصر حسین (عبدالهی خوروش) بن غلامعلی بن محمد رضا متخلص به «همت» متولد سال ۱۲۹۷ شمسی هجری در اصفهان، مدیر روز نامه «پیك عدالت» تالیفات و تصنیفات بچاپ رسیده ایشان: «انقلاب یا نهضت سید جمال الدین اسدآبادی - موسیقی و اسلام - تراش ریش از نظر بهداشت - افکار و عقاید بزرگان» و آثار چاپ نشده: «مردان نامی باختر، قرآن و فلاسفه غرب، پیشوای آینده جهان، سیاست خارجی ما در ایران، چه اشخاصی بر ما حکومت میکنند، فقر اجتماعی یا بزرگترین علل بدبختی ما، خطرات آینده، شهر تبلیغات، کمونیزم در مکتب اجتماع عدالت اجتماعی یا بهترین راه مبارزه با کمونیزم، و کاپیتالیسم، برهان در نسخ ادیان، شعله احساسات فداییان شهوت، دخانیات از نظر بهداشت و دین، دیوان غزلیات و رباعیات»

چو زن شد بتکلیف خود باخرد بر آن زن ملک رشك خواهد برد
وگر پیروی کرد از نفس زشت کم از زشتر آید زیك پاره خشت
فساد جهان شعله از زن گرفت گواه است تاریخ، منما شگفت
اگر زن بود پارسای و نجیب در این عصر الحق که باشد عجیب!
بجائی اگر بنگری نیك زن فرشته است از نام زن دم مزن
اگر امتحان خواهی از جنس زن کن آزادش اندر ره زیستن
ببین در جهان چون بود کیش او ره زندگی چیست در پیش او
ببین تا کجا ننك و عار آورد زمام وطن آبروها برد
ببین لخت و عریان زراه هوس چسان وی نمایش دهد پیش و پس
بهر انجمن مردروی آورد زن آن جا لب و زلف و موی آورد
نه شرم از خلایق نه از کردگار نه ترسی ز وجدان نه از روزگار
چو آزاد شد داد او شد بلند منم ملك را لایق بست و بند!
منم آنکه رستم جهان را گرفت! منم آنکه نادر یلان را گرفت
گهی ادعای وکالت کند گهی آرزوی وزارت کند
گهی با خدا جنك دارد زکین گهی بر خلایق شود در کمین
گهی گوید از عجب در غرب و شرق چه باشد میان زن و مرد فرق!
زنقصان عقلش همین بس که او نگردیده واقف بدین گفتگو
که فرق میان زن و مرد چیست مگر (مهبل و خصیه) فرقش یکیست؟!
مگر حمل زن اشتباه آمده است؟ مگر خون حیضش شفا آمده است؟
مگر عهدهٔ زن نشد شیر طفل؟ مگر رفته از یاد تکثیر طفل؟
مگر تربیت بهر دخت و پسر نباشد بدامان زن معتبر؟
مگر حفظ عفت زروی خلوص بآئین زنها ندارد نصوص؟
که از حق خود پا فراتر نهند بسی دامن پاك خود تر کنند!

زنانرا وظائف بود بیشمار — که فرق زن و مرد از آن آشکار
ندیدیم زآزادی زن بدهر — بجز لخت گشتن باطراف شهر!
بجز ناز وطنازی وعیش ونوش — بجز فکر خودسازی وخوردو پوش
بجز عشق« کاباره »و سینما»! — بجز هی هیاهو نمودن بپا
بکشور چو یك زنده تن مرد نیست — هیاهوی زن روز و شب بهر چیست؟
بملك عجم مرد نادیدنی است! — نوای زنان از چه بشنیدنی است
چه خوش گفت آن مرد نیکو نهاد — که زن در جهان است ام الفساد
زن ارخوب باشد زخوبش حذر — وگر بد بود وای از آن بد گهر
ببین (همت) ازبهر قطع فساد — چه رموده فردوسی پاکزاد:
«زن و اژدها هردو در خاك به — جهان پاك ازاین هردو ناپاك به»

یکتا (۱)

کشیشی را شنیدم در کلیسا — سخن میگفت از احکام عیسی
کسی تان گر زند سیلی بر خسار — میاشوبید بروی هیچ زنهار
اگر بر راست زد چپ پیش آرید — وگر چپ راست را نزدیکش آرید
زجا برخاست ماهی عنبرین موی — گشود از یکدگر لعل سخنگوی
که بهر سیلی این حکم مبین است، — ویا در بوسه هم حکم یِن چنین است

یار دانقلی (۲)

پیر مردی غنی بعمر نود — دختری را بعقد خویش آورد
دخترك بس ملول و افسرده — پیر بیچاره هم خرش مرده
مرد شرمنده ، دخترك غمگین — خر این لنك و بار آن سنگین
پیردر فکر آن که از تیمار — خر لنگش همی شود رهوار
مشت مالی شب ازخرك میکرد — زن بیچاره هم کمك می کر د

(۱) شاعر معاصر احمد اشتری متخلص به«یکتا» فرزند مرحوم میرزا مهدی جوشقانی متولد ۱۲۹۹ هجری قمری در جوشقان کاشان (۲) شاعر معاصر از گویند گان مجله گاه هی توفیق

سر خر بر کف بری پیکر   سرشب رنج برده تا بسحر
دختر ماهرو بخود مغرور   پیر بیچاره سمبه اش کم زور
الغرض شیرخفته کار نکرد   گرگ پوسیده هم شکار نکرد
پیر را کسب نشد بخانهٔ زین   فتح دژ هم نشد میسر از این
رنج ها برد مرد بیچاره   عاقبت دید چاره نا چاره
خر لنگش نبرد بار گران   دل پر از خون و چشمها گریان
پیر بیچاره چون نشد داماد   مدتی بینشان نفاق افتاد
تا شبی باهزار دوز و کلك   خواست آن نقره را زند بمحك
راه را صاف دید بس هموار   خر لنگش نشد به لطمه دچار
چونکه راکب پیاده شداز زین   گفت رکی مه جبین چه بهتر از این!
لیك برگو که این چه اوصاف است   در ناسفته ازچه روصاف است؟
ماهرو باتمام عشوه و ناز   گفت آنکه کنم تو را از راز
کودکی خرد سال و نادانی   داشت بر دست تیز پیکانی
بخطا تیر از کفش در شد   بهدف خورد و کار یکسر شد
پیر گفتا چنین بود دوران   گاه باشد که کودکی نادان
بهتر از مرد با هنر پیری   زغلط بر هدف زند تیری

☆☆☆

احمدیان(۱)

مگر که ملك عجم پایگاه هرفتن است   که احتیاج گروهی بانتخاب زن است
مگر سیاست بیگانگان قوی ترشد   که درسراسر کشور نه جای زیستن است
ندانم اینکه چه دستی است درپس پرده   که هر دقیقه فسادی ز بهر ما علن است

(۱) شاعر معاصر اسمعیل المشهور والمتخلص به «احمدیان» فرزند احمد از اهل سده ساکن اصفهان متولد ۱۳۱۰ شمسی هجری. وی دارای دیوان اشعاریست که تاکنون بچاپ نرسیده.

خدا گواه است که این هم سیاستی است جدید
که گفتگوی جرائد تمام زین سخن است
فدای دین و وطن صد هزار چون من باد که بهتر از من و جان عزیز من وطن است
زبسکه فتنه و آشوب در وطن دیدم تمام روی زمین چون قفس برای من است
خدا بعترت اطهار ریشه کن سازد کسیکه منکر دین است و خائن وطن است
ز بانوان وطن یک سئوال هست مرا که دادشان بفلک از برای خویشتن است
مگر حقوق زنی پایمال گردیده که از برای وکالت دریده پیرهن است؟!
زنیکه پرده تقوی دریدو کرد بیان که زن بکشور جم زنده است و در کفن است
نخوانده است ز تاریخ فتنهٔ زن را کسیکه گفت زن اندر زمانه مؤتمن است
مگر که از کف مردان برون شد اصلاحات
که کار صلح بدست زنان لخت تن است؟
مگر که مرد ز مردانگی عقب مانده که جا گزین سلیمان دهر اهرمن است؟
مگر که مرد در این ملک گشته ناپیدا که از گروه زنان وقت منتخب شدن است؟
چه کرده روح بما خدمتی در این کشور که حال نوبت خدمتگذاری بدن است؟
به بیست دوره مردان مجلس شوراء که برده سود که اکنون زمان کار زن است
صبا نصیحت من را ببانوان برسان که پند احمدیان همچو سنگ بت شکن است
مگو که منکر ملک است و مجلس شورای بگو مخالف تزویر و حیله و فتن است
(☆) اشعار فوق‌الذکر را شاعر حساس مسلمان آقای «احمدیان» در چند ماه قبل که پاره‌ای از مهره‌بازکان این کشور «گل و بلبل» مکرر آبساز بیگانگان بقرص درآمده و آلت مقاصد شومشان قرار گرفته و داعیهٔ وکالت در کلهٔ مجوف خود هپرورانند سرائیدند.
بینا (۱)

(۱) شاعر معاصر رضا قربانی متخلص به «بینا» متولد ۱۳۸۸ خورشیدی در بندر پهلوی و متوطن اصفهان، فرزند مرحوم حسین.

یگانه وجه شباهت میان گرمك و زن — زحیث حسن رخ و نفع و خاصیت این است
زظاهرش نتوان حکم باطنش دادن — که از هزار یکی طعم دار و شیرین است

جاهلی گر بهر وصلت پیرزالی را گرفت — زودتر از همسرش در گور خواهد جا گرفت
وانکه راهم دل پسند و خرد سال از بهر وصل
ای بسا شبها چو کودك بایدش سر پا گرفت
خوش بحال آن مجرد مرد بیغم پادشاه — بالشی را در بغل بی منتی شبها گرفت
نه غم بیکفشی معصومه و محمود خورد — نه عزا و ماتم بیرختی شهلا گرفت
پای بندزن بر د حسرت بر احوال عزب — منفرد در سایه هر نو گلی مأوا گرفت
هر بساطی را که میلش خواست پای آن نشست
هر کجائی را کـه عشقش گفت آنجا را گرفت
عاقلی فارغ ز قید زن ز کوئی میگذشت — جاهلی از وی سراغ محضر ملا گرفت
سلطنت از دست ندهد مرد دانا بهر زن — دردسر نادان کشید و روز و شب دعوا گرفت
ما نیندیشیم از گفتار حق بیناچه غم — گر مخالف نکتهٔ بیجا بحرف ما گرفت

حالت (۱)

☆هفته پیشین شبی دیدم بخواب — گشته زن بهر وکالت انتخاب
مجلسی از بانوان برپا شده — دور آقامی خانمها شده
بانوان خوشگل و شوخ و جمیل — گشته اند از جانب ملت وکیل
هر تماشاچی که آنجا آمده — عاشق و مفتون و شیدا آمده
گشته کرسی ها مزین سربسر — از ملوك و از لقا و از قمر
مجلس شورای و پاسالون «مد» — رفته رفته وارد دستور شد
گفت بانوئی بآواز بلند — پنج تن امروز غیبت کرده اند
اولی باشو هرش دارد نفاق — رفته درمحضر کز و گیرد طلاق

---

(۱) شاعر معاصر ابوالقاسم (حالت) که اشعارش قبلا در همین کتاب درج گردیده است

دومی امروز دارد گفتگو
با جوانی مشك موی و ماهرو

سومی از بانوان حامله است
چاره کارش بدست قابله است

چارمی امروز با صدهای وهو
رفته عارض گشته ازدست هوو

پنجمی امروز شوهر کرده است
در حقیقت فکر یك خر کرده است

بعد با صوتی ضعیف و غم فزا
گفت ایام است ایام عزا

چون رئیس ما زدنیا رفته است
وقت زادن در سرزا رفته است

کم کم اندر ماتم فوت رئیس
دستمال جمله شد ازاشك خیس

ساعتی بگذشت تا باردگر
مجلس از حال عزا آمد بدر

بین زنها شد بپا شور وشری
بهر تعیین رئیس دیگری

یك زن فرتوت با صدآب وتاب
گشت از بهر ریاست انتخاب

خانمی گلچهر با آن پیر زن
داددست و گفت خواهر جان من

چون شماسنت فزون ازسن ماست
بعدازاین شغل ریاست باشماست

از شما کس نیست با تدبیرتر
چون شما دانا ترید و پیر تر

ناگهان آشفته شد آن پیر زن
کز چه دادی نسبت پیری بمن؟

زد بدان خانم هزاران حرف مفت
ناسزاها گفت و نفرین هاشنفت

بینشان کم کم نزاع ها درگرفت
آتشی افتاد و دامن ها گرفت

شعله‌اش شد چون فزون هی سربسر
زد شرر در جان زن های دگر

از دوسو بر یکدیگر آویختند
گیسها کندندو خونها ریختند

هی لگد ها بر کمرها می‌زدند
لنگه ارسی ها بسرها میزدند

گاز و نشگون و چك اردنگی و مشت
عده ای را بر زمین افکند و کشت

عاقبت منهم میان انقلاب
لنگه کفشی خوردم و جستم زخواب

کفتم آری در بر اهل کمال !
این قضایا نیز خواب است و خیال

(☆) انصافاً شاعر شهیر آقای «حالت» صحنهٔ جالسین چنین مجلس وچنان مجلی‌راخوب مجسم کرده ورادسخن‌رادر باره‌این پاره کسان‌خوب‌داده‌اند. نکارنده رجاءواثق دارد که این رویای کاذبه و یا بعبارت دیگراین خواب خوشی که آقای «حالت» برای «اهل‌حال» دیده اند درمورد سفها و ضعفاء این کشور صادق نگردد.

رفیعی(۱)

بیوه‌ای پولدار و ثروتمند
شد بمهر جوانکی پابند
بادو صد حیله و زبان بازی
دلربائی نمود و طنازی
تاکه راضی بازد واجش کرد
کام دل را از اوبدست آورد
چند روزی کزین قضیه گذشت
عاشق یکجوان دیگر گشت
رفت و ازشوهرش‌طلاق گرفت
شد زن‌آن جوان‌ونیست شگفت
که دلی داشت بوالهوس آنزن
نشدی یار هیچکس آن زن
عاقبت، شد از این یکی هم‌سیر
دیگری را بتور زد آن پیر!
الغرض‌تاکه آب ورنگی‌داشت
هی لوای طلاق می افراشت
تاکه زان حسن ودلبری افتاد
آب و رنگش زمانه داد بباد
گشت راکد دکان آن حوری
میگزیدند خلق او دوری!
چونکه‌آگاه از این حقیقت‌شد
متحصن بکنج عزلت شد
هوشیاری بگفتش ای دلبر
چیست علت نمیکنی شوهر؟
داد پاسخ بغمزه و اطوار
که برو، دست از دلم بردار!
مرد ها بیوفا وعاطفه اند
بایداز این گروه دل‌برکند!

رشیدی(۲)

مردکی با همسرش دعوا نمود
برسر لجبازیش افتاد کار
چند ماهی هیچ نزدیکش‌نرفت
ازقضا آن مرد بر صبرو قرار

---

(۱) شاعرمعاصراحمد رفیعی(۲) شاعرمعاصر احسان‌الله رشیدی از گویندگان مجله‌توفیق

زن چو این بی اعتنائی را بدید ❊ شد ببالینش شبی با حال زار
گفت از من گرچه دلگیری ولی ❊ لحظه‌ای بر پند سعدی گوش دار:
«ایکه دستت میرسد کاری بکن ❊ پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار»
این سخن در وی مؤثر اوفتاد ❊ کرد آنشب همسر خود کامکار
گفت آری شیخ نیکو گفته است: ❊ «خرمن ار میبایدت تخمی بکار»
زن بپاسخ گفت ای شوی عزیز ❊ پند سعدی هر شب اندر گوش‌دار

شاعف (۱)



(۱) شاعر معاصر فضل الله المشهور به «اعتمادی» والمعروف به «ابن خوئی» والمتخلص به «شاعف» متولد ۱۳۰۹ خورشیدی در اصفهان، فرزند عبدالحسین. دارای دیوان اشعاریست که چاپ نشده.

همه فتنه‌ها درجهان اززن است | زن است آنکه استاداهریمن است
بسا مرد جنگی زور آزمای | زنیرنك یك زن درآمد زپای
بسی کشمکشها وجنك وجدال | بدید آمد از بیوه ودخت وزال

اشعار متفرقه که ضمن مطالعه از کتب ومجلات بدست آمده وگویندگان آنها شناخته نشده است:

آدم زبهشت یافت نقصان اززن | یوسف ببلای چاه وزندان اززن
ویران شدن تخت سلیمان اززن | ضربت زدن علی عمران اززن
کشته شدن شاه شهیدان اززن | یعقوب بدرد هجر گریان اززن
سیمرغ بکوه قاف پنهان اززن | یحیی است بخون خویش غلطان اززن
هاروت بچاه بابل است زندان اززن | القصه هزار خانه ویران اززن

....

اگر مشت برنوك نشتر زنی | اگر دست درکان آذرکنی
از آن به که نامی توازدن بری | ویا حرف ازاین خصم باورکنی

....

بدنیا گر وجود زن نبودی | نشان پیدا زمکرو فن نبودی
خدا اگر خلقت حوا نمیکرد | بآدم چیره اهریمن نبودی
بشر بدروسپیدار در میانش | سیه دلهای سیمین تن نبودی
نمی بود اربراه زندگی زن | خردهارا کسی رهزن نبودی
درون سینه اش گر آتش کین | نبودی چهره اش روشن نبودی
شدی پاك ازجهان این جنس ناپاك | دگر شیطان بخود ایمن نبودی
بودزن گل اگردر گلشن دهر | چه بودار گل در این گلشن نبودی
برآسودی دمی مخلوق و خالق | بدنیا گر وجود زن نبودی
مزن در وادی مکروحیل گام | که ازمکرزنان افتی تو دردام

....

ندانم زن چرا نیرنك باز است | همیشه کار او لبخندوناز است
فریب وحیله مخصوص زنان است | زدست زن مرا آه و فغان است

کند خود را هزاران رنگ و وا رنگ   بود «جنس لطیف» اما دلی سنگ
چرا زن اینقدر از خویش راضی است   گهی او مجرم است و گاه قاضی است
بحرفی می فریبد آدمی را   زند آتش جهان و عالمی را
بسی شاهان که از این جنس مرموز   ز تخت افتاده و گشته سیه روز
بسی پیغمبران را کشته او زار   که لعنت باد بر این جنس ادبار
مگر آورده زن نو بر ببا زار   که هست اینقدر لوس و مردم آزار
خلاصه زن مگو گو آفت جان   که هم جان میبرد هم دین و ایمان
الهی دختر حوا شود خاک   شود معدوم پاک این قوم سفاک

درخت مکر زن صد ریشه دارد   فلک از مکر زن اندیشه دارد

ای زن نه فقط بلای جانی   برهم زن عیش دودمانی

طینت زن بجز شقا نبود   در دلش یک جوی وفا نبود
هر خیانت بشوی خود بکند   بیمش از هیچ نا روا نبود
چونکه او خود ز نوع شیطان است   هیچ شیطان از او جدا نبود
نه ز شو شرم و نه حیا ز رسول   هیچ آزرمش از خدا نبود
گر به تحقیق بنگری چون زن   جنس خودخواه و خودستا نبود
راستی و وفا ندارد زن   کج روان را ره وفا نبود
زن بود اژدها ولی بخدا   مثل زن هیچ اژدها نبود
همه در دام شهوتش صیدند   هیچکس از دمش رها نبود
هر که از دام این بلا بجهد   دگر او عمر مبتلا نبود

هر کس که در این زمانه زن میخواهد   دردیست که از برای تن میخواهد

هزار مرتبه از مرگ سختتر باشد   قدم بحجله نهادن بروز دامادی

زنان کر حراس امانت کنند   چرا خود همیشه خیانت کنند

امانت که دید از زنان تا بحال / که خود باشد این امر غیرمحال
نباید بنزدش امانت نهاد / که داد خیانت بعالم بداد
هر آنچه بگندد نمك میزنند / نمك خود چو گندد چه باید کنند؟
بعقل زنان هر کسی کار کرد / بچشم خرد خویش راخوار کرد
توان گفت هر فتنه کاندرجهان / شود ، رشته اش آمده اززنان
نباید بدان خانه‌ای پا نهاد / که‌مرد است شاگردوزن‌اوستاد
چنین گفت شاه جهان کیقباد / که نفرین بد برزن نیك باد
از صحبت جنس زن بپرهیز / چون پنبهٔ خشك از آتش تیز
زآن آتش اگرچه پر زنوراست / ایمن بود آنکسیکه دور است
پروانه که نور شمع افروخت / چون بزم نشین‌شمع شد سوخت
زن‌مظهر مکروخود پرستی‌است / زن آفت‌دین وجان وهستی‌است
در دیدهٔمور مسکن مار که دید؟ / درگردن اهل‌صدق زنار که دید؟
ای بیخردان‌وفامخواهیدازژن / اسب‌وزن‌وشمشیروفادار که دید؟
شوی‌زن نوجوان اگر پیربود / دیگر بودش ، اگرچه‌شوشیربود
چشم‌وفا ومهروصفاداشتن‌ززن / باطل بود چنانکه امید وفا زمار
بامارنابکار اگر دوستی کنی / بهتر هزاربار ازاین یار نابکار
روبا پلنك گرسنه همخوابه‌شوولی / ازدست این رفیق فرومایه‌کن فرار
چنین گفت با مادر اسفند یار / که نیکو زداین داستان هوشیار
که پیش زنان رازهر گزمگوی / چه گوئی سخن باز یابی بکوی
بکاری مکن نیز فرمان زن / که هرگز نبینی زن رأی زن
نه هرزن زن‌بودهرزاده فرزند / نه هر خس میوه آرد هرنئی‌قند
بسابیگانه گزصاحب وفائی / زخویشان بیش دارد آشنائی

خموشی و خوشی رفت از توای زن — چو بر اسب چموشی پا نهادی
چه مردی گو بخوابد در سرایش — زند بیدار بـا هر کج نهادی

زکید زنان خیزد آفات ما — عظیم است کید زنان جان ما

بظاهر زنانند حور بهشت — ولیکن بباطن چو شیطان زشت

اگر صدسال پیش زن نشینی — تو اورا لحظه ای ساکت نبینی
اگر یکعمر را بااو کنی صرف — نبینی هیچ چیز ازاو بجز حرف
بود نقل زبانش حرف و جز حرف — نباشد هیچ آثاری در این ظرف
سخنگوی دلیر و کهنه کاراست — زصاحب قدرتان روزگار است
زبان سرمایه دکان حواست — غلام و بندهٔ فرمان حواست
که خود مانند خدمتکار دلسوز — بحکم اوست هرجائی شب وروز
همیشه هر کجا باشد بکاراست — بروی مرکب صحبت سوار است
بحکم اوست هرجائی که باشد — بهر میدان دعوائی که باشد
خصوصاً آنکه مادر شوهر او — بتازد یاغیانه ! برسر او
تماشائی است جنگ این دوتا زن — مصاف هر دوتائی مثل دشمن
ازآن چیزی نباشد دیدنی تر — نمودار است از صحرای محشر
ازاول تا بآخر گر کنی ضبط — نیابی هیچ جز یك مشت بی ربط
اگرچه حرف هردو نیست معقول — ولی ده سال هم شاید کشد طول

گرچه مارا نفاق نیکو نیست — اندراین عهد هانفاق به است
گر زنان زمانه اینها اند — از وصال همه فراق به است
هرچه زن رادهی وخواهی داد — از همه چیزها طلاق به است

دشمنی دشمن ترا ازاولاد نیست — شاخ گاوی بدتر از داماد نیست
بعدازآن آن زن که او غمخواره نیست — مار بدتراز زن مکاره نیست

ایخدا مارانجات از هردو ده | چونکه مارا طاقت آزار نیست
بعدازآن همخوابه‌بدبدتراست | اززن و فرزند اماچاره نیست

گول زنرا مخور که این‌جادو | عشوه آمیز و فتنه انگیز است
همچوماران زخوش خط وخالی | دلربائی کند ولی حیز است
در فریب دل سیه بختان | پای کوبا نه دست آویز است
زیرك از وی همارہ بگریزد | چون‌یقین‌داند‌او که‌خون‌ریزاست

خوش‌آن کودراین لاجوردی رواق | ز آمیزیش جفت طاقست و طاق
نه زان دامکه بند بر گردنش | نه زین خاکدان گردبر‌دامنش

از راه مرو بجعد گیسوازژن | مار سیهیست هرسر مو اززن
ازپهلوی مردزن برون‌آوردند | یعنی که تهی نکوست پهلواز زن

بیا ایجوان بشنو ازمن تو پند | بجنس کثیف زنان دل مبند
چوخواهی نبینی بعمرت‌خطر | از این جنس مار دوپاکن حذر
توتا میتوانی از اوشوکنار | مجو مهر و یاری از او زینهار
پلنگان بکوه و نهنگان به نیل | نباشند مانند اینان محیل
همیشه بخشم‌است‌وکین‌وغضب | ز جودش خلایق برنج و تعب
چوماران‌بجنك‌وخودآرائی‌است | زبان را بوصفش نیارائی است
سبع ترنیابی تو از این دو پا | سبع میکند بر زنان اقتدا
گرش حرص وشهوت بگیردفرا | دوپای پلیدش رود بر هوا
بهنگام شهوت بگاه غضب | شود چون سبع جانی و بی ادب
همیشه بفکر خودآرائی‌است | چو سبع درنده همه جائی‌است
فرامش مکن پند من ایجوان | که یابی رهائی زشر زنان
زشر زنان می گریز ای پسر | که هستند مبنای شر و خطر
نپویند زنان غیر شر هیچ راه | که ایجاد شد از ازل دل سیاه

از این مار خونخوار دوری گزین — ازآن کاو ندارد ز زشتی قرین
من آنچش نصیحت بکردم ز ننگ — کجا میخ آهن نشیند بسنگ
درآخر شدم من از او نا امید — که زنگی بشستن نگردد سفید
ازاین رو بخود کردمش وا گذار — ز دستش نمودم چو زیبق فرار

نباید غافل از مکر زنان بود — که هر ساعت دهد صد خانه بر باد

دل بقول وفعل زن بستن خطا باشد خطا
عقل اگر داری مخواه از زن ره ورسم وفا

...

آن زنیرا که پشت شد چو کمان — نفسش راست همچو تیر شود
صحبت دختری که جان بخشد — زهر قاتل شود چو پیر شود

...

نصیحت مینمایم جمله زنهای طبق زنرا
که از گادن گریزانند و خوش دارندسودن را
فرو ننشیند آن آتش که باشددر درون دل
اگر بر تن بجنبانند دائم باد بیزن را
علاج آتش دل در زنان چیزی نباشد جز
که بیند با دوچشم هوش ودل آورد وبردن را

شیران جهان اسیر یك زن شده‌اند
ای وای بر آنکس که دو زن خواهد داشت

...

زن چو مار است ومار همچو زن است — از برون نقش وزدرون محن است
ظاهرش د لفریب همچو سراب — باطنش دام حیله چون گرداب

نصیحتی کنمت پشت پا بعالم زن — سپندوار بسوز و مبند دل برزن

خرم دلیکه هست زعشق بتان بری — صیدش نکرده هیچ نگاری بدلبری
مجنون که بوده عاشق لیلی بجان ودل — ازوی چه دید غیر جفا و ستمگری؟
فرهاد بود عاشق شیرین و عاقبت — جانرا بتلخ کامی بسپرد وغم‌خوری

یوسف اگر بدام زلیخا فتاده بود هر گز نمیرسید بجـاه پیمبری
معشوقه در نهایت آسودگی ولیك عاشق برنج ودرد گرفتار ومضطری
عشق مجاز چون بحقیقت نظر کنی دیواست ودیو رانبود پای رهبری
کمتر شنیده‌ایم که عاشق شود کسی برخوی نیك وخلق خوش ونیك محضری
آنانکه میزنندم از عشق پاك خویش ناپاك مردمند اگر نیك بنگری
هرگز نمیروی زپی عشق این وآن عشق خدا گرت بود وروح پروری

صد گرگ فتد میـان گله بهتر که عجوزه در محله

هیچ زنرا نگاه نتوان داشت وز بدی در پناه نتوان داشت
زانکه ابلیس یار ایشان است زان سبب مکر کار ایشان است

از بهر زنان فکر دگر باید کرد آسوده بشر زشر شر باید کرد
درخلقت این جنس پلید از خالق درخواست تجدید نظر باید کرد

شیطان زند ازعصیان هر لحظه ره مردان
در مـکر و حیل اما شاگرد زنـان بـاشد
از مکر زنان دون بسیار کسان بینی
آن جامه دران گردد وین نعره زنان باشد

مشوغافل ززن بل غفلت از او را بیکسو زن
که آرد سر برون چون رشتهٔ سبحه ز صد سوزن
بزن مردانه دامن برکمر از تربیت ورنه
رود در رشتهٔ بار لك شر چون رشته و سوزن

نظرخطاست بدیدار مهوشان کاینقوم به سحرغمزه ببندند چشم بینا را
به بنددیده چو مجنون ز هرچه جزرخ دوست
اگر مطالعه خـواهی جمـال لیلی را

زن چیست؟ زن آفت جوانیست ویران کن کاخ زندگانیست
غارتگر آب و عرض و ناموس سرچشمهٔ مکر و زرق وسالوس

ای زن تو بهرجا که قدم برزده‌ای آراسته کارهـا بهم بر زده ای
ازدست تو هیچ آدمی جان نبرد زان ضربت اول که بآدم زده ای

گفت با مرد خویشتن یکزن که ز تو بر ترم یقیناً من
یعنی از مردها بهند زنان وین گواهی نموده دور زمان
پیش زن هست مرد بیمقدار نیست تردیدی اندر این گفتار
بهر اثبات ادعا و مقال مینمایم فقط من از تو سئوال
که اگر زن نبود در دنیا اینهمه مردها بود حال کجا ؟
گفت بودند در بهشت برین با خوشی های روزگار قرین

بود است کسی که زن نبودش روزی غم بی زنی فزودش
اندر پی هر زنی روان بود غافل ز طبیعت زنان بود
بیچاره خر آرزوی زن کرد تا یافت زن و شد از جهان طرد

شکم دختر همسایه چو آمد بجلو یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
دامنش باد زد و پیرهنش بالا رفت مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو
گفتمش این چه بساطی است که برپا کردی ؟
گفت با این همه از سابقه نومید مشو

تا توانی ای برادر زن مکن چون که کردی کمتر از صدتن مکن
زن گرفتن عین دیوثی بود چون شدی، کوتاهی از کردن مکن

نکند با زنان مدارا سود نه بهر حال دور باید بود
گر چه داری بناز کژدم را میگزد هر کجا بباید زود

گر اعقل باشد زبردست شهوت چرا زیر دستی کند هیچ زنرا؟

عیال زن خویش باشد هرآنکس   که فرمان برزن کند خویشتن را
ولیکن کسیرا که زن‌شوی باشد   کجا درگذارد بگوش این‌سخن را

خون صفا نیست بجسم زنان   مغز وفانیست دراین استخوان
دشمن جانست ترا این نگار   خویشتن از دوستیش واگذار
دوستی از دشمن معنی مجوی   آب حیات از دم افعی مجوی
صحبتشان بر محك دل مزن   هست‌نه‌ای پای دراین گل‌مزن
پای منه بر سر این خار تیز   خویشتن از خار نگهدار نیز
نفس‌مراد از در وصلش مجوی   خصلت انصاف زخصلش مجوی

بود زن درخت بد بر ز خار   که او را بود میوه چون‌زهرمار
چو او راکنی نهی ازکار زشت   همان کار را مینماید دو بار

گر که نمائی ز زن خود حذر   هیچ نبینی تو بعمرت ضرر
زانکه ترا هیچکس ازهمسرت   نیست همی دشمن بالاترت
خصمی کژدم بتر از اژدهاست   کان‌زتو بتران شده‌وین ر بلاست
دشمن‌خورداست بلائی بزرك   غفلت ازآن است‌خطائی بزرك
غارتیانی که ره دل زنند   راه بنزد یکی منزل زنند

یکی روز خواهد یکی شام تار   یکی گنج جوید یکی تیره مار
یکی صبح‌وصل ویکی شام‌هجر   یکی‌خوب روی ویکی‌زشت‌چهر
تمام غرض هست دست و کمر   چه با نازنینان چه با ماده خر

رفیقی گر چه به از زن نباشد   بدون زن کسی ایمن نباشد
چراغ خانه اش روشن نباشد   ورا کاشانه و مسکن نباشد
ولیکن گوشه ای مسکن گرفتن   عزیزان بهتر است از زن گرفتن
اگرچه زن‌اساس شادمانی‌است   یگانه مونس اندر زندگانیست

فراهم از وجودش کامرانیست　　ولیکن چون وفای او زبانیست
بکنجی رفتن و مسکن گرفتن　　عزیزان بهتر است از زن گرفتن
اگر درجنس زن مهر ووفا بود　　وگر زن با فتوت آشنا بود
چرا اینگونه زار و بینوا بود　　چرا حرف طلاق هر جا بپا بود
بکام اژدها مأمن گرفتن　　عزیزان بهتراست اززن گرفتن
زنان هرچند در ظاهر قشنگند　　قشنگ ودلپسند وشوخ وشنگند
بقول دسته‌ای مست و ملنگند　　خصوص اکنون که درفرم فرنگند
مدد درجنگ از دشمن گرفتن　　عزیزان بهتر است از زن گرفتن
زن نیکو ترا باشد هوا دار　　بود درهرمصیبت برتو غمخوار
بهرحالی ترا باشد پرستار　　ولی اینسان زنی چون نیست ناچار
بر آتش دیده و دامن گرفتن　　عزیزان بهتراست از زن گرفتن
بعالم همسر مطلوب کم جو　　زمن بشنو بت محبوب کم جو
زن! آنهم این زمانه خوب کم جو　　کنون چون راحتی آشوب کم جو
وطن در سیل بنیان کن گرفتن　　عزیزان بهتراست از زن گرفتن

ای برادر تا توانی زن مکن　　طوق ابلیس است بر گردن مکن

زن بلا باشد بهر کاشانه ای　　بی بلا هرگز مبادا خانه ای

زن و مرد ازبرای آن باشند　　که دل آویز و مهربان باشند
نه من آسوده ام نه اوخورسند　　زحمت ماو خویشتن مپسند

ازن تو مخواه غیر دیدارش را　　بفکن زنظر نیك و بدكارش را!!!
میباش چوزنبور که بر گل چورسد　　گیرد عسلش را و نهد خارش را

چنان بسمل بخاك وخون طپیدن　　بهردم از بدن عضوی بریدن
تمام عمر را با پای مجروح　　بروی خار در صحرا دویدن

زرأس کوه البرز و دما و ند / هزاران دفعه هرساعت پریدن
بجای نان خس و خاشاك خوردن / هلاهل همچنان شربت چشیدن
بجای آب نوشیدن شب و روز / ززهر آگین دم کژدم مکیدن
فتادن درچهی پرخنجر و تیغ / باعضاء تیزی خنجر خلیدن
بدست خویش خصم خویشتن را / بعز و ناز و نعمت پروریدن
درآن گرمای تابستان چو کوره / جهنم را چو حدادان دمیدن
ازاین گردنده گردون ستمکار / هزاران درد جورا چوردیدن
رفاقت کردن با سفله طبعان / کلام سرد از نادان شنیدن
به بی منظور خدمت کردن از صدق / زدو نان بهر نان منت کشیدن
بود بهتر از آن کندر همه عمر / که حتی یك سخن اززن شنیدن

زن کج است و همچو مارزهرناك / بهتر از هرجاست او را زیر خاك

زن چو بامرد خویش گردد جفت / که بر آرد بزعم شوکامش
شکرش درد هان نهد وانکه / پاره ای میبرد ز اندامش
میفشاردچنانش میان دوران / همچو آب آنار در جامش
یارب این عنکبوت دون راکس / مفکن همچو من تو در دامش

زنان جز خواب و خور کاری ندارند / ازاین دو بگذرد کاری ندارند
جز این دو دست برهر کارآرند / بجز بدنامی و خواری ندارند

حق ذات پاك الله الصمد / یار بد بدتر بود ازمار بد
ماربد تنها همی برجان زند / یار بد برجان و بر ایمان زند

زن زشت رو گربود پارسا / بپرزد بصدمه رخ بی حیا
ولی پارسازن نزاد از ازل / تو گردیدی، از من رسانش دعـا

زن ازچه زیرك و هشیارباشد / زبون مرد خوش گفتار باشد

از فتنهٔ این زنان شور انگیز   برخیز بهر جا که توانی بگریز
ور پای گریختن نداری باری   دستی زن و دامان غروبت آمیز

جانان پدر زبیره زن داد   از شعبده شان هزار فریاد
هر خانه که پیر زن نهد گام   ابلیس شود در آن سرا رام
از فتنهٔ پیر زن بپرهیز   چون پنبهٔ نرم از آتش تیز
اول نفس این دهد به بانو: حیف از تو که باشدت چنین شو؟

چنین گفت دانای یونان زمین   فلاطون که بروی هزار آفرین
حریصان چهاراند در چارچیز   که سیری ندارند از این چارچیز:
زمین زآب باران و چشم از نظر   زن از شهوت مرد و مرد از هنر

در آن روزی که بنیادش نهادند   بهر کس هرچه لایق بود دادند
زن از بهر وفا نامد بدنیا   بسك دادند وفا بر زن ندادند

ای پسر هر کجا که بینی زن   منه دیگر تو پا بر آن برزن
که هر آنجا که جنس زن باشد   منبع آفت و فتن باشد
ایجوان در زنان صفا نبود   که زن و مار را وفا نبود
آه از این ره زنان خلق ربای   اهرمن سیرت و فرشته نمای
آفت عقل و آیت کنهند   دیو مردم فریب و غول رهند
جفت نیرنك و یار دستانند   خار بستان و مار رضوانند
سك که افسانه در وفاداریست   به از آن زن که از وفا عاریست

چشم عقل و علم کور از شهوت است   دیو پیش دیده حور از شهوت است
راه شهوت پر گل ولای بلاست   هر که افتاد اندر آن گل برنخاست
چاره نبود اهل شهوت را ززن   صحبت زن هست بیخ عمر کن

هرچند که زن طهارت اظهار کند   چون وقت رسید دست در کار کند

چو خواهی که قدرت بماند بلند نظر بر رخ نیکرویان مبند
چه دیده بدیدار گردی دلیر نگردد چه مستسقی از آب سیر

پرستار بد مهر شیرین زبان به از بد خوئی که بود مهربان
بگفتار خوش مهرت آید نمود زبان ناخوش و مهربانی چه سود؟
سخن را که گوینده بد گو بود نه نیکو بود گرچه نیکو بود.

بتر مرد آنکو بخوی زنان برآید پس آنکه بماند چنان
خردمند گوید که زن آن بتر که او مرد خو باشد و فردفر
بس است این شرف خوی پاکیزه را که ماند زن خوب دوشیزه را

زنها نه فقط بلای جانند بر هم زن عیش دود مانند

زن از زن چو در مصلحت یافت کام گرفت افعی از افعئی زهر وام
ز زهر مکرر حذر کن حذر وگر نه ز جان وجهان در گذر

زن ار هر چه پوشد در آخر زن است چه در پرنیان وچه در جوشن است

خواهش زن نبود رخت خوش و زینت زر خوش نگردد ز خضاب کف و از انگشتر
خواهش زن نبود هیچ جز از کار جماع اگر اینکار نباشد چه زنی چه شوهر؟!

ادب و تربیت بزن عبث است دیو از تربیت آدم نشود

مبند چشم بمال زن ای پسر هشدار که مال نیست ولی مارشوم نیش زن است
کسی اگر که گرفتار این چنین زن شد شب عروسی او روز فوت همچو زن است
بکوش تا بکف آری ز رنج خود نانی کفیل روزی هر کس خدای ذوالمنن است

ز ابناء زنان مهر و وفا جستن بدان ماند که خواهد از سها کس پرتو خورشید تابان را

دشمن دین خصم ایمان رنج تن سوهان روح
زوجهٔ لوط است و هود است و سلیمان است و نوح

گر زنان را طاعت آری عاقبت — جز پشیمانی ندارد خاصیت

زنیکه نزائید چون چوب بید — بود خالی ازشوق وذوق وامید
که زن چون درخت است و فرزند بار — اگر بار نارد بسوزش بنار
به بستان هستی است فرزند گل — گل ار نیست در باغ خود پامهل
درخت ار ندارد ثمر بر کنش — بنه در بخاری وآتش زنش
خدا از بهشت عذرشان زود خواست — بروی زمین کارشان کرد راست
که فرزند از آنها بیاید پدید — شود روی هستی از آنها سفید
که زن کو نزاید بقول مهان — نبودش به ز بود آن در جهان
طبیعت همه جان فشانی کند — بهر ذره فرزند نو آورد
هر آن خانه کش بچه وبار نیست — بآبادی هرگز سزاوار نیست
نژاد ار نباشد بشر زنده نیست — خدا را ستاینده و بنده نیست

هر کس در این زمانه زن میطلبد — مرگ است که از برای تن میطلبد

آنکس که او بخانهٔ خود مار پرورد — عاقل تر از کسی است که زن تربیت کند
حنظل بتربیت نشود طعم نیشکر — گل بر نچیند آنکه همه خار پرورد

وفا در طینت جنس زنان نیست — صفا اندر سرشت این خسان نیست
اگر خواهی نبینی صورت ننگ — مزن بر دامن جنس زنان چنگ

پیره زن و نو پسر تازه کار — آتش سوزان و گل اندر بهار
از نفس و دود دل آبش کند — هم بسر سیخ کبابش کند
دوزخ وقبر و بر هوت و اجل — جمله نهاده است بزیر بغل

بود از زنان چشم یاری خطا — که از شمع افسرده ناید جلا
بهر جا که پا بنهد این بد گهر — کند جمله ویران وزیر و زبر

جنس زن را دشمنی بدتر نمیباشد ز حسن — مغز آخر بر شکستن میدهد بادام را

گر زنی را ز راه مهر و وفا بخشیش عقدهای لؤلؤ تر
بر سر او نهی ز راه کرم تاجی از گونه گونه های گهر
زر بباری بر او چو ابر بهار قوت او را دهی ز خون جگر
لیك کار جماع نتوانی همه احسان تو رود بهدر
طبل جنگست خرزه وشل وشل قوت صلح است فرت‌فرت‌سحر

در کیسه که پول است، درسفره که‌نان است مردم‌همه‌خویشندزن، مونس‌جان‌است
در کیسه که پول‌نیست ، درسفره که‌نان نیست
خویشان همه بیگانه وزن‌دشمن جان‌است

هرجا که دیدی پیر زن دورش برو سنگش بزن
هرجا که دیدی مرد پیر نزدش برو پند یاد بگیر
چو زن خواستار ناز کند در همیان ناز باز کند
نوبتی کار او ببین و بده وعدهٔ نوبتی میانه بنه
خویش در آمدن شتاب کند تاسبورا ز لوله آب کند

«روح‌را صحبت‌ناجنس‌عذابیست‌الیم» زن‌بدهست‌بتر از شرور نار جحیم

این زنان بدترزمار و عقربند زانکه‌هم‌برجان‌وبرایمان زنند
مار بد تنها همی برجان زند یاربد برجان و بر ایمان زند
زن که بدشدچاره نبودجز طلاق چون که باشدسم‌نافع در مزاق

هر که ازجنس زنان‌جوید وفا عقل‌اوراچشم‌بنیش احول‌است
تخم حنظل گربکاری‌در بهشت چون‌برویدباز بارش‌حنظل‌است

چوبازوجهٔ‌خود ستیزی بصبح بظهرش‌فراموش کردن‌خطاست

اگرمردی‌منه کف در کف‌زن که ناید ازز‌نان جزحیله وفن
باول‌دست چون‌خارش‌خوش‌افتد بآخر دست ، در دست آتش افتد

من ندیدم سلامتی ز زنان — گر تو دیدی سلام ما برسان

اشعار بومی = ترانه های روستائی = سرود های ملی =
دو بیتی‌های محلی:

سه درد اومد بجونم هرسه یکبار — خر لنك و زن زشت و طلبکار
خداوندا زن زشت تو بستون — خودم دونم خر لنك و طلبکار

الهی زن بمیره زن بمیره — زمین ازخون زن زنگار گیره
بحق کاکل پرخون اکبر — که تخم زن بعالم پا نگیره

اگر زن دختر خاقان چینه — سر و زلفش چو مشك عنبرینه
وفا از زن مجو ای مرد عاقل — که زن استاد شیطان رجیمه

عرق چین سرت کار فرنگه — دو چشم و ابرویت با مو بجنگه
وفا از زن مخواه ایمرد عاقل — وفای زن حنای نیمه رنگه

اگر زن دختر فغفور شایه — اگر حسن و جمالش مثل مایه
ببالینش مرو ای مرد دانا — که زن شاگرد شیطان خدایه

زن بیوه مگیر که بی وفایه — اگر اولاد آل مصطفایه
هنوز حرف بدی با او نگفتی — خرش برباره و میراثش جدایه

زن بیوه اگر قوم واگرخویش — مثال مار و عقرب میزند نیش
اگرخرجش کنی مرغ ومسما — همش یاد می کند ازشوهر پیش

شب مهتاب ابرش از کجایه؟ — زن بیوه و فایش از کجایه؟
زن بیوه مثال تخم گشنیز — چه گشنیز بشکنی تخمش کجایه؟

اب بون اومدی چادر طلائی — سر و گردن بیارت مینمائی
سرت با گردنت عیبی ندارد — همون عیبی که داری بی وفائی

ما نصیحت بجای خود کردیم — روزگاری در این بسر بردیم
گر نیاید بگوش رغبت کس — بر رسولان پیام باشد وبس

فصل هشتم

زن از نظر خارجیان

حرف « الف »

مرد بایستی از زن برحذر باشد ، همیشه برحذر باشد ولوابنکه بحد کمال برسد + مرد بایستی همیشه درمقابل زن مرد باشد + زن نبایستی بیش از آنچه که استحقاق عطوفت ومهربانی از جانب مرددارد باو توجه شود ، اگر بیشتر ازاستحقاق خود موردعطوفت واقع گردید سرچشمهٔ بدبختی وتیره روزی خواهد شد + عشق زن است که انسان را وادار به بزرگترین جنایات واشتبهات میکند «آناتول فرانس : پادشاه نثر فرانسه ـ متولد ۱۸٤٤ متوفی ۱۹۲٤ » ✡ عشق بزن مثل مهمانخانهٔ اسپانی است ، باید همه چیز را همراه خود ببرید « آدریا هیرار »✡ کسیکه بزنی اعتماد کند اگر خودرا بدار نیاویزد بالاخره ازطرف آن زن بدار آویخته خواهد شد «آلومنتو» ✡ زن همیشه عواطف مرد را احساس میکند ، وقتیکه مرد بزن اظهارعشق میکند چیز تازه ای باو نگفته است «آندره‌بونیه» ✡ دوزن اگر دوست شوند فقط برای این است که بزن دیگری دشمنی کنند « آلفونس کار : نویسنده شهیر فرانسه »✡هر جا که فتنه‌ای برخاست خوب کنجکاوی کنید خواهید دید که پای زن درمیان بوده است «آندره‌موروا»✡ شوهریکه بیش از حد بپاکدامنی زن خودمیباله احمقی است که بیش ازحد خودرافریب میدهد + هرگزاتفاق نیفتاده‌است که نخستین معشوق یك‌زن آخرین‌رفیق اوباشد «آدرین‌دوپوی» ✡ زنیکه فقط پدریکمرد را درمیاورد برای مردم نجیب است ،اما آنکه کمی رحم دارد وازاین سهم مختصری‌نصیب همه مینماید نانجیب است «آلفرد کابوسه» ✡ دیشب بخواب رفتم جوئی

از جواهرات رنگارنگ روان دیدم که درمیان آنها شرافت بسیاری از زنان غرق شده بود «آلف هورتو» ☆ زیبائی زن بدون وقار چون قلاب ماهیگیریست «آرسن» ☆ در زن جاذبه ای هست که عقلهای ناقص آنرا درك نمیتوانند کنند «الیسون» ☆ زنان زشت بقدری در دنیا زیادند که تا بخود بیائیم یکی از آنها نصیب ما شده است «آندره ژید» ☆ از عجایب روزگار است که زن در عین وجاهت وفا دار هم باشد + گریه ملجأ زنان زشت است و آفت زیبائی زنان صاحب جمال است + فقط مردان ضعیف احتیاج بعشق زن دارند مردان قوی همیشه از آن میگریزند + تنها عیب زن اینست که زودتر پیر نمیشود + زن زیبا دوست دارددرملاعام بااو «لاس» بزنند ودرخلوت اورا کتك + هرگز بزنی که سن حقیقی خویش را میگوید اعتماد مکن ، اگر زنی حاضر شد این «رازمخوف» راافشا کند همه چیز خودرا فاش خواهد کرد + مردیکه ازدواج میخواهد بکند یاباید همه چیز رابداند یاهیچ چیز را نداند . . اگرهمه چیز را بداند ازدواج نمیکند + زن‌را نیافریده اند که عالم واهل منطق باشد ، زن را آفریده اند که دوستش بدارند «اسکار وایلد» ☆ باطبایع زنان خیلی کوشیده ام و مقدارزیادی‌ازعمر خود را بآزمایش آنها بسر برده ام ولی الان فخرمیکنم که همهٔعمر خودرا ضایع نکرده ام والان فهمیده ام کـه آنهارا نمیشناسم + برای هر چیزی تغییری وتبدیلی باشد ، هر کجی رامیتوان راست کرد ؛ اما نفس زن‌را نمیتوان راست کرد ودرآن‌تغییر وتبدیلی عارض نخواهد شد و بهمان کجی باقی خواهد ماند + قلب زن رشته‌ایست که از همه چیز زودتر گسیخته میشود چنانکه‌ازهمه‌چیزدیگرزودتروصل وپیوندمیگردد «اوسن هوسای» ☆ هفت ... در حرف زدن معادلند بایك زن وزیاد حرف زدن دلیل بر کم

فکری اوست + وجدان زن ضعیف تر از وجدان مرد است، بقدر ضعف عقل زن ازعقل مرد ، وبرای اخلاق زن طبیعتی است غیر از طبیعت مرد و باین جهت است که توازن زن درحقوق و واجبات ندارند «ارسموس» ✡ خدابزنها برای آن ریش نداده که نمیتوانند موقع تراشیدن صورت ساکت باشند + زن یك مخلوطی از فرشته و شیطان است ولی اغلب اوقات شیطان فرشته‌را گول میزند» الکساندر دوما : نویسنده نامی فرانسه متولد ۱۸۰۳ متوفی ۱۸۷۰ ». ✡ قلب زن مانند پارچه ایست که بآسانی پاره‌میشود وبسهولت وصله برمیدارد «الکساندردوما» پسر » ✡ از اشك چشم زن افسرده مشو اگرچه درفراق توباشد «اوغست کنت» ✡ هیچ زن ومردی بسعادت نمی‌رسند مگر آنکه تسلیم این قانون طبیعی که زن برای یکی ومرد برای همه آفریده شده است بشوند وهردوازحدود وظیفه خود تجاوز نکنند «امیال» ✡ برای اینکه یك زن وشوهر همیشه زندگی سعادتمندانه ای داشته باشند شوهر باید خود رابکری بزند وزن خود رابکوری « الفونس دارا کون» ✡ بطور کلی بیشتر زنان بداخلاقند « الکساندرپوپ » ✡ وقتی زنی اظهار علاقه ومحبت میکند نباید ازاوباور کرد ، وقتی هم اظهار بی علاقه گی کرد باز هم نبایست اورا باور داشت « ادواربورده » ✡ اشك زن قوی ترین نیروئی است که از آب بدست میآید + وقتی به «ادیسن گفتند: «توماشین ناطق را اختراع کردی» ادیسن جواب داد: نه ، خدا نخستین ماشین ناطق را خلق کرد» پرسیدند : آن کدام ماشین ناطق است که خداوند خلق کرده؟» گفت: «زن ماشین ناطقی است که خداوند ساخته است» من دستگاه ناطق را طوری ساخته ام که بدلخواه میتوان صدایش را قطع کرد ولی صدای ماشین ناطق خدا رانمیتوان بدلخواه قطع کرد!». «ادیسن: مخترع وفیزیك دان معروف امریکائی متولد ۱۸٤۷ متوفی ۱۹۳۱ » ✡ زن اسلحهٔ شیطان

وصدای زن مانند نـاله افعی است «تدیس اسطوابوس» ☆ زن در جهنم وراه گناه وزهر عقرب است «ادعیا»

حرف «بـاء»

زن آنچه راشوهرش از او پنهان میکند ازمعشوق خود میاموزد + زن نه عقل را دوست دارد ونه میوهٔ رسیده را + هرکس بتواند زنی را اداره کند میتواند ملتی را اداره کند + بزن خود اعتماد داشته باش که مادر تو مراقب اوست + قلب زن فرومایه ونازك وقابل اظهار اسرار نیست مگر برای کسیکه معالجهٔ اورا بتواند + همیشه معشوق بودن از شوهر بـودن آسان تر است زیرا هر کسی میتواند گاه بگاهی مطالبی را تحمل کند که تحمل دائمی آن غیر ممکن است «بالزاك: نویسنده ودانشمند معروف فرانسوی متولد ۱۷۹۹ متوفی ۱۸۵۰» ☆ سلطنت زن بدون وزواء مرد در تاریخ نبوده ، عقل زن همیشه فاسد است ازراه دل + ممکن نیست که دلائـل قطعیه پیدا کنیم که قوه استنباطیهٔ زن مثل قوهٔ استنباطیهٔ مرد باشد یاقریب بآن ، برای تصدیق آن عجالة همین قدر کافی است که تاکنون پیغمبری از زنان بوجود نیامده «بریفو» ☆ خط وخال یعنی زن وزن یعنی مارخوش خط وخال «بارفیه» ۞ راستی درزنان ومردان تفاوت کلی دارد ، زیرا که مردان باهم دوستی نمیکنند مگر از روی وثوق بیکدیگر ولی زنان هیچ گاه وثوق بیکدیگر پیدا نخواهد کرد وابداً تصدیق نمیکنند آنچه‌را که دوستش باومی‌گوید + ممکن است هرچه درقلب زن وارد نمود «بول ورجه» ۞ درمدرسهٔ زن جز یك توراة و یك کتاب علم طباخی چیز دیگری نباید باشد «بایرون: یکنفر از هواخواهان وطرفداران معروف نسوان فرانسه» ۞ طلا را بـا آتش ، زن را باطلا ومرد را بازن میتوان شناخت + پسرت را هر وقت میخواهی زن بده ولی دخترت را هروقت میتوانی + قبل از ازدواج چشمانت

را بازکن تا بعدازازدواج مجبورنشوی چشمانت را ببندی «بنیامین فرانکلن: نویسنده وسیاس ومخترع معروف امریکائی ۱۷۰۶ - ۱۷۹۰»
اگرمیان مرد وزن این تفاوت و اختلاف موجود نبود وهر کدام یك عالم جداگانه نبودند عشق پیدانمیشد زیرا پرستش همیشه نسبت بموجودات مجهول انجام میگیرد وهیچ دینی بدون اسرار ورموز غامض موجودنیست «برونتیار» یك زن رابسوی خودجلب کن زنهارابسویت میکشاند «بونسلیه» زن برای ادعاو توقعاتش حدی قائل نیست «بوالو» زن حیوانی بااستعدادی است تشنه ببوس، همچنانکه بز به نمك «برونوم» ایکاش آدم ابوالبشر باهمهٔ دنده هایش مرده بود «بوسیکو: مارشال وسناتور فرانسه - ۱۸۱۰-۱۸۶۱» از کفش ولباس زن وقتیکه در «ویترین» مغازه هاست بیشتر لذت میبرم تاوقتیکه «زن» آنرا پوشیده باشد «برناردشاو: شاعروفیلسوف معروف انگلیسی- ۱۸۲۰-۱۹۵۲» درزنها بوسه بیش ازدلیل وبرهان مؤثر است «لرد- بایرون» هیچ چیز درزندگانی کسل کننده تر وملالت انگیز تراز مصاحبت زن سفیه وبی عقل نمیباشد «لردبولی» زن ازدنده زائد پهلوی مرد خلق شده وباین سبب ازفهم وادراك بی نصیب است «بوسهٔ اسقف: یکنفراز نویسندگان معروف مذهبی فرانسوی» نسبت مجموع قوای مرد بمجوع قوای زن نسبت ۳به۲ است که یك ثلث قوهٔ مرد بیشتر است وچون جامعه بشری ازسه عنصر: «علم، عمل، عدالت» تأسیس وتألیف شده پس قدرحقیقی برای مردوزن مثل نسبت ۳ بقوهٔ ۳ بر ۲ بقوهٔ ۳ یعنی مثل نسبت (۲۷به۸) است، باین سبب توازن و تساوی میانهٔ قوای مرد وقوای زن وجود ندارد «بردون»: فیلسوف شهیر» بیوه زنها چون میوهٔ رسیده ای هستند که زودسقوط میکنند «بریوئر» زن آلت شیطان است «قسیس برنار»

حرف «پ»

باید ازدوقسم زن پرهیز کرد : اول زنهائیکه ترا دوست نمیدارند و دوم آنهائیکه ترادوست میدارند «پیراوی» زنها ازمردهائیکه خیلی حرف میزنند نمی ترسند ولی از مردهائیکه ساکتند اندیشناک کنند «پیارولف» زنیکه شوهرش هیچوقت شکایتی از او نداشته باشد باید آن زن را جزو مقدسین محسوب داشت «پاپ کات دوم» وقتیکه شمع خاموش میشود همهٔ زنها یکجورند «پلوتارك : مورخ و سیاح معروف یونانی ۵۰ - ۱۲۰ میلادی» زنها بهم چشمی زنهای دیگر لباس میپوشند ، برای اینکه از رقیبان خود عقب نمانند ، خانه خود را تزیین میکنند تا باین وسیله حس حسادت زنهای دیگررا نسبت بخود انگیزند ، اگر کارهای زن برای خاطر زن انجام نمیگرفت نقصی نداشت «پول کوری» دوست داشتن و زن خواستن مثل اینست که انسان بدون فکر تنزل به تحت الصفر درچهل درجهٔ حرارت زندگی نماید «پول دو کوك» درمیان آتش وزنها افتادن هردو یکی است «پتاگوراس»

حرف «تاء»

سه چیز است که هرچه آنها را بیشتر بزنند بهتر میشوند : زن سك ودرخت گردو «توماس فوللر» برمرد محض صلاح و سعادت جامعه لازم است مراقبت حال زن را نموده ودرخانه که دایرهٔ آزادی وسیعی است محجوب دارد تا از اختلال نظام ایمن گردد + من وقتی حقیقت مطب رادر باره زن خواهم گفت که یکپایم لب گور باشد ، آنگاه حقیقت را گفته در گور میجهم وکفن بسر کشیده میگویم ای زن حال آنچه دلت میخواهد بکن وهرچه ازدستت برمیآید بنما ! + تا هنگامیکه در قید حیات هستم

زنم بمنزلهٔ سنگی خواهد بود که بایك طناب دور گردن من و بچه هایم بسته شده « تولستوی : مشهور ترین نویسندگان روسیه ۱۸۱۸ - ۱۹۱۰ » ❊ تلخ تر از مرگ زن است برای اینکه خودش شبکه وقلب ودستهایش شبکه وزنجیر وقید هائی باشد که شخص را محبوس و مغلوب مینماید ، زیرا نمیتوان از عادات ماضیه منصرف وخرافات را از وی محو نمود ، یك زن که برعادتی آشنا شد برا ثر او زنها خواهند رفت + درقلب هر زن که کاوشش کنید ماری خواهید یافت + یك زن‌را بسوی خود جلب کن زنهارا بسویت میکشاند + زن باید همیشه دور از جامعه و پنهان باشد ، قدم بر نمیدارد جز بصورت گناهکاران پشیمان و گریان «تاترلیان: یکنفر دکتر رمان نویس » ❊ زن چون حبابی از هوا است که بمختصر آسیب منفجر میشود وازبین میرود + زن مانند رودخانه ایست که چون جریان آن ساکت وآرام باشدقوهٔ مفیدی است ،ولی چون طغیان کند وبهیجان آید جزویرانی کاری ندارد «تاگور: شاعر وفیلسوف هندی » ❊ کدام است آن شور وشر وآن نکبت ومصیبت عظیم که برسر انسان فرود آمده و زن باعث و بانی آن نبوده ؟ « کاپیتول » راچه کسی بدشمنان تسلیم کرد؟ « زن! » چه کسی « آنتوان» رشید ودلیررا بزانو درآورد وخودراذلیل کرد ؟ « زن! » شهر « ترواء » را چه کسی خراب کرد ؟ « زن » امنت برتو ای مخلوق خراب کار وفریبنده وخائن «توماس اتوای» ❊ زن در جهنم است « تر تولیان : یکی ازکشیشان بزرك معروف مسیحی ۱۵۰-۲۳۰ »

حرف «جیم»

بزن وبوفا وعهد او نمیتوان اعتمادکرد ، کلمات پر شایبه ودروغ وتصنعی او را بشنوید ولی باور نکنید به تظاهرات اوفریب نخورید + زن عهد شکن و بیوفا و فاقد عاطفه میباشد « جرج ولز : نویسنده و دانشمند

انگلیسی متولد ۱۸۶۶» (ع) چقدر زود شرف مرد درهلاکت است وقتی که بدامان زن بچسبد «جرج ساند» (ع) انسان میتواند تمدن را درهر جا رسوخ دهد جز درزن «جرج سریندر»

حرف «چ»

وقتی پول فراوان وزندگی راحت ومقام شامخ بوجود زن آلوده شد یك هفت تیر برای خلاصی صاحب آن لازم است «چخوف، انتوان: ازنویسندگان نامدارروسی ۱۸۶۰-۱۸۸۴»

حرف «دال»

درزنان دوستی بایکدیگر کم است «دیدرو: نویسنده معروف فرانسوی ۱۷۱۳-۱۷۸٤» (ع) زنیکه ازپختن غذایش تعریف کنند حاضر است که درکنار اجاق مطبخ خودرا قربانی کند «دیل کارنگی: نویسنده ومعلم اجتماع امریکا متولد ۱۹۰۶» (ع) زن ومرد هرگاه درمیدان مبارزه برآیند مسلماً مردان مقدم برزنان خواهند بود «داروین: طبیعی دان مشهور ۱۸۰۹-۱۸۸۲» (ع) همه چیز رابرای عشق وهمه چیز با عشق: اینست روشن زن + زنها همیشه ازمردان شکایت میکنند ولی ابدا نمیتوانند از آنها جدا بشوند «دومیس» (ع) آتش بجانت افتد ای زن که باهر صدا هم آهنگی وباهر آهنك میرقصی وبدنبال هر نسیم میآویزی! خیانت درطبع تو، دنائت درنفس تو وخیانت درخون تست؛ دوراز توباد هرچه روح پاك است، از تو میگریزم وبهر قیمت شده است ترا ازقلب خود جدا میکنم واز این بند آزاد میشوم «دانونزیو: شاعر ودانشمند مشهور ایطالیائی» (ع) زن خطرناکتر ووحشتناکتر ازهرمرضی است «دورپید» (ع) این آرزو بدل من مانده است که از دهان یك زن یکبار جواب صریح وصحیح سئوال خودرا بشنوم. اگر اززن سئوال شود چه ساعتی است؟ جواب میدهد موقعی است که می-

خواهم غذا بپزم «دلا دلاد» زیرا که متابعت کنی از تو یاغی و فراری میشود «دارلنکور» گاهگاهی زن را کتك بزن، تو نمیدانی چرا میزنی ولی او میداند چرا کتك میخورد «دیکتن اوتین» مداومت زنان در اعمال بدنی بیش از رجال دیده میشود وچنان مینماید که ادراك آنها کمتر از مردان است + اعمالی را که زنان متصدی میشوند غالباً عقلی وفکری نیست وتصدی اموریکه محتاج بفکر وتعقل باشد ازطرف زنان نادر آدیده میشود، اگر هم دیده شود سطحی است «دلونی: فیلسوفی که اوصاف حسنهٔ زنان را انتشار داده» خانمها در گریه کردن اختیار کامل برخود دارند وبا ارادهٔ بی‌معارض خود هروقت دلشان خواست اندکی قیافه گرفته وسپس زنجیر بی انتهای اشك را از گوشهٔ چشم رها میسازند، ولی هیچوقت این مطاع ارزان را ارزان نمیفروشند، بلکه همیشه درمقابل یك قیمت قابل توجهی معاملهٔ خودرا صورت میدهند «دالبرك: استاد طبیعی‌دان معروف اطریشی» ازدواج بشراب شباهت دارد که فقط بعد از استکان دوم میتوان راجع بآن اظهار عقیده کرد «دو کلاس ژراله» یك زن زیبا از یك قشوق فاتح زورمندتر است «دکارت: فیلسوف فرانسوی ۱۵۹۶-۱۶۵۰» من قابل ارتکاب بسی عملیات جنون آمیز هستم ولی میکوشم که از یکی از آنها اجتناب کنم و آن ازدواج عشقی است «دیسرائیلی: صدر اعظم انگلستان ۱۲۲۶-۱۲۹۰» زنهای زیبا مانند درخت گلی هستند که خواه وناخواه مارا بطرف خود میکشانند. هرقدر بیشتر گلچینی کنیم بیشتر هم باید متحمل خار شویم «دانکور»

حرف «راء»

خداوند زنرا برای عشق آفریده است «رومیو» مردها گاهی فرمان هوی وهوس را میبرند ولی زنها همیشه مطیع هوی وهوسهای خود هستند

«ریشتر» ❦ کارزن افراط وتفریط است ، اگر دوست بدارد از شدت محبت مزاحم میشود واگر نسبت بمردی دشمنی پیدا کند دیگر تکلیف معلوم است « روذل جنی»

حرف «ژ»

حکومتی برمملکتی آسانتر از حکومت برزن است «ژاك دواوریو» ❦ زن نمیتواند درعشقش بمردیکه مادون اوست ثابت‌قدم بماند«ژرژساند: یکنفر از نویسندگان فرانسه ۱۸۰۴-۱۸۷۶ » ❦ زنها برای هرچیز وهر کس بدلخواه خود اسم گذاری میکنند ، نمیدانم بچه دلیل حاضرنیستند اسم اصلی آنهارا یاد بگیرند « ژرژ برنت» ❦ ممکن است زنی خیلی زشت ولی بی نهایت دلربا باشد «ژوبر» ❦ قلب زنان بیشتر به مهمانخانه ای شبیه است که بروی هرمسافری باز میباشد ، منتهادراین مهمانخانه عده‌ای اقامت دائمی میکنند وگرفتار میشوند وعده ای نیز روز دوم ترك دیدار کرده وخداحافظی مینمایند«ژول دوگاستون» ❦ زن بآنچه دوست دارد ایمان دارد + یك زن که برروی عشق میخندد شبیه به بچه ایست که‌از ترسش درشب تاریك آواز میخواند + زن که لب خود راتسلیم میکند همه چیز را تسلیم کرده + مرد درفهم فلسفهٔ تراوشات قلب بشری از زن بیشتروبیشتر است وکمتر مطیع دل میشودولی زن در استنباط مافی‌ـ الضمیر مردها وادراك قلوب آنسان ماهرتر است ، بدین معنی که زن فقط از امورمطلع میشود ولی مرد درامور حاذق شده و برآنها حکم میکند + زن برای فرار کردن هم آنقدر خوب نیست ، زیراهرگاه فرارمیکندمیل دارد که‌اورابگیرند + هرگاه شمع خاموش میشود تمام زنها یکی هستند «ژان ژاك روسو : یکی از نویسندگان بزرگ فرانسه ـ ۱۷۱۲ ـ ۱۷۷۸ »

حرف «سین»

برای آن زنهائیکه فقط زیبا هستند پیری جهنم است «سن اورمون» در کار زنان منطق وجود ندارد، درعین حال که برای رفع سرما پسالتوی پوست دربر دارند، کفش پوست وروباز درپایشان دیده میشود «ساهـکی» عشق شیرین ترین فصل داستان زندگی وازدواج حادثه تلخ این داستان شورانگیز است «سوفی آرنولد» زن هرقدر بخواهد میتواند شریر بشود اما شرطش آنست که زیبا باشد وگرنه آنقدرها کار از او ساخته نیست «سومرست موآم: یکی از بزرگترین نویسندگان معاصر فرانسوی متولد ۱۸۷۴» زن سری است که قلبی دارد پر از اسرار که هیچ زبان شرح آنرا نتواند «ستوری»

حرف «شین»

ای نادرستی و ناپاکی حقا که نامت زن است + ای ضعیف، نام تو از «زن» اقتباس شده است + برای زن بسیار مشکل است که بتواند از پرحرفی دست بکشد وچه بسا بهمین جهت از اختفاء راز خود نیز عاجز میماند + عشق زن سرمایه ایست که تا صد درصد نفع نکند آنرا بکسی نمیسپارد + زن! توآنی که میخواهم دارو وندار خودرا بزیر پای تو نثار کنم! + کم قوه و زن دو کلمهٔ متشابه هستند «شکسپیر: شاعر ونویسنده معروف انگلیسی ۱۵۶۴-۱۶۱۶» زن حیوان بلند موی و کوتاه فکری است + زن موجودی ناقص بوده وقابل هیچگونه تربیت واستعداد وهیچگونه معلوماتی را ندارد وبرای حفظ تظاهر وجلوه گری ظاهری بلباس رنگارنگ وزینت آلات توسل جسته وبرای دفاع خویش سوای ریا سلاحی ندارد + قماش وفکر نسوان باتار وپود خدعه ومکر وحیله بافته شده و بقدری در این کار توانا وقوی پنجه است که هیچ مردی تاب مقابله با اورا ندارد + زن

نه عقل را دوست دارد ونه میوهٔ پخته را + زن هرچه پیرترمیشود بد اخلاق تر میگردد + زنان برای زنجیر کردن مردان خلق شده اند + زن جنس بی هنریست که قابل اعتماد هم نیست + جمال اگرمایهٔ شرافت است ولی مقرون بهزاران شر و آفت است + زنان فقط بطور ناقص در پیرامون زمان حال میگردد و قدرت آنرا ندارند که مانند مردان فکر کنند + یك زن بتنهائی میتواند که باسرنوشت ملتی بازی کند + زن موجودی ناقص وقابل هیچ نوع تعلیم وتربیتی نمیباشد + زنان درپیمان شکنی مانند ندارند وبه همین جهت سوگند دادن آنها بهیچ روی مورد ندارد + طبیعت اگرچه زنان راناتوان تر ازمرد خلق کرده است، لکن درعوض نیروی شگرفی بوی تفویض کرده است که در پرتو آن ضعف خویش راجبران میکنند، این نیروی شگرف غریزه دروغگوئی است + طبیعت همچنانکه به شیرپنجه ودندان نیرومند و بفیل خرطوم وبگاومیش شاخ اعطاءکرده است بزن نیز نیروی فریفتن ارزانی داشته است تابوسیلهٔ آن بتفوق جسمانی وعقلانی مرد برابری کند + همچنانکه حیوانات مختلف درمقابل دشمنان خویش ازاسلحه‌های خود استفاده میکنند زنان نیز درهرمورد بی درنك باسلحهٔ کاری خویش متوسل میگردند وگوئی ازحق مسلم خویش استفاده میکنند بطوری که باشکال میتوان تصور کرد که ممکن است درسراسرجهان زن راستگوئی و صادقی یافت شود وبه همین جهت زنان بآسانی بحیله ودروغ مردها پی‌می‌برند وبنابراین توسل بدروغگوئی درمقابل زن دور ازعقل واحتیاط است + بیوفائی وخیانت وحق ناشناسی ازنتایج طبایع زنان است + خانم پیری مرد هارا متهم به سه دیوانگی بزرك دانسته میگفت : دیوانگی اول آنکه : بجنك یکدیگرمیروند وهمدیگر رامیکشند درصورتیکه اگرصبر کنند همه آنها بمرك طبیعی خواهند مرد. دیوانگی دوم آنکه : بالای درخت میروند که میوه

بچینند یاآنرا بزمین میاندازند درصورتیکه اگرصبر کنند میوه خود بزمین خواهد افتاد . دیوانگی سوم آنکه : بزرگتراز دوعیب دیگراست اینست که عقب زنها میافتند درصورتیکه اگر صبر کنند زنها آنهارا تعقیب خواهند کرد + برخی اززنان مثل گلهای مصنوعی و کاغذی هستند وقتیکه نزدیکشان میروید وبومیکنید هیچ خوشتان نمیآید + نگاهداری دم ماهی وقلب زن ازمشکلات است « شوپنهاور : فیلسوف عالیقدرمشهورآلمانی ۱۷۸۸-۱۸۶۰ » دنیای مادی بدودنیای عقل وجنون تقسیم‌شده است ، برای دنیای عقل مردان وبرای جهان جنون زنان آفریده شده اند وبهمین علت است که غالب سر پرستان وپرستاران تیمارستانها ودارالمجانین هاازنان تشکیل میدهند + یك روززنها کمك مؤثری بمامیکنند وآنهم روزی است که مادیوانه بشویم « شافور » سروکار مابازنان برای ضعف وجنون مااست نه باعقل ما « شامفور : دانشمند فرانسوی ۱۷۴۱-۱۷۹۴ » زن مانند مرضی مسری است که هرچه بآدم بیشتراز آن برسد زودتر گرفتارش میشود « شامفروت » زنان تنها برای این خلق شده‌اند که باجنون ودیوانگی اتفاقی مردان شریك وسهیم باشند نه آنکه درکارهای عقلانی واخلاقی وعلمی بامردان شرکت جویند «شانفر» ازمعلومات علما بطبایع حیوانات آنست که اناث شدید تر ند از ذکور درحیوانات سافله ، وضعیف ترند درحیوانات عالیه ، ومساویند دربرزخ میانه سافل وعالی و این قاعدهٔ ساریه جاریه و متفق علیهاست میانهٔ علماءطبایع وچون انسان اشرف تمام حیوانات است بلکه اشرف جمیع کائنات است پس روی همین‌قاعده طبیعیه متفق علیها محققاًو مسلماً ذکورش بر اناثش برتری وتقدم دارد «شبلی‌شمیل: فیلسوف‌مشهور طبیعی دان مسیحی لبنانی » زنان مردان رابرای قوت جسمانی شان از ضعف عقلانیشان میستایند «شارل لمل » مابین حیوانات گربه ومگس وزن

بیشتر ازسایرین وقت خودرا صرف توآلت میکنند «شارل نودیه» ازدواج درنظر مرد پایان زندهگی جوانیست، امادرنظرزن آغاز آن محسوب می شود «شیللر: یکی ازشعرای نامدار آلمان ۱۷۵۹-۱۸۰۵» دوستی با زنها اگرمقدمهٔ عشق نباشد هیچ ارزشی ندارد «شاتوبریان: ازبزرگان شعراء واساتید نویسندگان فرانسوی ۱۷۶۸-۱۸۴۸»

حرف «فا»

زن مثل بچه میماند که تمام حالات خود را بروز میدهد ودر وادی خیانت وپستی ودروغگوئی وترس فرورفته باشد، گذشته از اینکه خود پرستی وخود خواهی اوزیاد است «فونس دوده» تصنع ومداهنه یکی از مواهب زن است که اورا قادر برموفقیت درزندگی قرارداده است «فنلون: نویسنده فرانسوی ومعلم دختران» عیب زنان اینست که اختیارزندگی خودرا بدست گرفته اند، بعقیدهٔ من این جریان یکی ازبزرگترین اشتباهاتی است که ازمردان سرزده است «فرانك کاپرا» اصولاً تمام حوادث و اتفاقات وجریان زندگی مردومسیرتاریخ بخاطرزن است «فروید: روانشناس معروف آلمانی»

حرف «کاف»

زن را نباید جزومخلوقات آدمی بحساب آورد «کوژاس» مرد حاکم وزن محکوم ودرحال ازدواج اختیار وارادهٔ زن تابع اختیاروارادهٔ شوهر است وبعداز فوت شوهر نیز اختیار استقلال نخواهد داشت، باید دراطاعت اولاد وخویشاوندان شوهر باشد + من برای مردان آسایش را، برای دوستان صداقت را، برای زنان وکودکان توجه واهتمام راتوصیه می کنم «کونفوسیوس: فیلسوف حکیم و قانون گذار چینی متوفی ۴۷۸-۵۵۱ قبل ازمیلاد» زن بتوزندگی میدهد ولی هماوست که زندگانی تو را

منتزع میکنند « کنتس دنوئی » همانطور که یکنفر سرباز برای استفاده ازاسلحهٔ خود همیشه آنرا پاك نگاهداشته وآزمایش میکند ، زن روسپی هم چون جز بدن خود وسیله حمله ودفاع ومنبع ثروت دیگری ندارد وبخاطر آن زیست میکند ، لاینقطع ازآن مواظبت کرده وآنرا میآزماید « کامی موکلر » زیبائی ملکهٔ بدون مستحفظ است « کارناد » جهاز دلیل و نشانهٔ عروسی است ، عشق بهانه‌ای بیش نیست « کومرسن »

حرف «گاف»

زن فطرتاً مریض وخلقتاً ناقص است + مخ وقوای دماغی مردان متمدن ووحشی به نسبت قرب وبعدآنها بتمدن خیلی متفاوت است ، اما زنان متمدن ووحشی مخ آنها تفاوتی ندارد « گوستاولوبون: مؤلف وفیلسوف نامی فرانسه ۱۸۴۱-۱۹۳۲ » ابتدا بسخنان زن گوش فراداراما در پایان از آن بر حذر باش + زن بعاطفهٔ خوداطمینان ندارد چه رسد بمرد + « گوته » دوستی داشت که بعشق دختری گرفتار شد وبا او ازدواج کرد. دوستان و آشنایان ایندوست « گوته » برسم معمول باوتبریك میگفتند وبعارف مألوف ازاین « امرخیر! » که برای رفیقشان پیش آمده بود همه اظهارسرور و شادمانی کردند . دوست « گوته » پس ازچندی که ازازدواجش گذشت وآشنایانش همه ازدور ونزدیك باوتبریك گفتند یکدفعه متوجه شد که تنها کسیکه بمناسبت ازدواجش باوتبریك نگفته دوست عالیقدرش « گوته » است ، وچون هرگز ازچنین دوست ادیب انتظار چنین کاری را نداشت خیال کرد که « گوته » نسبت باو بی اعتنائی کرده است ، خیلی دلش گرفت وبناچاردر فرصت مناسبی ضمن یك دیدار ازاو گله کرده « گوته » وقتی گلهٔ دوست راشنید خندیدو گفت: عزیزم تو تازه زن گرفته‌ای وهنوزمعلوم نیست که بااین زن! روزگار خوشی خواهی داشت یانه . حال فعلی تو مانند آن کسی است که

یك بلیط لاتار خریده است ولی هنوز معلوم نیست که بلیط او میبرد یا پوچ خواهد بود! اگر پوچ در آمد که باید بتو تسلیت بدهم! اگر برنده شد آنوقت جای تبریك گفتن است؛ باتوجه باین نکته که درقمار بازی بازیست نه برد «گوته: شاعر شهیر آلمانی ۱۷۴۹-۱۸۳۲» مردیرا می‌شناسم که مدت ده‌سال زن خود را می بوسید.. و پس از آن وقتیکه دانست برادرش زن اورا میبوسد بسختی اورا کتك زد! «کاپ آرگوی» زن یك دوستی هلاکت آمیزی از دور با ما پیدا میکند که حواس ما را مختل نماید تا از آن راه بقلوب ما رخنه کند «گریبلیون» همانقدر که ماهی در دریاها وجود دارد، همانقدر که ستاره در آسمان بنظر میرسد و همانقدر که ریگ در بیابانها و برگ بدرختان است همانقدر هم مکر و حیله در دل زن آفریده شده است «گودروس»

حرف «لام»

زنها هرگز نمیگویند من ترا دوست دارم ولی وقتیکه از تو پرسیدند مرا دوست نداری؟ بدان که در دل آنها جا گرفته‌ای + زن مثل عصای کج است اگر قصد راست گردنش کنی بشکند و اگر بحال خودش گذاری بی‌قواره بماند «لاروشفوکو: نویسنده نامی فرانسوی ۱۷۷۹-۱۸۶۳» بلاغت زن در گریه اوست! «لسان فرمون» واجب است که زن بحال زینت باقی بماند «مسیو لوجوفیه» نشستن بازنان مردان را خوش خلق و مؤدب میسازد ولی اخلاقش را فاسد مینماید «لاینا» اگر رازی را بیك زن کر و لال بگوئی باز فاش خواهد شد «لیمونیاند» اصولا تعلیم و تربیت برای وجود زنان زیان آور است «لوتر: پدید آورندهٔ کودتای پروتستان ۱۴۸۳-۱۵۴۶» در آشنائی بازن دیری یا زودی موقع اهمیت ندارد زیرا بهرحال آن زن بشما خواهد گفت که شما نخستین معشوقهٔ او هستید! «لاکورد» باتفاق همهٔ نویسندگان و مطابق رای شایع زن دارای صفت صداقت صحیحه نیست

ومردها فضیلت دارند بزنان در هر چیزیکه متعلق است براستی وصداقت «لابرویر: نویسنده واستاد علم اخلاق فرانسوی ۱۶۴۵-۱۶۹۶» پیدا کردن یك زن موافق سیرت نیك چه سعادت بزرگی است اگر بدانیم بداشتن چنین نعمتی موفق میشویم از فردا بمقام جستجو برمیآمدیم «لافونتن: شاعر ودانشمند فرانسوی ۱۶۲۱-۱۶۹۵» زیباترین زنان میتواند قوی ترین مردان را مهار کند ومطیع خویش نماید «لوسون» للوید جرج سیاستمدار معروف انگلیس دریکی از سخنرانی های خود در مخالفت باعقیدهٔ طرفداران آزادی مطلق زنان صحبت میکرد یکی از خانمهای بسیار خوشگل و دلربای مجلس باعصبانیت فریاد زد آقا اگر من زن شما بودم هم امشب شمارا بازهر مسموم میکردم. للوید جرج باخونسردی جواب داد من هم اگر افتخار شوهری شمارا داشتم بانهایت میل زهر را میخوردم در آغاز هر فساد مهم زن وجود دارد «لامارتین: شاعر شیرین بیان و نویسنده نامی فرانسوی ۱۷۹۰-۱۸۶۹» بعضی اوقات مورد نظر زنی واقع میشویم برای شباهتی است که بیکی از محبوب های سابقش داریم وبعضی اوقات هم بهمان واسطه مورد تنفرش واقع میشویم «لوی دئوایه»

حرف «میم»

کشورداری از زن داری آسانتر است + به «میلیتون» گفتند زنت میخواهد زبان دیگری یاد بگیرد. گفت: شمارا بخدا نگذارید، چون همین یك زبان که بلداست برای هفت پشت من بس است + از «میلیتون». پرسیدند برای چه بولیعهد اجازه میدهند که از کودکی ولیعهدی را بعهده بگیرد ولی تابیست ساله نشود باو اجازهٔ زناشوئی نمیدهند؟ جواب داد: این خیلی ساده است، برای اینست که سیاست کشورداری ازسیاست زن داری خیلی ساده تر وآسان تر است «میلیتون: شاعر معروف انگلیسی

۱۶۰۸-۱۶۷۴» ❁ دوچیز ازهر متغیری متغیرتر است : جریان آب وخلق زنان «میتاکوس» ❁ زن مانند کلباد است ازهرطرف باد میآید میچرخد «مویسیر» ❁ بادبان کشتی زندگی را بباد سپردن سزاوار است ولی بدست زنها رها کردن خطاست زیرا زن ازاین عنصرهم ناپایدارتر وتغییر پذیرتر است «مولیو» ❁ آنچه زن دوست میدارد بمجرد اوهام وبمحض خیالات می‌توان ازقلب او بیرون نمود «مارسل تیناره» ❁ درقلب هرزن که کاوش کنید ماری خواهید یافت + زن فطرتاً مریض وخلقتاً ناقص است «میشلیه» ❁ ازدواج شوهر داروئیست که تمام دردهای دختران را دوامیکند + اداره کردن یك کشور ازاداره کردن یك زن آسان تراست «مولیر : از مشاهیر نویسندگان نمایشنامه انتقادی فرانسه ۱۶۲۲-۱۶۷۳» ❁ صدها اززنان شناخته شده‌اند که ممکن است آنها را وادار نموده که بآتش تفتیده خود را بسوزانند وازرأی سخیف خود برنمیگردند ، درفرانسه مثلی است معروف میگویند : «تخم کردن سنك ممکن است واصلاح زن ممکن نیست» «مون تاین نویسنده فرانسوی» ❁ زن خیلی زیبا بدون استثنـاء درتمام اعصار و ازمنه خیلی کم بعفت وپاکدامنی پا بند بوده «مارشال» ❁ شما میتوانید زنیرا بدانشگاه بفرستید ولی نمیتوانید اورا بتفکر وادارید که دانشمند شود + دربین کارآگاهان ومستنطقین ما اصطلاحی هست که هروقت مواجه بایك جنایت بزرك ومرموزی شوند ونمیتوانند که بعلل وجهات آن پی ببرند میگویند که «زن را پیدا کنید» یعنی زنی را که موجب اصلی این جنایت بوده کشف نمائید تا اسرار آن آشکار شود واین نکته میرساند که بسیاری ازخصومت ها وجنایات ناشی اززن یعنی عشق است «موریس مترلینك : نویسنده مشهور بلژیکی» ❁ «حواء» آدم را فریب داد واورا وادار کرد که از بهشت خارج شود تا درروی زمین با دیگران (!) عشقبازی کند «مارك تواین : نویسنده معروف امریکائی ۱۸۳۵-۱۹۱۰»

حرف نون

ای مرد بزن نزدیك مشو مگر با شلاق + در عشق و انتقام زن مانند حیوان درنده است که میخواهد شکارش را تکه تکه کند + زنها همیشه از مردها شکایت میکنند ولی ابداً نمیتوانند از آنها جدا بشوند + مرد حقیقی طالب دو چیز است خطر و ترس، بهمین دلیل است که او زن را دوست دارد، زیرا زن خطرناکترین بازیچه است و باید از او ترسید « نیچه: فیلسوف نامی آلمانی ۱۸٤٤-۱۹۰۰ » اشك چشم زنان شما را گول نزند زیرا که برای اغوای شماها گریه میکنند، حتی زنهائیکه از هیچ چیز متالم نمیشوند گریه را راه چاره خود قرار میدهند « نینون دی لانکلو » زن یك سر دلربائی است که پوشیده از اسرار است اما درش قفل نیست « نوالین »

حرف «واو»

زنها مثل ماهی هستند بدست آوردن آنها آسان و نگاهداشتن آنها مشکل است + جز تردد و تحیر چیزی درزن یافت نمیشود و قواعد علمیه را نمی فهمد + زنهای زیبا و باتقوی که بیك نگاه دلها را صید میکنند مانند شکارچیانی هستند که هیچوقت گوشت شکار نمیخورند + زنهائی که سر پیری مقدس و مؤمن میشوند بخدا چیزی را تقدیم میکنند که از بخشیدن آن بشیطان شرم دارند + نگاه زن نافذتر از قوانین و اشکهای او از قدرتهای شرعی مؤثرتر است + اگر زنی بشما گفت: ای بابا دیگر از من گذشته! بدانید که منتظر است شما فوراً درصدد اعتراض برآئید!! + نیرومندترین مدافع عفت زن زشتی اوست « ولتر: یکی از نویسندگان معروف انقلابی فرانسوی ۱۶۹٤-۱۷۷۸ » اگر دزدی لباسهای نیمدار خانمی را بدزدد آن خانم از آن دزد قلباً ممنون است « وازنه نویسنده مشهور معاصر انگلیسی » زنها موجودات عجیبی هستند، بخیالشان مرد برای آن آفریده شده که رفتار آمیخته با هوی و هوسشان را

تمجید و تحسین کند « ویکتور هوگو: یکنفر از نویسندگان و شعرای نامی فرانسه ۱۸۰۲-۱۸۸۵ » آثار حلم وسکونت اگر ازجبین زن هویدا ودر دیدگانش طالع باشد دارای یك قوهٔ غیرقابل درکی است « وینه » برادران مردمن ، بیجهت خودرا درزحمت «تعقیب زن» میندازید ، زیرازن موجودی‌است« سایه‌مانند » که هرچه قصد نزدیکی و دوستی آن کنید فرار میکند وهرچه دوری کنید نزدیك میشود ، بهتر است دنیارا بازور وجود مرد چنان روشن کرد که هیچ سایه دیگر در آن یافت نشود « واربشکون »

حرف «هاء»

مردان ازبی‌مهری وتظاهرات نسوان آزرده و تنگدل میباشند ، این چیز تازه‌ای نیست ، بلکه ازفصول کهن زنده گانی وباایجاد این توده توأم بوده‌است + من هیچگاه نمیتوانم عهدوپیمان ودوستی زنان‌را باور کنم + زن درعین حال هم سیب‌است وهم‌مار + زن یك مخلوطی ازفرشته وشیطان است ولی اغلب اوقات شیطان فرشته‌را گول میزند« هانری هاینه : یکی ازنویسندگان وشعراء نامی آلمان ۱۷۹۹-۱۸۵۹ » زن مثل اتومبیل است : هراتومبیلی که زیاد صدا کرد باید تعمیرشود یاباید دورش انداخت « هانری فورد : یکی‌از میلیونرهای امریکا» اگر مردان بدانند که زنهادرتنهائی چه‌میکنند هرگز حاضر بزناشوئی نمیشوند « و .هنری » درکاباره‌ها تازمانیکه پای زن درمیان نباشد بیم هیچگونه تصادمی وحادثهٔ شومی نمی‌رود وبعقیدهٔ من وجود زن دراین گونه مجالس معنی وموردی جزایجاد آشوب و غوغا ندارد + درکاباره‌ها تا زمانیکه پای زن درمیان نباید بیم هیچگونه تصادم و زد وخوردی نمیرود اما بمحض ورود یك زن باید درانتظار یك حادثه شوم بود «همفری بوگارت : هنرپیشه معروف

سینما » زن کودکی است که با اندك تبسم خندان وبا کمترین بی‌مهری گریان میشود « هرود »

حرف «یاء»

ازدوقسم زن باید پرهیز کرد : اول آن زنهائیکه ترا دوست نمیدارند ودوم آنهائیکه ترا دوست میدارند «!» زن دختر خیانت و دشمن سلامت است « یوحنای دمشقی »

گفتار قصار زیر از بزرگان سلف وخلف امم واقوام مختلفه جهان است:

مردیکه ازدرستی زن خود دم میزند کسی است که خودش را گول میزند. زن ازدواج میکند برای اینکه پابعالم بگذارد ، مرد زن میگیرد برای اینکه ازعالم فرار کند زن اگر نصف شب صدای دررا بشنود و بفهمد که شوهرش آمده است حاضر برای مبارزه ودعوا میشود ولی اگر بفهمد دزد است سررا زیرلحاف میکند وخودرا بخواب میزند زن مثل عقرب است بااین تفاوت که نیش زدن عقرب ازسر کینه نیست واقتضای طبیعت اوست، ولی نیش زدن زن هم ازسر کینه است وهم اقتضای طبیعت ومصلحت زن بهترین نعمتیست که خداوند برای پاداش وبدترین غذائیست که برای تنبیه بندگان خود خلق نموده است زن وشراب همانندانند : هردو انسان رامست و گمراه میکنند برخی اوقات یك قطرهٔ اشك زن خطرناکتر از امواج اقیانوس است ارادهٔ ضعیف زن خیلی چیزها میتواند بکند زنها همانقدر که آینه رادرهنگام جوانی دوست دارند درپیری ازآن فرار میکنند تفاوت زن ومیمون اینست که اولی زیباتر است قلب زن هرگز پیرنمیشود زشتی وقتی وارد هنرشد که نقاشان بی‌ذوق وبی استعداد بنقاشی زنان زیبا پرداختند ازدواج معاملهٔ عجیبی است ، زیرا زن همیشه ناراضی وشوهر دایم مقروض است عشق زن دشمن آزادی

مرد است. درعشق زن مایه زندگی وزهر مرگ هردو موجود است. اگر دل وجان ومال واختیار خود بدست این دیوانه جانی (زن) دادید مایه زندگی میدهد ! و اگر ندادید جان شمارا میستاند. یك جام زهر بزن دادن ، بهتر از در و گوهر باو هدیه کردن است. مردها ازدست زنها فقط ازیك چیز ناراحت هستند وآنهم زبان آنها است که دائما درحرکت است ، بیچاره مردی که زنش هفت زبان میداند. یك لباس تازه زن را همانقدر مست میکند که یك بطری شراب مردرا. رازیکه میخواهی فاش شود بزن بسپار. زنها عموما مثل گربه میمانند ، اگر هزاران محبت و فداکاری برای آنها بکنید دست آخر بطرفی میروند که چرب ونرم تر ! وزرق وبرق دارتر است. اگر « ده درصد » ازگفته های « جنس لطیف » راست بود ، دیگر مردی پیدا نمیشد که از زن وزندگی خود گله وشکایت داشته باشد. درمسابقه پرحرفی که بین بانوان صورت گرفت ، فقط یکنفر باخت که آن هم لال مادرزاد بود. «جنس لطیف» گویند « بخت » مرد است ولی کمتر مردی پیدا میشود که « خوش بخت » باشد. مردانیکه دو زن دراختیار دارند ، بیمارانی هستند که درعین ابتلاء بمرض سرطان دچار بیماری سل هم هستند. اینکه زن هرچه جنایت کند محکوم باعدام نمی شود برای اینست که قانون برای اشخاص کم عقل وضعیف اعدام را جایز ندانسته است. زن هروقت بخواهد میتواند گریه کند ، واشك چشمش فقط منتظر اشاره او هستند. قرقر زن ازابتکارات بانوان است. زن ها مثل چوب کمانند ، هرچه بیشتر آنهارا خم کنید ، سخت تر راست میشوند. زن وراهزن اغلب شب بسراغ آدم میآیند. مردچند زنه را پس ازمرگش باید بشورای پزشکان داد ، تااین جانور سخت جان را دقیقا بررسی کنند. زن شرعی کالائی نیست که بتوان پس داد یا عوض کرد ، یا مجانا واگذار نمود ، بلکه بلائیست

که بهیچ قیمت نمیتوان ازشر آن رهائی یافت ✿ بازن همیشه اززیبائی او صحبت کنید ، اگر زیبا نبود اززشتی سایر زنان بااو سخن بگوئید

یکعمر هزار ساله باید تامن یکی از هزار گویم

فصل نهم

زن از نظر دانشمندان

نگاهداری دم ماهی وقلب زنان ازمشکلات است + زن مثل گنج است باید کسی بآن دست نیابد تادرامنیت بماند + مردها ازروی عقل وزنها ازروی قلب حرف میزنند + مردها اسرار دیگران رابهتر ازاسرار خودشان وزنها اسرار خودشان را بهتراز اسرار دیگران حفظ میکنند + درزنها عشق ودر مردها دوستی غلبه دارد «کلید زندگی» ✿ سرخود بازن مگوی + مرد بی مروت زن است وزاهد طماع راهزن + مشورت بازنان تباه است وسخاوت بامفسدان گناه «هزار و یك سخن» ✿ بازنان راز مگوی + زن دیگری رافریب مده که روانت گناهکار گردد + زن جوان بگیر + چهار کار از نادانی ودشمنی بخود کردن است : اول مقاومت وزیردستی مردفقیر نسبت به شخص قوی ومغرور . دوم مردپیر بدخوئی که بازن جوان عروسی کند . سوم مرد جوانیکه زن پیر بزنی بگیرد. چهارم . . . «اخلاق ایران باستان» ✿ چون راستگوئی نشانه توانائی ودروغ زادهٔ ناتوانی است اززن راستگوئی نباید چشم داشت + زن برزخی میان کودك هوشیار ومرددانااست «سخنان کوتاه بینش» ✿ صفت ششم بی غیرتی وبی حمیتی است وآن کوتاهی و اهمال کردن است درمحافظت آنچه نگاهبانی آن لازم است وعرض واولاد واموال واین مرض بسابباشد بدیونی منجرشود . ودرحدیث است که دل مرد بی غیرت نگونست وضد آن غیرت وحمیت است که نتیجه شجاعت وقوهٔ نفس

است و از شرائف ملکات است و کسیکه از این صفت خالی است از زمرهٔ مردان خارج و نام مردی بر او نالایق است و از جناب صادق علیه السلام روایت شده که حق تعالی غیور است و صفت غیرت را دوست دارد و از غیرت اوست که همه اعمال ناشایسته ظاهریه و باطنیه را حرام کرده است پس باید شخص با غیرت سعی کند در رد بدعت مبتدعین و کسانیکه اهانت میرسانند بدین مبین و رد شبهه منکرین وجد و جهد کند در ترویج احکام دین و مسامحه نکنند در امر بمعروف و نهی از منکر و محافظت کند اهل و حرم خود را و در باب آنها اهمال نکنند و تا تواند چنان کند که ایشان مردان و مردان ایشان را نبینند و منع کند ایشان را از آنچه احتمال فساد در آن باشد مانند استماع ساز و نوا و شنیدن خوانندگی و غنا و بیرون رفتن از خانه و آمد و شد با بیگانه و تردد بحمامها و مساجد و عروسیها و محافل و مجالس و نیز منع کند ایشان را از شنیدن حکایات شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و مصاحبت با پیرزنانیکه با مردم آمد و شد دارند و باید مرد صاحب غیرت خود را در نظر زن با مهابت و صلابت دارد تا همیشه از او خائف باشد و هیچوقت او را بیکار نگذارد بلکه پیوسته او را با مری از امور خانه و رشتن پنبه و امثال آن مشغول سازد که اگر بیکار باشد شیطان او را به فکرهای باطل می‌اندازد و میل بسیر و تفرج و خود آرائی و خود نمائی میکنند و بلهو و لعب و خنده رغبت مینماید و کار او بفساد می‌انجامد:

چو زن راه بازار گیرد بزن ... و گرنه تو در خانه بنشین چو زن
زبیگانگان چشم زن دور باد ... چو بیرون شد از خانه در گور باد

ولکن معلوم باشد که صفت غیرت اگرچه خوب و مستحسن است اما باید بحد افراط نرسد و آدمی بی‌سبب باهل خود بد گمان نشود و بر ایشان زیاد تنگ نگیرد و درصدد تجسس باطن ایشان بر نیاید زیرا همچنانکه در حدیث وارد شده است: زن مانند استخوان کج است که اگر خواستی او را راست کنی می-

شکنند وبالجمله مبالغه در تفحص احوال ایشان نمودن نالایق است زیرا که آن منجر بسوء ظن میشود وآن شرعاً مذموم است « **مقامات العلیه فی سعادت الابدیه** » خردمندان گفته‌اند: زلف خوبان زنجیر پای عقلست ودام مرغ زیرک + حلقه ازدواج دانه زنجیر اسارت است + ازدواج نتیجه عشق است چنانکه سرکه‌ترش نیز نتیجه انگور شیرین است + زن اگر موافق باشد رحمت الهیست والابلای آسمانیست « **سخنان مؤجز** » از یکنفر از دانشمندان پرسیدند علت اینکه حد بلوغ پادشاه را چهارده و حد بلوغ جوانان را که میتوانند متاهل بشوند هیجده سالگی قرارداده اند چیست؟ گفت: برای آنکه زن‌داری از سلطنت و کشورداری مشکلتر است + عاقلترین زن برای انتقاد از ساختمان جسمانی خود حاضر نیست حتی کلمه‌ئی بشنود ولی کوچکترین تعریف صورت را بر هزاران تعریف سیرت ترجیح میدهد + یکی از بزرگان گوید: زن ممکن است بر هوای نفس خویش غالب شود ولی بر خوی خودنمائی و تظاهر غالب نخواهد شد « **سعادتمندی همسر** » رسول خدا ﷺ بزنها خطاب میفرماید: « **اکثر کن حطب جهنم و ان کن کافرات بحق ازواجکم** » بیشتر شما هیزم جهنمید و کفران حقوق شوهران خود مینمائید. امیرالمومنین علیه السلام میفرماید: « **اول من بغی علی الله جل ذکره عناق بنت آدم واول قتیل قتله الله عناق بنت آدم** » یعنی اول زنی که آدم فریبی نمود حوا بود و بواسطه زن بود سلطان زمان ادریس قصد قتل ادریس نمود تا از شهر فرار کرد و در غاری پنهان شد تا فرج او رسید. قرآن شریف از قصه زن نوح و لوط و «حمالة الحطب» خبر میدهد. هود پیغمبر هم گرفتار اذیت زن بود چنانکه مجلسی در جلد اول حیوة القلوب بیان میفرماید. باشاره زن ناقه صالح پیغمبر را پی کردند. باشاره زن سر مبارک یحیی ابن ذکریا علی نبینا وعلیهما السلام را

درمیان طشت بریدند. «صفورا» باوصی موسی یوشع ابن نون محاربه نمود. زن خیبریه رسول خدا را زهر خورانید در غزوه خیبر. هند جگر حمزه را زیر دندان خود نهاد. عایشه با امیر المومنین محاربه نمود و امیر المؤمنین در حق او فرمود: «اما عایشه فادرکتها رأی النساء وضغن غلا فی صدرها کمرجل القین ولودعیت لتنال من غیری» یعنی عایشه سینه او پراز کینه بحدی که چون دیگ حدادی دائم الغلیان بود اگر کسی او را دعوت مینمود که با علی بی ادبی واسائه کند چنانکه کرد بازداعی رالبیك میگفت. باز حضرتش درذم اهل بصره میفرماید: «کنتم جندالمرأته واتباع البهیمة» عایشه چون سردار لشگر شد سی هزار نفر کشته گردید «جائیکه زنان اولیاچنانند بر عقل زنان این زمان خند» باشاره قطامه ضربت برسر حیدر کرار (ع) زدند. جعده بنت اشعث امام حسن را زهر داد. پیرزنی در شام سنك برسرسیدالشهدا انداخت. ام الفضل دختر مامون عباسی امام محمدتقی را مسموم نمود. بعد از این هم زنی ریش دار امام زمان را شهیدخواهد کرد «کشف الغرور اومفاسد السفور» ❁ غنای ذاتی مرد غالباًمغلوب فقرفطری زن است + در نهایت بدبختی بزن میخندم، چون زن در کمال خوشبختی گریان است + برسروبر زن غالبا گل میبینم، مگرغالباً گل پیوسته بخار نیست؟ + مگردرست نیست که مرد وزن اضدادند؟ + خدا نکند که مردزن‌دار شاعر و هنر پیشه باشد + احترام مردبزن ترحم ویاعنایتی است ازطرف بزرگان بکودکان یاازجانب عقلابدیوانگان «زن» ❁ بشارشاعرمعروف عصرعباسی گوید «عسرالنساء الی میاسرة» یعنی نرمی وگرمی وچرب زبانی و اصرار سختی زنها را آسان میکند «پرتو اسلام» ❁ هر ملك که مصالح آن در کاکت رای وسفاهت زبان زنان و دنائت همت و تلون حالت وضعف نیت

وقصور حمیت ایشان مفوض ومنوط باشد دوام آن دولت و بقای آن ملك
چون رعد باتشنیع وچون برق اندک شعاع باشد وخاتمت ببد نامی و
عاقبت به دشمن کامی انجامد؛ همیشه نقد وفای ایشان بر محل امتحان
نبهرج آید واز بدو فطرت که نقش‌بند تقدیر ایجاد وابدع مخلوقات نمود
مجمع فتن و مکمن محن ومعدن آفات و مهبط بلیات و وکر هر مکر
وکسر هر جبر شخص نامبارک زنان ناپاك بود « الا الاخیار منهن » عقلای
جهان وحکمای سوالف ایام را با احاطت فکرت ایشان بمعرفت اشیاء کماهی
وادراك علوم ریاضی و الهی خاطر بکنه کید ایشان نرسید وانگشت تعجب
بدندان وبر آستان دستان ایشان ماندند وهرگز مباد که هیچ عاقل از مکائد
عجایز فوائد وعوائد جایز شمرد که جزمحض عته وحمق وبلهٔ نبود وهرکرا
نور آفتاب عقل از صاحب مقنعه چوماه مقنع درچاه سفبه وشعبده منکسف گردد
صلف فرهنك ولاف نام وننك درست نباید « تاریخ طبرستان » بزرگان
گفته اند: چهار چیز است که بدان مغرور نباید شد، قرب سلطان، زهد
شیادان، نصیحت حاسدان، دوستی زنان + چهارچیز دلیل شقاوت است:
صحبت با جاهلان، دوستی بابدان، نصیحت شنیدن ازفضولان، عمل کردن
بقول زنان + چهارچیز نشانه نادانیست: با ناآزموده گستاخی کردن؛ از ابلهان
ایمن بودن، از زنان چشم وفا داشتن؛ با کودکان راز گفتن + چهار چیز
نقصان عمر است: بسیری مجامعت کردن، بسیری به گرمابه رفتن؛ غبار میوه
غدید خوردن، بازنان پیر صحبت داشتن « تحفة الوزراء » گفته شده که
هفت چیز قوام وایستادگی ندارد مگر بهفت چیز: زن بشوهر، پسر بپدر،
شاگرد باستاد، رعیت بسلطان، سلطان بعقل، عقل بصحبت و تشبث، طاعت
خدا بمخالفت کردن باهوی وهوس « نزهة النواظر » علما گفته‌اند چند
چیز را بقاو ثبات نیست: سایه‌ابر، دوستی اشرار، عشق زنان، ستایش دروغ،

مال بسیار، ملاطفت دیوانه، جمال امرد + درسرای برکان خان ختائیان در میان صورتها سه صورت ساخته‌اند: یکی نشسته‌وسر بجیب تفکر کرده ودیگری یکدست‌برسر میزند وبدست دیگر خود ریش خودمیکند و یکی رقص میکند. بر بالای سر اولی نوشته‌اند که: اینکس فکر میکند که زن بگیرم یانه؟. بردومین‌نوشته‌اند که: اینکس‌زن‌خواسته‌است‌وپشیمان‌شده‌است. برسومین‌نوشته که: این‌مردزن طلاق‌داده‌وفارغ‌شده‌ومکتوبی‌بدستش‌داده‌اند، این‌بر‌آن‌نوشته: طاق‌ترتبین‌وترتبین طاق مژده ده اورا که‌دهد زن‌طلاق+ زنها قلیل‌العقل، کثیر الجماع، طویل الشهوت، قصیرا لفکر، رقیق القلب وناقص‌الخلقه‌اند + درستی‌عهد ووفای زنان، بقای‌جمال‌امردان، ثبات آفتاب زمستان، ودوام باران تابستان راانتظار نداشته باشید «نقل‌از یکی از کتب خطی قدیمی» (؟) اندرمعنی‌اهل ستروسرای حرم‌وحدزیردستان‌وتربیت آنان: نباید که زیر دستان پادشاه زبردست شوند که‌از‌آن‌خللهای بزرگ تولد کند وپادشاهی بی فر وشکوه‌ماند خاصه زنان که ایشان اهل سترند وایشان را کمال عقل نیست و غرض‌از ایشان گوهر نسل است که بجای ماند وهرکه از ایشان‌اصیلتر بهتر وهر که‌مستورترستوده‌تر وهرگاه که‌زنان پادشاه فرمانده شوند همه آن فرمایند که صاحب‌غرضان ایشان رابیاموزند وبشنوانند وبرأی‌العین‌چنانکه‌مردان احوال بیرون‌پیوسته می بینند ایشان نتوانند دید پس بر موجب گویند گان که در پیش کار ایشان باشند چون حاجب وخادمه فرمان دهند. لابد فرمان ایشان خلاف راستی باشد و از آنجا فساد تولد کند وحشمت پادشاه رازیان دارد ومردمان در رنج افتند وخلل در ملك و دین درآید و خواستهٔ مردمان تلف شود وبزرگان دولت آزرده گردند و بهمه روزگارها هرآن زن که برپادشاه مسلط شد جز رسوائی وشرو فتنه بحاصل نیامد، واندکی از این معنی یاد کنیم تا در بسیاری دیدار

افتد: اول مردیکه فرمان زن کرد و او را زیان داشت و در رنج و محنت افتاد آدم علیه‌السلام بود که فرمان حوا کرد و گندم خورد تا از بهشتش بیرون کردند و دویست سال همی گریست تا خدای عزوجل بر وی به بخشود و توبه او بپذیرفت، الخ. «سیرالملوك» (۱۰) مرد باید پا بر جای وثابت‌رأی باشد و دل از دست ندهد و بصحبت‌زنان ودلداری ایشان فریفته نشود وبر وفای ایشان اعتماد نکند ودل در پیوند وصال ایشان نبندد و شیفته زلف و خالشان نشود که‌ایشان‌مال جویند نه کمال، زر طلبند نه‌هنر، سیم خواهند نه نسیم، اگرمال نماندوستی تو پایمال کنند و اگرسیم‌نرسد دل ازمهر توچون سیم بپردازند، و اگر در بند تو باشند در بند تونباشند چنانکه گفته‌اند:

دلبران با کسی وفا نکنند	تا توانند جز جفا نکنند
بوفاشان که کرد دل یکتا	که‌زغم پشت اودوتا نکنند
شرط خوبی همین بود کایشان	جز ببد نیك را جزا نکنند
گرچه سیمین‌برند، بی‌زر وسیم	حاجت هیچکس روانکنند
ورکنی زاشك دیده‌چون دریا	خویشتن با تو آشنا نکنند
طمع خام را رها کن و رو	کین کسان رسم خودرها نکنند

«فرج بعدازشدت» (۱۱) اگرنشوز زن بموعظه وبهجرو بزدن مرتفع نگردد پس باید که مرد اورا طلاق بگوید و خودرا ازمجاورت سبع واقعی وجهنم نجات دهد والا بهلاکت‌دارین منجرمیشود و حکماء عرب گفته‌اند ازپنج تن حذرباید نمود وهیچ‌یك از آنهارا نگاه نبایدداشت: «حنانه ــ منانه ــ انانه ــ کبة‌القفا ــ خضراء الدمن» حنانه آن زینت که پیوسته عطوفت و مهربانی مینماید،بمال‌شوهر بر اولادی که از شوهر دیگر داشته است. منانه آن زن‌مالداریست که بواسطه‌مال‌خود برشوهر منت‌میگذارد، انانه‌آن زنی است که‌همیشه‌یاد شوهرسابق خودرا کند وبراوانین وناله نماید. کبة‌القفا

(که بمعنی داغ نهادن برپشت است) زنی است که غیرعفیفه است و باین سبب شوهر او ازهر مجلسی که برمیخیزد و غائب میشود اهل مجلس بواسطه کبر آن زن داغی بر قفای آن مرد میگذارند. خضراء الدمن (که بمعنی سبزه ایست که بر مزابل و محلهای کثیف روئیده است) زنی است که جمال دارد و بد اصل است. باری زن بد را باید که طلاق داد و رها نمود تا اینکه اینکس به تحمل و بلاء دنیا یا بمعصیت خداوند و عقوبت آخرت مبتلا نشود و بهمین سبب است که خداوند طلاق را باختیار و بدست مرد واگذارده است نه بدست زن و اگر بسبب بعضی جهات. متعذر از طلاق دادن باشد و بدون رضای زن نتواند که او را طلاق گوید پس باید که به بذل نمودن و نشوز و بد خوئی و بکار بردن انواع لطایف وحیل و حکمتها و در آخر باختیار نمودن سفر دور و او را واگذاردن تا آنکه رضا بطلاق دادن شود و از او احتراز نموده وخود را مستخلص ساخت و بهلاکت دارین مبتلا نگردانید. « تحفة الملوك » همواره زوجات در فکر آنند که پیری این شوهر را دریافته بزودی از قید این فارغ شود حق الثمن والربع را بازوج جوانی کام دلجوید، بلکه مادامیکه در خانه ات قرار دارد همیشه در فکر آنکه این شوهر کهنه شده جمع مالی نمایم با شوهر دیگر بعد از او بسر برم واقسام کیدها و مکرها و دلربائیها با تو بجهت اخذ مال ولباس معمول میدارد و اظهار بروفای خود و مهربانی بی اندازه مینماید. همانا بگوش هوشت نرسیده آنکه جناب اقدس الهی در کلام خود میفرماید: «ان کیدکن عظیم» اشاره فرمود در قرآن بعظمت چند چیز یکی ذات بیمثال خود «والله العلی العظیم» دویم عرش خود «ذوالعرش العظیم» سوم زلزله قیامت را میفرماید: «زلزلة الساعة شیئی عظیم» که جمیع کوهها و تحت الارض وفوق چون قلبار بحرکت آید و از هم ریخته و بیخته شود. از آنجمله مکر زنان را میفرماید عظیم است و مکر شیطان را در جنب آن

ضعیف شمرده. باوجود این آیات قرآنی و تنبیهات سبحانی و تجارب زمانی چگونه مردان را اعتماد مینماید اظهار مهربانی زنان «مجالس المتقین» (۱) قحبه پیر از نابکاری چکند و شحنه معزول از مردم آزاری + مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان گناه + زنان مانند پادشاهانند که گاهی بسلامی برنجند و زمانی بدشنامی خلعت دهند + زن جوان را تیری به پهلو نشیند به که پیری + مرد بی مروت زن است و زاهد با طمع راهزن + لذت انگور زن بیوه داند، نه خداوند میوه «گلستان سعدی» (۱) از دانشمندی پرسیدند چه زنی را میتوان بهمسری و زوجیت اختیار کرد؟ پاسخ داد: با زنی میتوان ازدواج کرد که: «ودود، ولود، وصالح» باشد یعنی شوهر را دوست بدارد، فرزند بسیار آورد، از خیانت دوری جوید، زن صالحه بهر خانه‌ئیکه در آید روشنی بر روشنی افزاید. باز پرسیدند از کدام زن احتراز کنیم؟ پاسخ داد که از سه جور زن پرهیز باید کرد: «حنانه، منانه، انانه» حنانه زنیست که پیش از تو شوهری داشته باشد و بمرك یا طلاق میان ایشان دوری افتاده و پیوسته درآرزوی صحبت او باشد. منانه زنیست خداوند مال و تجمل که بدستگاه خویش بر تو منت نهد. انانه آن زنیست که چون ترا به بیند آواز ضعیف گرداند و خود را بمرض رنجور ساخته و تمارض نماید. دیدار چنین زن هر ساعت بمنزله تلخی مرك باشد. پرسیدند زن را در کدام سن باید اختیار کرد؟ پاسخ داد: زن برنا و نو رسیده باید، چه نفس پیره زنان طراوت عارض ببرد و مباشرت با ایشان ضعف و سستی آورد. زنان از ده سالگی تا سن بیست مواضع امن‌اند و جایگاه امید. از سن بیست تا سی سالگی آرام دل طالبانند و لذت جان راغبان. از سن سی سالگی تا چهل خداوند مال و فرزند و ارباب همت بلند. از سن چهل تا پنجاه سالگی در بند نام و ناموس و برحضور زرق و سالوس. اما از پنجاه سال که گذشت مار سیاه اند و بلای جان و آفت

مال و جاه ، گلشن خزان دیده و عمارت باران رسیده ، چشمهٔ انباشته و زمین نا کاشته ، اژدهای بی گنج وهمدن محنت ورنج . پرسیدند در باب حسن و جمال چه میگوئی ؟ پاسخ داد : بهترین فضل زنان پارسائی و خوشخوئیست و هر آینه سعادت خوبروئی با آن جمع شود و بزیور جمال و کمال آراسته شود خوشبخت مردیست که این گوهر نایاب و جواهر نادر نصیبش گردد ، چه زن خوبروی نیکو طلعت اگر خوش سیرت نباشد بلای جان است و ننك دودمان و عذاب جاودان . زن نیکوخصلت هر چند زشت صورت باشد یاری مهربان است و همدم جان ورونق خانمان « جامع التمثیل » بر مال ومنال خود هر کرا خواهی امین ساز ولی بر اهل و عیال خود بر احدی ایمن مباش. بسا کسا که کوه زرینش ازجای نبرد وساعد سیمینش ازپای در آورد ؛ وکاخ الماس در نظر نیارد و بگوشه چشمی جان سپارد ، از چرب وشیرین روزگار کام نبندد و بخندهٔ نمکینی لب بگزد ، و ازمقام اتهامشان بر کناری دار و برخدای سپار . در و بام زیاده بر آنان سخت و تنك مکن که برغم بیفتند . احدی برحفظ این طایفه جز خدای تعالی قادر نیست ، بر آنچه نکنند محض طهارت ذیل وعفت خوداست و بر هر چه قصد کنند بهر حیله و دستانی باشد دست یابند خاصه خودمتجاهر بفسق باشی تلافی و تکافی را کمر بسته عقده گشایند ، واز زنان محتاله برحذر باش که بسا دلیران شیر گیر را ابرو باه بازی خواب خر گوش داده ، باننك وعار هم آغوش ساختند. بعد تشان مدار که خیانت پیشه کنندو ریشه ات بر کنند ، ازخشونت طبع برحذر باش ، به بشاشت و گشاده روئی با آنان بر آی تا دلتنك نشده بر تو دلخوش دارند و بدیگری مسپارند ، و اگر تو نیك بر آئی و آنان بد بر آیند از نژاد ایشان است « آداب ناصری » از جمله چیزهائیکه خدای حمید در قرآن مجید بزرك و عظیم یاد فرموده یکی از قول قطیفور عزیز مصر که شوهر زلیخا

بوده کید ومکر زنان است ، در آنجا که فرموده « ان کیدکن عظیم »
زیرا معلم آنها شیطان واز او یادمیگیرند وامر غریب که مورد تعجب میباشد
اینست که در همین قرآن خدای سبحان کید شیطان را ضعیف یاد نموده و
فرموده « ان کید الشیطان کان ضعیفا » در کافی نقل شده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
که فرموده نسبت بزنان « اکثر کن حطب جهنم لانکن کافرات بحق
ازواجکن » یعنی بیشتر شما زنان هیزم و هیمهٔ جهنم میباشید زیرا
کفران کننده ئید حقوق شوهران خودرا. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
« اول من بغی علی وجه الارض عناق بنت آدم واول قتیل قتل الله
عناق » یعنی اول زنیکه زانیه شد در روی زمین عناق دختر آدم ابوالبشر
بود و اولین زانیه‌ای را که خدا هلاکش نمود و همانا عناق بود . اول
زنیکه شوهر خود را فریبش داد واز دار راحت ومحل استراحت خارجش
نمود حوا نسبت بشوهرش آدم ابوالبشر بود که راجع باکل شجرهٔ
حنطهٔ منهیه فریب داد شوهر خود را ودر نتیجه از بهشت خارجش کرد
بلکه تمامی اولاد خودرا تاروز قیامت مبتلا بدار غربت و ذلت که دنیا
باشد کرد چنانکه شاعر گفته : من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم . مگر قابیل برادرش هابیل را بقتل
نرساند ؟ مگر بواسطهٔ زن قارون اموال او بزمین فرو نرفت ؟ مگر بواسطه
نفرین حضرت موسی علیه السلام ، و موسی بغضب نیامد مگر بواسطهٔ
تهمت زدن آن زن زانیه نبود ؟ مگر بواسطهٔ زن نبود که سلطان زمان
ادریس نبی قصد قتل آنجناب نمود تا آنکه از شهر فرار کرد و در غاری
پنهان گردید تا آنکه فرج او را خدا رسانید . و دیگر قرآن شریف از
قصهٔ زن حضرت لوط و حضرت نوح خبر میدهد « وضرب الله للذین
کفروا امراة نوح و امرئة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین

فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین»
هود پیغمبر هم گرفتار اذیت زن بود چنانکه مجلسی علیه الرحمه در جلد اول حیوة القلوب مفصلا بیان فرموده . ناقهٔ حضرت صالح که ناقة الله بود عاقبت باشاره و میل زنی پی شد و موجب هلاکت جمعیت کثیره ئیرا فراهم نمود. سر مبارك حضرت یحیی مظلوم بواسطهٔ اشاره زن زانیه‌ای در میان طشت بریده شد . صفورا دختر شعیب عیال موسی با وصیش یوشع ابن نون جنگید ومحاربه نمود . اول زنیکه به پیغمبر ما اذیت ها کرد ام الجمیل و یا زن ابولهب و خواهر ابوسفیان بود که رسول خدا او را تعبیر فرموده به « حمالة الحطب » که‌ازجملهٔ ابتلا ئات آن جناب دشمنی‌ها وصدمه‌های زبانی این زن بود. زن خیبریه بود که رسول خدا را مسموم نمود و در غزوه خیبر هند دختر ابی‌سفیان و مادر معاویه جده یزید بود که جگر حضرت حمزه را درزیر دندان نهادومکید. اول زنیکه با امام و وصی بلافصل پیغمبر ما جنگید عایشه دختر ابی‌بکر بود با اینکه فقیه و دانشمند و حافظ احکام دینی و راویه اشعار و احادیث بود و درك صحبت رسول کرده و مکنی بوده بام المؤمنین فاضله و کامله و عالمه و محدثه وفقیه ، قریب بچهل هزار حدیث از رسول خدا بلاواسطه نقل میکند ، حضرت علی علیه السلام در حقش میفرماید: « واما فلانه فادر کها رای النساء وضغن غلافی صدرها کمرجل القین » الی آخر کلامه. بطوری سینهٔ اواز دشمنی علی پربود چون دیگ حدادان وبوتهٔ آهنگران دائم درجوش وغلیان بود ، هرزمان کسی اورادعوت میکرد که باعلی بی‌ادبی و دشمنی کند باز هم خستگی نداشت ودشمنی مینمود چنانکه کردومولی در مذمت اهل بصره فرمود : « کنتم جند المرئه واتباع البهیمه » بودید شما اهل بصره عسکر ولشگر زنی وتابعین حیوانی که (مراد شتر عایشه

دیگری گفته: «جهان زنیست بفرزند ظالم آبستن باین عجوزه ظالم خطاست دل بستن عجوزه‌ئی که به پیغمبران وفا نکند عجیب نیست که غیر از جفا بما بکند» . حضرت مولی الموالی علی علیه السلام خطاب بدنیا میفرماید که ای دنیا ترا سه طلاقه گفتم؛ درصورتیکه طلاق و مطلقه شدن از اوصاف زنان است «سفینة النجـاة» ۵۶ در دام زنان میفتید خاصه بیوه گان کره‌دار + از تنعم دایگان و حکمت قابله و حکومت حامله و کلکل گهواره وسلام داماد و تکلیف زن و غوغای بچه ترسان باشید + در پیری اززنان جوان مهربانی مخواهید + زن مخواهید تا قلتبان مشوید + پیره‌زنان را سر بکلوخکوب بکوبید تا درجه غازیان دریابید + برسر راه‌هابقامت بلند زنان وچادرمهره زده‌وسربند ریشه‌دار ازراه مروید + درخانه مردی که دو زن دارد آسایش و خوشدلی و برکت مطلبید + ازخاتونیکه قصهٔ ویس‌ورامین خواند وامردیکه بنك و شراب خورد مستوری وعفاف توقع مدارید + بر وعده مستان و عشوه زنکان و عهد قحبگان وخوش‌آمد کـنکان کیسه مدوزید + زنان را سخت بزنید و چون سخت زدید سخت بگائید تا ازشما بترسند وفرمان بردار گردند و کار کدخدائی میان بیم و امید ساخته شود و کدورت بصفا مبدل گردد + از فرزندیکه فرمان نبرد و زن ناساز گار و خدمتکار حجتگیر وچارپای پیروکاهل ودوست بی‌منفعت برخورداری طمع مدارید - **السلیطه والسرور**: مادر زن . **الباطل**: عمر کدخدائی' **الضایع**: روزگار او ' **التلف**: مال او ' **الپریشان**: خاطر او' **التلخ**: عیش او ' **الماتم‌سرا**: خانهٔ او- **البد اختر**: آنکه بدختر گرفتار باشد- **الکدخدائی**: شب بوی ناخوش وروز روی ترش ' **الندامة والافلاس**: حاصل آن - **الشهوت**: خانه برانداز مرد وزن- **المذکر السماعی**: آنکه بقول زن کار بندد- **البد بخت**: جوانیکه زن پیر دارد- **الدیوث**: پیریکه زن

جوان دارد - القوچ و الشاخدار: آنکه زنش قصهٔ ویس و رامین خوانده الطلاق : علاج او- الفرج بعد الشدت: لفظ سه طلاق- القوز بالاقوز : مادرزن- المغبون : عاشق بی‌سیم - الخاتون : آنکه معشوق بسیار دارد - الکدبانو : آنکه اندك دارد - المستور : آنکه بیك عاشق قانع باشد - الفقیر: آنکه غریبان را خواهد - مخ الحمار : طعامیکه زنان از بهر شوهر سازند - السقنقور : ساق زن بیگانه - البکارة : اسم بی‌مسمی- الحمامی : زن فربه - الغلام: زن نازا - البیریش : زن رو باز - المرد مالدار زن بی نکاح - البیگم : فساد کار در پرده - الپاکدامن : زنیکه یکدوست بیشتر ندارد - الدود اگر: آنکه خودش در سفر سرگردان باشد و زنش در خانه در کار - الفشارقبر آغوش پیر زن- المأیوس : پیر زن از کار افتاده - البیحمیت : آنکه معشوقه بهمه‌کس نماید - المؤنث السمین : مردیکه گوش بسخن زن دهد - الفراغة : مرك زن - الساق : گردن بند قیمتی - الزیرجامه : محرم خاص - العاشق : اسم فاعل- المعشوق : اسم مفعول - المعشق : مصدر مشار کت بین اثنین - المرد: ثانی اثنین - النادر : زن معقول گوی- الچشم : دروازهٔ دل- مأیوس: زن یائسه - شوهر بیوه زنان : محرر دارالشرع - رفع حاجت: کنیز و دایه- الخانه خراب: آنکه زن خوش طبع در خانه دارد- الپاچه سفید : کاهش جان - المعلّم : فاسق محترم- الغلام باوفا : راز دار بی بی « لطایف و ظرایف عبید زاکانی » زنها هرچه که ندارند بیشتر ادعا میکنند: اینست که در جوانی ادعای « عقل » و در پیری ادعای « خوشگلی » میکنند + هر فروشنده‌ای که «جنس بنجل» بمشتری قالب کند از خوشحالی روی پا بند نمیشود، بهمین علت است که پدر و مادر عروس در شب عروسی دخترشان از خوشحالی بادمشان گردو میشکنند+

ازدواج مانند تغار ماستی است که اول آن شیرین و آخرش ترش است + مرد لاغری که دچار زن چاق شده مثل تشنه ایست که بآب انبار افتاده باشد + زن مثل ماشین تحریر است باید توی سرش زد تا کاری انجام بدهد + زنها مثل روباه.. قیمت پوستشان بیش از خودشان است + شاید علت تمایل زیاد خانمها بپوست روباه بمناسبت تجانس روحی که باصاحب پوست دارند است + زبان زن مثل تیغهٔ چاقو است، تاوقتیکه دهانش بسته است بی آزار است ولی وقتی باز شد خون بپامیکند «دختر حواء» خلف وعده و شکستن پیمان خـانه‌زاد طبع این طبقهٔ ناقص بیخرد است. تخمیر وجود زنان از آب و گل بیوفائیست، هیچکس جرعه‌ای از صهبای محبت ایشان نچشیده که بدرد سرخمار رسوائی و فضیحتی گرفتار نگردیده باشد، بوی گل قول ایشان آمیخته خلاف و خار آمیزش آنها سینه شکافست ه هر کس نظر بفقرات نسخه خطا کاری و نیرنك ایشان افکنده و داستانی از کتاب فسون سازی و بیمهری ایشان خوانده باشد دل بوعده بی فروغ آنها نبندد و غنچهٔ وفـائی از نسیم بیعت ایشـان نجنبد «رعنا زیبا» هر کسی را از اسم خویش نصیبی است. اما نقض عهود و نکث مواثیق و بیوفائی و عدم مروت کار بیشتر از نسوان است و خدای خیر دهاد شاعر را که گوید: « همچو شیطان ره زنند زنان ما زشیطان بحق بریم پناه » و آن شاعر دیـگر خطا کرده است که گوید: (همچو گلهای لادنند زنان همه را بوی گل بود داخواه) «نفحة الیمن » شش چیز است که آن جمله را دوامی نیست: سایهٔ ابر و دوستی شریر و مال حرام و عشق زنان و سلطان جابر و مدح دروغین «کلیله و دمنه » هر طایفه‌ئیکه زمام دولت و مهام رعیت را بدست نسوان دادند و گردن برفرمان زنان نهادند بموجب خبر «لا یفلح قوم و آمرهم امرأة» عاقبت بدریای فتن وبلای محن افتادند و هرج ومرج کلی بامور

ایشان رسیده و انجام کار دولت آن فرقه بنهایت انجامید و مانند دولت عجم که در اواخر چند گاه دختران خسرو پرویز سلطنت کردند لاجرم اختلاف فراوان بدولت ایشان راه یافت بحدیکه علاج پذیر نگشت «بستان السیاحه» طایفه نسوان دوستان بدتر از دشمنند. ببینید چقدر زنها که شوهر های خود را کشته اند، وچه خانه هائیرا برباد فنا داده اند، اگر درست بدیده تحقیق بنگرید جمیع فتنه هائیکه در عالم برپاشد منشائش ازاینطایفه‌است. اگر کسی در کتب اخبار وتواریخ سیری کند این نکته باو روشن خواهد شدکه از صدر پیدایش عالم تا کنون تمام فتنه وفساد ها، همه جنگ و کشتار ها بنیادش از زن است. مثلا قابیل برادر خودرا برای زن کشت؛ سریحیی نبی برای زن بریده شد؛ یوسف در زندان بجهت زن افتاد، ناقه صالح به‌تحریك زن پی شد، زن نوح، زن لوط که خدا درقرآن‌مجید اشاره کرده در جهنم سرنگون خواهند شد؛ امام‌محمد جوادرا زن مسموم کرد؛ امام حسن رازنش مسموم کرد و چون پس ازفوت اورا برادران واقربای بنی هاشم بر داشتند و آوردند برسر روضهٔ پیغمبر (ص) که دفن کنند عایشه برقاطر سوار شد باپنجاه نفر غلام بنی امیه آمدند ومانع از دفن جنازه آن حضرت در جوار قبر پیغمبر خدا (ص) شد وامر نمود جنازه‌را راتیرباران نمودند. جناب سیدالشهداء (ع) چون چنین دید فرمود برادرم وصیت کرده نگذارم خونی ریخته شود وامرفرمود برگردانیدند جنازه را و در بقیع آوردند و دفن کردند. وچون جنازه را برزمین گذاشتند ملاحظه کردند سیزده تیر بر جنازه خورده بود و چون نعش مبارك را بیرون آوردند دیدند شریك تیر از چوب تابوت گذشته بر بدن مبارك جا کرده، اینست که گفته اند: «شیطان هیچ سپاه و دامی بهتر از زنان ندارد»

ای برادر تا توانی زن مکن   طوق ابلیس است برگردن مکن

« جامع النورین » آورده‌اند که چون مراتب علم و عرفان و مقامات تجرد و ایقان شیخ ابوالحسن خرقانی را شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا استماع کرد بدرسرای وی رفت و دربکوفت و از حال شیخ جویا شد. زن گفت: ای بندهٔ خدا آن زندیق سالوس راچه میکنی و چندان ناسزا بشیخ گفت. ابوعلی دانست که حضرت شیخ درخانه نیست پس بصحرا رفت دید که شیخ پشته‌ای از هیزم بردوش شیری شرزه برنهاده است و بسان دراز گوش میراند همینکه چشمش بابوعلی افتاد گفت: بار آن گرگ درنده را میکشم که شیر غرنده بارم میکشد « مطلع الشمس » بزرگان گفته‌اند که هرسری که ازمیان دو کس بیرون آمد بضرورت پراکنده شود و معنی آنست که راز خویش با کس نشاید گفتن خاصه بازنان « تحفة الملوك » در آداب ° سزاوارتر چیزی که خردمندان از آن تحرز فرموده‌اند سست عهدی و بی‌وفائی و عذر است که هرسه خاصهٔ زنان‌اند که در ایشان حسن عهد صورت نبندد که گفته‌اند: بر کمال عیار زر بعون آتش وقوف توان یافت ، و بر قوت ستور بحمل بار گران دلیل توان گرفت ، و سداد و امانت مردم بداد و ستد توان شناخت ، ولی هرگز علم بنهایت کارهای زنان و بکیفیت بدعهدی ایشان محیط نگردد از دو تن دوری باید گزیدن: یکی آنکه نیکی و بدی را یکسان شمرد و ثواب و عقاب عقبی را انکار دارد ، و دیگری آنکه چشم را از نظر حرام ، و گوش را از استماع فحش و دشنام دادن و غیبت ، و فرج را از ناشایسته ، و دل را از اندیشه حرص و حسد باز نتواند داشت + سه تن نیکند: پادشاهی که بر ذخائر خویش لشکر و رعیت را شرکت دهد ، و زنیکه برای جفت خویش ساخته و پرداخته آید ؛ و عالمیکه اعمال او بتوفیق آراسته باشد + صورت رنجوری بر دو تن درست آید: شوی نیکومنظر بازن زشت مخبر ، و یا شوی زن جوان باجمال که دست اکرام و تعهد او ندارد و پیوسته از وی ناسزا میشنود + سه تن ضایع

باشد: آنکه جامهٔ سپید پوشد وشیشه گری کند، وگازری که کسوت مرتفع دارد وهمه روز میان آب بایستد، وبازرگانی که زن کودک ونیکو گزیند وعمر در سفر گذارد + سه تن خودرا دررنج اندازند: یکی آنکه درمصاف خودرا فرو گذارد تازخمی گران یابد، وبازرگانی حریص وبی وارث که درجمع مال ازوجه ربا وحرام میکوشد ناگاه بقصد حاسدی سپری شود ووبال باقی وتمامت مال ضایع بماند وبی تمتع مدتها دررنج بود، وپیری که زن جوان نابکار خواهد وازوی هر روز سخن ردی شنود وازسوز آن تهمت بر تمنی مرگ مقصور میگرداند وآخر هلاك اودر آن زن باشد «کلیله ودمنه» گفته اند هر که چهار کار کند چهار چیز را مترصد بایدبود: هر که ستم نماید هلاك خود را یقین باید کرد، وهر که بصحبت زنان حریص شد رسوا شدن را آماده باید باشد، وهر که در خوردن طعام زیادتی شره نماید منتظر بیماری بایدبود، وهر که بروزیران رکیك رای بیخرد اعتماد نماید ملك را بدرود باید کرد + برجمال خوبان و آواز نورسیدگان ووفای زنان وتلطف دیوانگان وسخاوت مستان وارادت عامیان وفریب دشمنان غره نباید بود وبر هیچیك ازاینها اعتماد نتوان نمود + ضایع ترین مالها آنست که از آن انتفاعی نباشد وغافلترین ملوك آنکه در حفظ ممالك وضبط رعایا اهتمام ننماید ولئیم ترین دوستان آنکه درحال شدت ونکبت جانب دوست فرو گذارد ونابکارترین زنان آنکه باشوهر نسازد وبدترین فرزندان آنکه ازاطاعت مادر وپدر ابانماید وویران ترین شهرها آنکه دراو ایمنی نباشد ونا خوش ترین صحبتها آنکه مصاحبان راباهم دل راست نباشد «انوار سهیلی» بدیهی است که زندگی بازن بد بقیمت جان شخص تمام میشود، آیاجان گرانبهاترین چیزها نیست؟ «اقوال الائمه = گفتار پیشوایان دین» در دستور هنود گفته اند: قضاء حتمی وطوفان موت وجهنم وزهر مار گزنده وآتش سوزاننده هیچیك ازآنها ازجنس زن بدتر نیست ومیان رهبانان اروپا

گفتگو شده که آیا برای زن اعتبار انسانیت است یا آنکه حکم متاع و کالا دارند. « جرجی زیدان » مورخ گفته بیشتر از پیشنیان زن را از سنخ کالا میدانستند. « تورات » میگوید زن تلخ تر از مرگ میباشد. « کلیسا » نظر خوبی بزن نداشته و اورا سبب گناه میدانسته و آباء کنیسه زن را آلت فتنه خوانده و در قانون مقرر نموده که در تمام شئون مرد مقدم بر زن میباشد و میگفتند زن گرفتن شری است لازم. آباء کنیسه معتقد بودند که زناشوئی ازخطاء آدم پیدا شده که اگر این نبود از راه دیگر خداوند بنی نوع آدمی را نگاه میداشت وحالت بی زنی در نظر آنان بالا تر بود از حال زن داری و در قانون « کاتولیکی » سرزنش مینمودند معتقد ین بآنکه زن داری مقدم بر بی زنیست وهر کسی میگفت ازدواج بهتر از بی زنیست ملامت و سر - زنشش میکردند که این حالت حیوانیت است ، بر انسان لازم است فکر لذائذ نباشد ، در اثر این عقیده است که حالیه هم یکدسته از زنان دیار نادانی بنام تارك دنیا از حقوق اجتماعی محروم گشته و ثمر سازمان طبیعی خود را از دست داده ول میگردند «شهر دانش » جهان از این چند چیز آباد میگردد : ۱ ـ عدل سلطان ۲ ـ عقل وزیر ۳ ـ همت جوان ٤ ـ حکمت پیر ٥ ـ زهد علماء ٦ ـ جهاد امراء ۷ ـ صناعت مردان ۸ ـ قناعت زنان «نوشدارو» درسنای رم اغلبی ازسناتور ها که بمجلس میامدند پسر های خودرا حتی در جلسات خصوصی نیز همراه میاوردند. یك روز پیشنهاد مهمی درسنا مطرح مذاکره بود و مذاکرات بطول انجامیده تتمیم آنرا محول بجلسه آتیه نمودند و در ضمن با هم قرار گذا شتند که این مسئله باید محرمانه مانده و بهیچوجه انتشار نیابد تاوقتی که کاملا ازسنا گذشته باشد . اهالی مسبوق بودند که مطلب مهمی درسنا مطرح مذا کره است وچون پسر « پاپی ریوس » که همراه پدرش بسنا رفته بود بخانه آمد.

مادر ازاو پرسید که موضوع مذاکرات چه بوده است؟ پسر گفت چون قرارشد مطلب محرمانه بماند لهذا ازابراز آن معذرت میخواهم. مادر بیشتر بکشف مسئله علاقه‌مندشده براصرار خودافزودتا بالاخره پسر برای اقناع مادر دروغی ازخوداختراع کرده گفت موضوع مذاکرات این بود که صلاح مملکت در کدام یك ازاین‌دوپیشنهاد است که هرمردی دوزن بگیرد یاهرزنی دو شوهر اختیار بنماید. آنزن بمحض‌شنیدن این‌خبر بخیال آنکه مبادا پیشنهاداول بگذرد لرزه براندامش افتاده ازمنزل بیرون آمد واین خبر را به‌تمام زنها داده وصبح‌دیگر قبل ازآنکه سنا منعقد گردد جمعیت کثیری از خانمها بطرف مجلس حمله‌آورده بهر یك از سناتورها که میرسیدند میگفتند مبادا رای بدهید که‌هرزنی میتواندو شوهر اختیار نماید. سناتور ها مبهوت مانده در ابتدای جلسه سبب جویا شدند. پسر «پاپی ریوس» تفصیل را ذکرنمود وهمانروز رأی گرفته شدکه بعدها در جلسات پسر سناتور ها باستثنای پسر «پا بی ریوس» حق‌حضور نخواهندداشت «هزار و یك حکایت» مخفی نماند که‌چون عقد مواصلت میان زن‌وشوهر حاصل‌شود سبیل‌زوج‌درسیاست زوجه دوچیز بود اول هیبت یعنی‌خویشتن را درچشم زن مهیب دارد تا در امتثال اوامر ونواهی اواهمال‌جایز نشمرد واین بزرگترین‌سیاست اهل بودچه اگر اخلالی بدین شرط راه‌یابد در متابعت هوی و مراد خویش طریقی کساد میشود و برآن اقتصار نکند بلکه شوهر را در طاعت خود آرد ووسیلت مرادات خودسازدو به تسخیر و استخدام او مطالب‌خود حاصل کند پس آمرمأمورشود ومطاع‌مطیع ومدبرمدبر و غایت این حال حصول عیب و عار ومذلت ودمار هردو باشد و چندان فضایح و شنایع حادث شود که تلافی وتدارك آن‌صورت نبندد. دوم

کرامت یعنی زن را مکرم دارد بچیزهائیکه مستدعی محبت وشفقت بود تاچون از زوال آن حال مستشعر باشد بحسن اهتمام امور منزل ومطاوعت شوهر را تلقی کند و نظام مطلوب حاصل شود واصناف کرامات دراین باب چند چیز باشد **اول** آنکه او را درهیئت جمیل دارد وچنان نکند که از برای مصالح واسباب جزئیه باین وآن احتیاج بهم رساند. دوم آنکه در ستر وحجاب او ازغیر محارم مبالغت عظیم نماید وچنان سازد که بر آثار و شمایل و صدای او هیچ بیگانه را وقوف نیفتد و اعجب اینکه اکثر مردمان اینزمان تبذیر و اسراف کثیر دراین عمرقصیر با اینکه درملبوسات زنان خودشان مینمایند که هرگز احتیاج بپوشیدن آن قدرلباس فاخره از روی هم ندارند مع هذا شوهران نافرجام رفتن ایشان را بحمام و تردد نمودن درشوارع و اسواق ومساجد ومجامع ومشاهد بآن گونه زینت تمام اذن میدهند وهر لباسی که خواهش کنند هرچند لایق شأن او نبوده و احتیاج بآن نداشته سؤال او را ردنمیکنند و حال آنکه حکماء گفته اند: «اذاقبح السوال حسن المنع» عجبا که باین احوال چادر شب دوره زنجیرهٔ مطلا از طلاو کفش زنجیره دار روی ترمه از شال کشمیر بایشان میپوشانند ومن کلا مهم: «ربماکانت العطیة خطیئة والعنایة جنایة» ومن کلام الشیخ نظامی شعر: «خویشتن آرای مشو چون بهار تا نکند در تو طمع روزگار» همچنانکه بعضی از سفها وحمقاء ناس زوجات خود را در زینت دادن در لباس چنان آراستند که ممتاز از دیگران و مشهوردرنزداین وآن دیدند پس ازاجامر وحکام جابرمیل تمام باورسانیدند وطالب آن شدندو مفاسدعظیمه از آن بظهورآمد که منجر بقوادی گردید ودر آشکاره ونهان اورا کشیده بمنزل خودشان میبرند وبسا مشاهده نمودیم که زوج احمق او را کشتند و همچنین است احوال بعضی از احمقان

اهل زمان که اولاد خود را می‌آرایند بلکه زلف و کاکل گذاشته مانند مطربان میسازند و اشرار اهل روزگار میل باو رسانده مفاسد لا یعد از آن بعمل می آید نعوذ بالله تعالی . بهرحال بعضی از فجار و اغنیاء وامراء با اینکه زنان خودرا مانند مطربان و بازیگران آرایش داده اند بآنحال بخانه اجانب و اسواق میفرستند سعدی « چو زن راه بازار گیرد بزن وگرنه تو درخانه بنشین چو زن » علاوه بر این در اکثر اوقات بآنحالات سوار اسب زین دار نموده همراه نوکروغلام ببزاز و باغات و گلزار زوج بدکار آنمکاره وغدارهٔ روزگار را میفرستند وحال آنکه در حدیث وارد است « لا تسافر المرئة الا مع محرم » شعر « ز بیگانگان چشم زن دور باد چو بیرون شد از خانه در گور باد » نمیدانم در حضور انبیاء واوصیاء و وملائکه عظام و کافه انام از عهدهٔ مؤاخذه ملك علام بچه جواب صواب در این باب مستخلص خواهند گردید وحال آنکه درشرع انور زنان را بر زین سوار شدن کراهت شدید دارد و در احادیث معتبره وارد شده است که از جملهٔ علامات بدی که در آخر الزمان ظاهر شود آنست که زنان برزین سوارشوند و بروایت حسن ازحضرت صادق (ع) منقولست که زین مرکب ملعونیست برای زنان و بسند معتبر ازحضرت امام محمد باقر (ع) منقولست که جایز نیست زن را سوارشدن برزین مگراز برای ضروریات یا درسفر واز امیرالمؤمنین (ع) منقولست که زنان را بر زین سوار مکنید که مهیج شهوت ایشان است ودرحال ضرورت که زنان ازخانه بیرون میشوند سزاوار آنست که ازجوانب طریق راه روند و از وسط طریق که استطراق عامه عابرین است راه نروند چه در حدیث وارد شده که « لیس للنساء سروات الطریق قال فی المجمع ای ظهر الطریق ووسطه ولکنهن یمشین فی الجوانب » بهرحال مرد غیور باید که از اهل و اولاد خود

غافل نشود و اهمال در امری که عاقبت آن منجر بفساد میشود نکند وچون شکی نیست که زنان از اعظم مصاید شیطانند ومکر شیطان درمقابل مکر وحیله زنان نمودی ندارد همچنانکه خداوند رحمن درقرآن مجید در باب حیل و مکر شیطان فرموده : « **ان کید الشیطان کان ضعیفا** » و در بارهٔ کید زنان فرموده : « **ان کیدکن عظیم** » وسیدمحدث جلیل سیدنعمت الله جزایری ره درانوار نعمانیه گفته که یکی از زنان معادل آلاف شیاطین است و هرفتنه که درعالم از عصرآدم (ع) بعرصهٔ ظهور آمده کـلا از ایشان است مثنوی « اولین خون درجهان از ظلم وداد   در کف قابیل بهر زن فتاد هر بلا کاندر جهان بینی عیان   باشد از شومی زن درهرمکان » وذکر اخلاق ومکاید وذمایم افعال زنان مستغنی ازذکر و بیان است واقل مراتب بصاحب دین وحمیت و یقین آنست که استتار ایشان کنند ازنظرنامحرم و منع نماید از بیرون رفتن ونظر کردن بغیرمحرم ومکروه است که علم کتابت را بر زنان تعلیم کنند چه مظنه اجتراء بسحر کردن و تعلم آن درآن هست وبسا میشود کـه بکسی تعشق میرسانند و بکتابت اورا از اسرار خود اخبار میکنند و بکاتب مفاسد عظیمه برپا مینمایند و درانوار نعمانیه و غیر آن مذکور است که صبیان را با بنات در یك مکتب نگذارند تا آنکه منجر برمحبت وتعشق مابین ایشان نشود ورسول خدا (ص) فرموده بخدا پناه برید از بدان زنان وازنیکان ایشان درحذر باشید و درنهج البلاغه وغررالحکم از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود « **المرئة شر کلهـا و شر ما فیها الا انه لابد منها** » وفرمود : « **المرئة عقرب حلوة اللبسة** » ودر کشکول مذکوراست که : « **دوجانس الحکیم رای یوما امرأته قد حملها السیل فقال لاصحـابه هذا موضع المثل دع الشر یغسله الشرور ورأی امرأة تحمل ناراً فقال لحامل اشر من المحمول ورأی**

یوماً امرأة قد خرجت متزينة يوم عيدفقال هذه انما خرجت لترى ورأى جارية تحلم الكتابة فقال هذا سم يسقى سما انتهى » . و « سئل عن بقراط الحكيم اى السباع شر فقال النساء انتهى » . و « قال رجل لافلاطون اشر علي اتزوج ام لا فقال له ايهما فعلت ندمت » . « كتب بعض لحكماء على باب داره لا يدخل داري شر فقال له بعض لحكماء فمن اين تدخل امرأتك » و « من كلام بوذرجمهر لحكيم صارعت الاقران و بارزت الشجعان فلم اراغلب من المرأة السليطة » و « فى الفقيه قال يا معشر الناس لا تطيعوا النساء على حال ولا تامنوهن على مال و فى رواية حسين بن المختار قال (ع) اتقوا اشرار النساء وكونوا من خيارهن على حذرو ان امرأتكم فخالفوهن كيلا يطمعن منكم فى المنكر و فى رواية جابر عن الباقر (ع) ولا تولى المرأة القضا ولا تولى الامارة وفى خبر آخر لا يصلح قوم ولتهم امرأته » و ابن بابويه (ره) بسند صحيح دعائى روايت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دعا را بعد از نماز صبح میخواندند و آن دعا در مقباس فاضل مجلسی (ره) و ساير كتب معتبره نيز مذكور است و از فقرات آن اينست : « و اعوذ بك من امرأة تشيبنى قبل اوان مشيبى » آری شكی در اين نيست كه زن بد سلوك و بد اخلاق بيباك آدمی را پيش از وقت پيری و اوان مشيب پير وضعيف مينمايد سعدی « بزندان قاضی گرفتار به كه درخانه بينی بر ابرو گره » وهم از فقرات دعای مزبوراست : « و اعوذ بك من ولد يكون على ربا » ملخص معنى اينكه پروردگارا پناه ميبرم بتو از فرزندى كه مالك وصاحب اختيار و سيد من باشد يعنى پرستارى و امور گذرانى من در دست او باشد و محكوم بحكم او بوده باشم يا از عروض پريشانى وفقر و بى سامانى محتاج

باو شوم یا از جهت شرارت وبدی او صاحب اختیار میشود همچنانکه در این اعصار صاحب اختیار اکثر پدران فرزندان ایشان شده واز غایت شرارت وعدم اطاعت آنها پدران سرگردان وآواره ازخانمان مانده‌اند بلکه بعضی از پدران ازغایت شرارت وبدسلوکی وبی‌شرمی ولدخود ازجمیع مایملك واهل خود گذشته فراراختیار نموده دردیار غربت باکمال کربت بسر می‌برند وسوء اکتساب ایشان مانع انتساب گردیده ازاین سبب پدران از ایشان بیزاری اختیار نموده‌اند سعدی «تهی‌پای رفتن به از کفش تنك بلای سفر به که در خانه جنك» نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا .خلاصه شوهر باید که زن را از ملاهی ونظر باجانب واستماع حکایت مردان واز زنانیکه بدین افعال موسوم باشند بازدارد والبته ابواب تردد ایشان رابالمرة مسدود سازد چه‌این معانی مقتضی فسادهای عظیم باشد وازهمه تباه‌ترمجالست پیرزنانی که بمحافل مردان رسیده باشد وحکایات آن باز گویند حتی دراحادیث وارد شده که زنان را از آموختن سورهٔ یوسف منع باید کرد که استماع امثال آن قصه موجب انحراف ایشان باشد از قانون عفت من سلامان وابسال شعر: « هرچند که زن طهارت اظهار کند چون وقت رسید دست در کار کند» ونیز باید که زن را بشغلی درخانه برضایت او مامور سازد وخاطر اورا پیوسته بتکفل مهمات خانه ومنزل ونظر درمصالح آن وقیام بدانچه مقتضی نظام معیشت بود مشغول دارد چه‌نفس انسانی بر تعطیل صبر نکند وفراغت از ضروریات اقتضاء نظر کند درغیر ضروریات وچون زن از تربیت اولاد وترتیت منزل و تفقد مصالح خدم فارغ شد وبصنعتی که لایق شأن او باشد از رشتن غزل وخیاطت وامثال اینها اشتغال ننماید همت بر چیزهائی که مقتضای خلل منزل است مقصور گرداند وبخروج وزنیت بکارداشتن ازجهت خروج ورفتن بنظارها ونظر کردن بمردم بیگانه مشغول شود تاهم امور منزل مختل گردد وهم شوهر را

درچشم او وقعی و هیبتی نماند بلکه چون مردان دیگر را بیند اورا حقیر و مستصغر شمردو هم در اقدام بر قبایح دلیری یابدو هم راغبان را برطلب خود تحریص کند تاعاقبت آن بعداز اختلال معیشت وذهاب مروت وحصول فضیحت هلاك وشقاوت دوجهانی بود سعدی «درخرمی درسرائی ببند که بانك زن از وی برآید بلند» . سیم از کرامات زوج آن بودکه دست زوجه رادر تصرف اقوات بروجه مصلحت منزل واستعمال خدم درمهمات مطلق دارد وتنك گیری ننماید والامفاسد عظیمه بر آن مترتب میشود بلکه بـا خویشان واهل بیت او مانند صلۀرحم دقایق تعاون وتظاهر رارعایت واجب داند ودر کشکول از بعض حکماء نقل کرده : «من اعز فلسه اذل نفسه» وبجهت بخل وامساك عیش خودرا منقص ونفس خودرا ذلیل نسازد « وقـال فی کتاب کلیله و دمنه ینبغی ان ینفق ذوالمال فی ثلثة مواضع فی الصدقة ان اراد الاخرة و فی مصانعة السلطان اعوانه ان اراد الدنیا و فی النساء ان اراد العیش » واین فقرات مقتبس از کلمات اکابر حکما است همچنانکه درکشکول نیز ذکر نموده وبالجمله طریق سلوك اینست که زوج زن را معزز و محترم دارد و درمیان اقرباخواری او نخواهد وباوی کم مهری وترش روئی ننماید وطمع در مال او نکند واورابدل آزردن وتهمت بستن ازخود مایوس نسازد وباوی امساك ومضایقه درنفقه وترك مضاجعه نکند چه شاید بجهت نقص عقلیکه مرایشان راست جهل بر آن دارد که درصدد تلافی شده مرتکب قبایح فضیحه گردد چه بحسب اخبار «انهن ناقصات العقل والدین» اند ودراین اعصار کسانی که امساك درنفقه و مضاجعه بازوجات خود نمودند زنان ایشان بافعال قبیحه مرتکب گردیدندوسیداوصیاعلیه السلام میفرماید هر که را مال وهمت بیشتر است افتقار خلق بوی زیادتر است پس اگر درفیصل مهمات کماینبغی قیام نماید بدوام دولت ونعمت شادمان خواهدبود والافلا چنانکه مشاهده میشود کسانی

که ارباب ثروت و نعمت اند چون در انفاق اهل و عیال مماسکه نمودند و ریزش خود را از متعلقان و منسوبان خود قطع کردند و حقوق واجبه را از مال خود اخراج ننمودند و بداد رسی عجزهٔ بندگان نرسیدند بالمآل از مال و اهل و عیال خودشان بهره نبردند بلکه در دنیا ذلیل و خوار و در آخرت گرفتار شدند « قیل العلة یحمل علی الجمال والعافیة علی النوال وقال بعض الحکما ابخل الناس بماله اجودهم بعرضه وقال الحسن بن الفضل ثلثة اشیاء یذهب ضیاعا دین بلاعلم وقدرة بلافعل ومال بلابذل وقال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس منامن وسع الله علیه ثم قتر علی عیاله » و این حدیث در مجمع الامثال میدانی نیز مرویست چهارم آنکه اثر صلاحیت و شایستگی زوجه را احساس کند زنی دیگر را براو ایثار نکند اگرچه بجمال و مال و نسب و اهل بیت ازاو شریفتر باشد چه غیرتی که در طبایع زنان مرکوز بود با نقصان عقل ایشانرا برقبایح و فضایح و برافعال دیگر که موجب فساد منزل و سوء مشارکت و ناخوشی عیش و عدم نظام باشد باعث گردد و جز ملوك را که غرض ایشان از تأهل طلب نسل و عقب بسیار بود و زنان در خدمت ایشان بمثابهٔ بندگان باشند دیگرانرا سزاوار نیست و ایشان رانیز احتراز اولی بود چه مرد در منزل مانند دل باشد در بدن و چنانکه یکدل منبع حیوة دو بدن نتواند بود یکمرد را تنظیم دو منزل میسر نشود خصوصاً در این اعصار که مثل ازمان سابقه نیست در ارتکاب اینعمل مظنه تلف مال و جان و عرض و ناموس و ایمان متصور است پس باید بمضمون آیهٔ وافی هدایته « فان خفتم لاتعدلوا فواحدة » عمل نماید والا مترقب زوال عیش و ثروت و عزت و آبرو و منزلت و عروض فقر و پریشانی و انواع امراض و اسقام روحانی و جسمانی باشد و بدانکه باید باعث بر تاهل دو چیز بود حفظ مال و طلب نسل نه داعیه دیگر مثل شهوت یا غرض دیگر از اغراض و از مباشرت بر قدر آنچه مقتضی حفظ نوع و طلب نسل بود

اقتصار کنند و اگر اندکی از آن درگذرد باید که از طریق سنت وقاعدهٔ حکمت بیرون نشود وبحرم مردمان و آنچه ازحبالهٔ او خارج بود دست درازی نکنند وبعد از آن درطلب سعادت و فضیلتی که انسانیت او بآن درست شود ونفس عاقله را بکمال مطلوب رساند سعی نماید و اگر می‌خواهد که بمنزل گاه بهایم فرود آید عنان اختیار و زمام ایثار بدست نفس بهیمی بدهد تا یکی از ایشان بود پنجم آنکه بایدشوهر احتراز کنداز فرط محبت رسانیدن بزن خود چه باوجود آن استیلا زن وایثار هواء او بر مصالح خود لازم آید واگر بمحنت محبت او مبتلا شوداز او پوشیده دارد وچنان سازد که البته واقف نشود پس اگر نتواند که خویشتن را نگاهدارد علاجهائی که درباب زوال عشق فرموده اند استعمال باید کرد والا بمضمون «الحب یعمی ویصم» این آفت مقتضی فساد های کلی میباشد حتی منجر بدیانت و بی‌غیرتی میشود چه از وفور محبت در ارتکاب هر معصیت که از او مشاهد میشماید اورا زجر و منع نمیکند. من کتاب سلامان و ابسال شعر :

چشم وعقل وعلم کور ازشهوت است دیو پیش دیده حور ازشهوت است
راه شهوت پر گل و لای بلاست هر که افتاد اندرآن گل برنخاست
چاره نبود اهل شهوت را ز زن صحبت زن هست بیخ عمر کن

وکرات مشاهده شد کسانیکه فرط محبت بزنان خود داشتند از هیچ عمل شنیع ایشان را منع نمی‌نمودند حتی بعضی از زنان ایشان بخانه ومنزل الواط و فجار بلکه نصاری وسایر کفار میرفتند ولیل ونهار در خانهٔ آنها می‌ماندند و در خانه زنان فاحشه که باك از زنا ومساحقه نداشتند بیتوته میکردند و ایشان را اکثر اوقات بخانهٔ زوج خود آورده باعلم شوهران دربغل یکدیگر میخوابیدند وبعمل قبیح مرتکب میشدند وبهر کسی از اجامر واوباش که تعشق داشتند در خانهٔ شوهران برای خدمتکاری نگاه میداشتند مع هذا

شوهران ایشان از کثرت محبتی که بآنها بهمرسانیده بودند احتراز از آن نداشتندو سبب این چنانکه گفته شد افراط حب و تعشق است که چشم آدمی را از دیدن معشوق و محبوب کور میکند و گوش اورا از استماع مثالب و معایب او کر مینماید العجب کل العجب که بعضی راکه تعشق بیحد بزوجهٔ خود داشتند معاینه دیدیم که جمیع ما ملك خود را کائناً ما کان از نقد و جنس و املاك بآن زوجهٔ ناپاك خود منتقل نمود و بعد از اندك زمانی شوهر خودرا از خانه بیرون کرده باستمداد اللواط از او طلاق گرفته بیکی از ایشان مزوجه شده مشغول خوشگذرانی وملاهی با کمال کامرانی در این پنج روزه فانی گردید وآن احمق بیچاره دین و دنیای خود رادربارهٔ آن غدار مکاره بباد فنا داد فاعتبروا یااولی الابصار. ولنعم ماقال الفردوسی:

زن و اژدها هر دو در خاك به جهان پاك از این هردو ناپاك به

اگر خوب بودی زن و نام زن مزن نام بودی مر او را نه زن

مجملا طایفهٔ زنان الاقدر قلیلی از ایشان مثل اژدهای بی گنج و منبع محنت ورنج و معدن مکر و حیله و مجمع فریب و خدعه اند پس کسیکه بشرایط سیاست زنان قیام نتواند نمود اولی آن بود که عزب بماند و دامن از ملابست امور ایشان کشیده دارد اگر تواند که از عهده نفس خود برآید چه فساد مخالطت زنان یاسوء انتظام مستتبع آفات نامتناهی بود که یکی از آن قصدزن بود بهلاك او یاقصد دیگری ازجهت زن و مؤید قول حقیر است آنچه سید فاضل محدث در در انوار نعمانیه گفته « نعم اذا علم اوظن ان المرءة تحمله علی مالا قدرة له علیه فیرتکب بسببها المأثم و فعل الحرام حرم التزویج کما فی بعض امصار هذه الاعصار» انتهی کلامه رفع فی الجنة مقامه. و دلالت میکند باین حدیثی که شیخ جلیل قدوة المتورعین جمال الدین احمدبن فهدالحلی رفع الله تعالی مقامه در کتاب تحصین ازابن مسعود روایت

کرده که رسول ثقلین (ص) فرمود: «لیأتین علی الناس زمان لایسلم لذی دین دینه الامن یفر من شاهق الی شاهق و من حجر الی حجر کالثعلب باشباله قالوا و متی ذلك الزمان قال اذا لم تنل المعیشة الا بمعاصی الله فعند ذلك حلت العزوبة» الحدیث ماحصل اینکه: خواهد آمد بر مردمان زمانیکه دین صاحب دینی بسلامت نماند مگر کسیکه بگریزد ازسر کوهی بسر کوهی واز سوراخی به سوراخی مانند روباه با بچه های خود. عرض کردند که کی خواهد بود آنزمان فرمود آنوقت که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدا پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود. الحدیث و این روایت در اربعین بهائی و کشکول و انوار نعمانیه و غیر آنها مذکور است و حقیر نیز در اواخر کتاب بحر الجواهر ترجمهٔ آنرا از اول تا آخر بتفصیل ذکر کرده ایم از این جهت اعراض از ذکر کل آن نمودیم جامی گوید:

خوش حال مجردی جهان پیمائی وز نیك وبد زمانه بی پروائی
خورشید صفت سیر کنان در عالم هرروز بمنزلی و هرشب جائی

و «فی مستند الشیعة اعلم ان النکاح سنیة من سنن المرسلین الی ان قال و الظاهر نقص الرجحان بما اذا اضیقت معه المعیشة روی عن النبی (ص) انه قال اذا اتی علی امتی مأته و ثمانون سنة ای من هجرتی فقد حلت لهم العزوبة و العزلة و الترهب علی رؤس الجبال و فی اخر یاتی علی الناس زمان لاتنال المعیشة فیه الا با لمعصیة فاذا کان ذلك الزمان حلت العزوبة» انتهی کلام قدس سره و «فی کشکول قیل لبعض الصالحین الی کم ینبقی عزبا ولا تتزوج فقال مشقة العزوبة اسهل من مشقة الکدفی مصالح العیال» و «قال لحسن الباخرزی شعر: وقالوا فی العزوبة الفهم فقلت لهم و فی التزویج ایضا فذا فی حیص بیص بغیر اهل وذا فی اهله فی حیص

بیص» و دراین باب در خردنامه اسکندری چه خوش گفته شعر:

چو عیسی عنان از تعلق بتافت   سوی آسمان از تجرد شتافت
تعلق بزن دست و پا بستن است   تجرد از آن بندوار ستن است
کسی را که بند است بردست و پای   چه امکان که آسان بجنبد زجای
ز شهوت اگر مرد دیوانه نیست   ز رسم و ره عقل بیگانه نیست
از ایشان خردمند را پایه پست   واز ایشان سپاه خرد را شکست

و در اینمقام برای ذیشعورا نام کافیست تا سخن با طناب نکشد و الله المسیر للخیرات و المؤفق للحسنات. ششم آنکه در مصالح کلی با زن مشورت نکند و البته او را بر اسرار خود وقوف ندهد و مقدار مال و مایه از وی پوشیده دارد چه رأی های ناصواب و نقصان تمیز ایشان در این باب مستدعی آفات بسیار بود. مخفی نماند که زن صالحه شریك مرد بود در مال و قیم او در تدبیر امور متعلقه بمنزل و عیال و نایب او در وقت غیبت و بهترین زنان زنی بود که عقل ودیانت و عفت وفطنت وحیا و رقت‌دل و تودد و کوتاه زبانی و طاعت‌شوهر و بذل نفس درخدمت او وایثار رضای او و بوقار وتمکین متحلی بود و عقیم نبود و ترتیب منزل وتقدیر نگاهداشتن در انفاق واقف وقادر باشد و بمجامله ومداراة و خوش خوئی سبب موا نست وتسلی هموم و جلاء احزان شوهر گردد و «فی حدیث علی (ع) خیر خصال الرجال شر خصال النساء کالشجاعة والکرم فانهما من خیر خصال الرجال و هما فی النساء شر» و در مجمع البحرین بعدازذکر این حدیث گفته «وذلك ان المرئة اذا کانت بخیلة حفظت مالها و مال بعلها و اذا کانت جبانة فرقت من کل شیئی یعرض لها» خلاصه صفت شجاعت و سخا بهترین خصال است در مردمان و بدترین خصال است در زنان چه زن وقتیکه بخیل باشد حفظ مینماید مال خودوشوهرخودرا وچون بصفت

خوف وعدم شجاعت متصف باشد میترسد از جمیع آنچه باور و میدهد و اگر شجاعت داشته باشد دلیر میشود در ارتکاب مناهی و بالمآل عرض و ناموس خودرا بباد فنا میدهد ودختر بکر از ثیب بهتر چه بقبول و ادب ومشاکلت شوهر در خلق و عادت وانقیاد ومطاوعت او نزدیکتر است و اگر با وجود این اوصاف بحلیت جمال وثروت متحلی باشد مجتمع انواع محاسن بود. اما اگر بعضی از این خصال مفقود باشد باید که عقل و عفت وحیا موجود بود « قال بعض الحکماء الفضل بالعقل و الادب لا بالاصل و النسب لان من سأ ادبه ضاع نسبه ومن قل عقله ضل اصله و قال الادب یستر قبح النسب وهو وسیلة الی کل فضیلة و ذریعة الی کل شریعة و فی حدیث ما تم احد حتی تیم عقله وذلك ان اهل النار لم یقولوا ماصمنا وصلینا وحجینا ولکن قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر وقال ملك لوزیره ما خیر ما یرزقه الله العبد قال عقل یعیش به قال فان عدمه قال ما یسره قال فان عدمه قال فصاعقه تحرقه وتریح منه العباد و البلاد ومن کلامهم صواب الجاهل کخطأ العاقل وقال بعض الحکماء من سعادة المرء ان یکون خصمه عاقلا ومن کلامهم ابتلائك بمجنون کامل خیر لك من نصف عاقل و ایضاً من کلامهم لا تجالس بسفهك الحلما و لا یحلمك السفها وفی الحدیث لامال اعود من العقل ای انفع منه مثل قولهم هذا الشیئی اعود علیك من کذا ای انفع منه کما فی المجمع وقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یعجبنکم اسلام رجل حتی تعلموا کنه عقله »

و پر واضح است که ابتلاء بمصاحبت جاهل و بیشرم وبی حیاء از جمیع بلیات و شداید دشوار تراست و در تفسیر مجمع البیان درحکایت بلقیس وهدهد گفته « اضیق السجون صحبة الاضداد » ودر کتاب انیس العقلا مذکور است که «کان من عادت ملوك الفرس انه اذا غضب احدهم

علی عالم حبسه مع جاهل » و مؤید اینست آنچه در کشکول ذکر نموده « من کلام الحکماء اذا اردت ان تعذب عالما فاقرن معه جاهلا »
پس چگونه زوج بیچاره درمدت مدید متحمل مصاحبت زوجهٔ بیعقل و کم حیا وبی‌ادب تواند شد . مجملا اگر چه اکتساب حیا وادب افرادانسانی را قاطبتا لازم است ولکن مراعات این‌شیوه نسوان وساده رویان رابیشتر درکار است چه ایشان هدف سهام نظاره‌اند وبرق خرمن دلهای آواره ، آنچه پسران ساده را در اینشیوه ضرور است آنکه از مجالست وموانست غیر ابنای‌جنس و مردم بیگانه و آشنایان هرزه گوی وبد طینت و اراذل و فسقه وفجره اجتناب نمایند که این گروه سرچشمهٔ شقاوت و فسادند و منبع شرارت‌و عناد « الذین طغوافی البلاد فاکثر و فیها الفساد »
وباید که ازخانه بیرون نیامدن و بامردم کم گفتن و کم خندیدن‌و کم نشستن شعار خود سازند وبکوچه و بازار وباغ وصحرا گشتن رغبت ننمایند و بشوخی ومزاح عادت نکنند که مایهٔ خفت است ومواظبت بملاعبت‌ننمایند که موجب‌استیلای اهل‌فرصت‌است‌شعر «هزار گرگ هوس‌در کمین‌عصمت‌تست چه وقت رفتن صحرا وسیر صحبت تست ز خط مگوی برات مسلمی‌دارم هنوز اول جوش بهار الفت تست زبان تهمت یکشهر را سخن دادن گناه خامشی شعلهای غیرت تست» واین صفات رااتصاف زنان‌هم لازم‌است وعلاوه بر اینها زنان باید از نامحرمان من‌جمیع الوجوه بگریزند بلکه از بعضی محارم هم بپرهیزند و سخن آهسته بگویند چنانکه مستمع بسعی اصغانماید وآواز را چنان نازک‌نکنند که سبب زیادتی‌رغبت تیره‌دلان گردد « کما قال عز من‌قائل - فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن‌قولا معروفا» و زنیکه بکوچه و بازار گشتن و خود آرائی و سرکشی عادت کرده موافق حکمت آنست که بهرنوع صواب دانند‌اورا

منع نمایند بتأدیب وتعزیر که ننك ایشان داغ شرمساریست بلکه دیگران را از زوج واقربا مایهٔ کسب بیماریست وبکررا رعایت حیا اهم ازثیب است چه گروه آخری را بعض مشاهـدات حاصل شده است کـه در قلت حیا مدخلی دارد بخلاف اولی وهیچیك راملتفت جواب اجنبی شدن سزاوار نیست بلکه زن بی‌شوهر اگر برای تدلیس و ترویج کسادی خود تحمیر وجه و وصل شعر ونحوهما نماید حرام است بلا خلاف اجده وذات بعل را احترام زوج و اطاعت امرش ورضا باراده اش و قناعت بانفقه‌اش واجب وخیانت واسراف درمالش وعطیه ازمال زوج بی‌اذن وی حرام است. خلاصه آدمی را هیچ صفتی خوشتر از حیا وادب نیست چون این صفت رکـن اعظم صفات است ومراعات وی از لوازم است پس بنا بر این تزویج زن صاحب جمال که عاری ازحیا وادب بوده باشد عیش آدمی را منغص میسازد و بسا میشود که ازجاهلی وبیعقلی وعدم حیاوادب مال وجان اورا بباد فنامیدهد مثنوی « جاهل ار باتو نماید همدلی عرترا زحمت زند از جاهلی » هفتم باید که جمال زن باعث نباشد برخطبهٔ او چه جمال زن باعفت کمتر مقارن افتد بسبب آنکه زن جمیله را راغب وطالب بسیار میباشند وضعف عقول ایشان مانع انقیاد بود وچون کثرت طالبان خود را بیند بشکل و شمایل خودمغرور شده اعتنا بشوهر خود نمیکند وبلوازم زوجیت بروجهی که باید قیام کند نمینماید وزبان درازی وبـد سلوکی ونشوز را شعار خود نموده تمکین بزوج نمیدهد وغایت خطبه چنین زنان یابی حمیتی وبی‌غیرتی وصبر بر فضیحت بود کـه برشقاوت دو جهانی مشتمل باشد یا اتلاف مال ومروت و مقاسات اصناف احزان وهموم پس باید که جمال اعتدال و اقتصار رامرعی دارند هشتم باید که مال زن مقتضی رغبت نمودن بدو نگردد چه مال زنان مستدعی استیلا وتسلط و استخدام وتفوق ایشان باشد اگر برضای او تصرف

در مال آن کند والا درصورت عدم رضای زن تصرف نمودن زوج در مال باجماع واتفاق علماء فریقین حرام وموجب شغل ذمه شدن بحکم نبی وائمه علیهم السلام است علاوه براینکه چون شوهر در مال زن تصرف کند زن او را بمنزلت خدمتکاری نهد و برای خود معاونی شمرد واورا قدر و منزلت و وقعی نمیماند و انعکاس مطلق لازم آید تابفساد امور منزل و تعیش بساز گردد و بجهت کثرت مهر و بزرگی عشیره واقارب از تطلیق آن عاجز میشود واز کلام حکماء است « لاتفتح بابا یعییك سده ولا ترسل سهما یعجزك رده . و من کلامهم لا تشرب السم اتکالا علی ماعندك من التریاق » و من کلام الشیخ نظامی « در سر کاری چو در آئی نخست رخنهٔ بیرون شدنش کن درست » و « عن النبی صلی الله علیه واله انه قال لا یفلح قوم تملکهم امرأة ومن کلامهم اذا لم تطیع امرأ فدعه » و بحسب اخبار مأثوره از ائمه اطهار علیهم السلام کسی که زنی را بجهت جمال یاثروت ومال تزویج کند ازهردو محروم میشود وچیزی ازاو نمی بیند پس سزاوار آنست که اجتناب کند از تزویج زنیکه صاحب مال یا جمال بوده باشد ولکن ازانجاب نباشد و رسول خدا (ص) فرمود « ایها الناس ایاکم وخضراء الدمن قیل یارسول اله (ص) وماخضراء الدمن قال (ص) المرئة الحسنأ فی منبت السوء » و در کتاب سرایر ابن ادریس حلی طاب ثراه بعد از ذکر این روایت گفته « وهذا من الفصاحة والاستعارة الی حد یجاوز الغایة والنهایة انتهی - وقال الفاضل لچلبی فی حاشیة المطول الدمنه هی البقعة التی سودها اهلها وبالت وبعرت مواشیهم فیها » وخضراء الدمن زنی بود جمیله از اصل بد واو را تشبیه نموده اند بسبزه مزابل یعنی گیاهی که در توی سرچین بقرو بعرابل واروات وابوال سایر مواشی روئیده باشد اگرچه درظاهر خضرة وطراوت دارد اماچیز

پوچ و نابوداست وحضرت صادق (ع) فرمود «اذا تزوج الرجل المرءة لمالها وجمالها لم یرزق ذلك فان تزوجها لدینها رزقه‌الله عزوجل جمالها و مالها» و بعضی از حکمادر این باب‌چه خوب کلام صواب گفته «ینبغی ان تکون المرأة دون الرجل فی اربعه اشیاء السن والطول و المال ولحسب» پس بنابراین سزاوار آنست که مرد زنی ترویج کند که سن او کمتر ازسن او باشد و در طول قامت وبلندی و در مال وحسب نیز از اودون مرتبه تر باشد« وقال احمد ابن محمد ابوالفضل البکری المروذی اذا وضعت علی الرأس التراب فضع من اعظم التل آن النفع منه» و قطع نظر از همه‌اینها زن بسیار صاحب جمال یا مال را چون طالب کثیر بود از غایت غرورو ضعف‌عقل شوهر را حقیر شمرد وباو استخفاف کند و درشت خوئی نماید و از او حقد گیرد وشکایت کند ومصیبت باز گوید وبی حاجت از او سئوال کند و احسان او را حقیرشمرد وبدروغ دوستی وحجت اظهار نماید و کسل و تعطیل دوست دارد و بمیل ورغبت بخدمات مرجوعهٔ زوج قیام و اقدام نمیکند و از آنچه موجب خوشنودی شوهر بود غافل باشد و خادمان و متعلقان وخویشان زوج را بسیاررنجاندوازغایت وقاحت و بیشرمی فحش گوئی ونشوز وهجرت مضاجع وبدخوئی و خشم گیری را شعارخودسازد و اعتنا بزوج ننماید و بمال خود به شوهر منت نهد وبه بهانهٔ نقار جوئی تنفیر کلی بهم رسانیده ازروی تجاسرمفاسد عظیمه بریا میکنند شعر:

بر سر خوان عطای ذوالمنن نیست کافر نعمتی بد تر ز زن
در جهان‌از زن وفا داری که‌دید؟ غیر مکاری و غداری که دید؟

و بعضی ازاکابر گفته که‌سعی‌سه‌طایفه در تحصیل مطلوب صرف کردن‌عمر بیفایده است اول مغفلی که تخم در زمین شوره پاشد و بادراك ربع‌مستظهر

باشد دوم بی سعادتیکه بر اثر استکثار مال حرص غالب دارد خودوعیال و دوستان را از منافع آن محروم گذارد سیم نادانیکه زنی از لئیم اصل بد گهر تزویج کند وطمع وفا وگذاردن حقوق و عدم حقوق از اوتوقع دارد . آری مجاورت زن بداصل از مجاورت سباع و افاعی بدترباشدبیت

ز بد اصل چشم بهی داشتن بود خاك در دیده انباشتن

قیل لحکیم ما لنعمة فقال فی ثمانیه الغنی والامن والصحةوالشباب وحسن لخلق والعزوالاخوان والزوجة الصالحه . عجب از ابنا ی زمان از خاص وعام و پیر و جوان با اینکه ازدست زنان بداصل خانه‌دین و دنیای ایشان ویران گردیده مع‌هذا دخترانیکه بحلیهٔ عصمت و عفاف متحلی شده‌اندهرگز میل‌ورغبت‌بخواستگاری ایشان نمیکنندامادختران و زنانیکه صاحب‌مال یاجمال‌اند اگر چه بداصل وکم حیا و عاری‌ازعفت و تقوی بوده باشند بخطبهٔ ایشان میل تمام دارند و بسا میشود که در خواستگاری چنین زنـان یکدیگر را بقتل میرسانند وهمهٔ اینهاازمتابعت کردن آدمی‌است‌قوهٔ شهویهٔ خودرا که ازافراط شره‌در پیروی شهوت فرج وحرص برمجامعت باشد. پس‌شکی نیست که خودفی‌نفسه امریست قبیح و منکر و در نظر ارباب عقول مستهجن و مستنکر عقل که کار فرمـای مملکت بدنست بواسطهٔ آن مقهور و منکوب وقوهٔ عاقله‌که مخدوم قوی‌و حواس است خادم و مغلوب میگردد تا کار بجائی میرسد که همت انسان بر تمتع در جواری و نسوان مقصور و از سلوك آخرت مهجو ر میشود و از وفور غلبهٔ آن آدمی خواهش تعدد زنان مینماید واز تعدد آ نها کثرت عیال و اولاد حاصل میشود و آدمی‌مقید زنجیر علا یق میگردد وبحلا ل وحرام می افتد و بسبب آن میل بجاه و مال میکند تا توسعه در نفقه و کسوهٔ زوجات و عیال او حاصل شود وشعب این انواع حسد و حقد و

عداوت وربا و معاشرت ظلام و امراء و تفاخر وعجب و کبر پیدامیشود بلکه بسا باشد که قوهٔ شهویه چنان غلبه نماید که قوت دین را مضمحل و خوف خدا را از دل ذایل نموده و آدمی را بارتکاب فواحش بدارد و دین ودنیای اورا بر باد فنادهد « من کلام بعض الحکماء ان الله خلق الملائکه من عقل بلا شهوة و خلق البهایم والانسان من عقل و شهوة فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکه ومن غلب شهوته عقله فهو شر من البهایم » ومناسب مقام در خرد نامه چه خوش گفته شعر :

خوش آن کو در این لاجوردی رواق ز آمیزش جفت طاق است وطاق

نه زان دامگه بند بر گردنش نه زین خاکدان گرد بر دامنش

حتی اگر کسی را قوهٔ واهمه غالب باشد این شهوت امر اورا بعشق مبهمی منجر میسازد تا کار بجائی میرسد که بزنان محصنه بلکه بمحارم خود دست درازی میکند نعوذ بالله تعالی الخ . « نفایس الجواهر » بزرگان گفته اند : « اغلب الناس سلطان جابر وامرأة سلیطه المرئة السوء غل من حدید طاعة النساء ندامة » زن و اژدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو نا پاک به « لا تامن الانثی زمانك کله و لو حلفت یمینا تکذب – العیال سوس المال لا مصیبة اعظم من الجهل ولا شرا شر من النساء – واجتمعت علماء العرب و العجم علی اربع کلمات لا تحمل علی ظنك مالا تطیق ولا تعمل عملا لا ینفعك ولا تغتر بامرأة ولا تثق بمال وان کثر – وقال الشاعر النساء ریحان بالمیل و شوك بالنهار النساء حبائك الشیطان – و فی حکمة سلیمان علیه السلام المرأة العاقلة تبنی بیتها و السفیهة تهدمه و قالو الجمال کاذب والحسن مخلف وانما تستحق المدح المرئة الموافقة » – وکان ابو مسلم الخراسانی لا یاتی النساء الا مرة واحدة فی السنة وکان یقول الجماع

جنون ويكفى الانسان ان يجن فى السنة مرة — وقال حارث بن كلدة لكسرى كثرة غيانهن ردى واياك واتيان العجوز فانها كالشن البالى تجذب قوتك و تسقم بدنك مائها سم قاتل ونفسها موت عاجل تاخذ منك الكل ولا يعطيك البعض والشابة مائها عذب زلال وعناقها غنج و دلال فوها بارد و ريحها طيب و هنها ضيق تزيد قوة الى قوتك و نشاطا الى نشاطك وقال اكثم اياكم و نكاح الحمقى فان نكاحها غرور و ولدها ضياع - قال على (ع) طاعة النساء غاية الجهل طاعة النساء شيمة الحمقاء طاعة النساء تزرى النبلاء و تردى العقلاء لا تطيعوا النساء فى المعروف حتى لا يطمعن فى المنكر - و قد سئل ابن سيرين عن النساء فقال مفاتيح ابواب الفتن ومخازن الحزن - و اعلم ان اباذر جمهر قال بارزت الشجعان فلم ار اغلب من المرأة السليطه - و قيل لبعض الحكماء مات عدوك فقال و ددت انكم قلتم تزوج - و سئل عن بعض الحكما ا لبلغا عن التزوج فقال مزح شهر وغم دهر ووزن مهر ودق ظهر - وفى الحديث شاوروهن وخالفوهن - مثنوى: شاوروهن پس آنکه خالفوا ان من لم يعصهن تالف - وقال بعض الحكماء انا اخاف من النسا اكثر مما اخاف من الشيطان لانه سبحانه يقول ان كيد الشيطان كان ضعيفا وقال تعالى فى النساء ان كيدكن عظيم « خردنامه باغ ارم » شمشير را با آب، طلارا با رنگ ، زن را با رفتار ، مرد را با گفتار ، دختررا با اطوار میشناسند + اگرزن کوتاه قدباشد« نقلی» است ولی مرد کوتاه قد را « کوتوله » گویند . اگر زنی شجاع نباشد « زن » است ولی مرد اگرشجاع نباشد « بزدل » است . زن دنیا ندیده را « معصوم » میخوانند اما مرد بی تجربه را « بچه وخام » میدانند . اگرزنی شوهر

نکرد دلش نمیخواهد! ولی مردی که زن نگیرد «خودخواه» است . زن بیوفارا
از «خوبان!» میدانند ولی مرد بیوفارا «ناجوانمرد» میگویند .چون زنی شوهر
کرد میگویند «خانه‌دار شده» ولی مردی که زن گرفت «بدام افتاده» اش دانند .
اگر مردی دو زن گرفت شهوت ران است اما اگر زنی دو شوهر کرد بداقبال
است . اگر مردی اصلا زن نگرفت عنن است ولی اگر زنی شوهر نکرد
زنها گویند «خوشا بحالش!» اگر چه صد در صد دروغ است . تا شما چه
فرمائید ؟ + زن زیبا چگونه باید باشد ؟ : چشم و مو وابرو سیاه ، قد و
و زلف و گردن بلند ، دندان وچشم و رنك پوست سفید ، لب و گونه و دهن
قرمز ، گوش ودهن وپستان کوچك ، ابرو وانگشتها و کمر باریك ، سرین
وسینه وپیشانی پهن ، دست وپا و گوش کوچك + **باران اشك زن** : وقتی
خیال خر کردن مردی را دارد — **باکره** : دختری که همه کار بکند غیر از
یک کار — **بهشت** : آنجا که زن نیست — **عقد** : سند بنده گی. **طلاقنامه** :
سند آزادی — **رختخواب** : آزمایشگاه تـولید مثل . **نفرت** : حسیکه از
دیدن مادر زن بآدم دست میدهد . **حلقهٔ ازدواج** : حلقه‌ئیکه بجای گردن
بدست کنند . **بوسه** : جرقه شهوت. **عاشق** : کور چشم‌دار . **محبت** : درختی
کـه اگر هر شب آبیاری نشود خشك میشود . **چك بی محل** : بیوه‌ئیکه
بنام دختر قالب شود « هدیه » **خدا زن را چگونه آفرید ؟** در اساطیر
قدیمه داستان بسیار قشنگی از چگونگی خلقت زن وجود دارد که نصوص
توراة این داستان را طی داستان خلقت حکایت میکنند : نخستین بار خدا
زمین و آسمان وهرچه در آن وبر این است خلق فرمود وپس از آن مرد
را آفرید . همینکه خواست زن را بیافریند تمام مواد و عناصری که در
دسترس خود برای خلقت عالم ومرد داشت تمام شده بود . آفریده گار از
این واقعه اندوهناك شدوبفکر عمیقی فرورفت . همینکه بخود آمد نظری

باین دنیا افکنده و زن را از ترکیب مواد باًئین بوجود آورد : ازماه گردی قرص آنرا ، ازدریاعمق آنرا، ازامواج جزر و مدآنرا، ازستارگان درخشندگی را، ازنور آفتاب حرارت را ، ازباد انقلاب وبی ثباتی آنرا ، ازنبات لرزش وارتعاش آنرا ، از گل سرخ رنك وبوی آنرا ، از گلهای دیگر لطافت را ، از برك درختان سبك روحی را ، از شاخهٔ درختان تمایل را ، ازبهم خوردن شاخ و برك درختان ناله وآهنك سوز ناك را ، از وزش نسیم رقت و لطافت را ، از بادهٔ ناب نشئه وسرمستی را ، از عسل شیرینی را ، از طلا درخشندگی را ، ازالماس سختی را ، ازمار دوراندیشی را ، ازحرباء تلون را، ازآهورمیدن را، ازمیش چشمان سیاه را ، ازخرگوش نفرت وشرمندگی را ، ازطاوس خودآرائی و غرور را ، ازشیر سبعیت وقوت را ، از زمانه غدر وخیانت را ، از روباه تزویروحیله را ، از کژدم نیش زهر آگین را ، ازبلبل نغمات و ازطوطی یاوه سرائی راگرفت . سپس تمام این موادراجمع نموده وبهم ریخته ودربوته بگداخت وازاین ترکیب زن رابیافرید .خدازن را این چنین آفریدو بمردعطایش فرموده پس ازیکهفته مرد وبپروردگار جهان آورده گفت: خدا! زنی را که بمن عطا فرمودی وجود و زندگانی مرا مسموم نموده است : بلا انقطاع حرف میزند ، بدون علت گریه میکند ؛ ضعیف است ونحیف و خواهش های او نامحدود ، از کمترین چیزی شکایت میکند ، از هر چیزی متألم می گردد ، او را بازپس گیر ومرا راحت کن . خدا زن را از او باز گرفت . پس از یکهفته مرد رو بخدا آورده گفت : خدا زندگی من بدون زن در وحدت و انفراد میگذرد ، تمام دنیائیرا که بمن ارزانی فرمودی برایم بمانند تبعیدگاهی است ، من بدون زن بدبختم ؛ بیاد میآورم که چگونه برایم می خواند و میرقصید ، چگونه از گوشهٔ چشمان خود بمن مینگریست ، چگونه برویم تبسم میکرد ومرا بنشاط میآورد و میخندید وغم واندوه مرا ازهم متلاشی ونابود میساخت ، چگونه مرا ببازی میگرفت ومشغول غمازی خود

میساخت ، چگونه خود را در آغوش من انداخته دراز میکشید ، جلوه
زندگی و حیات را در نظرم خوش وخرم جلوه گر مینمود ، چگونه آلام
مرا تخفیف میداد و لذت احلام و آرزو های خوشی را بمن میچشاند»
خدا او را بمن باز گردان • خدا زن را دوباره بمرد باز گرداند . پس از
سه روز مرد رو بخدا آورده گریه کنان بداد خواهی برخاست و گفت :
خدا ! من خودم نمیفهمم ولیکن محققاً میدانم که زن بیشتر مرا اذیت می
کند تا آنکه راحتی وآسایش بدهد . خدا این مرتبه خشمگین شده و گفت :
مرد ، زن را بگیر و برو ودیگر رو بمن بازمیا . مرد فریاد کشید : من نمی
توانم با او زندگی کنم . خدایش جواب داد : بدون او هم نمیتوانی زندگانی
کنی . مرد زن را بر داشته از تیره بختی خود در شکایت و ناله کنان
میگفت : بد بخت منکه نه میتوانم با او و نه بدون او زندگی کنم !
«گلهای رنگا رنگ» (۲) از کلام بعضی ادباست که کسیکه نقل کند برای
تو اینکه دیدم : مکاری خوش خلق ، وقوادی بدخلق و مهتری که جو
نمیدزدید ، وزن وجیهی که دامن عفتش بلوث ناپاکی پلید و لکه دار
نشد ، وخیاطی که از آنچه میدوخت نمیدزدید ، یا معلم اطفالیکه کم عقل
نبود ، یا کوتاه قامتی که متکبر نبود ، یا بلند قامتی که احمق نبود ، تصدیق
او مکن هرگز در آنچه ادعا کرده «نقل از یکی از کتب خطی قدیمی» (۳)
بزرگترین و دردناکترین شکنجه ها برای مرد آنست که حلقهٔ لعنتی ازدواج
را بگردنش بسته برای او «زن» گیرند + دختران حوا مثل موش تلهٔ «فریب»
را می بینند ولی بطمع دنبه بالاخره در دام می افتند ! + زن وعنکبوت کارشان
اینست که در سر راه شکار خود دام بگسترانند . این «کار تونک» را برای شکار
مگس و آن «تارموی» را برای صید مردها + اگر بزلف سیاه پرچین وشکن
دختران حوا بدقت توجه کنید خواهید دید که هر تار موی آن بپائی بنداست و
روزگار دلداده ای را بسیاهی خود سیاه کرده است + زن کشاورزی است که

باتیغ مژگان مزرعه‌قلب مردرا شخم‌میزند و با اشك چشم آبیاری میکند و سپس محصول آنرا باداس ا بر و درو مینماید + زن هنگامی که به «تار» های گیسوان خود «چنك» میزند آهنگی از آن برمیخیزد که آنرا «فریب» مینامند + در جوانی بپای دختران حوا بوسه نزنید تا در پیری قامتتان خمیده و منحنی نشود + مردی که همسر خودرا برای زن دیگری طلاق میگوید مانند کوری است که پایش را از چاله بیرون کشیده و با مغز بدرون چاه نیستی سقوط میکند + جنس لطیف اگر خدای نخواسته بمردی دل ببندد مثل مرض سرطان تادم مرك دامن اورا رهانخواهد کرد؛ خداوند بیماران سرطانی را شفای عاجل عطا فرماید ! + مردهائیکه بدون تعمق بااشتیاق هر چه تمامتر حلقه زناشوئی را بگردن می‌اندازد و بعواقب کار نمی اندیشند . باید بدانند هر کس خربوزه میخورد مجبور است پای لرزش هم بنشیند وهر کس زن اختیار میکند باید صابون همه‌جورناراحتی واندوه را ببدنش بمالد + اگر میخواهیدبدانید تاچه اندازه زن‌مورد نظرتان بشما علاقه‌ومحبت دارد موجودی پول‌جیب خودتان را شماره کنید + مگسی را که موجب سلب آسایش انسان‌است باید با امشی نابود ساخت وزنی که رادع و مانع سعادت و خوشبختی در زندگی است باید بوسیله « امشی طلاق » شرش را کند + زن اگر کامل العقل‌بوداز روزازل « زن » بدنیا نمی آمد + اینکه‌زنها‌هر چه‌هم جنایت کنند قانونا محکوم باعدام نخواهند شد دلیلش اینست که قانون‌برای اشخاص کم عقل ومحجورحکم اعدام را جایز ندانسته است + جنس لطیف برای‌اینکه قامتش بلند وباصطلاح مانند « سرو » جلوه کند ارتفاع پاشنه کفش خودرا روز بروز زیادتر مینمایند ، درنتیجه‌اغلب این بلندیها موجب‌زمین‌خوردن وسر نگون شدن‌آنها میگردد . زیرا گفته اند : فواره‌هم وقتی بلندمیشود

سرانجام سرنگون میگردد ! + چشمان زن هرچه درشت تر باشد قدرت حق بینی آن کمتر است و هرچه سیاه تر باشد زودتر روزگار مرد را سیاه می کند + هرگز با جنس لطیف شب زنده داری نکنید ، زیرا پشه هم با شب زنده داری خون خلق خدا را میمکد ! + مردانیکه برای بدست آوردن قلب دلبران آهو صفت از دیده خون میریزند نمیدانند که آهو از بوی خون فرار میکند + میگویند مار با آن همه لطافت و خط و خال خطرناك است و باید سرش را زیر پا کوبید ! زن نیز گرچه لطیف و خوش خط و خال و مانند مار خطرناك میباشد ولی چه کسی قدرت دارد سر مار را زیر پا بکوبد و کدام مردی است که بتواند از عهده تنبیه زن بر آید ؟! + قلب زن دکانی است که هر طالبی میتواند با پرداخت « سرقفلی » زیاد تر آن را تصاحب نموده در اختیار خود در آورد + موقعیکه خانمها دربرابر شما اشك میبارند از آنها حذر کنید و گردشان نگردید زیرا گریهٔ دختران حوا بی نقشه نیست . شمع هم خود میسوزد و اشك میریزد که بالهای لطیف پروانه را در شعله‌های سوزان خود خاکستر ساخته بزندگیش خاتمه دهد + اگر شناسنامه اختراع نمیشد در دنیا یك زن مسن « پیرزن » وجود نداشت ! + قلب زن زندانی است که اگر روزی آنرا بشکافند هزاران یادگاری از محبوسین دلباخته بر دیوار های ضخیم آن کشف خواهد گردید + زنهائیکه باداشتن شوهر مخفیانه برای عشقبازی سرگرمی دیگری پیدا میکنند چار پایانی هستند که با کمال بی وجدانی هم از توبره میخورند و هم از کاهدان ! + حس شامهٔ دختران حوا بسیار تیز و حساس است بطوری که اگر مردی در جیبش چند دسته اسکناس پنهان داشته باشد زن با قدرت عجیب بوجود آن پی برده دریك لحظه همه را باختیار در میآورد ! + زنها آنقدر شکمو هستند که حتی در موقع برخورد با جوانان زیبا و خوش قواره ، باچشم خود نیز آنهارا

میخورند! + نیروئی که زن برای بدست آوردن قلب مرد در تزیین و «توآلت» خود صرف میکند اگر سلطانی در کشوری صرف میکرد یقین بسهولت ممالك متعددی را با آن نیرو تسخیر مینمود + اگر شهرداری برای « بوسه» هم نرخ معینی تعیین میکرد و گرانفروشان را نیز تحت تعقیب قرار میداد بدون شك اجناس لطیف بحکم گرانفروشی تحت تعقیب و محکوم بپرداخت جریمه میشدند! + از بازوان سفید و مرمرین دختر حوا حذر کنید، چه اگر این مار های خطرناك بر گردن شما حلقه بزنند آنوقت یا باید هستی خود را بدهید یاجان خویش را در این راه بر کف گذارید + چشم زن مثل عقربهٔ ساعت همیشه در حال گردش است و هرساعت یك جهت را تغییر داده بسمت دیگری متمایل میشود! + حرکات خیره کننده و تکانهای اندام و نگاههای عشق انگیز و سینه های برجستهٔ اجناس لطیف مؤثر ترین حربه و بزرگترین عامل تحریك پسران آدم به تعقیب آنها میباشد؛ زنها باید بدانند که کرم درخت از خود درخت تولید میشود! + میگویند زن برای این خلق شده است که شریك زندگی مرد باشد، ولی خوشا بحال مردی که در تجارت زندگی شریك نداشته باشد زیرا اگر شریك خوب بود: خداوند عالم هم شریك میداشت + زن سایهٔ شیطان است و شیطان تنها موجودی است که از سایهٔ خودش فرار میکند! + همیشه باسه حربه بجنگ زن بروید. باپول اورا بمبارزه بطلبید، باشهرت غافلگیرش کنید وباحربهٔ بی اعتنائی بخاکش افکنید! + میگویند بدن زن از لحاظ سازمان خلقت اعضائی منجمله «یك دنده» و« قدری عقل » کم دارد صحت نظریهٔ فوق درمثل «عقل سلیم دربدن سالم است» بخوبی هستتر میباشد + زنها موجود جنایتکار و مجرم و وحشتناکی هستند که همیشه از طرف پسران آدم تحت تعقیب قرار میگیرند + چشمان دلفریب زن مانند یك جفت ستاره ایست که شب

و روز بپسران آدم چشمك میزند! + باز سؤال کرده‌اند چطور زبان زنها که شبانه روزمی جنبد خسته نمیشود؟ بنظر من «منار جنبان» هم ۶۵۰ سال است که می جنبد و از حرکت باز نمی ایستد؛ شاید در ساختمان زبان زن و منار جنبان رمزی نهفته باشد! + بگیسوان پرا کندهٔ دختران حوا دل نبندید زیرا پرا کندگی میآورد + زنها مثل عنکبوت همینکه شکاری را پیدا میکنند برسر راه او « تار» میطنند و باهزار عشوه آنهارا اسیرمینمایند منتهی عنکبوت با آب دهان وجنس لطیف با اشك چشم! + گیسوان زن حکم تیمارستانی را دارد که هزار دیوانهٔ خطرناك بهر تار موی او دست و ویا بسته انتظار مرك را می کشند + مردی که عنان و اختیار خودرا در زندگی بدست زن میدهد درست مثل راننده ایست که فرمان اتومبیل را بدست کودك ناقص العقلی بسپارد. در این صورت آن زندگی متلاشی واین اتومبیل دچار حادثهٔ جان خراش و مهلکی خواهد شد + دختران حوا خیلی آتشین مزاج و عصبانی هستند. بنابراین وقتی مشاهده کردید خانمی درمقابل تمنا آتشی وعصبانی شد باو محل نگذارید. چونکه اگر آتش راهم بحال خود بگذارید خود بخود خاموش شده وخاکستر سرد خواهد شد + میگویند به « بره» اگر علف نشان بدهید تا هر کجا که بروید بدنبال شما خواهد آمد. بدختران حواهم « پول » نشان بدهید ومطمئن باشید اگر بجهنم هم بروید شما را رها نمیکنند! + مردیکه با رغبت و اشتیاق حلقهٔ نامزدی را بانگشت دختر میکند، درست مانند محکومی است که خودش با دست خود «حلقهٔ دار» را بر گردن بیاندازد و بخوشبختی و زندگی خود خاتمه بدهد + بطمع عسل نباید زنبور را در دست گرفت چونکه شیرینی عسل به تلخی زهر و نیش زنبور نمی ارزد. همچنین برای یکبوسه شیرین نباید در دام زنها افتاد. چه تلخی یکعمر

زندگی بلذت یکبوسه ارزش ندارد + اگر میخواهید خوشبختی و سعادت درخانهٔ شمارابکوبد دستورات زنها را بشنوید ولی برعکس آن عمل کنید ، خواهید دید که همه بزندگی شما حسد خواهند برد - لقمان هم ادب را از بی‌ادبان فرا گرفت زیرا هرچه آنها میکردند وی خلاف آنرا انجام میداد + سعی کنید ازریزش اشك دختران حواجلو گیری کنید والا اگر ریزش این قطرات گرم ادامه پیدا کند زندگی شما متلاشی میشود - باران‌هم اگر لاینقطع ببارد سیل‌جاری میگرددو خانه‌هارا ویران میسازد + اگر اجناس لطیف زمامدار امورکشورهای بزرك جهان بودند بدون شك تاکنون‌جهان دراثر جنك نابود ومعدوم‌شده بود + زن میکربی است که‌زندگی مردرا آلوده میکند ودرنتیجه بدبختی وسیه‌روزی‌ومسکنت برای‌او ببار میآورد +چشم‌بعضی‌ازاجناس‌لطیف‌مانند مغناطیس جذابی است که بایك نگاه درانسان‌نفوذ میکند وبایك‌حرکت‌مرد را باقدرت هرچه تمامتر بسوی خودجذب مینماید + پیرزن قدخمیده‌ای را گفتند چراشوهر نکنی ؟بالحن‌خسته‌ورنك پریده‌پاسخ داد : پیر مردان که پیرند وعاقل مردان نیزسیرند وجوانان هم‌درچشمشان حیا ودرقلبشان محبت پیدا نمیشود ! +... مخدره لغتی‌است که زهر وسایرداروهای کشنده را بآن میناممند. بزنهاهم مخدره میگویند بااین تفاوت که این‌مخدرات دو پاازتمام مخدره‌ها مهلك‌تر وکشنده‌ترند + ازبس که درجنایات وحشتناك جن پای‌زن درکار بوده‌است اگر ازمن بپرسند خواهم گفت : طناب‌دار راازتارهای موی زن رشته وبافته‌اند + موقعیکه زنی درمقابل شما خودرا به‌بیماری ورنجوری زدبیشترمواظب خودباشید زیراماره‌م تاخودرابمردن نزند شکاری رانمیتواند بسهولت‌بچنك آورد + کسانیکه اززن‌توقع مهربانی ومحبت دارند دیوانگانی هستند که ازکرم شب‌تاب توقع نور خورشید را

دارند + رشتهٔ زندگی بقدری سست است که بایك اشاره ابروی زن پاره می شود، سعی کنید این رشته را از ابتدا نبندید چون یك سر دیگر آن نیز بمرك ونیستی بسته شده است + اگر خدای نخواسته روزی مخدرات وکیل مجلس شوند، مدت جلسات بسیار طویل و جرایداز درج تمام مذاکرات مجلس عاجز خواهند شد زیرا در مجلس شورای زنان روزها بلکه هفته ها بین مخالف وموافق بحث و پرچانگی صورت خواهد گرفت + مگذاریدزنها دست عطوفت ومهربانی بپشت شما بکشند زیرا جلاد هم برای نواختن تازیانه ابتدا محل شلاق را دست میمالد بعد تازیانه را فرود میآورد + دختران حوا درعین اینکه زیاد ولخرجی میکنند وبیهوده خرج تراشی مینمایند دربعضی مواقع قدری هم صرفه جو هستند، برای اثبات این ادعا باید گفت ازهمان شب اول عروسی وقتی قدم بحجلهٔ میگذارند برای صرفه جوئی فوراچراغ راخاموش میکنند! + بعضی اززنها درعین بی سلیقه گی خیلی باذوق هستند، بطوریکه اگر کلفت بیاورند پیر و بدترکیب وچنانچه نوکری استخدام کنند جوان وخوش قواره و تودل برو! خواهد بود! + زن کشوری است که در مقابل صادرات کالای ناز، عشوه، حرف مفت، دروغ، مکر، حیله، اشك، دوروئی و جفا هیچگونه وارداتی ندارد. بنا براین میتوان مقیاس زد که چرا این کشور جزو ثروتمند ترین کشورها محسوب میشود! + ابربهاری درهرموقع که ببارد برای محصول منافع بسیاردارد ولی اشك زن ابری است که در هر فصل ریزش نماید جز ضرر هیچ اثر دیگر از خود نمیگذارد + اگر میخواهید بفهمید اجناس لطیف تا چه اندازه خجالتی و کم رو هستند یکمرتبه با آنها بکنار دریارفته سوار قایق شوید آنوقت خواهید دید چگونه بایك تکان و لنگرقایق خود را در آغوش شما می افکنند! + باشك چشم دختران حوا بدیدهٔ

تحقیر نگاه نکنید زیرا این دانه‌ها گاهی بقدری پر بها میشوند که ممکن است یك ملیونر ثروتمند برای یك قطره آن بخاك سیاه بنشیند

+ میگویند از روباه خفته باید ترسیدزیرا معمولا برای بچنك آوردن طعمه خود را بخواب میزند، از زنها هم که افتاده و سر بزیر هستند باید پرهیز نمودچونکه آنهاهم مجبورند برای بدست آوردن صید خود راآرام جلوه‌دهند + اگرمن بجای یکی ازمرتاضان بودم بجای اینکه سالها تنها زندگی کرده و روی میخهای تیزبخوابم زن اختیار میکردم و در کنار او استراحت مینمودم زیـرا مرتاض حقیقی کسی است کـه نیش زبان زن راتحمل کند وصدایش هم در نیاید + اگردقت کرده باشید مردهاهنگامی که میخواهند ازلبان زنی بوسه بگیرند چشمان خودرا می بندند . اینعمل بدین منظورانجام میشود که هنگام گرفتن بوسه قیافه خانم‌را نبینندوشیرینی بوسه درکامشان چون‌شرنك تلخ نگردد«زن‌شناسی»

زن بر وزن عن‌اندر لغت نام موجودی است که از کفر ابلیس‌مشهورتر و از ببر و پلنك پرشر وشورتر و درست نقطهٔ مقابل مرد را اشغال کرده است . این موجود در ردیف عجیب وغریب ترین موجودات وبغرنج‌ترین مجهولات قراردارد وتا کنون کسی آنچنان که باید وشاید سراز کارگروه زنان در نیاورده ورازاین عجایب المخلوقات را فاش نکرده است . دلیل عجیب بودن این موجودات همین بس کـه آنان را نامهای گوناگون و ولقبهای روز افزون بسیاراست ، از قبیل: علیامخدرات، علیا مکرمات، دختران‌حوا، گروه‌اناث، اجناس‌لطیف‌وهمچنین: خانم وبی‌بی وهمشیره ضعیفه و باجی و مادامو مادموازل وچه وچه‌و کلماتی هستند که زنان بانحصار خـود در آورده‌انـد و جمعی را عقیده بـر اینست که زنان بار واج این‌القاب برسرآنند که‌رجحان ومزیتی‌برجنس‌خشن کسب کنند

و خود را همسنگ مردان دانند وتنها با اسم و لغت خودرا بجلوه رانند
وداد دل از کهتر ومهتر بستانند . شعر :

امان از طینت و کردار زنها — فغان از شیوه و رفتار زنها
هر آنکس گفت زن جنس لطیف است — نباشد واقف از اسرار زنها
مخور هرگز فریب اشك زنرا — که باشد حربهٔ پیکار زنها
اگر رستم دوباره زنده گردد — شود مغلوب گیر ودار زنها
زنان گر کنند در رخت شبانی — امان از طینت و کردار زنها

زنها در دوران صلح وصفا تهمت وافترا و دروغگوئی وسخن چینی وغیبت کردن وبخل ورشك وحسد وتظاهر وخودنمائی وتقلید وهمچشمی وناز وافاده وخواهش وتمنا وتقاضا والتماس والتجا راسرلوحه زندگی قرار میدهند و بهنگام خشم وغضب دیگر شمر هم جلودارشان نمیشود وآنگاه است که آشوبها بپا کنند وآتشها برافروزند وخانمانها بربادهند ومصیبتها والم شنگه ها بپادارند وخونها بریزند وبسلاحهای آه وزاری وغش وضعف متوسل شوند؛ وعجب اینکه مردان بااطلاع ازاین خصلتها وسوء نیتها بازدرمقابل یك لبخند مصنوعی زنان دل بگرو گان گذارند واختیار از کف بدهند وسر از پای نشناسند وطوق ازدواج را گردن نهند ووقتی بخود آیند که کار از کار گذشته ، نه تاب قرار ونه راه فرار درپیش دارند ومادام بسوزند وبسازند

ای شده از بیخبری روز و شب — عاشق و دلداده و دلبند زن
غافل از کینه و تدلیس او — بیخبر از چون وچه وچند زن
دل مده از کف تو بیك بوسه‌ای — چونکه ز زهر است بتر قند زن
زلف سیاهش منگر چون بود — دام ریا کاری و ترفند زن
وای بر آنکس که دل از کف بداد — ز بهر یك غمزه و لبخند زن

مرد شکارچی راحکایت کنند که بار سفر بربست و بعزم شکار عازم جنگلی

دوردست شد. دوستان از این سفرش باز داشتند و ویرا گفتند جنگل مزبور را ببر وشیر و گرگ و پلنك بسیار است و حیوانات درنده بی‌شمار، زنهار باین سفر مبادرت نکنی که از چنك وحوش نرهی وجانرا ازدست بدهی. شکارچی در جواب گفت مرا زنی هست ازشیر درنده تر وازببر مخوفتر، من سالهاست که در برابر او استقامت کرده ام و اکنون از سبع ترین حیوانات وحشتی ندارم. قضا را بجنگل رفت و شیری را بدام افکند و با خود گفت یا للعجب شیر را شکار توانم نمود و زن را رام نتوانم کرد! درباره زن آنقدر گفته و نوشته اند که دیگر گوش فلك هم کر شده‌است و اگر تا ظهور خردجال از این مقوله سخن رانند و تحقیق نمایند بی‌بماهیت حقیقی زن نبرند، پس بهتر آنست که ماهم سر این مقال را درز گیریم و باشعر زیر به بحث خود خاتمه دهیم و زنان را بخدا بسپاریم. حکایت:

دید شیطان راشبی زاهد بخواب — اشك میبارید مانند سحاب

باتعجب گفتش: اینگریه زچیست؟ — این همه‌آه و فغان از دست کیست؟

گفت من شیطانم و ام الفساد — دشمن دین و خدا و اجتهاد

گرچه باشم قهرمان مکروریب — خورده‌ام ازجنس زن صدهافریب

از گروه زن گریزانم مدام — درد مندم اشك‌ریزانم مدام

زن «رکورد» حیله رابشکسته‌است — دست شیطان راهم ازکت بسته‌است

من کجا و اینهمه عور و ادا — گردش ورقص و «تآتر» و «سینما»

من کجاوفکرت «ژونال» و «مد» — من کجا و کفش چون کوه احد

من کجا و «پودر» برصورت زدن — طعنه بر مهری و بر عفت زدن

من کجا تقلید از ... کنم — با «توالت» مردها را خر کنم

من کجا و آن مرام نو بنو — من کجا و جنگ کردن باهوو

آنچه کرده‌جنس زن هنگامه‌ها — خود نمی گنجد توی شهنامه‌ها

زن که اینسان بار با همگام شد بینوا شیطان چرا بد نام شد
« دین و فرهنگ خطی »

گر چه دانی که نشنوند بگوی	هر چه داری تو از نصیحت و پند
زود باشد که خیره سر بینی	بدو پا اوفتاده اندر بند
دست بر دست میزند که دریغ	نشنیدم حدیث دانشمند

فصل دهم

زن از نظر جریده نگاران

روز نامه ها : هر وقت زنی سوگند میخورد دلیل بر آنست که بدروغ گفتنش نمی ارزد + شناختن زن و کرمك خیلی مشکل است ؛ بزحمت از صد تا یکی خوب در میآید + دختران امروزی برای حفاظت خود از گزند باد و باران و سرما لباس نمی‌پوشند ، بلکه لباس برای ایشان بمنزلهٔ وسیله ای برای جلب توجه مردان است + زنان تاسی سالگی بآرایش کردن روی و موی خویش مردان را فریب میدهند ولی ازسی سالگی به بعد بابزك کردن خود را گول میزنند « امید » ۞ جوانی دلباخته دختر متجددی بود ، اورا در آغوش گرفت بوسید وباو گفت : عزیزم راست است که مثل منوچهر دارای اتومبیل و پارك و ثروت زیاد نیستم ولی قلبی پاك و عشقی سوزان دارم ؛ تقاضا میکنم پیشنهاد مرا بپذیری وبامن ازدواج کنی دختر گفت : کدام منوچهر را میگوئی ؟! آدرسش را بگو خیلی ممنون میشوم ! اصلا اگر میخواهی ترا دوست داشته باشم مرا با منوچهر آشنا کن ! « ایران ما » ۞ زنها همان‌اندازه که بحفظ اسرارخود علاقه‌دارند نسبت بافشاء اسرار دیگران بی علاقه هستند + زنها هیچوقت‌نمیتوانند میان زیبائی حقیقی و آنچه در نظر مردم زیبا است فرق بگذارند ، بلکه

نسبت باخلاق و رفتار مردم اگر بخواهند قضاوت کنند ابتدا بسر و بر او نگاه میکنند اگر دیدند ظریف و زیبا و شیرین سخن است اورا خوش اخلاق میدانند و گر نه نسبت باو اعتنائی نمیکنند «اطلاعات» فرق مرد مجرد و متاهل اینست که مرد مجرد و بی زن هیچوقت پیراهنش دکمه ندارد ولی مرد متاهل اصلا پیراهن ندارد «الوند» وقتی شیطان نمیتواند بعللی در وقت مناسب و بموقع سر برسد زن را بجای خود می فرستد «احرار» زنرا برای چکار میخواهید؟! گر برای خانه‌داری میخواهید زن یزدی و کرمانی بگیرید! اگر برای آشپزی میخواهیدزن تبریزی بگیرید، اگر برای کره کشی میخواهید زن خراسانی بگیرید، اگر شریك زندگی میخواهید زن اصفهانی انتخاب کنید، اگر برای معاشقه است شیرازی برای اینکار جان میدهد! اگر میخواهید از نخوردن صاحب سرمایه بشوید زن قزوینی بدرد شما میخورد، اگر می خواهید زنی بگیرید که تمام این صفات را داشته باشد زن تهرانی بگیرید ولی مراقبش باشید که کلاه سرتان نگذارد + زن و جیوه شبیه هم هستند یعنی تا وقتیکه دست شما باز است در کف شما میماند و بمحض اینکه دست‌را ببندید زن وجیوه فرارمیکنند «آشفته» اگربخواهی ازمردی انتقام بگیری زن زیبائی نزداو بفرست + زن‌شرعی کالائی‌نیست که بتوان پس داد یا عوض کرد یا مجاناً واگذار نمود، بلکه بلائی‌است که بهیچ‌قیمت نمیتوان ازشر آن رهائی یافت «آتش» ناز و کرشمه و عشوه زنان چندان تعجب آور نیست زیرا هرتاجری اول مستورهٔ خوب میدهد سپس بنجل را آب میکند + خانمها پرحرف میزنند ولی چیزی نمیگویند + زنهااول بزیبائی خودشان مینازندوبعدهابزیبائی دخترشان + عقل زنها بادر آمدن دندان عقلشان ظاهر نمیشود بلکه با پیدایش نخستین

چنین صورت آنها ظهور میکند + زن و راهزن اغلب شب بسراغ آدم میآیند + زنها مثل چوب کمانند هرچه بیشتر آنها را خم کنید سخت تر راست می شوند + ممکن است مرد ها در نظر اول عاشق وبیقرار زنی بشوند ولی حتم زنها تا حساب خرج و دخل مرد را نکنند عاشق نمیشوند + تعجب نکنید که چرا خانمها اینقدر بقشنگی زیر پیراهن خود علاقمندند، آنها میدانند که این ملبوس بیش از هرچیز دیده میشود + سیاستمدار وقتی گفت آری مقصودش «شاید» است و اگر گفت «شاید» مقصودش «نه» است و لفظ «نه» را هرگز استعمال نمیکند، ولی زن وقتی گفت «نه» مقصودش «شاید» است و اگر گفت شاید مقصودش «آری» است و لفظ آری را هیچوقت استعمال نمیکند + اگر مذهبی در دنیا وجود داشت که زن گرفتن را حرام میکرد حتم بیش از تمام مذاهب پیرو داشت + زنها برای اینکه کفششان پاره نشود از شوهرشان اتومبیل میخواهند + زن گل عجیبی است از نور گریزان است ولی در تاریکی باز میشود! + قلب زن مثل شیشه زود شکن است فقط الماس میتواند آنرا ببرد «باباشمل» (۱۶) زنهای هرجائی مانند کتابها و رمانهای کرایه‌ای هستند، آنها ئیکه قبلا کتابیرا کرایه میکنند یك یا چند ورق آنرا کثیف و پاره خواهند کرد اینست که چیزی دستگیر بعدی نخواهد شد + زنها عموما رقیق القلب هستند، شاید بهمین جهت است که اغلب عروسان در شب عروسی دلشان بحال داماد بیچاره که گرفتار دام بلای آنها شده میسوزد و گریه را سر میدهند + همان طور که بعضی از متهمین میتوانند حبس خود را با پول بخرند مرد ها هم میتوانند بوسیلهٔ طلاق از حبس زناشوئی آسوده شوند + یکنفر قفل ساز ماهری میگوید قلب خیلی از زنها مثل «قفل رمزی» است که با سه حرف (!) باز میشود (پ. و. ل) + همین که

دختری نوشتن را یاد گرفت اول کاری که میکند اینست که نامه عاشقانه را پاسخ میدهد « توفیق » زنها با کلید گریه وتبسم در قلب مردان را میگشایند – زنها استعداد غریبی برای شغل بازرسی دارند چون این کار را هر روز صبح با جیب های شوهرشان تمرین میکنند « خاور »

کشیشی در بالای منبر گفت اینکلام را که من میگویم مبنای آئین مسیحیان است و هیچوقت فراموش نکنید که اگر شخصی بیکطرف صورت شما سیلی زد هیچ تعرض نکنید و فورا طرف دیگر صورت را پیش بیاورید. دختری که پای منبر نشسته بود و گوش میداد با صدای بلند گفت : آیا این حکم در باب بوسه هم مجری است ؟ « خبر های روز »

شیطان پسر خود (الخناس) را پیش خود آورد و گفت اینجا باش تا بر گردم ، چون شیطان برفت حوا برخاست و خناس را چهار تیکه کرد و بچهار طرف پرتاب نمود طولی نکشید شیطان برگشته الخناس را صدا کرد والخناس از چهار طرف بصورت چهار تیکه باهم وصل شده بااوبراه افتاد . سال دیگر شیطان باز هم الخناس را نزد حوا آورد و گفت پسرم اینجا باشد تابر گردم . حوا این بار خناس را کشت و کباب کرد و خورد وچون شیطان باز گشت والخناس را ندید او را بانك زد، الخناس گفت: بابا این جا (در دل حوا) هستم شیطان گفت همانجا بمان و زنان را راهنما میباش «سیاست ما »

زن دو اسلحه دارد: زیبائی ومکر، تاوقتی که از اسلحهٔ اولی یعنی زیبائی بهره مند است همه را مغلوب می سازد. وقتیکه آثار زیبائی از چهره اش محو شد آنوقت چاره ای جز دست زدن بسلاح مکر و حیله ندارد و چون میداند عاقبت سلاح نخست از بین میرودبهمین مناسبت از آغـاز خود را برای بکار بردن اسلحهٔ دوم آماده می سازد « شبا هنك »

زن هنگامیکه کسی را دوست بدارد همه چیز خود

را برای مدت نامحدودی باو تسلیم میدارد و چون اورا تحت نفوذ خود در آورد و بفتح وپیروزی خود مطمئن شد بمحض اینکه یك سنگر رابدست آورد فورا روی بسنگر دیگر آورد، وای بر مردیکه بچنین وضعی تن در دهد « شرف » زن با شیطان یك فرق دارد و آن اینست که شیطان فقط گاهگاهی ممکن است مردهارا فریب دهد ولی زن همیشه اینکاررا میکند « صدای کرمان » زن گرفتن مثل تلفن کردن است ، باید چند نمره را پشت سرهم ردیف کرد و تازه پس از چند دقیقه معطلی از آن طرف بشما میگویند این جا تیمارستان است «ظهر امروز» زندگانی زن بی عشق ناگوار است و زندگانی مرد با عشق ناگوار + قلب زن تابع چشم و گوش اوست «فکرجوان» هر اندازه سیمرغ وجود دارد زن خوب هم یافت میشود « کواکب » حق السکوت : وقتی پسری روی دختری را بوسید دختر آهسته گفت : این اولین مرتبه است که طعم بوسه را می‌چشم! یکمرتبه رنگ هردو پریدزیرا دیدند که سرو کلهٔ برادر کوچك دختر از لای پرده نمایان است ومعلوم میشود که بوسیدن آنها را دیده است . پسر گفت چقدر باو بدهم که بپدرت نگوید ؟ دختر جوابداد : دیگران برای اینکار همیشه باو یکتومان میدهند ! « کارگران خوزستان » زن و شیطان : زن ازاسم شیطان میترسد ولی از تقلید حرکات او واقتدا باعمال وی هیچ بیم وباکی ندارد + همیشه تناسب در طبیعت برقرار است از این لحاظ موی زنها بلند وعقل آنها کوتاه است « مهتاب » هرچه زن را بیشتر بزنید آبگوشت چرب تر خواهد بود « ناقوس » میگویند زن حسابگر دقیقی است ولی عقل معاش ندارد ، من خودم خیلی از زنها را دیده ام که دو تومان خرج ایاب و ذهاب میکنند تا چیزی را از آن طرف شهر دو ریال ارزانتر بخرند +

زن همیشه از هوای سرد اطاق شاکیست ولی شب هنگام که پنج درجه زیر صفر است خانم باپیراهن شب وپای لخت از هوای خارج از خانه لذت می برد « یزدان » زنان از حیث قد بطور متوسط (۱۲) سانتیمتر کوتاه تر واز لحاظ وزن(۷) کیلو گرم ازمردان کمترند . عمرشان دراز تر اما(۱٤۰) گرام مغزشان از مرد ها سبکتر است. غذایشان کمتر! (...) بطوریکه روزانه بدنشان (۵۰۰) کالری کمتر از مردان ایجاد حرارت مینماید . دندانهای دوم را شش‌ماه زودتر در میآورند و قلبشان در هر دقیقه (۸) مرتبه بیشتر از مردان میزنند . در خونشان (۲۵) هزار ملیون گلبول قرمز کمتر از مردان موجود است و فشار خونشان باندازه ده درجه ضعیف تر و گنجایش ریتین آنها(۱۰۵۰) سانتیمتر مکعب از مرد کمتر است « گلستان » اگر زن لبخند زد برای اینست که‌پیراهن قشنگی دارد، و اگر خندید معلوم میشود که پیراهنش قشنگتر از مال همسایه است، و اگرمحزون وگرفته بود پیراهن‌همسایه از مال‌اوقشنگتر است، واما اگر گریه‌وزاری میکرد‌بدانید که شوهرش اصلا‌برایش‌پیراهن نخریده « خروش ایران » زنان‌بچیز های کوچك‌زود فریب‌میخورند: یك نگاه محبت آلود، یك لبخند، یك توجه مختصر مرد کافی است که‌زن خود را تسلیم وی نموده و اسرار خلقت و هستی خود را بروز دهد

« نهنك » مردی بسفر میرفت‌زنی‌داشت زهره نام . کاسهٔ‌نیلی به‌معتمدی داد و گفت‌هر گاه‌زهره کار بدی کند معتمد نقطهٔ نیلی برجامهٔ اوچکاند . چون یکهفته از رفتن خواجه سپری شد پنجاه نشان برجامهٔ زهره بیش بود . شوهرش بمعتمد خطی نوشت و درآن تاکید کرد که : « چیزی نکند زهره که ننگی باشد برجامهٔ او زنیل زنگی باشد ! » معتمد در پاسخ نوشت که : « گر زآمدن خواجه درنگی باشد تا ماه دگر زهره پلنگی باشد

« شاه‌داد » مکالمهٔ دو نفر خانم — اولی : خواهر جان نزدیک است من از دست شوهرم دق کنم برای اینکه بعضی شبها منزل نمی آید ، نمیدانم کجا میرود و چه میکند ، شما هم لابد بدرد من گرفتارید ؟ دومی : اتفاقـا بنده از این قسمت بکـلی بی اطلاعم زیرا بیشتر شبها خودم بمنزل نیستم ، از آقا هم خبر ندارم که میآید یا خیر « رستاخیز عدل » در اساطـیر مردم مشرق زمین چنین آمده است که چون باریتعالی اراده فرمود برای مرد همدم و مونسی بیافریند مصمم گشت که از نیکیها و بدیهای عالم چیزی بوجود وی بیفزاید و خلقت او تلفیق لطیفی از مواهب و معایب سایر مخلوقات باشد پس : از آشعهٔ آفتاب : خوشحالی و سرور ، از غزال وحشی : نگاه دلفریب ! » از افعی : خوش خط وخالی و زخم و زهر زبان ! ، از پیچك : چسبندگی و « انگلی » ! ، از برك درخت : سبکی و « جلفی » ! ، از شاخ نی : رعنائی و طنازی ! ، از گل سرخ : دلفریبی و شهوت انگیزی ! از ابر : اشکریزی ! ، از بادبهاری : تلون و ناپایداری ، از شبنم : لطافت ! ؛ ازببر : سنگدلی و درندگی ! ، ازشهد : شیرینی ! ، از آتش سوزندگی و گرمی ! ، ازیخ : سردی وبی مهری ، از کلاغ : پرحرفی ! ، از بوزینه : تقلید ! ؛ از ملخ : بی تصمیمی و هوسبازی ! ، بگرفت و از مجموع آن موجودی آفرید که مرد را در سرد و گرم زندگی مونس و همدم می باشد ! ! « فردا » « مد » مد بروزن « شد » — اندر لغت بر نمونه های آرایش وزینت سروصورت و گیسوان و ابروان و مژگان و ناخن واجناس و ملبوس و لوازمی اطلاق شود که مایحتاج تجملات زندگی امروزه را تشکیل دهد و تازگی را دارا باشد بدانسان که پیش از آن کس را از آن نمونه وقوف نباشد . این لغت از دیر باز برمجموعهٔ لغات افزوده شده وهر روز قرب و منزلتش افزون و ماهیتش دگرگون شود . طلیعهٔ این مظهر بر اسرار برای اولـین بار

از دیار اروپ وفرنك وباشکال گوناگون رنك برسم ارمغان بسرزمین ایران سرازیر شد ودر اندك مدتی در اقصی نقاط کشور قربی کامل و منزلتی وافر یافت ، شاعر در این باره گوید :

بشارت ده که مد بازآمد از در / بیفکندی ز رونق زیب و زیور
حجاب وچهره پوشی گشت منسوخ / که «مد» کارخودش را کرد آخر
زن خانه نشین بی هیچ پروا / ز رخ بی واهمه افکند معجر
فکنده چادرو روبنده را دور / لباس شیك و نازك کرده در بر
چو آن میوه فروش لا ابالی / کلاهی چون طبق بگذاشت برسر
شده پا ها بزیر تیغ «ژیلت» / سفید وصاف وزیبا همچو مرمر
شده لب ها همه قرمز زماتیك / بمانند . . . . . . !

واما پیروان «مد» که باصطلاح امروزی آنان را «مدیست» نامند بوقلمون وار هرلحظه برنگی وبشکلی در آیند وپیروبرنا رابدل آتش زنند واختیارها ازکف بربایند وعجب آنکه «مد» راحد وحصر وقید وشرطی نیست ، چه همگان بکرات دیده‌اند که چهره های عبوس وزلفهای چون دم خروس ، البسه‌های رنگین وجامه های پرچین ، آستینهای کوتاه و قباهای چون دم روباه ، خالهای ساختگی بحد نخود و کفشهای چون کوه احد ، کلاههای زنبیل وار وکیفهای قندیل وار ، ووو . . . . . بنام «مد» روز» بهرمرزوبوم ، بسان راحت الحلقوم ، متداول ومرسوم گردد وباز هم عجیب آنکه اینهمه آب وتاب وایاب وذهاب را برای مدت محدودی اعتبار است وبزودی ازدرجهٔ اعتبارساقط وآنهارارسومی نوین جایگزین گرددوبرای مدتی رایج ومعمول شود :

گاه گونی شود بجای قبا / گاه معجرشود ردا و عبا
«مد» شود پالتو ز پشم شتر / ساز و «گارمون» شود چوبوق مود
میزند کفشهای پا یه بلند / طعنه بر کوه و قلهٔ الوند

گاه افسار خر کمر گردد   بخت و اقبال یار خر گردد .

چنانکه اشاره شد زنان را بیش ازدیگران به « مد» علاقه ورغبت باشدو همانا «مد» بی پیر فخرو شوکت و منزلت خودرا مدیون ومرهون گروه اناث وعلیامخدرات است وتا درروح هوسکار زنان تقلیدو تظاهر افسونگری بپاست « مد» را ارزش واعتبار بجاست ، این نکته را هم باید دانست که همه چیز خواهی نخواهی از «مد» می افتد ودمزده میشود غیراز«مد» که تا صور اسرافیل از«مد» نیفتد ! «آفتاب شرق»

مجلات : زن از نظر جغرافی دان آبشار مهیبی است که قوهٔ جاذبهٔ غریبی دارد، از نظر اساتید علم کشاورزی نهالی است که صفای گل آن با جفای خارش توام است ، هم تریاق زندگی و هم سم قاتل نوع انسانی ست ، و از نظر دانشمندان روحانی سری از اسرار است که بکنه آن نمیتوان پی برد « جهان مصور » * خطرناکترین عمر زن از ۳۵ ببالا شروع میشود زیرا از این سال به بعد است که زن دوران جوانی را سپری می بیند وآینده را جز سپری نمی بیند ، بهمین جهت برای بازگشت بجوانی از ارتکاب بهیچ گناهی و تقصیری خودداری نمیکند، از این روست که بسیاری زنان تا این سنین تا حدی پاکدامن میباشند و از این پس استعداد انحراف پیدا میکنند و میتوان گفت زنان که گرفتار لغزش شده اند بیشتر در سنین پس ازجوانی بوده نه در آغاز جوانی !! « ذره ها » * زن وساعت در یك امر سنخیت دارند وآن ینکه هر دوصدای بیفایده ای دارند . . . اگر بیصدا و ساکت کار میکردند خیلی مفید بودند ! وقتی میگویند « ساعت خوابید » دیگر بدرد نمیخورد .. اماوقتی زن« میخوابد »! خیلی فایده دارد ، زیرا اقلا از دست بهانه های او راحت میشویم « ماه » * مرد یکه مطیع

اوامر عیالش میگردد و دستخوش تمایلات او میشود بعقیده عقلا چنین مردی زبون و خوار و مستوجب نکوهش است « مردان خدا » هزار زن را دوشبانه روز درمحلی جمع کنید وحالات آنان را تفتیش نمائید خواهید دید که جزسخن زیبائی و زشتی، گفتگوی خود آرائی و دلربائی مذاکره ای ندارند « عالم نسوان » درمقابل احساسات وهوسهای زن اگر مرد بخواهد تسلیم شود و رضایت اورا جلب کند بایستی از هیچ عملی خودداری نکند : دزدی ،رشوه ، بدنامی ،زندان، خیانت ، آدم کشی و امثاله + زن در مقابل کوچکترین اشتباه مرد چه بلاهائیکه بسر او میآورد ، انتقام میگیرد ولی البته قصد انتقام گرفتن را پنهان میکند وازطریق مختلف منظور خودرا عملی مینماید، مرد را تحت شکنجه میگذارد و با بی اعتنائی دلش را می آزارد ، و با نیشخند و زخم زبان روحش را افسرده میکند ، با خاموشی وقهر زبانش را قطع میکند ، با ایجاد سوء ظن حس حسادتش را تحریك میکند و با خوراندن غذاهای نامطبوع اززندگی سیرش میکند ،زیرا روح فداکاری و گذشت در این موجودات وجود ندارد «قیام زن» زن ازسوسك حمام میترسد ، وقتی موشی را به بیند جیغ میکشد، اما اگر شوهرش باندازهٔ فیلی باشد از او واهمه ندارد + زن : مکاره ، ساده ، حساس ، قشنك ، ولی کور است. زن بیوفا ، فریبنده و بیرحم است + زن صبح چیزیرا میخواهد ولی عصر همان چیز را دوست ندارد « صبا » زن از نظر شیمیائی = خصوصیات فیزیکی: باهیچ جوش میآید و در هردقیقه احتمال یخ زدنش میرود وچون خوب باآن رفتار کنید آب میشود و اگر راه مصرفش را ندانید خیلی زننده و تند و تیز است. کجاها یافت میشود ؟ هرجا که مرد وجود دارد. خصوصیات شیمیائی : خیلی بزروسیم وسنك های قیمتی تمایل دارد . اگر تنها بماند

انقلاب احوال پیدا میکند و میتواند در یك وعده خیلی غذا بخورد . وقتی که پهلوی یك زیباتر از خود نشیند دائم رنك برنك می شود . مورد استعمال : فوق‌العاده بکار زینت میآید . برای برانگیختن روحهای پژمرده و مردم دل مرده بهترین معجون و برای تقسیم و توزیع عادلانه ثروت بهترین عامل شناخته شده است و برای تقلیل دادن در آمد تاکنون بهتر از آن وسیله‌ای پیدا نشده است. احتیاط: در دست اشخاص بی‌اطلاع بسیار خطرناك است « جهان نو » سئوال : چرا در فصل تابستان معدل ازدواج بالامیرود ؟ جواب : چون شدت گرما عقلرا از سر مردم می پراند « اطلاعات هفتگی » زنی را بزور برای رقصیدن بمجلس بردند خیلی خوب رقصید شوهرش از او مؤاخذه کرد. زن گفت : مرا بزور بردند. شوهر گفت : بسیار خوب قبول کردم ، بردن تو بزور بود ولی خوش رقصیدنت بهر چه بود ؟ « اخگر » نو عروس زشت رو بشوهر : حال که من زن تو و باختیار تو هستم بگو از که رو بگیرم و از که نگیرم ؟ شوهر بزن : تنها خواهشی که دارم اینست که از من یکی رو بگیری نسبت بدیگران مختاری « انسان آزاد » مرد : زن عزیزم بعد از مرگ من خواهش دارم که با این همسایه که سالها با من در عدلیه مرافعه داشت و مرا اذیت کرد شوهر نکنی. زن : نه عزیزم مطمئن باش من بکسی دیگر وعده ازدواج داده‌ام « نامه علمی » مرد متأهلی رفیق مجرد خود را بااصرار زیاد بتأهل وا داشت ، وی زنی اختیار کرد شب دوم از دست زن مجبور شد از منزل بیرون رفته در مسجد بخوابد وقتیکه وارد یکی از اطاقهای مسجد گشت شخصی را در آنجا خفته دید چراغ را روشن کرد رفیق خود را آنجا یافت با تعجب جریان را از او پرسید دوستش گفت در دو سالی که متأهل هستم امشب شب نهصد و بیست و نهم است که در اینجا میخوابم چون از تنهائی مستأصل شدم خواستم

رفیقی همدرد داشته باشم « بدیع » مردی هنگام مرگ زنش را خواست و گفت حالا که من دارم میمیرم بیا و راستش را بگو ۰۰ آیا با کسی رابطه ای داشته ای؟ جوابداد: بلکه نمردی! «ماه» مثلیست مشهور در میان مردان که میگویند: برای اینکه از شر نیش مار در امان باشی دندانش را بکش ولی از زن بی دندان فرسنگها دوری گزین « ترقی »

من از مفصل این نکته مجملی گفتم
تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل

فصل یازدهم

زن از نظر گذشتگان

آشور

زن آشوری جز امور خانه داری حق دخالت در هیچگونه از امور و شئون اجتماعی را نداشت . تعدد زوجات مرسوم بود. زن آشوری در ردیف حیوانات بشمار میرفت و اختیار مال و جان او در دست شوهر بود. زن را اهریمن میدانستند. آشوریها میگفتند زن بجز برای بقاء نسل و ارضای امیال شهوی مرد بهیچ درد دیگر نمیخورد. زن را موجودی پست و عنصری ناتوان وفردی نالایق می پنداشتند. اگر از زنی خیانتی مشاهده میشد بلافاصله اورا بدیار نیستی میفرستادند ولکهٔ ننگ اورا بدین وسیله از دامن عالم پاك مینمودند. رسم بود که سالی یکمرتبه درهردهی دخترانی را که بحد بلوغ رسیده بودند در یك جا جمع کرده و اشخاصیکه طالب ازدواج با آنها بودند بر آنها نظاره مینمودند، در این موقع جارچی مخصوص دختری را بعد از دیگری بمعرض تماشای طالبین میگذارد و وجوهی در مقابل ازدواج با آنها تعیین میکرد . اینکار از زیبا ترین دختر شروع

میشد وهمینکه او را در مقابل مبلغ گزافی تسلیم طالبش میکرد دیگری را که ازحیث زیبائی در درجه دوم بود عرضه میداشت. بدینطریق اشخاص ثروتمند با تقدیم قسمت زیادی از دارائی خود میتوانستند با دختران زیبا ازدواج کنند. اما اشخاص نادار و فقیر که البته بالطبع محروم ازوصلت بازنان زیبا بودند در مقابل دریافت مبلغی حاضر بازواج با دختران بد گل میشدند وبدین طریق هیچوقت دختری بدگل در زمین بدون شوهر نمی ماند و ازلذات زندگی بی‌بهره نمیگردید وبعلاوه بنابرسم معمول جهیزیهٔ آنها که از عایدی دختران زیبا تهیه شده بود موجب تشویق جوانان نادار میگردید.

آلمان

در سال ۱۰۹۵ میلادی کشیشان وبزرگان و دانشمندان در آلمان گرد هم جمع شده و پس از تحقیقات عمیق و مطالعات دقیق پنجاه دلائل و شواهد و براهین عقلی و نقلی و منطقی و مذهبی آوردند و صحت هرکدام را مدلل و محقق داشتند و ثابت کردند که زن انسان نیست وقصایدشعراء مشهور و نصایح دانشمندان و فیلسوفان معروف این عصر در موارد بسیار برجال پندو اندرز میدهد که اگر سیادت و بزرگی خودرا در جامعه‌بشر میخواهند بزن اعتماد نداشته باشند و آنان را بجزبرای بقاءنسل وامورخانه داری دیگر اجازه دخالت در هیچ امری ندهید و هرگاه از اوامر شما سر پیچند آنان را سخت بزنید.

آلبانی

در آلبانی هرگاه دختری در مقابل دوازده نفر قسم یاد کندکه درتمام مدت عمر شوهر نخواهد کرد ازخرید و فروش معاف میشود.

افریقا

در یکی از نواحی افریقا پسر از قبیله‌ئیکه دختر میخواهد باچند نفر از دوستان خود بخیمهٔ دختر میرود وضربت سختی باپای خود بدختر میزند و او را بر میدارد و فرار میکند ودختر جزو مایملك اومحسوب میشود. در بعضی ازنقاط افریقا مهریهٔعروس بیش از چهار گاو نیست. سیاه‌پوستان «بوندو» مهریهٔ زن را یك بز قرار داده اند. در قبایل «دامر» قیمت زن فقط دو مرغ است. بین مردم قبیلهٔ «داهومی» که در مغرب افریقا زندگی میکنند رسم است که یکشب پیش از زفاف عروسی خانواده داماد مجلس تعزیه ای راه انداخته و دسته جمعی مشغول گریه و زاری میشوند، زیرا عقیده دارند که قدم زن شوم است و بدین وسیله از مقدسات برای برطرف کردن شومی زن کمك ویاری میطلبند. در همین قبیله هنگامی که زن دو نفر آبستن میشوند، هنوز نزائیده پدران آنها شرط میکنند که اگرنوزاد آنها یکی پسرو یکی دختراست دختررا بدون بها باوبرای کنیزی پسرش بدهد. در قبیله «هوتانتو» دختررا در مقابل دوسه‌راس گاو میفروشند البته‌هرچه‌دختر جوان‌تر باشدقیمتش بیشتراست واین‌زن بایدمثل گاو برای خریدار کار کند والا زجر های سخت خواهد دید وبازنان‌مانند حیوانات اهلی رفتارمیشمایند با این تفاوت که حیوانات‌نمیتوانند نیازمندی های شهوی را مرتفع کنند ولی زنان تسکین میدهند. در تمام قبایل‌افریقا تعدد ازدواج رواج دارد ومرد میتواند هرچند عدد زن که بخواهد بگیرد. قبایل وحشی‌افریقا بدون قید وشرط شرعی از زن‌متمتع میشوند وهرچه میخواهند زن نگاه میدارند و این قاعده هنوز بین آنها جاریست.

در افریقا هرگاه دختری بکریت خود رااز دست داده بود یا کشته و یا بخانهٔ پدر فرستاده میشدواز این‌رو برای حفاظت‌بکریت دختران تدابیری

بکار میبردند که از آنجمله اینکه در « دارفور» و « نوبه » زنان فرج دختران خودرا درسن کوچکی میدوختند و یك سوراخ کوچکی برای جریان بول و حیض میگذارده و شب عروسی این دولب جوش خورده را داماد باخنجر تیزی از هم جدا میکرد، ودر بعضی جاهافرج دختران راقفل کرده وپاهایشان را بهم می بستند تا التیام بیابد و تازمان عروسی آنها را از فرج محروم میکردند و در شب عروسی کلیدآن بدست داماد داده میشد تا فتح باب نماید .

استرالیا

در استرالیا زن درردیف حیوانات اهلی قرار داشت . عقیده بر این داشتند که زن بجز برای تولید نسل ودفع شهوت لایق وشایستهٔ هیچ کاری نیست. زنان دارای هیچگونه حقوق و احترامی نبودند .بسا اتفاق می افتاد که مرد استرالیائی در اثر کوچکترین سوء ظنی زن خود را میکشت . درسال هائیکه قحط و غلابود زنها را که موجودی زاید و بلااستفاده میدانستند کشته و میخوردند . در قبایل « گاموچ » و « کورکیج » که از قبایل « و ت ژ و بالوك » در استرالیا میباشند در روز های معینی درهر سال پیر مرد های دو قبیله مجمعی تشکیل داده و دختر های دو قبیله را بین جوانان عزب و خلاصه طالبین آنها مانند حراجی تقسیم و میفروختند و این رسم را « پیراورو » نام نهاده اند . این قاعده تاچند سال قبل نیز جاری و باقی بود ولی مدتی است این رسم متروك شده .

ایران

زن در ایران قدیم چه درطبقه اشراف و چه طبقات نازله حق رای و اختیار و تشخیص خیر و شر در زندگی خود نداشته وتا در خانه پدر بود مطیع او ووقتی بخانه شوهرمیرفت مطیع محض شوهر بود و نیز

در انتخاب شوهر مطیع او امر پــدر خویش بود . دختر شوهر دار از پدر ارث نمی‌برد زیرا جــزو خانواده دیگری شده بود و خدای آن خانواده را میپرستید و بطور کلی‌زن دارای‌هیچگونه شخصیت حقوقی نبوده وطرف هیچ نــوع معاملــه‌ای از بیع و رهن وقرض و اجاره و هبه وغیرذالك چه قبل از ازدواج و چــه بعد از ازدواج واقع نمیشد . تعدد زوجات مرسوم‌و داشتن همخوابه‌های متعدد از کنیزهای زرخرید یازنهائیکه در جنك اسیر میشدند در میان نجباء شیوع داشت . دختر را بزبان زردشتی «کنیك» میگفتند که در فارسی کنیز گویند و در پهلوی وپا زند نیز « کنیچك »آمده که‌همان کنیزك فارسی میباشد . بیوه زن یا زن رومی (کلفت) را « چاکرزن» مینامیدند. و زنهائیکه شوهر میکردند پنج نوع بودند و هرنوعی را اسمی بود : (۱- زنهائی که بااجازه پدر و مادر شوهر میکردند موسوم به« پادشاه‌زن » بوده زنیکه‌یگانه‌فرزند والدین‌خودبوده « اواگ زن » نامیده میشد و بایستی مولود اول را بوالدین خود بدهد که جایگیر او در خانواده پدر باشد پس از اینکه اینکار را میکــرد این زن هم « پادشاه‌زن » یعنی زن ممتازه‌خوانده‌میشد . اگرپسری که‌بحدبلوغ رسیده‌بود قبل از ازدواج میمرد والدین او میتوانستند جهیزی داده‌زنی را که‌ازخانواده بود برای مردی خــارج از خانــواده ازدواج کنند در اینصورت چنین زنی را «سذرزن » یعنی « زن‌خوانده » میگفتند ونصف اولاد این زن بخودش و نصف عده اولادش بمتوفی اختصاص می یــافت . هر گاه زنی بعد از فوت شوهرش شوهری‌اختیارمیکرد «چغرزن » یعنی« کلفت زن» نامیده میشد.وزنیکه‌بدون رضایت‌پدر ومادر شوهر میکرد « خودسرای‌زن » نام داشت) زنان در حجاب بــودند و حق هیچگونه اختلاط و ارتباط

یا مرد بیگانه نیرا نداشته اندو کلمه « پرده گیان » درمورد زن اطلاق واشاره میشد . زنان اشراف وسلاطین درموقع ایاب و ذهاب خارج ازخانه در «گردونه» های مخصوص سر پوشیده و کاملامستور عبور داده میشدند . بین ایـرانیان قدیم رسم بـود که هنگام ازدواج حلقه بزرگی از سنك یا چوب یا طلا را زن و شوهر در دست میگرفتند . طرف راست رامرد وطرف چپ رازن بدست میگرفت و در تمام مدتی که مؤبد خطبه عقد را میخواند این حلقه در دست آنها بود و پس از عقد حلقه را بدو نیم میکردند و زن و شوهر هر کدام نیمی را نگاه میداشتند . این رسم تا زمان ساسانیان نیز معمول بـود . و اینکه همین امروزه مرسوم است پس از انجام تشریفات خواستگاری وقبول اولیای دختر از طرف پسر انگشتری بخانه دختر فرستاده میشود و دختر آن انگشتر را که « حلقه نامزدی نـامیده میشود » درانگشت میکند از آثار همان رسوم ایران باستان است . زن بجز امور خانه داری حق دخالت در هیچ گونه امور اجتماعی را نداشت . ایرانیان قدیم زن را « اهریمن» و «جادو» نامیده و او را منبع فساد و شقاق میدانسته اند . در بسیاری جا ها بمادر « داه » میگـفتند که بمعنی «شریر» است وهنوز هم درایلات بختیاری ودهات چهارمحال اصفهان فرزندان بمادران خود همان « داه » خطاب میکنند. در میان مردمان بومی خوزستان دختران را از همان سن طفولیتی حلقه‌ای از فلز ساخته بپای آنها میکنند . این حلقهٔ مجوف که از نقره ساخته میشود و در بالای قوزك پای آنها قرار دارد یکنوع از اسباب زینت زنان آن دیار بشمار میرود و تادم مرگ از پای آنان خارج نمیشود وهروقت این حلقه که آنرا «میل پا» مینامند برای ساق پایشان تنگ شود آنرا در آورده و «میل پا»ی بزرگتری بپا میکنند . نگارنده سراینکار را از یکـنفر پیر

روشن ضمیر که از اهل شوشتر که این رسم بالا استثنا هنوز بین آنها مرسوم است پرسیدم در جواب گفت : اینعمل از قرون باستان در میان ما خوزستانیان معمول بوده ومن ازپدرم واو ازپدرش واو از اسلاف خود سراین امر را چنین شنیده که علمای معرفت الاعضاء گفته اند که رك شهوت(عرق موضع مخصوص) زن رابطهٔ بسیارنزدیك ومؤثر باپشت پای او دارد. لذا برای تقلیل هوی بی انتهای نفسانی و تخفیف هوس بی حد و حصر شیطانی زنان «میل پا» که یکنوع لجامیست برای دیوسرکش نفس اماره و یکقسم پا بندیست برای تمایلات فوق العادهٔ عفریت پتیاره اختراع گردید. گرچه این میل (۱) کوچك آهنین ناچیز در مقابل میل (۲) بزرك رك آتشین آن چیز ؛ مخصوصا تمایلات شهوی زایدالوصف زنان این منطقه حاره مقاومت نتوان کرد، زیرا آهن در مقابل حرارت آتش بالاخره نرم و غیر قابل استحکام است، ولی تا حدی بی ... ر نیست و بقول قدمای ما آن رك مورد نظر را میکشد، چنانکه زارعین در اثر گذاردن بیل روی کتف شان که محل رگ قولنج است کمتر از سایرین بدین مرض مبتلا میشوند. بنابر این «میل پا» برای زنان این نواحی گرم خیز بمنزلهٔ چکشیست که فیلبان بکلهٔ فیل میکوبد که یاد هندوستان نیفتد، اما باهمهٔ این وصف امان از وقتیکه زنان فیلشان یاد هندوستان کنند، آنوقت است که نه آهن و نه چدن و نه فولاد و خلاصه هیچ چیزی نمیتواند جلوخواهش نفسانی و تمایل شیطانی آنان را بگیرد و تنها علاجش میل «گا» است نه میل «پا»! . درایران قدیم هم مانند بعضی ممالك دیگر رسم چنین بود که دو لب فرج دختران را در ایام طفولیت بهم دوخته و بدین نهج طریق دخول آلت مرد مسدود شده تاشب زفاف بدست داماد فتح باب

---

۱ ـ میل بر وزن بیل ۲ ـ میل بروزن سیل

میشد و هنوز این عمل در میان اهالی جزایر (هنگام ـ قشم ـ لارك ـ و کولیهای) خلیج فارس معمول و مرسوم است .

اسپارت

در اسپارت دختران و زنانیرا که بنظر نمیرسید اولادسالمی بوجودآورند بقتل میرسانیدند . چند نفرمرد یك زن‌مشترك میگرفتند . زن راموجودی زاید و سربار جامعه فرض میکردنـد وبرای او هیچ نوع حقوق اجتماعی قائل نبودند . مردان زنان را بدوستان خود قرض میدادند . زن را بجز برای امور خانه داری و تولید مثل قابل و شایستهٔ هیچ گونه اموری نمی دانستند واو را در ردیف حیوانات میشمردند .

اسکاندیناوی

در کشورهای‌اسکاندیناونی :(سوئد ، نروژ ،دانمارك) تاسال ۱۲۶۲ میلادی بدختر مطلقا ارث نمیدادند ، فقط درموقع عروسی‌جهیز مختصری باو داده میشد . برای زن هیچگونه ارزش حقوقی و اجتماعی قائل نبودند . زن را مانند سایر متملکات جزو مایملك خود میدانستند وزن حق هیچگونه اظهار حیات نداشت .

اولد نائیل

در قبایل « اولد نائیل » هر زنی باید قبل از زناشوئی جهیزیه خود را از طریق فحشاء تحصیل کند ودرغیر اینصورت مردی حاضر بازدواج با او نیست و عمل در بین زنان ایـن قبایل جزو افتخارات آنها بشمار میرود . در این قبایل زن در ردیف حیوانات است .

اسکیموهـا

اسکیموهادرمناطق‌منجمدشمالی‌میزیند.مردان اسکیموزنان خودراچون متاع‌و کالای‌تجارتی‌میدانند واغلب‌مردان زنان‌را ازپدرشان‌ببهای‌خیلی

ارزانی خریداری میکنند . مرد هر وقت بخواهد میتواند زن خود را اجاره بدهد. مهمانی که بر آنها وارد میشود شب اول زن خود را در آغوش او میخوابانند و اگر چنین کاری نکنند او را بخیل و نظر تنگ خواهند شناخت و رسوای خاص و عام خواهد شد، و اگر احیانا چندین مهمان مرد وارد خانه شدند صاحب خانه مجبور است خواهران یا مادر خود را هم در اختیار مهمانان بگذارد. زن از این عمل یعنی خوابیدن در کنار مرد بیگانه احساس خجلت و شرمندگی نمینماید بلکه بر عکس خود را سرافراز میداند و بخود میبالد و بلکه بزرگترین اهانت را در آن میداند که مهمان حاضر نشود در کنار او بخوابد و باوی آمیزش کند، و یا آنکه شوهرش راضی نشود او را در آغوش مهمان بخواباند. زن جوان (چه شوهر داشته باشد و چه نداشته باشد) بر خود عار و ننگ میداند که شبی را بصبح برساند و در کنارش مردی نباشد و او را در آغوش نکشد. زن ابدا اظهار عقیده و ابراز رأی ندارد و حق ندارد تا وقتیکه مرد باو اجازه بدهد صحبت کند. اسکیمو ها در آمیزش جنسی خیلی بی پروا هستند و در برابر یکدیگر بدون خجلت عمل جنسی را انجام میدهند. هر که بمرد اسکیموئی جزئی چیزی هدیه کند او در عوض زن خود را برای مدتی در اختیار او میگذارد. عقد و ازدواج بین آنها رسمیت ندارد مگر اینکه داماد با کمال بیرحمی در برابر مردم عروس را کتک مفصلی بزند و قوت و آقائی خود را نشان دهد. زن اسکیموئی حق هیچگونه مداخله در امور شوهر ندارد و وظیفهٔ او خانه داری و تربیت اولاد است. وقتی مرد اسکیموئی میخواهد بجای دوری مسافرت کند اگر زنش اولاد زیادی دارد و همراه بردنش اسباب دردسر است زنش را بازن رفیق و همسایه اش که دارای اولاد نیست و یا کمتر اولاد دارد معاوضه کرده و آن زن را همراه خود

می برد. مادران آنقدر باید از کودک خود نگاهداری کرده و باو شیر بدهند تا داماد یا عروس شود و این قسمت از این جهت در بین آنها متداول شده است که اگر زنی بچهٔ شیر خوار نداشته باشد نشانهٔ آنست که او پیر و از کار افتاده گردیده و زنان برای اینکه نشان بدهند هنوز از هر جهت جوان میباشند سعی دارند که بچه های خود را حتی تا سن ۱۶ سالگی نیز از شیر نگیرند .

آتوس

اگر به نقشهٔ تفصیلی یونان مراجعه کنید در صد میلی شرقی «سالونیك» در کنار دریای « اژه » سه شبه جزیره می بینید که در دریای « اژه » پیشرفت کرده اند و شبه جزیره « آتوس » یکی از آنهاست. ساکنین این جزیره کشیشان و راهبانان و مردان خدا و مقدسینی هستند که برای فرار از دست زن باین جزیره پناه آورده اند و میگویند جائیکه زن باشد عبادت خدا محال است چونکه زن فرستاده شیطان و مامور فریب دادن مردان میباشد. لذا باید جائی برویم که فرستادهٔ شیطان آنجا نباشد. از سال ۹۰۰ میلادی تا کنون این جزیره رو بافزایش است و هر سال عده ای از کشیشان و راهبانان با تقوی و پرهیز کار از اطراف دنیا رو باین جزیره میگذارند و قبل از ورود از طرف مأمورین راهبانان این جزیره کاملا کاوش میشوند که مبادا تازه واردی زن همراه داشته باشد. زیرا ساکنین این جزیره پر نعمت که بهترین نقاط خرم دنیاست عقیده دارند هر که از زن کنار باشد از جمیع آفات و بلیات بر کنار است و تمام مصائب و ناگواریها و گناهان و فساد و فتنه ها را ناشی از وجود زن میدانند و میگویند : « دور از شتر بخواب و خواب آشفته مبین » پای تخت این شهر نامش « کاریس » و تحت تسلط دولت یونان است ولی استقلال داخلی آن بعهدهٔ همین کسان است .

امریکا

قبایل وحشی امریکا بی قید شرعی از زن تمتع می بردند وهر چه می خواستند زن نگاه میداشتند واین رسم هنوز بین آنها ساری و جاریست. درمیان اهالی امریکا هر زنی چندین شوهر داشت و این عمل شیوع داشت زیرا آنها راعقیده بر آن بود که یکمرد هرچند قوی باشد نمیتواند اشتهای شهوی یکزن رابشکند ومحال است که قادر باشد اورا درامورجنسی سیر کند. در جزیره « فو » درجنوب امریکای جنوبی رسم اینست که دو روزقبل ازعروسی داماد باید درخانه‌عروس حاضر شده واز یکی ازدستهای مادر زن بادندان خود تکهٔ گوشتی بکند و بعداً این تکهٔ گوشت زینت لباس‌عروس خواهد بود. دراین جزیره تمام کارهای صعب و پرزحمت برعهده‌زنان‌است و با آنان مانند کنیز زر خرید وبرده رفتار میکنند و زن در میان آنها دارای هیچگونه حقوقی نیست. دولت امریکا که انتشار تمدن را در هر محیط بوسیلهٔ کشیشان و مبلغین انجام میدهـد چندی قبل برای نشر مدنیت در آن سرزمین کشیشی را بدانجا گسیل داشت. کشیش پس از چندین سال تبلیغ که تـا اندازه ای افکار خود را در آنها تزریق نموده بکشور خود باز گشت. از او پرسیدند که، البته در انتشار مدنیت وانجام ماموریت خود موفق شده‌اید؟ گفت بله بحمداله همگی متمدن شده اند! پرسیدند چطور؟ گفت: سابقا این وحشیها آدم را کشته گوشتش را با دست میخوردند ولی امروز چون متمدن شده اند اینعمل را بـا کارد و چنگال انجام میدهند!!

بابل

بابلیهای قدیم در هرسال در روزمعینی در میدان بزرگی بزرگان وریش سفیدان قوم جمع میشدند و دختران زشت و زیبائیرا که تـا آن موقع

شوهر نکرده بودند در میدان جمع کرده و دختران زیبا را یکی پس از دیگری در مقابل وجهی حراج میکردند و از این وجوهات جهیزیه برای دختران زشت بفراخور حالشان تعیین میکردند و آنها را نیز حراج مینمودند. مردم بابل برای زن حقوق و ارزشی قائل نبوده و جان زن در اختیار پدر و شوهر بود. زنان را موجودی زبون و ناقص العقل و ناتوان و شیطان صفت می دانستند. مردم بابل هرچند زن میخواستند اختیار میکردند و برای اینکار اندازه و شروطی نبود. خرید و فروش دختر و زن بین آنها معمول و مرسوم بود. زن با حیوان نزد آنها تفاوتی نداشت. فحشاء در میان آنها بحد کثیر شیوع داشت.

بیسمارک

در تمام مستعمرات سابق آلمان در اقیانوسیه یعنی جزائر: (بیسمارک، پومرانی جدید، نیولانبورک، نیسان) موقعیکه شوهر یکزن میمیرد زن متعلق به تمام مردان بود. در «نیولانبورک» زن بیوه در دوهفتهٔ اول مرگ شوهر در اختیار رئیس قبیله بود و پس از آن متعلق بتمام مردان قبیله بود و هنوز این قانون جاری است.

بلغار

در بلغار رسم چنین است که دو روز پیش از زفاف جهاز عروس را در شهر میگردانند تا همگی آنرا مشاهده کنند و عقیده بر این دارند که دختریکه پیش از ازدواج گریه کند بعد از آن گریه نخواهد کرد باین جهت عروس گریه کنان دنبال جهاز خود راه میرود.

بریتانیا

قدمای بریتانی رسمی خاص داشتند که در سایر ملل معمول نبود: ده یا دوازده نفر شریک شده بعده جماعت زن نگاه میداشتند. زنها بین آنان

مشترك و آنان شريك بودند . فرزندی که از این زنان متولد میشد فرزند همهٔ آنها محسوب میگردید و همگی مکلف بودند آن فرزندرانگاهداری نمایند. برای زن ارزشی قائل نبودند. زنها کاملا تحت تسلط و اختیارمرد بودند وحق هیچگونه دخالت در امور وشئون اجتماعی مردان نداشتند. کشیشان زنان را بنامهای «(سقوط مرد، گناه، عصیان، طغیان شیطان) میخواندند و مینوشتند و تمام فتنه وفساد ها را ناشی از وجود زن می دانستند. خرید وفروش زن تانود سال پیش در انگلستان معمول بودچنانکه زنان خود را برای فروش در مجامع عمومی میاوردند.

بالکان

در بعضی از کشور های بالکان اگر عروسی فقیر باشد دوستان عروس هدایائی از مردم برای تهیه جهیزیه او جمع میکنند باین ترتیب که «جوانان اهل دل» و «عاشقان سینه چاك» هدیه هائی بعروس ساده دل میدهند و در عوض بوسه هائی گرم ازلبان و گونه های نرم وی میربایند.

تبت

در تبت چند برادر زن مشترك میگیرند و همه برادران شوهر اومحسوب میشوند و بچه هائیکه از این زن متولد میشوند در حکم فرزندان برادر بزرگتر است. بدین ترتیب که اگر بچه جدیدی بدنیا بیاید مادرش او را بچهٔ برادر بزرگتر میشناسد ولو اینکه حتم بداند از برادران دیگراست.

تاتار

درمیان قبایل «تاتار» زن مانند کالای تجارتی مورد بیع وشری قرار می گیرد و زن را غیراز تنظیم خانه وتربیت اولاد بکار دیگر شایسته نمیدانند

تراکیه

مردم تراکیه در سواحل رود «دانوب» میزیستند. زن میان تراکیها

دارای هیچگونه حقوقی نیست . مردهاشان هر کدام چند زن میگیرند و عادت آنها چنین بود که اگر مردی میمرد در میان زنان او برسر این مسئله که کدامیك را متوفی بیشتر دوست داشته منازعه در میگرفت و چون محقق میشد که کدام یك بیشتر طرف محبت شوهر بوده او را ستایش کرده در سر قبر مرد میکشتند و با متوفی در یك وقت دفن میکردند ، پس از آن زنان دیگر در اندوه میشدند ، زیرا ترجیح زن مقتوله را برخود ننگی بزرك میدانستند . دختران را آزاد میگذاردند تا با هر کس مایل باشند زناشوئی کنند ولی بعکس زنان شوهر دار را سخت محافظت میکردند . مردان زنان خود را از والدینشان بقیمت گزافی میخریدند و دیگر مالك مطلق العنان آنها محسوب میشدند .

چین

زن درجامعهٔ چینیان قدر و قیمتی نداشت . خرید و فروش زنان مانند کالای تجارتی معمول بود . زن چینی اگر با شوهر بدرفتاری مینمود بصد تازیانه مجازات میشد . مرسوم بود از کودکی پای دختر را در قالبی آهنین کنند تا کوچك ماند و در بزرگی براه رفتن توانا نباشد . هرگاه برای کسی نوزاد دختری میشد پدر دختر را تعزیت و تسلیت میگفتند . دختر تا در خانه پدر بود مطیع پدر و چون بخانه شوهر میرفت مطیع محض او بود . بجز امور خانه داری زن حق دخالت بهیچگونه امور دیگر را نداشت . زن چینی حق ورود بکلیسا و جاهای مقدس را نداشت زیرا اورا دارای روح ناپاك میدانستند . عقلا و دانشمندان چینی درباره زنها چنین عقیده داشتند که د باید بشور و کنکاش زن گوش داد ولی بعکس آن رفتار کرد » زن چینی در حجاب و کاملا مستور بود و با مرد بیگانه آمیزش و اختلاط نداشت . هر زن چینی که دختر میزائید با و چند پاره آجر و سفال آویزان میکردند . هنوز

چینیان دختران نوزاد خویش را بوسائل مختلفه ازخود دور میدارند : یا بصحرا می‌اندازند یا به‌تجاریکه بتجارت اینکار مشغولند میفروشند. چینیها دراوقات وفصول معینه تعداد زیادی دختر هریك بقیمت ده تا پانزده دلار بخارجی‌ها میفروختند و خریداران هم اینهارا کنیز خودداسته وهنوز هم این‌قاعده جاریست چینی‌ها دختررا درسن هشت تا ده‌سالگی‌ازدواج میکردند ولی اخیرا سن قانونی‌را ۱۴ سال قرارداده‌اند.

رم

هنگامیکه روم قدیم روی کارآمد ودرتمدن جانشین یونان گشت ودرقانون گذاری تسلط وافری یافت افکار وعقاید قدما وحکمای گذشته را درباره زن محترم شمرده وچون‌ازروی اصول صحیحی‌تعیین گردیده بود کوچك ترین تغییری درمورد زن قائل نشدند واز دریچه چشم اسلاف خود بزن مینگریستند . رومیها زن‌راموجودی‌زبون و پست‌وشیطان صفت وعنصری شهوت‌انگیز وموجب فتنه‌وعامل فساد وعصیان‌میدانستند . دخترتادرخانه پدربود وتاوقتیکه درخانه شوهر میآمد اختیار اوبدست این دو بود واز خود هیچگونه اظهار نظری نه‌درمورد انتخاب شوهر ونه درموارد دیگر داشت . اگر ازدست زن رومی خطائی سرمیزدکه برای پدریاشوهرننك آوربود اورامیکشتند . قانون‌روم‌زن راموجودی‌میشناخت که‌شهوت مردان رانهییج میکند وقادر بحفظ خویشتن نیست ودیو شهوتش برملکهٔ‌عفتش همیشه‌غلبه‌وتسلط‌دارد بدین‌جهت برای‌اطمینان ازپاکدامنی‌اودستگاه‌آهنینی درست کرده بودند وبخصوص سلحشوران وجنگجویان وچابك سواران روم قدیم که‌بیشتر اوقات وایام عمرخودرا درمیدانهای جنك وخلاصه دوراز‌خانواده بسرمی‌بردند آن‌دستگاه‌را که «کمر بند عصمت» نامیده‌میشد بکمر وپای زنان خویش میکردند تامدت غیبت وسفر ازپاکدامنی ! آنها

مطمئن باشند و این رسم تاقرنهای بعدجاری بود . در اینجا بی مناسبت نمیدانم بذکر حکایت شیرینی که خالی از تفریح نیست و باموضوع بالا مرتبط است بپردازم : یکی ازدوستان میگفت یکنفر از اهل فلان ده« که از ذکر نام آن خودداری میشود » بزنش مظنون بود وبقدری این سوء ظن دروی تقویت یافته بود که بکلی از آن زن سلب اعتمادش شده بود . مسافرتی برای او پیش آمد که ازرفتن آن ناگزیر بود لذا موقع حرکت بخانه آمد و پس از تودیع، توصیه وسفارش بسیار بزن نمود که درغیبت اودرحفظ ناموس و حراست عفتش مواظبت ومراقبت کامل بنماید وزنهم سوگندهای غلیظ وشدید یاد کرد که درمدت غیبت شوهر قدمی ازطریق عفاف بیرون نگذارد. مع الوصف چون آن مرد بنوع زنان عموما و بزن خودش خصوصا اعتماد نداشت برای اینکه باصطلاح « محکم کاری ! » کرده باشد در بحر فکر غوطه ور گردید که بلکه بتواند راهی بجوید که با بکار بردن آن تا مراجعت دست تعدی و تخطی بناموسش درازنشود، هرچه فکر کرد عقلش بجائی نرسید و همین طور که در بحر افکار گوناگون شناور بود چشمش بدانهٔ شلتوکی (۱) که روی زمین افتاده بود افتاد . مرد ساده لوح دانه شلتوك را بر داشته و لای دولب فرج زن گذارد و باو گفت اگر چنانچه عمل خطائی از دست تو سر بزنداین شلتوك « سحر خوانده شده ! » عملیات ترا بمن خواهد فهماند . مردك بخیال ساده خودش تصور کرد که با این تدبیر ساده توانسته آن مکاره را گول بزند . پس از رفتن شوهر بسفر یاران قدیم و دوستان ندیم و جوانان اهل ده که همیشه در پی چنین فرصتی میگشتند زنك را دراین مدت نگذاشتند اقلا ده دقیقه شلوارش را پایش کند « اگر

---

۱ برنج پوست نکنده

یکقطره کم شد از سبویش هزاران دجـله رهکرده بجویش ، وقتی شوهر بدبخت از مسافرت بازگشت و بخانه رفت زن خیانتکار که در این وقت در غرفهٔ بالا خانه با یارانش مشغول عیش و عشرت بود تا دید شوهرش وارد حول و حوش خانه گردید مصاحبان را از در دیگر منزل بیرون کرد و باستقبال شوهر شتافت و چون در آن موقع مجالی برای بدست آوردن شلتوك نداشت . لذا در حین رفتن دانـهٔ برنجی روی زمین افتاده دید آنرا بر داشت و بجای شلتوك گذاشت . مردهم تا داخل خانه شد قبل از هر چه بسراغ زن رفت و موضع مخصوص او را کاوش کرد وقتی چشمش ببرنج افتاد دو دستی کوبید بسر خود؛ زن گفت : مگر چه شده ؟ ! چرا بسر خود میکوبی !؟ مرد گفت : برای اینکه اینقدر بـاینجای تو (و اشاره بموضع مخصوص زن کرد) کوبیده‌اند که شلتوك برنج دونمکه (۱) شده است .

برویم بر سر مطلب : در آسیا وافریقیه‌و هند چنان بود که هروقت مردان را سفری پیش‌میآمد برای اطمینان کامل از زن‌خود لبهای بزرك (شفرتان کبیرتان) فرج او را سوراخ نموده و حلقهٔ فلزی انداخته بقسمیکه دخول عضو تناسل محال مینمود و آنرا قفل نموده کلیدش را همراه خود میبردند وچون دیدند مکر زنان آنرا هم باز نمود و از چوچوله (بظر) اطفاءامیال‌شهوانی‌مینمایند(توضیح آنکه‌در بین‌ایرانیان باین‌کسان«چوچولك‌باز» میگفتند) لاجرم « تنکه » چرمی که همان «کمر بندعصمت» باشد بآنها پوشانیده وبرآن سوراخ کوچکی برای بول وحیض گذارده وآنرا قفل نموده کلیدش را باخود می بردند . و همچنین چون دخترانیکه‌بکارت خود را از دست‌میدادند در شب‌زفاف

---

(۱) شلتوکیکه دو نوبت بانمك کوبیده باشند و کاملاسفید شده باشد «برنج‌دو نمکه» گویند

از حجله عروسی یابحجلهٔ گور ویا بخانهٔ پدرفرستاده میشدند ، ازاین‌رو بجهت اطمینان کامل لبهای بزرك فرج دختران را در سن کوچکی‌می دوختند و یك سوراخ کوچکی برای جریان بول وحیض میگذاردند وشب‌عروسی داماد این دولب جوش‌خورده‌را باخنجرتیزی جدامیکرد، ودر بعضی‌جاها نبزدختران‌را شلوار چرمی مقفل بپاکرده وروزنه ای برای خروج بول میگذاردند و کلید را درشب زفاف بدامادمیسپردند خلاصه کلام بطوریکه بر مامعلوم شده دانشمندان‌و بزرگان وقدمای ما برای‌حفظ بکارت‌دختران تدابیر مختلف بکار برده‌اند و آخرالامر کلید حیلهٔ زنان آن را مفتوح نموده و بهمین جهت مادران‌کار دیده‌و دور اندیش که حفظ کامل عفت حقیقی‌را از محـالا ت میدانند برای حفظ این رسوائی قبل از عروسی دختران خود را معاینه نموده اگر دیدند فراخی « فم مهبل » طوریست که احتمال جاری شدن خون‌بوقت دخول‌نمیرود ویادر اثر کثرت‌استعمال چون‌فرج‌زنان وسیع‌وسهل‌الدخول و بصورت جادهٔ « هر کـه خواهی گو بیا و هر که خواهی گو برو مانعی و حاجب و دربان در این درگاه نیست »در آمده باعمل جراحی و بکار بردن حیل و تدابیر گوناگون که ذکرشان صلاح نیست این لکه بدنامی را در ظاهر امر ازدامن‌خود میشویند .

رومانی

در رمانی دختر هـا از کوچکی مشغول جمع کردن جهاز هستند والا کسی آنان را نمیگیرد .

روسیه

در روسیهٔ قدیم معروف بود : (یك روح مرد بین‌ده زن تقسیم شده است) بعبارت دیگر یعنی :(زن یك دهم مرد است) برای زن حقوق اجتماعی

قائل نبودند. زن را موجودی سست و ناتوان و عنصری پست و زبون می دانستند. زنان روسیه تا اوایل قرن هیجدهم دارای حجاب بودند و در خانه هائیکه پرده بر دریچه و قفل بر در زده بود و کلید نزد شوهر و پدر بود زندگی میکردند و هنگامیکه میخواستند از جائی بجائی روند مانند بانوان هندی با چادر ونقاب در تخت روان پرده دار نشسته بمنزل مقصود میرفتند. قیاصرهٔ روسیه را عادت این بود که زوجهٔ عقیم را طلاق گفته بیکی از صومعه‌ها حبس وتبعید می‌نمودند.

زولو

از عادات قبیله «زلو» اینستکه عقیده دارند روی زن شوم است، و زن را جزو اثاث البیت فرض کرده و او دارای هیچ نوع ارزش اجتماعی‌نیست.

ژاپن

در ژاپن زن کالائی بود که هر گونه معامله ای که‌میخواستند با او میکردند. حتی شریعت آنها اجازه داده بود زن رابفروشند. مردم ژاپن میتوانستند دختر را باشخاص معین یا به محل عمومی اجاره بدهند. زن‌ژاپنی اجازهٔ دخول درمکانهای‌مقدس‌را برای دعا و نمازونیاز بدرگاه بی نیازنداشت. زن را بجز برای امور خانه داری شایستهٔ هیچگونه اموری نمیدانستند. زن مطیع پدر و شوهربود. زن را در ردیف انسان نمی شمردند. ژاپنیهادختر های هشت تا ده ساله را ازدواج میکردند ولی اخیرا سن قانونی ۱۴ سال تعیین شده‌است. خرید وفروش زنان ودختران بنابه حلال بودن‌درمذهب شان معمول بود ولی در سال ۱۸۹۶ میلادی منسوخ شد. هم اکنون زنان ژاپنی حق ندارند باشوهران خود بر سر یك سفره غذا بخورند و هنگام راه رفتن چند قدم عقب شوهرراه میروند. ژاپنیها بچه‌های خود را «شیر شیطان» صدا میزنند، مـردان زنان خود را «جادو»

خطاب میکنند. مثلا اگر مردی وارد خانه شود وزن خود را درمنزل نبیند از پسرش سئوال میکند : این «جادوگر گفتار» کجا رفته است؟

سیت

قبایل سیت ها بقول هرودت مورخ و سیاح معروف یونانی قبایل بزرگی بودند که در هزاران سال پیش در سر زمین امروزی ترکستان روسیه تا زیر « سیبری » زندگی میکرده اند . اینان عادت بر این داشتند پس از مرك شوهر باید زن در آتش سوخته شود و این رسم در مورد زنان شاه آنها هم معمول بود .

سیلان

درجزیره سیلان دختر باید پیش از رسیدن بسن بلوغ ازدواج نماید زیرا عقیده ایشان براینست که دختردرسن بلوغ نمیتواند درمقابل امیال شهوانی زنانه خودداری کند. دراین جزیره نیز زن مطیع اوامر پدر وشوهراست .

سیام

زنان سیامی از هر حیث تابع دستورات پدر و اوامر شوهرند . زن سیامی چندان ارزشی در جامعه سیام ندارد .

عربستان

در ایام جاهلیت در بعضی قبائل اعراب اختیار طلاق با زنها بود و کیفیت آن بدین ترتیب بود که هر گاه زن میخواست مرد خودرا طلاق بدهد درخیمه را ازطرف مشرق پائین میآورد ودریکه بجانب مغرب بود بالامیبرد .اعراب معتقدبودند که اگردر جنگی شکست خورندو باسارت در آیند فاتحین بازنان ودختران آنان اعمال ناشایستی انجام خواهند داد که باعث هتك شرافت ایشان خواهد بود و میگفتند زنان چون اسیر شوند در جلو چشم ما بادشمنان ما شادی و عیاشی مینمایند و به آنها

دلداده و از ما دل بر میگیرند در صورتیکه اصولا باید در هر کجا و در هر حال با دوست ما دوست و بادشمن ما دشمن باشند و زنان بر خلاف این هستند چنانکه گویند نعمان بن منذر پادشاه حیره سالی بر قبیله بنی تمیم خشم گرفته و برادر خود (دیان بن منذر) را بجنگ آنان فرستاد . سپاه دیان تعداد زیادی از زنان و دختران آن قبیله را اسیر نموده و با غنائم بین خود تقسیم کردند . بعد از چندی مردان قبیله که فرار کرده بودند بر گشته و شعرائی که در میان آنها بودنددراین مورد شعرها گفتند واظهار ندامت کردند لذا عده‌ای ازاهل قبیله بعذر خواهی نزد نعمان رفته و از او درخواست زنان و دختران خودرا کرده واز تقصیرات خودمعذرت خواستند. ملك نعمان برآنها رحم آورد و حکم کرد هر زن اسیری که میل دارد بشوهرش یا پدرش مسترد شود ونزدآنها باز گردد و هرزنیکه خواست بماند مختار باشد. اغلب زنان ودختران ماندن بادشمنان وقاتلین شوهران وبرادران وپدران خود را بر رفتن نزد شوهران و پدر و مادر و برادر و فرزندان خود ترجیح دادند ، از آنجمله دخترقیس بن عاصم (قیس یکی از بزرگان نامی عرب) بود که ماندن نزد رفیق قوی گردن تازه نفسش را بر رفتن نزد پدر ومادر ترجیح داد . قیس از این اهانت آتش غیرت و غضبش مشتعل گردید و نذر کرد که از آن به بعد دختران خود را زنده بگور کند. دیگران هم که بی وفائی و نا پایداری و خیانت کاری زنان را دیدند از او پیروی کرده و بتدریج این کار در عربستان رواج یافت تا آنجائیکه در بعضی از قبایل عرب دختر تازه تولد را سر میبریدند در برخی طوایف دیگر درآب غرق میکردند . بنی کنده که طایفهٔ بزرگی از عرب بودند دختران خود را بدست خود

بخانهٔ قبر پنهان و در پردهٔ خاك مستور میکردند تا از ننك آن مصون مانند «دفن البنات من المکرمات» زنان عرب هنگام زائیدن گودالی کنده و در سر آن گودال نشسته میزائیدند، هر گاه دختر بود فوراً اورا درهمان گودال انداخته دفن میکردند ومیگفتند: «نعم الختن القبر: قبر از برای دختر بهترین دامادها است» وآن دختررا که زنده در گور میکردند «مؤوده» مینامیدند و هر گاه برای کسی دختر نوزادی بوجود میآمد از کثرت خجلت و شرمساری نمیتوانست که در حلقهٔ مردان در آید تا دفع آن کند و آن لکه ننك را از دامان نام خود پاك کند. اعراب معتقد بودند که زن مایه ننك و باعث فتنه و موجب ایجاد جمیع فساد وفجور وجنساً خیانت پیشه و فتنه انگیز است و روی همین اصل برای زن هیچگونه ارزشی قائل نبودند.
دختران در نظر پدران و زنان در چشم شوهران موجودی ضعیف وسست و بلا اراده و زبون و خوار و پست وبی مقدار بودند. زنا در میان آنها شیوع داشت. گاه میشد که پس از وضع حمل چند نفر مدعی میشدند که پدر نوزاد میباشند (البته درصورتیکه نوزاد پسر بود) تا اینکه زن تصفیه مینمود و یا بریش سفیدان قبیله که در قیافه شناسی تخصص داشتند مراجعه میشد و آنها تصفیه میکردند. زانی و زانیه بافعال خود فخرمینمودند. مردان و زنان درمحافل و مجالس بمعشوقه‌ها و معشوقهای خود فخرومباهات میکردند و علناً نام آنها را میبردند. زن دارای هیچگونه حقوق اجتماعی نبود و نیز باو ارث نمیرسید.
زنان مانند کالای تجارتی در معرض بیع و شری بودند. زنان خود را معاوضه و مبادله میکردند و آنرا «نکاح بدل» میگفتند چنانکه از ابوهریره حدیثی است که ابوعیینة بن حصین بر رسول خدا (ص)

در آمدو بدون‌اذن بر آن حضرت‌وارد شددر حالیکه‌عایشه‌در کنار رسول‌خدا ﷺ نشسته بود حضرت‌فرمود: چرا رخصت دخول‌نگرفتی؟ عرضکرد تا کنون براحدی از انبیاء قبیله مضرداخل‌نشدم کـه‌طلب‌اذن کرده باشم. اکنون بگو یا محمد این حمیراء که در کنار تو است چه کسی باشد؟ حضرت فرمو : این عایشه عیال من‌است. عیینة گفت آیا دوست داری زنیکه از این بهتر باشد من بـرای تـو بدهم و بـدل آن عایشه را بمن گذاری؟ رسول خـدا ﷺ فرمود خـدای من ایـن قـانون را باطل کرده است و مبادله را بر من حـرام نموده است. عیینه چون از نـزد رسول خدا بیرون رفت عایشه پرسید یـا رسول الله این مرد که بود؟ حضرت فرمود این احمقی‌است که در میان قوم خود مسموع‌الکلمه و مطاع است و با این حماقت که دیدی سید عشیره‌خود میباشد. درمیان اعراب نکاح زن پدر روابود و آنرا« نکاح مقت » مینامیدندوفرزندی که اززن پدرمیشد «مقیت » میخواندند. وقتی عربی‌بسفر میرفت ریسمانی بر شاخه یا تنۀ درخت می‌بستند و در باز گشت رسیده گی میکردند اگر بسته بحال خود باقی بود دلیل ایـن بود کــه زن او در غیبت شوهـر خیانت نکرده و چنانچه باز شده بود آن را دلیل خیانت میگرفتند. عده‌ای کمتر از ده تن بتوافق و تراضی یک‌زن بشرکت‌بنکاح خود در میآوردند زیرا عقیده‌داشتند کـه شهوت زن بقدری قـوی است کـه مگر عـده‌ئی بتوانند او رااز این راه راضی نگهدارنـد کـه دل بدیگری نسپارد و احتیاج شهوی بکس دیگری نداشته باشد که مایه ننك شوی وی‌باشد. اولاد نرینه ئی که از این‌عده بوجود میآمدقیافه شناسان‌اورا بهرکدام بیشترشباهت داشت میدادند. زنهای بدکار که شماره شوهران آنها محدود نبود بردرخانه خود بیرقی نصب‌میکردند

و آنرا « علم بذی المجاز » میگفتند و اگر یکی از آنها فرزند پسری میآورد برای تعیین پدر قیافه‌شناس را احضار میکردند آنچه وی حکم میکرد مطاع بود . پاره‌ای برای آنکه دارای فرزند دلاور شوند زن خود را پس از طهر بنزد مردی دلاور میفرستادند تا از او بار گیرد و آن را « نکاح استبضاح » میگفتند . گروهی معتقد بودند که برای زن عیب نیست دوست پنهان داشته باشد و آن را « نکاح خدن » مینامیدند . جمع بین الاختین مانعی نداشت . زنان آلتی از چرم میساختند که شکل آلت رجولیت مرد بود و آن را بکمر خود می بستند و بوسیله آن با همدیگر جماع میکردند . نام این آلت « سعتر » بود و چنین زنان را « سعتریُ » و بفارسی « سعتر باز » میگفتند .

فینیقی

فنیقی‌ها را رسم این بود که برای خدایان خود دختران را قربانی میکردند . زنان در بتخانه‌ها و جاهای مقدس و نمازخانه و امثاله حق ورود نداشتند زیرا زنان را نا پاك میدانستند . دختران برای تهیه جهیزیه ناموس و عفت خودرا قبل از ازدواج میفروختند. زن از خود دارای رأی و حقوقی نبود و اورا موجودی پست و ناقص میدانستند .

فیلیپین

در جزایر « فیلیپین» زن را از پدرش درمقابل وجهی میخریدند . زن جز برای خانه‌داری و تولید نسل ارزشی دیگری درمیان آنها نداشته و ندارد .

فرانسه

زنان فرانسه دارای کمترین ارزش در جامعه فرانسه نبودند . بین زن و حیوان تفاوتی قائل نمیشدند . امر حیات و ممات زنان بدست مردان بود . زنان را مانند اثاث البیت فرض میکردند . زنان را مانند کالای تجارتی

در معرض بیع و شری قرار میدادند و یا بدوستان خود می‌بخشیدند. زن را عنصری پست و بلااراده وضعیف النفس و ناقص‌الخلقه و موجودی زبون و بی مقدار میدانستند. شعرا زن را در اشعار خود باسامی زشت و موهن مانند: (شیطان قشنك، چراغ شیطان، درب جهنم، چشمهٔ مسرات زهر آلود، استاد شیطان، جنس مضر موذی، نیش عقرب، مار خوش خط و خال و سم قاتل نوع انسان) خطاب میکردند. زن را مانند طفل ممیزه و بازیچه واسباب تفریح فرض میکردند. عقیده داشتند زن فرستاده شیطان ورفیق شفیق مار وحیوانی است که برای بقاء نسل بشر بصورت انسان وبقوهٔ نصف انسان خلقت شده، همین طور که بقاء انسان موکول بحیات اوست، نیست و نابودی بشر نیز موجب و مسببش هم خود اوست. طلاق بدست مردان بود و زن دارای هیچگونه حقوق و شئون اجتماعی نبود تا سال ۱۷۹۱ میلادی پس از انقلاب فرانسه حقوقی برای زنان قائل شدند. چندین قرن در اروپا چنین معمول بود که لباس مخصوصی برای زنان فراهم نموده بودند که با آن عفائف و نجائب زنان را محفوظ و مصون میداشتند و آن عبارت بود از یك پارچه کلفت ضخیمی که برای شلوار زنان از صباوت و دوشیزگی تدارك نموده و بر دختران میپوشانیدند و کمر آن شلوار را قفل زده و همان نحو مقفل در پای دختر بود تا شب عروسی وزفاف که بتوسط یکی از محارم نزدیك مانند عمه و یا خاله کلید آن قفل تحویل داماد میشد و طرزی درست شده بود که مانع از قضاء حاجت و بول نبود و هر گاه برای شوهران زنان مسافرتی پیش میآمد درب آن شلوار را قفل نموده و کلید آنرا با خود میبردند و آن را «ثنتوررودوشستیه» مینامیدند. در این جا بیمورد وخالی از تفریح نیست که بنقل حکایتی که در این خصوص در کتاب «لبخندی بزنیم» دیده‌ام بپردازم، صاحب کتاب مذکور چنین

مینویسد : « در زمان گذشته در اروپا رسم بود که مردان در موقع غیبت برای اطمینان یك کمر بند آهنی بزنان خود پوشانیده و آنرا قفل میکردند . یکی از اسیران فرانسه در موقع حرکت بجنگهای صلیبی کمربند را بزن بسته و کلیدش را بنزدیك ترین دوست خودداد و گفت این کلید نزد تو باشد اگرتا شش سال دیگر مراجعت نکردم بدان که نیستم و کمر بند را باز کن تا زنم آزاد شود و بهر که میخواهد شوهر کند . بعداً سوار اسبش شد و بطرف بیت المقدس حرکت کرد چند کیلومتر که از شهر دور شد صدای حرکت اسبی او را متوجه کردچون بعقب برگشت دید همان‌دوستش بسرعت بطرف او میآید وقتی رسید نفس زنان گفت خوب شد بتو رسیدم کلید کمر بند عوضی است » !

کلدان

زن در نزد کلدانیها حال کالای تجارتی را داشته . خرید و فروش زنان و دختران درنزد آنهامرسوم بود . هرودت مورخ شهیر یونانی میگوید : کلدانیان دختران زیبا را همه سال در میدانی جمع نموده و آنها را می فروختند تا از پولیکه بدست میآمدجهیزیه برای‌دختران زشت تهیه کنند .زن کلدانی حق دخول در مکان مقدس را نداشت چون او را نجس میدانستند ؛ زن کلدانی در انتخاب شوهر مطیع رأی و نظریهٔ پدر بود و چون بخانه شوهر میرفت مطیع اوامر او بود و از خود.هیچگونه رأی نداشت . زنان را در ردیف حیوانات اهلی بحساب‌میآوردند . هرکه برای‌او دخترمیشد باو تسلیت میگفتند. زن را « شیطان » و « جادو » خطاب میکردند . زن را موجودی پست و نا توان و غیر قابل تربیت و تعلیم می پنداشتند . مرد کلدانی

هر چند عدد زن که میخواست میتوانست اختیار کند . اگرمرد خطائی از زن خود میدید حق داشت او را فوراً رهسپار دیار عدم نماید .

کالیفرنی

در جامعهٔ کالیفرنی زن مطیع اوامر مرد است . زن در مقابل شش خوك و دو اسب بشوهر داده میشود . اخیرا در اثر سبك مغزی و خودسری زنان‌در کالیفرنی‌انجمنی بر زد زنهاتشکیل شده که متجاوز از هزار نفر مرد جوان عضویت آن را قبول کرده‌اند . اعضای این انجمن اجازه ندارند از بدو ورود تا مدت یکسال با هیچ زنی ولوبا مادر و خواهرخود صحبت کنند و شرط کارمندی آنجا بیزاری و نفرت شدید نسبت بجنس زن میباشد . این انجمن در نظر دارد پس از یك سلسله تعلیمات محرمانه اعضای‌خود را در مصاحبه و آمیزش با زنان حتی ازدواج آزاد بگذارد . نام این انجمن «کنگره‌ضدزنان» است .

کین‌دانها

درقسمت‌غربی جزیرهٔ «آفرودی‌سیاس»در نزدیکی «لیبیا »درسواحل دریا در نزدیکی « ناسامن ها » مردمی بوده و هستند موسوم به « کین‌دانها» زنان کین‌دانهادر قوزهٔ پا حلقه های‌چر می دارند و جهت آنرا چنین گویند که‌هر زن پس از نزدیکی با مرد چنین حلقه‌ای بپا میکنند وهرقدرعدهٔ حلقه‌هابیشتر باشند بیشترمایهٔسرافرازی آن‌زن‌است .

لیدیا

درمیان‌قوم لیدیارسم بود که دختران قبل ازازدواج‌عفت‌وعصمت‌خودرا میفروختندو آنچه‌بدست‌میآوردندبه« رب‌النوع‌زناشوئی »تقدیم‌میکردند وحصه‌ای‌از آنراجهاز برای خودمیساختند،زیراهیچ‌جوانی‌حاضر نمیشد با دختریکه‌جهازندارد ازدواج کند .زنان‌در نظر آنهاباحیوانات‌فرقی نداشتند

ملانزی

در « ویتی» که از بلاد ملانزی میباشد مرد میتوانست زن خود را بکشدویابفروشدواین‌قانون‌بین آنان‌اکنون کمافی‌السابق‌بقوهٔ‌خودباقیست زنان درنظر آنها باحیوانات‌فرقی‌ند شتند. خریدوفروش‌دختردر«ملانزی» و « گینه » جدید رایج است . در ملانزی وقتی که پسران بحد بلوغ میرسند پدر و مادرشان برای آنها جشن‌بلوغ میگیرند .در جشن بلوغ پدر و مادرانیکه ثروتمند باشند دختریراخریداری مینمایند و برای‌شب « جشن بلوغ » در اختیار پسر خود میگذارند . در این سرزین سنگینترین کارهای زندگی با زن‌است‌وزن‌مطیع‌محض‌پدروشوهراست .

ناسامنها

در قسمت غربی جزیرهٔ « آفرودی سیاس » در نزدیکی « لیبیا » مردم ناسامن زیسته . ناسامنها زنان متعدد دارند و زنانشان اشتراکی اند . وقتی یکنفر ناسامنی‌دردفعهٔ اول‌زن گرفت زن‌باید با تمام‌مهمانها نزدیکی کند و هر یك هدیه‌ای باو بدهند. و این‌قاعده از قدیم الایام بین آنها جاریست . زنانشان دارای هیچگونه رأی از خود نبوده و نیستند و اختیار حیاتشان با شوهران ایشان است .

هند

در هند زنان دارای هیچگونه حقوق اجتماعی نبودند . هنود برای زن هیچگونه ارزش و مقداری قائل نبودند و او را در ردیف حیوانات اهلی میشمردند . پیروان مذهب « برهما » وقتی شوهری می مرد جسد او را میسوختند زن نیز باید باو تأسی جسته و خود را با او بسوازند . در قرن گذشته دونفراز بزرگان « مارافا » مردند یکی۱۷و دیگری ۱۳ زن داشت همگی خود رابا جسهٔ شوهر سوختند

جز یکی که بار دار بودو او هم بعد از وضع حمل در پی آنها شتافت. درهندوستان اگر مردموجب « سترونی » بود برادر یا نزدیکترین خویش او میتوانستند زنرا آبستن کنند و اولاد چنین زنان فرزندان شوهران اصلی بشمار میرفتند. بین قبایل « ردی » چنین معمول است که پدر یا عمو حق دارد نامزد پسر یا برادر زادهٔ خود را تا موقع بلوغ شوهروهمخوابه شود. تاچندی پیش برای استرضای خاطر « کالی » که از خدایان هنود است بایستی دختری آبستن را سربریده خونش را بقربانگاه پاشیده و سرش را بحضور معبود ببرند. خیلی از دخترها را در حدود سن سه و چهارسالگی خواستگاری میکنند و بسیار دیده شده که آنان را در سن چهار سالگی شوهر میدهید. این نوع مزاوجتها فقط بمیل و ارادهٔ پدر دختر است. عقیده بر این دارند زن بی‌شوهر راهر قدر صدمه بزنی سبب آمرزش روحی شوهرمتوفی میگردد (البته این قاعده بین قبیله ئیکه در وقت فوت شوهران سوزاندن زنان رسم نیست معمول است). زنان مردان راچون خدایان میپرستند. قانو ن گذار هندوها یعنی « مانو » میگوید : « زنها شب و روز باید در برابر محافظینشان طریق اطاعت پویندو وضع بنده گی را در باره آنها رعایت کنند، دوشیزگان باید مطیع فرمان پدر خویش باشند، چون بزرك شدندو بخانهٔ شوی رفتند باید اطاعت از او بنمایند و اگر شویشان مرد مطیع فرزندان ذکور خودباشند و هرگاه فرزند نرینه‌ای نداشته باشند فرمان برداری از منسوبین پدر خود کنند، زیرا که زن را لیاقت آنکه بآزادی زندگی کند نیست. زنها پیرایه ها و حلیه و بستر خود را دوست میدارند و خواهشهای نابهنگام مینمایند، ایشان خوی های بد دارند، آنان سست و ضعیف النفس و

بی عزم و مردد هستند ، آنهاهرگز راست نگردند و باید همیشه تحت اطاعت و بازرسی قرار گیرند ، زن از طوفان و مرك و دوزخ و زندان و مار خطرناکتر و وحشتناکتر است! ». درقبایل « کیزام » زن درمقابل دو زنبیل برنج بداماد فروخته میشدوهنوزاین قانون بین آنهاجاریست. یك زن هندی ممکن بودهمسر چند برادر باشد . تعدد زوجات رواج داشت و دارد . یك زن بیوهٔ هندی نمیتوانست فرزندی برای خود اختیار کند مگر اینکه شوهرش وصیت کرده باشد . یك زن هندو برایش ممنوع بود که دونوبت بعقد ونکاح دیگری در آید و چون بنکاح دیگری در میآمد هر چند هم راضی از شوهر دوم نبود حق ادعای طلاق نداشت . گویند درهند قدیم رسم آن بوده است که زواج بمیل پدر و مادر دختر نبوده وبرضایت خود دختر بوده ولی چون غالباً مزاوجت در کودکی بعمل میامد بعد که دختر بزرك میشد از کاری که کرده بود پشیمان میشد . لاجرم این موارد زنان از شوهران خود متنفر گردیده با مردان دیگر آمیزش پیدا میکردند و شوهران خود را زهر میدادند . بر اثر این وضع فحشاء زیاد شدو هر قدر هندیها کوشیدند که زنان این عادت مذموم را ترك کنند با وجود مجازاتهای سخت موفق نشدند تا بالاخره قرار دادند که زن مرد متوفی با جسد شوهرش یکجا بسوزد و اگر یك زن بیوه نخواست که بسوزد باید برای تمام مدت عمر از زناشوئی احتراز کند . در بعضی جاهای هند فرج دختران را قفل میکردند یعنی دو لب بزرك فرج را سوراخ نموده حلقهٔ فلزی میانداختند بقسمیکه دخول عضو تناسل محال بود و در برخی جاها بدختر تنکهٔ چرمی میپوشاندند و بر آن سوراخ کوچکی برای خروج بول و حیض میگذاردند و شب عروسی داماد

نگاهدارد و آن زن بشوهرش خیانت بکنند ، سیم فقیریکه صاحب آن دوائی از برای آن نجوید ، چهارم همسایه بدی که از برای خانه کسی باشد که دایم در آن خانه مقام دارد (ینابیع الحکم) ☆ اگر بغیر از خدا جایز بود کسی‌راسجده کنند میگفتم زنهاشوهران خود را سجده کنند (جامع النورین) ☆ تعجیل در هیچ کار مباح نبود مگر درسه کار: یکی آنکه دختررا زودبشوهر دهند. دوم آنکه مرده را زود در قبر کنند. سوم آنکه طعام را در پیش مهمان زود برند (تحفة الملوك - در آداب) ☆زنیکه برای غیرشوهرخود (از مردهای اجنبی) آرایش کرده و یاعطر بزند خداوند نماز و عبادت او را قبول نمیکند مگر اینکه از این عمل توبه کند ومانند غسل جنابت‌غسل توبه بجا آورد + زنیکه بی‌اجازه شوهر خودبیرون رود ملائکه آسمان و زمین وملائکه غضب و رحمت همه بر آن زن لعن‌می کنند تا آن ساعتی که بسوی خانه خود مراجعت‌نماید (مکارم الاخلاق) ☆طوایف‌عامه‌وخاصه روایت کرده اند که عثمان رقیه زن خود را که دختر پیغمبر بود اینقدر زد که اثر تازیانه در بدن رقیه بود و بدون سبب و جنایتی از رقیه ، و قتی آمد خدمت پیغمبر ﷺ بشکایت از دست عثمان پیغمبر ﷺ فرمودند سزاوار نیست از برای زن که شکایت کند از دست شوهر ، باو فرمودند بر گرد بخانه شوهر ، باز عثمان او را زد ، باز آمد بشکایت حضرت او را روانه کردند باز عثمان او را زدکه بهمان اذیت وفات کرد (جلد اول انوار النعمانیه) ☆ زن بر عاقلان غالب آید وجاهل برزنان غالب‌آید(خرد نامه‌باغ ارم) ☆نزدیکست که بیاید بر امت من زنهائی که وا بدارند زنها شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس‌هر گاه‌چنین باشد عذوبت ونجرد حلال است(زهرالربیع) ☆ نزدیك بیاید‌بر امت‌زنهائیکه وابدارند شوهران را وپسران را بر ارتکاب محرمات پس هرگاه‌چنین‌باشد عذوبت

سر درهای منازلشان میآویختند ولی برای هر که نوزاد دختر میشد بهمان اندازه که برای نوزاد پسر شادی و سرور مینمودند مهموم و مغموم میشدند و مردم این مصیبت وارده را بآنها تسلیت میگفتند. زن را در ردف حیوانات میشمردند و عقیده داشتند وجود زن فقط و فقط برای تولید مثل و کنیزی مرد و دفع شهوت او خلق شده والا هیچگونه سودی ندارد. زن را جزو دارائی و اموال مرد محسوب میداشتند. زنان حق نداشتند ازخانه بیرون بروند جز درموارد معینی. بزرگان ودانشمندان وحکمای عالیقدر یونان که هنوز چراغ مکتب طب و فلسفه از پرتوفروغ آنان روشن است عقیده داشتند زن دارای روح خالص انسانی نیست. اصلا بطور کلی اروپائیان اعصار وادوار ماضیه زن را موجودی ناقص الدین و ناقص العقل و باعث فتنه و وسیلهٔ شیطان دانسته و اورا منبع جمیع شرور و مفاسد و منشأ تمام بلایا ومصائب میگفتند. اروپائیان زن را: اصل گناه، در جهنم، مایه بدبختی، سنك قبر، وافعی گزنده خطاب میکردند. زن یونانی دارای حجاب بودو جز وقت ضرورت آن هم با اجازهٔ شوهر حق نداشت از خانه بیرون رود.

آخر چه بلائی تو که در وصف نیائی
بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۱۷	یطهرون	یطهرن
۱۵	۲۱	جرعت	جرأت
۲۳	۷	مکشید	بکشید
۲۴	۲۳	وقاسمها	وقاسمهما
۲۹	۱۸	فانسلخ ومنها	فانسلخ منها
۵۷	۷	ترفعتبها	ترفق بها
۶۳	۹	فقیر	فقر
۸۴	۱۸	مردن	مردان
۹۹	۱۲	بکوزید	بادی صادر شد
۱۰۳	۶	کون	خود
۱۲۲	۷	الطفات	التفات
۱۳۴	۲۰	خاس	خاست
۱۳۶	۱۳	نگاهدارد	نگاه ندارد
۱۳۶	۱۵	ذوال	زوال
۱۳۶	۱۵	بمناصبت	بمناصب
۱۴۶	۱۶	قند کلوچه	قند و کلوچه
۱۷۴	۱۰	بنك	به ننگ
۱۷۵	۱۶	کر	آب
۱۷۷	۱۳ ۲۰ ۲۲	فرج	نفس
۱۹۱	۱۷	مطاع	متاع
۲۱۲	۱۶	انداز	اندازند
۲۱۵	۱۷	ئین	آئین
۲۲۳	۲۰	نا	ناز
۲۲۷	۷	ندارد	نداده
۲۳۴	۱۹	چون	چو
۲۳۵	۶	یری	ری
۲۲۵	۱۰	کر	کز

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۷	۱۲	رس	درس
۲۴۲	۹	مردوان	مرد دون
۲۵۷	۸	جوابدد	جوابداد
۲۷۲	۶	دچاو	دچار
۲۸۱	۱۷	ماهرریان	ماهرویان
۲۸۵	۳	راآب	آب‌را
۲۸۷	۹	نگفیه	نگفته
۲۸۷	۱۸	زشکاری	زشتکاری
۲۸۹	۱	بپاش	برپایش
۲۹۲	۲۱	لقت دم	خلقت آدم
۲۹۲	۲۱	چار	ناچار
۲۹۳	۹	ممتا	ممتاز
۲۹۵	۱۷	تنهانی	تنهائی
۳۰۷	۱۶	ین	این
۳۰۸	۹	دچا	دچار
۳۲۱	۹	مردها	مرد
۳۲۴	۲۳	از	ار
۳۲۷	۸	به زبود	به از بود
۳۳۷	۱۴	روشن	روش
۳۳۸	۱۱	مطاع	متاع
۳۴۰	۲۲	خودعه	خدعه
۳۵۸	۲۰	زینت	زنیست
۳۶۹	۱۱	عذر	غدر
۴۱۱	۲۲	مور	موتور
۴۱۲	۲۰	ینکه	اینکه
۴۲۶	۱۲	میمیرد	میمرد

سایر تألیفات مؤلف این کتاب

کتبیکه تاکنون بچاپ رسیده :

۱- کتاب کمال الصغیر
۲- کتاب امثال و واژه های گرد آوردهٔ محلی
۳- کتاب دو بیتی های فارسانی
٤- کتاب رباعیات فارسانی
٥- کتاب اندرزهای فارسانی
٦- کتاب انتقادات فارسانی
۷- کتاب تأثیر نگاه
۸- کتاب اعجب العجایب واغرب الغرا
۹- کتاب نفت ملی گشت

کتبیکه تاکنون بچاپ نرسیده :

۱- کتاب مضار مکیفات ۱٥ جلد
۲- کتاب گفتار بزرگان (منظوم) ٥ جلد
۳- کتاب گفتار بزرگان (منثور) ٥ جلد
٤- کتاب گنج بی رنج (جواهر النوادر) ٥ جلد
٥- کتاب گلچین فارسانی ٥ جلد
٦- کتاب فکاهیات فارسانی ٥ جلد
۷- کتاب تاریخ ام الفساد ۳ جلد
۸- کتاب مکر زنان (حیلة النساء)
۹- کتاب طبیب آدم کش یا عزرائیل مجاز
۱۰ » سخنرانیهای فارسانی از رادیو تهران
۱۱- » زشت و زیبای اصفهانیها
۱۲- کتاب پول و پز و پارتی
۱۳- کتاب جفنگستان
١٤- کتاب عجائبات
۱٥- کتاب خطر نظر
١٦- کتاب زن و شیشه
۱۷- کتاب دانستنیها
۱۸- کتاب فلسفهٔ زورکی
۱۹- کتاب مجمع الشعراء
۲۰- کتاب انتقام
۲۱- کتاب زن مصون نیست
۲۲- کتاب تاریخ بختیاری
۲۳- کتاب زن از نظر ادیان
۲٤- کتاب داستانهای امثال
۲٥- کتاب داستانهای محلی
۲٦- کتاب مارخوش خط وخال

اصفهان چاپخانه پروین ۱۳۳٥